یسنا

بخشی از کتاب اوستا

تفسیر و تألیف

استاد ابراهیم پورداود

انتشارات اساطیر
۲۸۶

فهرستنویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

اوستا. یسنا. فارسی - اوستایی.
یسنا جزوی از نامه مینوی اوستا / تفسیر و تألیف پور داود. - تهران: اساطیر، ۱۳۸۰.
۴۹۶ ص. - (انتشارات اساطیر: ۲۸۶).
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا. ISBN 964-331-040-X
۱. اوستا. یسنا -- نقد و تفسیر. ۲. اوستا. فارسی. یسنا. الف. پورداود، ابراهیم، ۱۲۶۴-۱۳۴۷. ب. عنوان.
PIR ۱۶۹ ۲۹۵/۸۲
۱۳۷۹
کتابخانه ملی ایران ۶۸۹۱-۷۹م

شابک: X-۰۴۰-۳۳۱-۹۶۴ ISBN 964-331-040-X

انتشارات اساطیر

یسنا
بخشی از اوستا
تألیف و تفسیر: ابراهیم پورداود
چاپ اول: ۱۳۸۰
لیتوگرافی و چاپ: دیبا
تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

آدرس: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰
تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳ فاکس: ۸۸۳۶۲۰۷

پندار نیک　　گفتار نیک　　کردار نیک

یسنا

(جلد اول)

جزوی از نامهٔ مینوی

اوستا

تفسیر و تألیف

پور داود

از سلسلهٔ انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی

و

ایران لیگ بمبئی

از نفقهٔ پشوتن مارکر



دینشاه ایرانی که درسوم نوامبر۱۹۳۸ درگذشت
این عکس درژوئن ۱۹۳۱ برداشته شده است

فهرست مندرجات

صفحه

صفحه

کتابهائی که استفاده شده است

از برای تألیف و تفسیر جلد دوم یسنا برخی از کتابهائی که در مجلدات دیگر این تفسیر مورد استفاده بوده نیز استفاده شده چنانکه هر یك بجای خود در پاورقیهای این جلد یاد گردیده است   در این فهرست, از برای اختصار, فقط اسامی کتبی درج شده که در مجلدات دیگر مورد استفاده نبوده است

از برای فهرست کامل رجوع شود بفهرست کتب در مجلدات دیگر اوستا, تفسیر نگارنده: گاتها; یشتها جلد اول و دوم; خرده اوستا

1 Bang, Guilaume; Yasna XII: Petite Ĕtude de Philologie éranienne; Bruxelles 1889.

2 Barthòlomae, Christian: Handbuch der Altiranischen Dialekt; Leipzig 1883.

3 " " : Awestasprache und Altpersisch, im Grundriss der Iranischen Philologie, 1 Band 1, Abteilung, herausgegeben von Wilh. Geiger und Ernst Kuhn; Strassburg 1895-1901.

4 Bréal, Michel: Fragments de critique Zend. De la Géographie de l'Avesta; Le Brahma Tchengrenghâtchah, Extrait No. 6 de l'année 1862 du Journal Asiatique.

5 Brockhaus, Hermann: Vendidad Sade nach den Litographirten Ausgabe von Paris und Bombay; Leipzig 1850.

6 Brunnhofer, Hermann: Ursprung der Arier, Bd. 1 Iran und Turan; Leipzig 1889.

7 Burnouf, Eugène: Vendidad Sadé l'un des Livres de Zoroaster lithographié d'aprés le manuscrit Zend de la Bibliothèque Royal; Paris 1829-1843.

8 Ciccotti, Ettore: Griechische Geschichte. Weltgeschichte, herausgegeben von L. M. Hartmann, 2 Band; Gotha 1920.

9 Davar, Manekji Bamanji: The Pahlavi version of Yasna IX, edited and translated; Leipzig 1904.

10 Delitzsch, Friedrich: Die Sprache der Kossäer; Leipzig 1884.

11 Dhabhar, Ervad Bamanji Nasarvanji: The Pahlavi Rivâyat accompanying the Dâdistan-î-Dînîk; Bombay 1913.

12 Harlez, C. de: De l'Exégèse et de la correction des textes avestiques; Leipzig 1883.

13 Hastings, J.: Encyclopaedia of Religion and Ethics, edited by J. H.; Vol. VIII; New York 1915.

14 Hoefer, M. Ferd.: L'Univers, Histoire et Description de tous les peuples, Caldée, Assyrie, Médie, Babylonie, Mésopotamie, Phénicie, Palmyrène; Paris 1852.

15 Hoshang Memorial Volume, 1918.

16 Jackson, A. V. Williams: On the Date of Zoroaster, Journal of American Oriental Society, Vol. XVII, 1896.

17 „ „ : Yasna II Notes; Avesta Reader, First Series; Stuttgart 1893.

18 Journal of the American Oriental Society, New York, XXIII and XXIV.

19 Journal of the Royal Asiatic Society; London 1900 and 1903 and 1904.

20 Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 14: Passages in Greek and Latin Literature relating to Zoroaster and Zoroastrianism; Bombay 1929.

21 Justi, Ferdinand: Geschichte der orientalische Völker im Altertum; Berlin.

22 Kiepert, H.: Über die geographische Anordenung der Namen arischer Landschaften in ersten Fargard des Vendidad: Monatsber. der K. Acad. der Wiss. vom 15 Dezember 1856.

23 Kleuker, J. F.: Anhang zum Zend-Avesta, Bd. II, 3ter Teil: Riga 1783.

24 Marquart, Josef: Die Assyria des Ktesias, Philologus Supplement Band VI 2. Hälfte S. 503-658. Doktordissertation vorgelegt im Jahre, 1892.

25 „ „ : Chronologische Untersuchungen. Aus dem VII Supplement bande des "Philologus" besonders abgedruckt; Leipzig 1899.

26 „ „ : A Catalogue of the Provincial capitals of Ērānshahr (Pahlavi text, version and commentary) edited by G. Messina; Roma 1931.

27 Méssina, Giuseppe: Der Ursprung der Magier und die Zarathuštrische Religion; Roma 1930.

28 Mills, Lawrence: Avesta, Pahlavi, Sanskrit and Persian Texts of Yasna 1; Leipzig 1910.

29 Moulton, James Hope: Early Zoroastrianism; London 1926.

30 Radhakrishnan, S.: Lebensanschauung des Hindu, übersetzt von H. V. Schomerus; Leipzig 1928.

31 Rosenberg, Fréderic: Notice de Litterature Parsie; St. Pétersburg 1909.

32 Sanjana, Darab Dastur P.: Zarathushtra in the Gatha; Leipzig 1897.

33 Spiegel Memorial Volume; Bombay 1908.

34 شهرستانی (محمد بن عبد الکریم) کتاب الملل والنحل چاپ بمبئی ۱۳۱۴

35 Unvala, Jamshedji Maneckji: Neryosang's Sanskrit version of the Hōm Yašt (Yasna IX-XI, translated; Vienna 1924.

36 „ „ „ : Observation on the Religion of the Parthians; Bombay 1925.

37 „ „ „ : The Translation of an extract from Mafâtîh al Ulum of Al-Khwarazmî (separate print) from the Journal of K. R. Cama Oriental Institute, No. 11, Bombay 1928.

38 Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft; Leipzig 26, 56.

دیباچه

بنام ایزد بخشندهٔ بخشایشگر مهربان

که ماراست گشتیم و هم دین پرست   کنون زند زردشت زی ما فرست[1]

بَگَ وَزَرْکَ اهورَمزدا, هیهَ اِیمامْ بومیمْ اَدا, هیهَ اَوَمْ اَسمانَمْ آدا, هیهَ مَرْتیمْ ادا, هیهَ شیاتیمْ اَدا مرْتیهیّا = بغ بزرگ است اهورامزدا, کسی که این (بوم) زمین (داد) آفرید, کسی که آن آسمان آفرید, کسی که مردم آفرید, کسی که از برای مردم شادمانی آفرید[2]

(درود) بزرتشت پاك که برویهٔ دین اندیشید, برویهٔ دین سخن گفت, برویهٔ دین رفتار کرد, آنچنان که او در سراسر گیتی در راستی راست ترین, در پادشاهی بهترین شهر یار, در شکوه شکوهمند ترین, در فرّ فرهمند ترین, در پیروزی پیروزمند ترین بود[3]

پس از سپاس و درود چنین گوید گزارندهٔ این نامهٔ مینوی ابراهیم پور داود پور باقر پور محمّد حسین رشتی: این نامه که پنجمین مجلد از تفسیر اوستای نگارنده[4] و نامزد است به یسنا مانند جلد دوم یشتها و خرده اوستا در

---

۱ دقیقی در شاهنامه

۲ املاء کلمات فُرس هخامنشی که در جزو کتیبه های استخر از داریوش بزرگ و خشیارشا یادگار مانده چنین است: Baga vazarka Ahuramazdā, hya imām būmim adā, hya avam asmānam adā, hya martiyam adā, hya Šiyatim adā martiyahyā.

۳ زامیاد یشت فقرهٔ ۷۹ رجوع بجلد دوم یشتها تفسیر نگارنده ص ۳٤۷

٤ مجلدات اوستا تفسیر نگارنده: (۱) گاتها در خرداد ماه از سال ۱۳۰۵ شمسی منتشر گردید; (۲) جلد اول یشتها در فروردین ماه ۱۳۰۷; (۳) جلد دوم یشتها در فروردین ماه ۱۳۱۰; (٤) خرده اوستا در مهر ماه ۱۳۱۰

برلین فراهم شده اما پیش از انجام آن بامر دولت ما رهسپار هند شدم تا در مدت یك سال و اندی در ویسوَبهارتی (Visva-Bharati) مؤسسهٔ شاعر و فیلسوف نامور بنگالي دکتر رابیندرانات تاگور Dr. Rabindranath Tagore راجع بتمدن ایران قدیم تدریس نمایم بواسطه این مسافرت و انجام وظیفه خود در دارالفنون مذکور انتشار این نامه بتأخیر افتاد و نیز مختصر تر از آنچه اساساً خیال داشتم گردید چون در اینجا بکتابهائی که لازم است دسترس نداشتم نتوانستم یاد داشتهای خود را کامل نموده مقالات دیگری باین نامه بیفزایم نظر باینکه گفته اند در تأخیر آفات است نخواستم انتشار این نامه بیش از این بتأخیر افتد آنچه فراهم بوده در این جلد مرتب ساختم پس از بر گشت از هند, در بهار سال آینده, در تفسیر فصول دیگر یسنا از آنچه ناگفته مانده سخن خواهد رفت یسنا که شرح آن در مقاله جدا گانه بیاید مهم ترین جزء اوستا و دارای هفتاد و دو فصل است این جلد تفسیر نخستین فصل تا خود فصل بیست و هفتم است از فصل ۲۸ تا خود فصل ۵۳ باستثنای فصول ۳۵ـ۴۲ و فصل ۵۲ متعلق است بگاتها که از سرودهای مقدس خود پیغمبر ایران اشو زرتشت است امید است بیاری خداوند بتوانم همه اجزاء نامه دینی ایرانیان را در هشت جلد بمطالعه هموطنان رسانم و در آنها مسائل عمدهٔ آیین کهن گفته آید چنانك مجلدات تفسیر نگارنده بنظر خوانندگان رسیده ممکن بوده تفسیر متون اوستا را بی مقالات و توضیحات در یك جلد بگنجانم و زحمات چندین ساله را بر خود هموار نسازم ولي از چنین تفسیری استفاده محال بود چه از دین چندین هزار ساله بیش از هزار سال است که ایرانیان بیگانه شده اند و پی بردن بطرز خیال پیشینیان آسان نیست و بخصوصه که برخی از تعلیمات دینی ایران قدیم یکسره برخلاف ادیان سامي است از آنجمله است در ادیان سامي خوار و زبون شمردن جهان و مصدر خیر و شرّ دانستن خداوند نوش و نیش هر دو را از او شمردن و همه رنج و آسیب آدمي را سر نوشت ازلی خواندن اما بنا بآموزش مزدیسنا

جهان پاك و ارمغان ایزدی است و از آفریدگار مهربان جز خوبی و نیکوئی نیاید; گزند و آزار از خردخبیثی است که باقتضاي سرشت و نهاد گیتی سایهٔ تاریکی است برابر روشنائي; سر نوشت آدمی در دست خود اوست قضا و قدر که مایهٔ بدبختی و افتادگی بیشتر اقوام مشرقي است و آنان را برده و بنده مغربیان ساخته در فلسفهٔ شریف مزدیسنا راه ندارد نظر بهمین مسائل است که نگارنده خود را در شرح و بسط دادن جملات اوستا ناچار دید و گناه شمرد مطلبی را پیچیده و پوشیده بحال خود بگذارد گرچه در هیچیك از مسائل مباحثهٔ فلسفی بمیان نیاورد ولی باندازهٔ بذکر اسناد پرداخت که خواننده خود بتواند از وفور شواهد باثرات تعالیم زرتشتی در اخلاق و کردار ایرانیان قدیم بر خورد و جنبهٔ عملی آیین باستان را که روزی از پرتو آن ایرانیان پارسا و توانا و کوشا بودند دریابد اوستا که در پارینه سر چشمه سر افرازی و بزرگي ایران باستان بوده پیش از انتشارات نگارنده در سر زمین اصلی خود کتابی بوده مجهول کسی از آن نامه که در زیر خاکستر نادانی و تعصّب پوشیده مانده بود خبری نداشت چون بخواست خداوند توفیق بر افشاندن گرد از روی آن با نگارنده بوده بر خود واجب شمرده آنچنان که باید زنگ از روی این آئینه ایران نما بر گیرد تا پرتوی از ایران باستان بدل فرزندان ایران کنونی افتد در سالهای بلند در سر این کار رنجهائی که کشیده ام و زیانهائی که برده ام در مقابل نمودن این گنج شایگان مینوی هیچ است زیرا که ممکن است آیین پاك نیاکان نامور ما در ردیف تاریخ درخشان و ادبیات دلپذیر ما یکی از اسباب غرور ملي ما گردد و بیش از بیش در ما حسّ و طنپرستی تولید کند غرور ملی یگانه مایه رستگاری هر قومي است دین سه هزار ساله و تاریخ دو هزار و ششصد و پنجاه ساله و ادبیات هزار و صد ساله ما هر سه اسنادی است معتبر و ما را بکار و کوشش و بدست آوردن فرو شکوه دیرین میخواند و یك غرور نجیب و شریف در ما میدمد نه یك غرور هرزه و ساختگي که مایهٔ سرنگونی و تیره بختی است

اگر نگاهی باد وار گذشته بینداخته وطن خود را همیشه توده خاکي مانند دورهٔ قجر پنداریم همانا باید اقرار کنیم که ایران و مشتی مردمش را جز ویرانی و پریشانی نشاید و بخصوصه اگر بیاوه گوش فرا داده جهان را سرائی سپنج و کلخنی پر از آزار و رنج انگاریم آنگاه همین ویراني و پریشانی را مایه رستگاری روز واپسین شمرده دست روی دست گذاشته بانتظار دیو مرگ خواهیم نشست دین و تاریخ و زبانی که در ما غروری بسزا ایجاد کند هر سه مقدس است چرا نباشد تاریخ کدام سر زمین درخشان تر از تاریخ وطن ماست درمیان اقوام معروف بهند و اروپائی کیست جز از زرتشت که نخستین بار بستایش و پرستش آفریدگار یگانه زبان گشود و مردم را بکشت و کار و راستی رهنمون گشت آثار ادبی کدام یک از ملتها فراوان تر و دلکش تر از ادبیات فارسی است

وظیفه وجدانی هر یک از نویسندگان و دانشمندان ماست که ارزش آنها را بشناسانند و تکلیف همه ایرانیان است که بفراخور خود از گذشتهٔ مرز و بوم خویش آگاهی یابند هر آن روزی که آن را شناختند بیاد پارینه خواهند سر بر افراشت جرأت و جسارت خواهند یافت آنچه اسباب پستی و خواری است از خود دور خواهند کرد و بشرافت زندگی برخوردار خواهند شد و خواهند دانست نیاکانشان که آنهمه خدمت بجامعهٔ بشر کرده و یکی از عوامل مهم تمدن بوده باز ماندگانشان امروزه لا اقل باید جز و بشر شمرده بشوند و مورد سرزنش جهانیان نگردند

چه فرخنده شرارهٔ ایست شور و غرور ملی که خرقهٔ پوسیده درویشی و قلندري را بسوزد و ریسماني را که سر عرب مآبان را بآخر آخرت بسته از هم بگسلد تا عشق و علاقه بوطن نداریم و بشرافت زندگی معتقد نیستیم از برای آبادی مرز و بوم و بهبودی حال خود نخواهیم کوشید

بی شک ایمان بدنیا یکی از اسباب آبادی ایران قدیم بوده است بنا بسنت

بسیار کهن پیغمبر ایران زرتشت خندان بجهان روی نمود[1] لابد این سنّت که مؤسس دین مزدیسنا را برخلاف معمول خندان از مادر متولد میسازد از تعلیمات خود اوستا برخاسته است: جهان و آنچه در آن است از نغز و نیك بخشایش ایزدی است مردم باید شادمان و سپاسگزار بآن روی کنند و آن را هماره از گزند و آسیب اهریمن نگاهدارند و نگذارند که بدی بنیکی چیره گردد و زندگی خرّم تیره شود

در این ده سال اخیر که ایرانیان بیدار گشته و بیاد مفاخر ملی خود افتاده اند میتوان امیدوار بود که خاك سه هزار ساله ما دیگر باره کشوری شود برازنده نام زرتشت وکورش و فردوسی نه یك معجون مهوّع، مرکّب از تازی و تتر و فرنگی راست است یکی از شروط ترقی و رستکاری ما پذیرفتن دانش و هنر دنیای متمدن کنونی است چون آنها مختص بقوم و مملکتی نیست و نتایج کوشش چندین هزار ساله اقوام کهن و نو دنیاست در کمال فروتنی

---

۱ پلینیوس Plinius رومی که درسال ۲۳ میلادی تولد یافت و درسال ۷۹ درگذشت درکتابش نامزد به تاریخ طبیعی مینویسد: «گفته اند که درمیان بشر زرتشت یگانه کسی بوده که خندان از مادر بدنیا آمد در هنگام تولد چنان بشدت خندید که مغز سرش بحرکت در آمد و اگر دست بروی پیشانی وی میگذاشتند محسوس بود» Naturalis Historia VII 16, 15 بصفحه ۹۲ همین کتاب ملاحظه شود

نویسندگان دیگر قدیم چون سُلینوس پولی هیستور Solinus Polyhistor که در حدود سال ۲۵۰ میلادی میزیسته و اُگُستینوس Augustinus که در سالهای ۳۵٤-٤۳۰ میلادی بسر میبرده همین خبر را ذکر کرده اند رجوع شود به Passages in Greek and Latin Literature relating to Zoroaster and Zoroastrianism, in the Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 14; Bombay 1929 pp. 85 and 99.

در کتب دینی پهلوی مکرراً از خندیدن زرتشت در هنگام زایش از مادر سخن رفته است از آنجمله درکتاب پنجم دینکرد درفصل ۲ فقرهٔ ۵ و درکتاب هفتم دینکرد درفصل ۳ در فقرهٔ ۲ و در فقرات ۲٤-۲۵ و در کتاب زاد سپرم در فصل ٤ فقرات ۱۳-۱۵ رجوع شود به Sacred Books of the East, Vol. XLVII by West pp. 85, 41, 128, 142, 148 و بجلد ۱۳ دینکرد چاپ سنجانا ص ۳۹

محمد بن عبدالکریم الشهرستانی که در قرن ششم هجری میزیسته نیز از خندیدن زرتشت در هنگام تولد ذکر کرده است رجوع شود به کتاب الملل والنحل چاپ بمبئی ۱۳۱٤ هجری الجزؤالاول ص ۱۱۵

از دست هر که باشد باید بپذیریم و خود را فرزند برازنده و حق شناس این میراث بشر بشناسانیم اما برسیدن این میراث نباید چشم ماخیره گشته دیگر ملیّت خود را نبینیم و از میراث مقدسی که مستقیماً از نیاکان پارسا و دلیر و سخنور ما باسم آیین و تاریخ و ادبیات از برای ما بجا مانده روی گردانیم و چیزی شویم مصداق گفتهٔ فردوسی:

از ایران و از ترك و از تازیان   نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان و نه ترك و تازی بود   سخنها بکردار بازی بود

پور داود

۷ بهمن ۱۳۱۲ شمسی = ۲۷ ژانویه ۱۹۳٤

شانتی نیکتان Santiniketan

دارالفنون ویسوَ بهارتی Visva-Bharati University

بنگاله، هند

یسنا

در اوستا یسنَ yasna در سانسکریت یجنْ yajñá در پهلوی یزشن

کلمهٔ یسنا و مشتقات آن

بمعني ستایش و پرستش است فعل یز yaz که در سانسکریت یج yaj و درفرس هخامنشی ید yad [1] و در پهلوی یشتن گویند بنیان کلمه یسنَ و کلیه مشتقات آن میباشد این فعل و بسا با ضمائم از این قبیل آیز ā.yaz ; آپا یز apā.yaz ; فرایز frā.yaz در اوستا بسیار آمده است

کلمات یشتی yašti که نیز بمعنی ستایش و پرستش است و در پهلوی یشت شده و یشتر yaštar در پهلوی یشتار و یشثوَ yasethwa که صفت است بمعنی در خور ستایش از جمله مشتقات یز میباشد فرقی که میان کلمه یسنا و یشت میتوان قرار داد این است که یسنا بمعنی ستایش و پرستش است بطور عموم و از این لغت مطلق آنچه داخل عبادت است از نذر و قرباني و مدیحه وغیره اراده کنند یشت نیز بهمین معانی است اما از آن ستایش و نیایش آفریدگار بخصوصه یا یکی از امشاسپندان و فرشتگان مخصوص اراده کنند بیست و یك یشت اوستا چون هرمزد یشت و اردیبهشت یشت و مهر یشت وغیره نیز چنین چیزی است [2]

صفاتی که از کلمه یسنَ آمده نیز در کتاب مقدس بسیار مورد استعمال دارد چون یسوبرت yasō.bereta که با کلمهٔ زَورْ (زئوثرَ zaothra) آمده یعنی تقدیمی یاننذر برازنده زَورْ چنانکه در فقرهٔ ۹ هرمزدیشت و در فقرهٔ ۷ اُزیرینگاه

---

۱ کلمه ید در کتیبهٔ داریوش بزرگ در بهستان (بیسون) آمده و در جزو باگ یادي Bāgayādi که نام یکی از ماههای فرس است و بمعنی ستایش بغ است و بعدها مهرماه جاي آن گرفته نیز دیده میشود رجوع شود به Altiranisches Wörterbuch, von Bartholomae, Sp. 952 بمقالهٔ تقویم مزدیسنا در جلد خرده اوستا نیز نگاه کنید

۲ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۱٤

یسنیه yasnya یعنی در خور ستایش و سزاوار پرستش در سانسکریت یجنیه yajñiya همیشه با صفت وهمیّه vahmya (از کلمه وَهمَ نیایش) که بمعنی در خور نیایش و سزاوار نیایش است یکجا آمده است همین صفت مصّدر به ـ که از ادوات نفی است آیسنّیه ayasnya یعنی غیر قابل ستایش، در سانسکریت آیجنیه ayajñiya، نیز همیشه با کلمهٔ اوهمیّه avahmya که بمعنی غیر قابل نیایش است یکجا دیده میشود چنانکه در فروردین یشت فقرهٔ ۹۰ و در زامیاد یشت فقرهٔ ۸۲ مزد یسنَ mazdayasna یعنی پرستندهٔ آفریدگار یگانه مزدا در مقابل دئوَ یسنَ daēvayasna یا دئوَیز daēvayaz چنانکه در فقرهٔ ٦ سروش یشت و در فقرهٔ ٥٤ بهرام یشت بمعنی ستاینده دیو یا پروردگار آریائی است

هیچیك از لغات مذکور در فارسی مورد استعمال ندارد گذشته از اینکه یسنا و یشت اسم دو جزء اوستا و در فارسي بهمین اسم نامیده میشود و یزشنه در ادّبیات زرتشتیان بمعنی تشریفات دینی و مراسم مذهبی است و مزدیسنی و جمع آن مزدیسنان اسمی است که بزرتشتیان میدهیم

لغاتی از ماده یز و یسن که از زمان قدیم تا بامروز در فارسی رواج داشته باشد همان لغات ایزد و جشن میباشد: ایزد در اوستا یزت yazata در سانسکریت یجت yajatá صفت است یعنی در خور ستایش غالباً در اوستا از ایزدان مینوی و از ایزدان جهانی یاد شده اهورا مزدا در سر ایزدان مینوی و زرتشت در سر ایزدان جهانی شمرده شده اند[1]

بسا از این کلمه در خود اوستا کلیه فرشتگان اراده کرده اند در پهلوی یزد و یزدان گویند کلمهٔ اخیر که در فارسی باقیمانده جمع یزد میباشد که در فارسی چنانکه در پهلوی بهمین هیأت جمع بمعنی خداوند گرفته اند نظر باینکه اهورا مزدا سرور و بزرگ مینویان است و در عالم روحانی

۱ رجوع شود بخُرده اوستا تفسیر نگارنده ص ۱۸۵-۱۸٦

هر آنکه در خور ستایش و نیایش است در ذات او که آفرینندهٔ همه است تمرکز دارد از این جهت اورا بصیغهٔ جمع یزدان نامیده اند لغت جشن نیز در فارسی از لغت یسن اوستائي بیادگار مانده است چون اصلاً تمام اعیاد دینی بوده مانند عید فروردگان و عید مهرگان و در این اوقات بخصوصه بستایش و پرستش و مراسم دیني میپرداختند یا بعبارت دیگر یزشنه میکردند از این جهت روزهای متبرك را جشن خوانده اند

در انجام یادآور میشویم که اسامي گروهي از ناموران عهد کهن که در تاریخ ما بجا مانده از همین لغت اوستائی است سه تن از شاهنشاهان ساسانی نامزد بوده اند به یزدگرد این اسم بایستی در اوستا یزتو-کرت yazatō.kereta باشد یعنی کرده یا آفریدهٔ ایزد درمیان ناموران عهد ساسانی از این قبیل نامها بسیار است چون یزدان کرت, یزدان داد, یزدان بخش, یزدان پناه, یزدان بوخت, یزدان دُخت وغیره همچنین قطعه ای از وطن ما, یزد, که امروزه بیشتر مزدیسنان ایران در آنجا بسر میبرند دارای اسم مقدس اوستائی است

ها

هر یك از هفتاد و دو فصل یسنا را در فارسی ها گوئیم در اوستا هایتی (hāiti) بمعنی باب و فصل مطابق کلمهٔ ساتی sāti سانسکریت میباشد در پهلوی هات گفته اند اصلاً این کلمه بمعنی پیوند و بستگی است مشتق از فعل ها (hā) که بمعنی بهم پیوستن و بستن است[۱] و در سانسکریت syáti در هر جا که کلمهٔ ها آمده از آن فصل یسنا اراده کرده اند چنانك کلمهٔ کرده از برای تعیین فصل ویسپرد و فرگرد از براي تعيين فصل وندیداد اختصاص یافته است کلمهٔ ها بخصوصه بهر یك از هفده فصل گاتها که جزو یسناست و شرحش بیاید اطلاق میشود مثلاً هر یك از فصول گاتها بکلمه یا بکلمات اولي خود اهیاسَ هایتی

۱ کانگا و مُدی کلمهٔ hā را بمعنی بریدن و جدا کردن گرفته اند،
Avesta Dictionary by Kanga; The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees, by Modi, p. 266.

خشماویه گئوش اُوروَ هایتی (xšmāvya-gēuš-urva-h.) ; ات تاوخشیه هایتی (at-tāvaxšya-h.) وغیره نامزد شده اند همچنین در انجام هریك از هفده فصل منظوم گاتها بنثر افزوده شده اهیاس ها را میستائیم; خشماویه گئوش اُوروَ ها را میستائیم; ات تاوخشیه ها را میستائیم وغیره

چهارده فصل دیگر گاتها مانند سه فصل اولی آن که ذکر کردیم باسم مخصوص خود, ها فلان و فلان نامیده میشود

گذشته از گاتها فصول دیگر یسنا نیز در خود اوستا هایتی خوانده شده چنانکه در فقرهٔ ۸ از فصل ۱۳ یسنا آمده: فرَاورتی (fraoreti) ها را میستائیم این ها عبارت است از یسنا ۱۲ که در اعتراف بدین زرتشتی است[1]

فصول ۳۵ـ۴۱ یسنا که بزودی شرحش بیاید مجموعاً هپتنگ هایتی (haptaŋhāiti) نامیده شده چنانکه از این صفت مرکب برمیآید یعنی در بردارندهٔ هفت ها در انجام ها ۴۱ (در فقرهٔ ۸) آمده: یسنا, هفت های توانا و مقدس و سرور تقدس را میستائیم[2]

از چند مثال فوق پیداست که فصول یسنا در خود اوستا هایتی نامیده شده و همین کلمه است که امروزه بهیأت ها بفصول این قسمت نامهٔ مینوی اطلاق میشود

هفتاد و دو ها

یسنا که مهمترین قسمت اوستاست بهفتاد و دو ها یا باب منقسم شده است کشتی, بندی که همیشه زرتشتیان برمیان دارند از هفتاد و دو نخ بافته میشود این عدد اشاره بهمین فصول یسناست[3] یسنا را دو موبد که یکی زوت و دیگری راسپی نامیده میشوند در مراسم دینی باهم میخوانند

۱ رجوع شود بمقدمهٔ یسنا ۱۲ و بتوضیحات فقرهٔ ۸ یسنا ۳

۲ بفقرهٔ ۲۲ از یسنا ۵۷ نیز ملاحظه کنید

۳ رجوع شود بمقالهٔ نیرنگ کشتی بستن در جلد خرده اوستا ص ٦٤

و در طیّ سرودن آنها آداب آب زَورْ و برسم و هوم و درون (نان مقدس) بجای میآورند[1]

پنج گاتها که مجموعاً دارای هفده ها میباشد و از سرودهای خود پیغمبر زرتشت سپیتمان است درمیان یسناجای داده شده است از این قرار:

نخستین گات: اهنود دارای هشت ها میباشد از ها ۲۸ شروع شده بخود ها ۳٤ انجام میباید؛

دومین گات: اشتود دارای چهار ها میباشد از ها ٤۳ شروع شده بخود ها ٤٦ انجام میپذیرد؛

سومین گات: سپنتمد نیز دارای چهار ها میباشد از ها ٤۷ شروع شده بخود ها ٥۰ تمام میشود؛

چهارمین گات: وهوخشتر فقط دارای یك ها میباشد و آن عبارت است از ها ٥۱

پنجمین گات: وهیشتواشت نیز دارای یك ها میباشد که ها ٥۳ باشد[2]

چنانکه ملاحظه میشود در میان نخستین گات و دومین گات هشت ها فاصله است و این فصول را که در صفحه پیش اشاره بآن کردیم مجموعاً هپتنگ هایتی (هفت ها) نامیده اند نظر باین اسم هفت ها عبارت است از ها ۳٥ـ٤۱ اما ها ٤۲ نیز در جزو آن شمرده شده و آن را در واقع متمّم فصول قبل

---

۱ در اینجا یاد آور میشویم که وندیداد ساده عبارت است از همین فصول یسنا که بایست و چهار کردهٔ (فصل) ویسپرد و با بیست و دو فرگرد (فصل) وندیداد توام نوشته شده باشد صفت ساده در این جا یعنی بدون ترجه پهلوی (زند) وندیداد ساده مجموعهٔ ایست از سه جزء اوستا، یسنا، ویسپرد، وندیداد که بترتیب مخصوصی فصول هر جزء تواماً با فصول دو جزء دیگر بیاید وندیداد ساده از برای مراسم بزرگ فراهم شده است در دو نسخه وندیداد ساده نیز باهتمام مستشرقین اروپا بطبع رسیده است: Vendîdad Sadé l'un des livres de Zoroastre lithographié d'aprés le manuscrit Zend de la Bibliothèque Royale et publié, par Burnouf; Paris 1829-1843;

Vendidad Sade. Die heiligen schriften Zoroaster's, Yaçna, Vispered und Vendidad, nach den lithographirten Ausgabe von Paris und Bombay, herausgegeben von Hermann Brockhaus, Leipzig 1850.

۲ بگاتها ص ٦۱-٦۸ نگاه کنید

دانسته اند بعد از گاتهای منظوم هفت ها که نثر است قدیم ترین جزء کتاب مقدس بشمار است از حیث انشاء و مطالب نزدیك بگاتهاست ها ۴۲ که گفتیم متمّم هفت ها دانسته شده از حیث انشاء و مندرجات با فصول ما قبل خود تفاوت کلی دارد و باید آن را متأخر تر تصور کرد [1]

همچنین درمیان چهار مین گات و پنجمین گات یك ها فاصله است و این عبارت است از ها ۵۲ که فقرات «هوشبام» نمازی که در بامداد خوانند از همین ها میباشد [2]

هر یك از هفتاد و دو های یسنا را بجای خود شرح خواهیم داد در این جا مختصراً اسامي که به برخی از این ها داده شده متذکر میشویم و ضمناً بآداب عمدهٔ که در طی سرودن آنها بجای آورده میشود اشاره میکنیم:

ها ۱ مراسم دینی با سرودن این ها که در آن اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان و فرشتگان موکل اعیاد دیني و اوقات سال و ماه و شبانروز از برای پذیرفتن ستایش و نذورات خوانده شده اند شروع میشود

ها ۲ در این ها که همان ایزدان های اول خوانده شده اند بخصوصه باندور آب زَوَرْ و برسم یاد گردیده اند

ها ۳ـ۸ این پنج ها مجموعاً سروش درون نامیده شده است درون در اوستا دَرَئونَ draona (یا درئونه) در پهلوی درُون drūn عبارت است از نان کوچك سفید گرد بدون خمیر مایه که بسروش نذر میشود این نان مقدس فقط علامتي است و اشاره است بنذورات و خیرات در فصول مذکور از این نان اسم برده نشده ولی در فقرهٔ اول از ها ۳ میزد (میزدَ myazda) ذکر شده است این لغت که در ادبیات فارسی هم موجود است عبارت است از نذورات و خیرات غیر مایع مثل نان و گوشت و

---

۱ رجوع کنید بجلد اول یشتها ص ۱۱۰-۱۱۱ و بجلد خرده اوستا ص ۱۵۴ راجع بآغاز و انجام هفت ها رجوع شود به Studien von Baunack, S. 342

۲ بجلد خرده اوستا ص ۹۸-۱۰۲ نگاه کنید

میوه وغیره در مقابل زَوْرْ که از نذورات مایع است[۱] بنا بر این دَرون نشانهٔ ایست از برای کلیّهٔ میزد در هنگام سرودن آخرین هاي سروش درون این نان مقدس خورده میشود

ها ۹-۱۱ باین سه ها هوم یشت نام داده اند مندرجات این فصول راجع است بگیاه و فشرده هوم و در تأثیر و فضیلت آن در هنگام سرودن این فصول چند قطره فشردهٔ هوم که پیش از مراسم تهیه شده بوده نوشیده میشود

ها ۱۲ چنانکه در جزو کلمه "ها" گفتیم این فصل که در اعتراف بدین مزدیسني است فرّ اورتي نام دارد پس از اینکه در هنگام سرودن فصول قبل نان درون و فشردهٔ هوم خورده شده این اعتراف خوانده میشود

ها ۱۳-۱۸ پس از اقرار بدین زرتشتی فصول ۱۳-۱۸ که در تسبیح و تحلیل و استمداد و استغاثه است سروده میشود

ها ۱۹-۲۱ بمجموع این سه ها بغان یشت نام داده اند وجه تسمیه آنها در مقالهٔ راجع بآنها ذکر خواهد شد این سه ها مرتباً در تفسیر سه دعای معروف: یتااهو . . . ,اشموهو . . . ,ینگهههاتم . . . میباشد

ها ۲۲-۲۷ با سرودن ها ۲۲ زوت و راسپي بتهیه نمودن هوم شروع میکنند و تا پایان فصول مذکور بانجام میرسانند فشرده این هوم در هنگام مراسم نوشیده نمیشود

ها ۲۸-۵۳ این فصول متعلق بپنج گاتها و هفت ها میباشد که ذکرش گذشت

ها ٥٤ این های کوچك که فقط دارای دو فقره است باولین کلمات خود: ائیریمن ایشیه Airyaman.išya نامیده شده و از ادعیه معروف و بسیار شریف است[۲] در یکی از قطعات اوستا که در متن اوستای وسترگارد Westergaard ضبط شده در تأثیر ائیریمن ایشیه میباشد[۳]

---

۱ رجوع شود بیاورتي آخرین صفحهٔ آفرینگان و بفقرهٔ ۳ آفرینگان گهنبار در جلد خرده اوستا ص ۲۲۸ و ص۲۳۹

۲ بتوضیحات فقرهٔ ٦ هاونگاه در جلد خرده اوستا ص ۱٥٤-۱٥٥ ملاحظه شود

۳ رجوع شود به Zendavesta edited by Westergaard; Fragments IV, p. 332

راجع بترجمه این قطعه رجوع شود به Zend-Avesta par Darmesteter, Vol. III p. 4

ها ۵۵ در این ها گاتها و ستؤت یسنیه ستوده شده است گاتها معلوم است که همان پنج سرود پیغمبر ایران است اما ستؤت یسنیه Staota.yesnya این کلمه که بصیغه جمع مکرراً در اوستا آمده یعنی یسنا های ستایش از این کلمه فصول مخصوصی از یسنا اراده کرده اند بطور تحقیق نمیدانیم که کدام فصول مقصود است شکی نیست که مهمترین قسمت یسناست در کتاب دینکرد ستوت یشت که همان ستؤت یسنیه باشد نسك بیست و یکم شمرده شده اما نخستین نسك گاسا نیك دانسته شده است چنانکه میدانیم از نسکهای گاسانیك که مجموعاً هفت نسك است نسکهائی اراده کنند که در ردیف گاتهاست در مقابل هفت نسك ها تك مانسر یک و هفت نسك داتیك بنا بر این ستؤت نسك در دینکرد آخرین نسك شمرده شده و بنا بتقسیم دیگر در سر نسك های گاسا نیك ذکر شده است در کتب روایات ستود یشت نخستین نسك و دارای ۳۳ کرده یا فصل است در سر تعیین این فصول اختلاف بسیار کرده اند نظر بمندرجات فصل ۱۳ شایست لا شایست در فقرهٔ ۱ که میگوید ستؤت یسنیه با کلمات «ویسائی و امشا سپنتا visāi vē ameša spentā» شروع میشود هیچ شکی نمیماند که ها ۱۴ آغاز فصول ستؤت یسنیه باشد زیرا که این ها با کلمات «ویسائی و امشا سپنتا» شروع میشود متأسفانه در فقرهٔ مذکور شایست لا شایست ذکر نشده که ستؤت یسنیه بکجا ختم میگردد وست West سی و سه فصل ستؤت یسنیه را عبارت دانسته است از: ها ۱۴ـ۱۸, ها ۲۲ـ۳۴, ها ۳۵ـ۴۲ (ها ۳۵ـ۴۲ که هفت ها باشد بنا بمندرجات کتاب نهم دینکرد مجموعاً یك فصل شمرده شده است), ها ۴۳ـ ۵۱, ها ۵۳ـ۵۵, ها ۵۸, ها ۵۹ بحساب دارمستتر Darmesteter ستؤت یسنیه از ها ۱۴ آغاز یافته با ها ۵۹ انجام مییابد گلدنر Geldner فصولی از یسنا را که در لهجه مثل گاتها باشد فصول ستؤت یسنیه دانسته است مُدی Modi تمام یسنا را عبارت از ستؤت یسنیه گرفته است بارتولومه Bartholomae هفده فصل گاتها و هفت ها و یسنا ۱۴ و ۱۵ و ۵۴ و ۵۶ و ۵۸ را محققاً

جزو ستوّت یسنیه دانسته است بنظر تارا پور والا Taraporewala همین فصول از یسنا راکه بارتولومه ذکر کرده و بعلاوه سه نماز معروف یتا اهو . .. اشم وهو . . و ینگهه هاتم جزو ستوّت یسنیه میباشد بولسارا Bulsara ستوّت یسنیه را عبارت دانسته از یسنا ۱٤ و ۱٦ و ۱۷ و یسنا ۲۲ و ۲۳ و ۲۸ـ٤۱ و ٤۳ـ٥٥ و ٥۸[1]

ها ٥٦ـ٥۷ این دو ها در ستایش سروش است: ها ٥٦ سروش یشت هادُخت نامیده شده بنابر این اسم این ها از هادخت نسك که بیستمین نسك اوستا بوده باقی مانده است؛ ها ٥۷ سروش یشت بزرگ است بمناسبت اینکه این ها دعائی ست که در شب خوانند آن را سروش یشت سرشب گویند[2]

ها ٥۸ از این ها که فشوشومنتر [illegible] Fšūšō manthra نامیده شده مکرراً در خود اوستا یاد گردیده است در فقرهٔ ۳۳ از یسنا ٥۹ قید شده که فشوشومنترَ متعلق بهادُخت نسك است[3]

ها ٥۹ فقرات ۱ ـ ۱۷ این ها مطابق فقرات ۱ ـ ۱۷ ها ۱۷ و فقرات ۱۸ـ۲۷ آن مطابق فقرات ۱ـ۱۰ ها ۲٦ و فقرهٔ ۲۹ آن مطابق فقرهٔ ۱۹ ها ۱۷ میباشد بنابر این های ٥۹ دارای خصایصی نیست

---

۱ راجع به ستوّت یسنیه بتوضیحات فقرهٔ ۸ اردویسور بانو نیایش در جلد خرده اوستا ص ۱۲۸ ملاحظه شود بکتب ذیل نیز نگاه کنید Sacred Books of the East, Vol. XXXVII, by West, p. 169;

Zend-Avesta par Darmesteter, Vol. I, p. LXXXIII;

Awestalitteratur von Geldner im Grundriss der Irani. Philologie, II Band, S. 25-26;

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees, by Modi, pp. 327 and 800;

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae, Sp. 1589;

Selections from Avesta and Old Persian by I. J. S. Taraporewala, Part I, p. 212;

Aêrpatastân and Nîrangastân, by S. J. Bulsara, p. 47-49.

۲ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ٥۲۳

۳ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ٥٤۹ و بجلد خرده اوستا ص ۱٥۸

ها ۶۰ این ها به دَهمْ آفریتی [Avestan script] dahma.āfrīti نامزد گردیده و معمولاً تندرستی نامیده میشود در این ها بخاندان پاکدین و پارسا درود فرستاده میشود[1]

ها ۶۱ در این ها از این سخن رفته که از تأثیر سه دعای یتا اهو . . . , اشم وهو . . . , ینگهه هاتم . . . , در مقابل ستیزه اهریمن و همه کسان آزار دهنده و زشت کردار ایستادگی توان نمود

ها ۶۲ فقرات ۷ــ۱۶ آتش نیایش از فقرات ۱ــ۱۰ این ها میباشد بنا بر این در این ها آذر ستوده شده است[2]

ها ۶۳ــ۶۹ همهٔ این هفت ها را که در تقدیس آب است آب زَورْ نامیده اند: فقرات ۲ــ۷ ها ۶۴ از گاتها, یسنا ۵۰ قطعات ۶ــ۱۱ میباشد; قسمت عمدهٔ اردویسور بانو نیایش (آبان نیایش) از ها ۶۵ میباشد[3]

ها ۷۰ــ۷۲ با سرودن این سه ها مراسم دینی انجام میپذیرد راجع باین سه ها که در ستایش امشاسپندان و آفرینشهای نیك اهورامزدا و گروهی از ایزدان است مطالبی که در این جا لازم بذکر باشد نیست جز اینکه در یك نسخهٔ خطی (Pt 4) یسنا ۷۱ و یسپ یشت نامزد گردیده یعنی در ستایش همگان; ها ۷۲ که آخرین فصل یسناست مطابق ها ۶۱ میباشد

---

۱ رجوع شود بمقالهٔ آفرینگان دهمان در جلد خرده اوستا ۲۳۰

۲ بجلد خرده اوستا ص ۱۰۵ ملاحظه شود

۳ بجلد خرده اوستا ص ۱۰۴ ملاحظه کنید

آریـا ئیها

(ایران ویج)

در اوستا چنانك در کتب پهلوی غالباً بکلمهٔ ایران ویج بر میخوریم راجع بحدود این مرز و بوم آراء مختلف است پیش از داخل شدن در این مبحث لازم است از آریائیها که این سر زمین باسم این قوم نامزد گردیده مختصراً صحبت بداریم

درمیان اقوام هند و اروپائی دو دسته از همین نژاد که هندوان و ایرانیان باشند بسیار بهمدیگر نزدیك و هر دو آریائی نامیده شده اند آثار کتبی که از آریائیها در دست است قدیمترین اسناد اقوام هند و اروپائی است وید هندوان و اوستای ایرانیان از برای اقوام هند و اروپائی چنانك توراة از برای اقوام سامی کهن ترین آثار کتبی دنیا بشمار است ریگ وید Rigveda قدیمترین قسمت کتاب دینی برهمنان در دو هزار و پانصد سال پیش از مسیح بوجود آمده و قدمت گاتها قدیمترین قسمت نامهٔ مقدس مزدیسنان بهزار و صد سال پیش از مسیح میرسد[1] ایرانیان و هندوان هر دو خودرا آریائی نامیده اند یعنی شریف در سرودهای ریگ وید هندوان از سیاه پوستها و ساکنین اصلی سند و پنجاب باسم آریائی امتیاز داده شده اند در مقابل مردمان اصلی آن سر زمین که داس dasa دشمن نامیده شده و رفته رفته خاکشان بدست آریائیها در آمد[2] همچنین غالباً در اوستا از قوم آریائی یا ایران و خاکشان یاد شده است[3] داریوش بزرگ در قرن

---

۱ رجوع شود بمقالهٔ « زمان زرتشت » در همین جلد

۲ رجوع شود به Ostirānische Kultur Von Geiger S. 170

۳ رجوع شود به آبان یشت فقرات ۴۹, ۵۸, ۶۹و۱۱۷ و تیر یشت فقرات ۶, ۳۶, ۵۸, ۶۱ و مهر یشت فقرات ۴, ۱۳ و فرور دین یشت فقرهٔ ۱۴۳ و زامیاد یشت فقرات ۵۶, ۶۹ و وندیداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۳۹

ششم پیش از مسیح در کتیبهٔ نقش رستم خودرا چنین خوانده: «من دار یوش هستم، پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه ممالك اقوام بسیار، پادشاه این زمین بزرگ دورکرانه، پسر ویشتاسپ (گشتاسپ) هخامنشی، یك پارسی، پسر یك پارسی، یك آریائی و از نژاد آریائی» بنا بخبر هرودت مادها، ایرانیان مغرب زمین که در اواخر قرن هشتم پیش از مسیح نخستین سلطنت ایران را تشکیل دادند، در زمان قدیم عموماً آریائی نامیده میشدند[۱] ایرانیان اسم خود را بسر زمینهائی که بدست آوردند داده ائیرین Airyana نامیده اند اسمی که امروزه ایران گفته میشودو تا پانصدوپنجاه سال پیش از این اِران Eran تلفظ میشده است هندوان نیز بسر زمینهائی که بآنجا مهاجرت کرده اسم خود داده آریا ورت Aryavartta نامیده اند همچنین آن را بهارت ورش Bhāratavarša یا بهارت بهومی Bhāratabhumi خوانده اند اسم هند یا هندوستان که هندیها نیز بهمین اسم وطن خود را مینامند از ایرانیان گرفته شده است چهار بار در اوستا باسم هند بر میخوریم: فرگرد اول وندیداد فقرهٔ ۱۸؛ یسنا ۵۷ (سروش یشت سرشب) فقرهٔ ۲۹؛ تیریشت فقرهٔ ۳۲؛ مهریشت فقرهٔ ۱۰۴ در این فقرات هندو Hindu (در نسخه بدل Hendu) آمده و در فرس هخامنشی نیز هندو میباشد داریوش بزرگ در نقش رستم از آن در جزو ممالك دیگر که در تصرف وی بوده یاد میکند در سانسکریت سندهو Sindhu و در یونانی اندوس Indus میباشد و این اسمی است که برود سند داده شده است نظر باینکه هندوان نخست در سواحل رود سند جای گزیده و ممالك پنجاب را بدست آورده از آنجا رفته رفته بکنار رود گنگ و نقاط دیگر هند نفوذ کردند اسم مملکت آنان نزد ایرانیان هند نامیده شده است[۲]

---

۱ Herodotus 7. 62

۲ رجوع شود به Lebensanschauung des Hindu Von S. Radhakrishnan übersetzt Von H. W. Schomerus, Leipzig 1928 S. 6.

گفتیم از مملکت آریائی یا ایران و از قوم آن ائیریه airya که در فرس و در سانسکریت نیز اریه arya گفته میشود غالباً در اوستا یاد شده است از آنجمله در فروردین یشت فقرهٔ ۸۷ گیّه مرتن gaya. maretan که در فارسی کیو مرث گوئیم و در اوستا نخستین بشر شمرده شده، مانند آدم در ادیان سامی، نخستین کسی است که منش و آموزش اهورا مزدا را دریافت، اهورا مزدا از او نافهٔ (دودمان) ممالك ایرانی و نژاد ممالك ایرانی پدید آورد ان ایریه anairya یعنی غیر آریائی یا غیر ایرانی و خارجه و بیگانه در مقابل کلمهٔ ایریه در اوستا بسیار آمده است

هر چند که در تحقیقات راجع بهندوان و ایرانیان دور تر رویم و بقدیم ترین آثار آنان که وید و اوستا باشد ملاحظه کنیم بیش از بیش شباهتي میان زبان و دین و طرز خیال و عادات و رسوم آنان کشف خواهیم کرد بطوری که ابداً شکی نمیماند که این دو قوم از یك نژاد بوده و روزی در یك سر زمین بسر میبرده و داراي یك زبان و یك خصلت بوده اند زبان اوستا و زبان وید فقط تفاوت لهجه بهمدیگر دارند میان زبان اوستا و زبان فرس که در کتیبهٔ پادشاهان هخامنشی نمونهٔ از آن بجا مانده نیز همین تفاوت لهجه را باید قائل شد گذشته از کلمات ترکیب جملات زبان اوستا و قواعد صرف و نحوی آن باندازهٔ بسانسکریت نزدیک است که بسا از فقرات اوستا را بعینه کلمه بکلمه بزبان سانسکریت میتوان برگردانید[1] استرابون Strabon جغرافیا نویس یونانی در یك قرن پیش از میلاد زبانهای کلیه اقوام آریائی را یکی دانسته و فقط فرق لهجه درمیان آنها قائل شده است[2] بیشك اگر سانسکریت و ادبیات فراوان آن نبود هرآینه قسمتی از ادبیات

---

۱ رجوع شود به Handbuch der Altiranischen Dialekte Von Chr. Bartholomae; Leipzig 1883 S. V.

۲ Urgeschichte der Arier Bd. I Iran und Turan Von Brunhofer; Leipzig 1889 S. 202.

مزدیسنا مجهول میماند دانشمند فرانسه برنوف Burnouf بتوسط سانسکریت یسنا را که پنج فصل گاتها در جزو آن است و از مشکل ترین قسمت نامه مقدس است بفرانسه ترجمه نموده در سال ۱۸۳۳ میلادی منتشر ساخت از این روز ببعد از پرتو سانسکریت تحصیل اوستا پایهٔ علمی گرفت و بواسطه ترقی علم اشتقاق در اروپا و بخصوصه بواسطهٔ متوجه شدن دانشمندان بادبیات قدیم هند مندرجات اوستا متدرجاً روشن شد تفسیر پهلوی اوستا که آن را زند نامند تفسیر سنّتی است نسبت بتفسیری که از روی علم اشتقاق است کمتر قابل اعتماداست ولی باوجود این کلید فهم اوستاست و در برخی از مواضع یگانه وسیلهٔ ایست از برای رسیدن بمعانی تقریبی آنها زبان اوستا در عهد ساسانیان که تفسیر آن در آن عهد نوشته شده متروك بوده مفسرین آن زمان بایستی بنا چار بتفسیر سنتی کتاب مقدس که از پشت به پشت بآنان رسیده بوده اکتفاء کنند بخصوصه تفسیر پهلوی گاتها که از قدیم ترین و مشکل ترین اجزاء اوستاست دور از معانی حقیقی سرودهای پیغمبر ایران است اما تفسیر و ترجمه پهلوی سایر قسمتهای اوستا کم و بیش نزدیك بمتن است

نه اینکه فقط از برای نمودن معانی حقیقی کلمات و جملات اوستا محتاج بسانسکریت هستیم بلکه از براي دریابیدن مطالب اوستا، غیر از گاتها، نیز نیازمند ادبیات قدیم هند هستیم یك رشته از مندرجات اوستای متأخر بواسطه وید و کتاب رزمي هندوان مهابهارتا حل گردید چنانکه میدانیم زرتشت اصول کیش کهن آریائی را تغییر داده ایرانیان را بپرستش آفریدگار یگانه رهنمون گشت و گاتها که از سرودهای خود پیغمبر ایران و حاوی تعلیمات اوست گویای این تجدید و تغییر است اما قسمتهاي دیگر اوستا با اینکه داراي اصول زرتشتی است بخوبی یاد آور کیش کهن آریائی است و گروهی از ایزدان یا فرشتگان و بسا از دیوهاي آن همان پروردگاران آریائی هستند و در کتب دینی برهمنان نیز دارای نام و نشان میباشند شکی نیست که دانشمندان وید نیز از کتب دینی قدیم ایرانیان بی نیاز نیستند خواه از

لحاظ علم اشتقاق و خواه از لحاظ معاني و محتویات گذشته از این بنا بتحقیقات مستشرقین قسمتی از کتب وید در ایران زمین نوشه شده و برخی از ریشی Riši یا سرودگویان وید ایرانی بوده اند و بسا در این سرودها روح ایرانی حکمفرماست

وید و اوستا آثاری است از برادران آریائی که امروزه پس از گذشتن چندین هزار سال میتوانیم بمعاونت این دو میراث مقدس احساسات و خیالات نیاکان نامور خود را دریابیم جز از همین دو کتاب دینی آثار دیگری که گویاي روابط دیرین آریائیها یعنی ایرانیان و هندوان باشد در دست نداریم این دو کتاب لفظاً و معناً دلیل است که ایرانیان و هندوان از هر حیث بهمدیگر نزدیك بوده اند امروزه بطور تحقیق نمیدانیم که آنان در کدام سر زمین باهم بسرمیبرده اند و کي از همدیگر جدا شده اند و سبب جدائی آنان چه بوده است در این موضوع نمیخواهیم داخل مباحثه شده یك مشت حدس و احتمال بخروار احتمالات محققین بیفزائیم برخی از مورخین تصور کرده اند که ظهور زرتشت و بتوسط او بوجود آمدن دین نو سبب جدائی ایرانیان و هندوان شده باشد این حدس بی اساس بهیچ وجه قابل توجه نیست بدون شك مدتها پس از جدا شدن این دو دسته از همدیگر و مهاجرت نمودن ایرانیان بسر زمین ایران پیغمبر ظهور نمود

نظر بقدیم ترین آثار آریائیها شباهت تامّی از هرحیث میان ایرانیان و هندوان موجود است همانطوری که وید و اوستا نمودار قرابت زبان آنان است در خصایص ملی نیز نمودار خویشی آنان است بهمدیگر اما نظر بتاریخ آنان در قرون بعد تفاوت فاحشی در خصایل آنان دیده میشود هندوان گوشه گیر و فیلسوف و اهل فکر اند ایرانیان جهانگیر و پهلوان و بیباك اند این تفاوت را باید از تسلط آب و هوای اوطان آنان دانست هندوان در مهاجرت خود بکنار سند و دشتهای پنجاب رسیده در آن سر زمین بسیار گرم و پر آب بآسانی در روزی بروی خود گشوده دیدند از این رو از کوشش باز ماندند

اما ایرانیان که بآسیای مرکزی روی نهاده بدشتهای سیحون و جیحون درآمدند و رفته رفته سراسر ایران زمین را فرا گرفتند بخاك کم آب و خشك رسیدند و بتابستان بسیار گرم و زمستان سخت برخوردند ناگزیر از براي زندگی بکار و کوشش درآمدند عوارض طبیعی سرکش آنان را مرد میدان و درمقابل آنچه بد و زشت است دلیر و پایدار ساخت

ایران ویج

اینك ببینیم که ایرانیان پس از مهاجرت خود در مرکز آسیا بکجا بار اقامت افکندند و نخستین سر منزل خود را چگونه نامیده اند این سر زمین در اوستا غالباً ایرین وئجه [Avestan script] Airyana vaejah نامیده شده است جزء اول این اسم همان است که گفتیم امروزه ایران گوئیم معنی لفظی وئجه درست معلوم نیست اما در سانسکریت کلمه bīja موجود و بمعني تخم میباشد بهمین مناسبت مستشرقین ایرین وئجه را بمعنی سر زمین تخمه و نژاد آریائی گرفته اند البته از برای این اسم مرکب چنین معنی یا معانی دیگر از همین قبیل باید تصور نمود و عقیده برخی که این کلمه را با کلمهٔ بیج که در سر زبان عامیان ایران است مربوط دانسته اند قابل توجه نیست زیرا که از برای صحت لغت مذکور شاهدی در ادبیات فارسی در دست نداریم

ایرین وئجه بسراسر ایران زمین بزرگ اطلاق نمیشده بلکه اسم قطعه خاکی است که نخست ایرانیان بآنجا بار اقامت افکندند و از آنجا متدرجاً پیشتر رفته سراسر ایران زمین را فرا گرفتند و بعدها همهٔ ممالکی که در تصّرف آنان بوده ایرین یا ایران نامیده شده است

ولی همیشه اقامتگاه اولی خود را بنیکي یاد کردند بمرور زمان آن مرز و بوم کهن نزد آنان جنبهٔ مینوی گرفته یك قسم بهشت روی زمین تعریف شده است و چون روزگار دراز بر آن بگذشت و تارهاي افسانه دور این مهد را بگرفت در سر تعیین آن تردید پیدا کردند برخی از مستشرقین که اسم این مملکت را با آن همه داستان آمیخته دیدند ذهن آنان بیك کشور مینوی

منتقل گردید [۱] اما امروزه کسی را شکی نیست که ایرین وئجه اسم یك مرز و بوم واقعی است فقط بواسطه فقدان و سایل و طول زمان بطور تحقیق نمیتوانیم محل آن رامعین کنیم در اوستا اسامي بسیاری از ایالتها و کوهها و رودهای ایران زمین قدیم محفوظ مانده در سر تعیین برخی از آنها که مورخین و جغرافیون قدیم یونان و روم نیز از آنها ذکري کرده و در کتیبهٔ شاهنشاهان هخامنشی هم یاد گردیده و یا اینکه اسامي قدیم آنها هنوز مطابق نا مهای کنوني آنهاست اشکالي نداریم و برخی دیگر از آنها که فقط یك یا چندین بار در کتاب مقدس آمده و در کتب پهلوی بدون هیچ قسم توضیحی تکرار شده و دیگر در هیچ جا اثر و خبری از آنها نیست نمیتوان از روی یقین حدودی از برای آنها معین نمود اشکالي که ما امروزه راجع بچنین اسماء خاص اوستا داریم در هزار و سیصد سال پیش از این هم یعنی پیش از استیلای عرب بایران در عهد ساسانیان نیز داشتهٔ اند زیرا که در آن از منه از عهد ظهور مزدیسنا و تألیف اجزاء اوستا دور بوده اند و مسائل سالخورده رنگ و آب داستانی گرفته طور دیگر جلوه مینمود راجع بیك دسته از اسماء خاص اوستا بسا تعریف نقیض کتب پهلوی که آبشخور آنها روایات و سنن عهد ساسانی است و بسا تعریف شگفت آمیز کتب مذکور بیش از بیش مارا امروز برسیدن حقیقت مطلب دور داشته و مایه اشتباه میشود از آنجمله در کتاب پهلوی دین آگاسی (آگاهی) معروف به بندهش در فصل ۲۹ فقرهٔ ۱۲ صراحتهً آمده « ایران ویج در طرف آذر با یجان است » از چندین موضع دیگر همین کتاب بر میآید که مؤلف بندهش ایرین وئجه را در مغرب شمالي ایران می پنداشته است نظر بهمین تعریف بندهش است که یك دسته از مستشرقین بمغرب شمالي ایران متوجه شده در آن حدود مملکتی را جستند که همسایهٔ آذربایجان است و این مملکت اران است که بزعم

---

۱ رجوع شود به Fragments de Critique Zend. De la Géographie de l'Avesta; Le Brahma Tchengrenghâtchah par Michel Bréal Extrait No. 6 de l'année 1862 du Journal Asiatique p. 10.

آنان همان ایرین و ئجه اوستاست در کتب جغرافیون ایراني و عرب این مملکت ارّان ضبط شده و آن عبارت است از البـان قدیم نزد قدماء یونان و روم اسطخری که در نمیهٔ اولي قرن چهارم هجری میزیسته این مملکت را از طرف شمال شرقی به در بند و از طرف مغرب به تفلیس و از طرف جنوب و جنوب غربی برود ارس محدود کرده است یاقوت که در سال ۵۷۴ تولد یافته و در ۶۲۶ درگذشت اران را بواسطه رود ارس از آذر بایجان منفصل کرده تمام اراضی را که از این رود از طرف شمال و مغرب مشروب میشود ایالت اران دانسته است در یك قرن بعد حمداله مستوفي در کتاب نزهته‌القلوب که در سال ۷۴۰ هجری نوشته شده میگوید: «دیار اران و موغان با ولایت ارمن و شیروان وآذر بایجان و بحر خزر پیوسته است» در جای دیگر گوید: «از کنار آب ارس تا آب کربین‌النهرین اران است» پس از استیلای مغول قسمت جنوبي اران قدیم باسم نیم ترکی و نیم ایرانی قرا باغ نامیده شده که تاکنون هم بهمین اسم خوانده میشود چیزی که مستشرقین را باین ایالت مغرب شمالی, بخاك اران متوجه ساخته نخست همان فقرهٔ ۱۲ از فصل ۲۹ بندهش است که گفتیم ایران ویج را از طرف (کستیك) آذربایجان پنداشته است دوم اسم خود این ایالت است که از زمان قدیم باسم ایرانی خود «اران» نامزد بوده است و آن را از کلمه ایرین Airyana دانسته اند ولي هیچیك از این دو دلیل را اعتباری نیست زیرا که مندرجات بندهش راجع باسامی جغرافیائی بی اساس است اشتباهات جغرافیائی در این کتاب که در قرن هشتم میلادی تألیف یافته نظیر بسیار دارد همچنین هیأت کلمه اران قابل توجه است زیرا که کلمه ایرین معمولاً بایستی ایران شده باشد چنانکه شده و وطن ما چنین خوانده شده است باین دلایل و بدلیل اینکه اران همیشه یك ایالت غیر آریائی بوده و مندرجات استرابون Strabon راجع برسوم و عادات اهالي اران = البانیا غیر ایرانی بودن آنان را ثابت میسازد و ابداً منطقی نیست که این

سر زمین مهد نخستین تمدن ایران تصور شود[1] گروهی از مستشرقین بنا بر صواب از برای تعیین ایران ویج بمشرق ایران متوجه شده اند کیپرت Kiepert آن را در سر زمین جنوب شرقی فرغانه احتمال داده است[2] گیگر Geiger را عقیده بر این است که ایران ویج در مشرق شمالی است حدود فرغانه، کوهستان حالیه محل آن است و رود دایتی که در اوستا رود ایران ویج است عبارت است از زر افشان[3] دانشمند مذکور پس از چهارده سال دیگر در سر عقیده خود ثابت مانده مینویسد: بطور حتم ایران ویج در اقصی حدود مشرق شمالی ایران زمین است و ممکن نیست که اران باشد[4]

تیل Tiele ایران ویج را در مشرق شمالی دانسته مینویسد: ایران ویج بنا بترتیبی که در فرگرد اول وندیداد آمده نخستین اقامتگاه ایرانیان است که از آنجا رفته رفته بسغد و مرو و بلخ و نیسایه Nisâya و هرات و کابل و هلمند دست اندازی کردند و پس از آن بممالک شمالی ایران روی آوردند بنا بتقریر دانشمند هلاندی ایران ویج را باید سر زمین خوارزم یا خیوه حالیه بدانیم[5]

---

۱ یکی از شهرهای بزرگ و معروف اران که امروزه دهی است درمیان خرابه، درکنار رود ترتر موسوم است به بردع (برذعه = بردعه) این اسم معرب پرتو Partav میباشد نویسندگان ارمنی نیز اسم این شهر را چنین ضبط کرده اند یاقوت در معجم‌البلدان نقل از حمزه نموده مینویسد: «برذعه معرب از کلمه فارسی برده دار میباشد یعنی جائی که برده (اسیر) نگاه میداشتند» لابد این وجه اشتقاق بازاری است بردع در داستان ملی ما نیز دارای نام و نشانی است بگفته شاهنامه افراسیاب از بیم کیخسرو ازکنگ دژ گریخته در غاری در بالای کوه بنزدیک بردع پنهان شد هوم عابد درهمان کوه منزوی بوده او را دستگیر کرد و کیخسرو از خون پدرش سیاوش انتقام کشیده او را کشت رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۲۰۹-۲۱۰ و بجلد دوم ص ۲۵۳

۲ Über die geographische Anordnung der Namen arischer Landschaften in ersten Fargard des Vendidad von H. Kiepert: Monatsber. der K. Acad. der Wiss. vom 15 Dezember 1856. S. 621-647

۳ Ostiränische kultur von Geiger; Erlangen 1882 S. 30-34

۴ Geographie von Iran Von Geiger im Grundriss der iranischen Philologie II B. Strassburg 1896-1904 S. 389

۵ Geschichte der Religion in Altertum II B. Die Religion bei iranischen Völkern von Tiele. Deutsche Ausgabe von gehrich; Gotta 1903 S. 55-56.

یوستی Yusti نیز احتمال داده که ایران ویج همان خیوه حالیه یا خوارزم قدیم باشد [۱] گروهی از دانشمندان دیگر هر یك بدلیلی بهمین نتیجه رسیده ایران ویج را همان خوارزم دانسته اند از آنجمله دانشمند معروف اندرآس Andreas [۲] بعقیده استاد مارکوارت Marquart که از بزرگان مستشرقین و بخصوصه در جغرافیای ایران قدیم از موثقین بوده ایران ویج همان خوارزم است باین دانشمند مرحوم ثابت بوده که خاك توران (توئیریه Tūirya) پیوسته بخوارزم بوده است [۳] از خود اوستا نیز بخوبی بر میآید که از ایرین وئجه همان خوارزم اراده شده بخصوصه سه فقره از فرگرد اول وندیداد راجع باین موضوع بسیار در خور دقت است در این فرگرد از شانزده مملکت نام برده شده آسیب و آفتی که اهریمن در هریك از آن ممالك در مقابل آفرینش نیك اهورا مزدا پدید آورده ذکر گردیده است در سر این ممالك ایرین وئجه جای داده شده است معنی سه فقرهٔ اولی این است:

۱ اهورا مزدا بسپیتمان زرتشت گفت: ای سپیتمان زرتشت هر آنجائی را هم که رامش دهنده نیست من آنجا را شادمانی بخش آفریدم زیرا که اگر

---

۱ Grundriss der iranischen Philologie II B. S. 401

۲ بعقیدهٔ دانشمند آلمانی آندرآس Andreas که در اوایل ماه اکتوبر ۱۹۳۰ در سن هشتاد و چهار سالگی برحمت ایزدی پیوست فرگرد اول وندیداد در عهد مهرداد اول اشکانی (۱۷۱-۱۳۶ پیش از مسیح) انشاء شده .بمناسبت اینکه خوارزم وطن اصلی اشکانیان بوده ایران ویج قدیم را که از آن همان خوارزم اراده شده در سر ممالك دیگر جای داده اند بنظر نگارنده دلیلی که دانشمند مرحوم از برای ثبوت عقیده خود آورده قابل تردید است هر چند که خود مسئله درست و امروزه بیشتر دانشمندان ایرین وئجه و خوارزم را یکی میدانند در زمینهٔ اوستا این گونه دلایل تاریخی شبیه بدلیل اندرآس ذکر کردن بسته بجرأت شخصی است

۳ Erānšahr Von Marquart, Berlin 1901 S.

بکتب ذیل نیز ملاحظه شود: Quelques notices sur les plus anciennes pèriodes du Zoroastrisme par Arthur Christensen: Ex Actorum Orientalum Volumine IV excerptum p. 82; Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique; Kobenhaven 1928 p. 42–4—4. Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae; Strassburg 1904 S. 1813.

Avesta Reader Von Reichelt; Strassburg 1911 p. 97-8 L'article "Khᵛārizm" par W. Barthold, dans Encyclopédie de l'Islām, Tome II p. 961. Religion des Buddha Von Koeppen; II B. Berlin 1906 S. 1.

من آن جای رامش ندهنده را شادمانی بخش هم نمیآفریدم هر آینه همهٔ مردمان جهان بایران ویج روی میآوردند ٭

۲ نخستین و بهترین جا و سر زمینی که من اهوارامزدا بیافریدم ایران ویج است آنجائی که (رود) دایتی نیك میباشد اما اهریمن پرُ آسیب در آنجا بپتیارگی مار سرُخ و زمستان دیوداده بکار آورد ٭

۳ ده ماه در آنجا زمستان است, دو ماه تابستان و این (دو ماه نیز) سرد است از برای آب, سرد از برای زمین, سرد از برای گیاه, اینجا ست میان (مرکز) زمستان, اینجا دل زمستان, آنگاه که زمستان بپایان رسد سیلاب آید ٭٭

پس از ذکر ایرین وئجه در فقرات بعد از ممالك شمال شرقی و شرقی ایران از سغد و مرو و بلخ و نیسایه (میان مرو و بلخ) و هرات و کابل و غیره اسم برده شده است [۱] در تفسیر پهلوی (زند) این فقرات مطالبی راجع به ایران ویج و رود دایتی نیامده همینقدر ذکر شده که زمستان در این مملکت بسیار سخت است و رود آن پر از حشرات است و راجع بفقرهٔ سوم اختلاف آراء مفسّرین ذکر شده از اینکه برخی ده ماه زمستان را از برای آب و زمین و گیاه سرد مقصود دانسته و برخی دیگر این دوماه

---

۱ راجع به نیسایه Nisāya در تفسیر فردگرد اول وندیداد در جلدی جداگانه مفصلاً صحبت خواهیم داشت در اینجا مختصراً مینگاریم: در تفسیر پهلوی (زند) راجع بآن آمده: « از اینکه نیسایه میان مرو و بلخ قید شده برای این است که مملکت دیگری هم بهمین اسم است » در ایران زمین قدیم چندین محل چنین نامزد بوده از آنجمله داریوش بزرگ در کتیبهٔ بیستون از یك نیسایه دیگر اسم برده گوید: « گئوماتای مُغ را که باسم بردیا پسر کورش سلطنت را غصب کرده بود من اورا در دهم ماه باگ یادی (مطابق ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح) با چند تن از پیروان بزرگش در قلعهٔ موسوم به سیکیووتی Sikyauvati در مملکت نیسایه که در ماد (مد = مملکت غربی ایران) واقع است کشتم » نیسایه که موضوع ماست در پهلوی نسامیانك خوانده شده است

رجوع شود به Eranšahr Von Marquart S. 78

و به Ammianus Marcellinus XXIII, 520

و به Kulturpflanzen und Haustieren Von Hehn S. 82.

تابستان را نیز از برای آب و زمین و گیاه سرد مقصود دانسته اند مندرجات مینوخرد عقیده اخیر مفسرین پهلوی عهد ساسانیان را تقویت میکند زیرا که در فصل ٤٤ در فقرات ١٧—٢٠ مندرج است: "ودیو زمستان در ایران ویج توانا تر است و در دین پیداست که در ایران ویج ده ماه زمستان و دوماه تابستان است و این دو ماه تابستان هم سرد است از برای آب و زمین و گیاه"

در فقرات مذکور بسیار غریب بنظر میرسد که در ردیف ممالك از خوارزم مملکت بسیار قدیم و مشهور یادی نشده باشد در صورتی که از ممالك همسایه آن مانند سغد و مرو و بلخ و غیره یك یك نام برده شده است بطور حتم میتوان گفت که در فقرهٔ مذکور از ایرین وئجه همان خوارزم که خیوه حالیه باشد اراده کرده اند اما چون این مملکت نخستین اقامتگاه ایرانیان بوده باسمی که یادآور روزگار کهن آن مرز و بوم بوده نامیده شده است در خود اوستا نیز این مملکت باسم معروف خود خوااریزم Xvāirizam نامیده شده و با مرو و سغد دو مملکت همسایه اش یکجا آمده چنانك در فقرهٔ ١٤ مهریشت و در فقرهٔ پیش از آن یعنی در فقرهٔ ١٣ همان یشت خوارزم و مرو و سغد ایریوشین airyō šayana یعنی خان و مان یا اقامتگاه ایرانیان شمرده شده اند

گذشته از اوستا دلایل تاریخی نیز در دست است که خوارزم از زمان بسیار کهن از ممالك مشهور ایران زمین و مرکز تمدن آسیای مرکزی بوده است بنا بمندرجات هرودت (Hero. 3, 117) پیش از تأسیس سلطنت هخامنشیان یعنی پیش از سال پانصد و پنجاه و نه (٥٥٩ پیش از مسیح) خوارزم دارای نام و نشان و اهمیّت بوده است راجع باهمیّت و شهرت و قدمت تمدن خوارزم از کتب دینی ایرانیان و مندرجات مورخین قدیم یونان شواهد زیاد میتوان اقامه نمود در این جا موقع ذکر تاریخ این سر زمین نیست

راجع بقدمت خوارزم سنتی ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه (ص ٣٥) ذکر میکند از اینکه نزد خوارزمیان و رود سیاوش پسر کیکاوس مبداء تاریخ

بوده است بعبارت دیگر تأسیس عمارت خوارزم را که در نهصد و هشتاد سال پیش اسکندر میدانستند مبداء تاریخ میشمردند در صورتی که دست یافتن اسکندر را بممالک شرقی ایران و کشته شدن داریوش سوم آخرین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی را که در سال ۳۳۰ پیش از مسیح واقع شده بشمار آوریم تمدن خوارزم به هزار و سیصد و ده (۱۳۱۰) سال پیش از مسیح میرسد در اوستا و در کتب دینی پهلوی غالباً بفقراتی برمیخوریم که گویای جنبهٔ تقدس ایران ویج ورود آن دایتی میباشد خاکی است محل نزول پرتو جلال اهورا مزدا و ایزدان، مهد تمدن و دین ایران است، پیغمبر درکنار رود این سرزمین بالهام غیبی رسید، یلان و ناموران در کنار آب این خاك ایزدان را ستوده و نذر نموده رستگاری وکامیابی در خواستند از آنجمله در فرگرد ۲ وندیداد در فقرات ۲۰ـ۳۱ آمده: « انجمن کرد اهورا مزدا با ایزدان مینوی در ایران ویج مشهور (در آنجائی که رود) نیك دایتی است، انجمن کرد جمشید دارندهٔ رمهٔ خوب با بهترین مردمان در ایران ویج مشهور (درآنجائی که رود) نیك دایتی است »

باین انجمن درآمد دادار اهورا مزدا با ایزدان مینوی در ایران ویج مشهور (در آنجائی که رود) نیك دایتی است، باین انجمن درآمد جمشید دارندهٔ رمهٔ خوب با بهترین مردمان در ایران ویج مشهور (در آنجائی که رود) نیك دایتی است »

در فقرات بعد آمده که اهورامزدا جمشید را از زمستان سخت آینده و آسیب یافتن جهان از آن آگاه ساخت وبا و دستور داد که از برای نجات یافتن از بلا و رهانیدن آفریدگان ایزدی ورجمکرد (وَرَ [illegible] Vara) بسازد و با چند تن از یاران و با رمهٔ از چارپایان نیك در آن باغ شود آتش و تخم گیاهها و روئیدنیها را نیز بآنجا برده نگاهدارد[1] در سنت ایرانیان

---

۱ راجع بدیو ملکوش (مهرکوش [illegible] Mahrkūša) یا دیو زمستان که بمنزلهٔ طوفان نوح است و باغ معروف ورجمکرد که بجای کشتی نوح است بجلد اول یشتها تفسیر نگارنده بصفحات ۱۸۲ — ۱۸۵ ملاحظه شود

این باغ در همانجائی که اهورامزدا جمشید را از طوفان آینده آگاه نموده ساخته شده است در مینوخرد در فصل ٦٢ فقرهٔ ١٥ آمده "ورجمکرد بایران ویج در زیر زمین است" در یسنا ۹ فقرهٔ ١٤ آمده:" نخست زرتشت نامدار در ایران ویج چهار بار یتااهو بسرود" چنانك از این فقرهٔ پیدا ست پیغمبر در ایران ویج مشهور بوده و نخست در آنجا بسرودن نماز معروف یتا اهو که از ادعیه بسیار شریفه است لب بگشود

همچنین در فرگرد ۱۹ وندیداد در فقرات ۱—۲ آمده که اهریمن تبه کار دیو دروغ را بهمراهی چند دیو دیگر از برای کشتن زرتشت برانگیخت زرتشت درمقابل آنان لب بستایش گشود یتا اهو بسرود و آبهای نیك دایتی را بستود و بدین مزدیسنا اعتراف نمود، دیو دروغ و همراهانش شکست یافته بر گشتند[1]

در بندهش در فصل ۳۲ فقرهٔ ۳ مندرج است: آنگاه که زرتشت دین خود آورد نخست در ایران ویج مراسم ستایش بجای آورد و مدیو ماه از او دین پذیرفت[2]

در آبان یشت در فقرات ۱۷ـ۱۸ آفریدگار اهورامزدا در ایران ویج در کنار رود نیك دایتی بایزد آب ناهید درود و آفرین خوانده درخواست که زرتشت پسر پوروشسپ را در پندار و گفتار و کردار دیندار سازد همچنین در فقرات ۲ـ۳ رام یشت آفریدگار اهورامزدا در ایران ویج در کنار رود نیك دایتی بایزد هوا "اندروای" درود و آفرین خوانده خواستار شد که بچیر شدن اهریمن کامروا گردد درآبان یشت در فقرات ١٠٤ ـ ١٠٥ زرتشت پس از بجای آوردن مراسم ستایش در ایران ویج در کنار رود دایتی نیك درخواست که بدین در آوردن کی گشتاسب پسر لهراسب کامیاب گردد

در فقرات ۲۵ـ۲٦ گوش یشت پیغمبر ایران پس از تقدیم نمودن نذورات مادی و معنوی خود در ایران ویج در کنار رود نیك دایتی از فرشتهٔ موکل

---

۱ رجوع شود بجلد دوم یشتها ص ۳۷ — ۳۸

۲ مدیوماه پسر عموی زرتشت است و نخستین کسی است که بپیغمبر ایمان آورد رجوع شود بجلد دوم یشتها ص ۸۰

چار پایان سودمند درواسپ درخواست که هوتس نیك و آزاده، زن کی گشتاسب را بدین مزدیسنا در آورد و پندار و گفتار و کردارش را مطابق اصول دین کند [1]

زریر پسر لهراسب، برادر کی گشتاسب و خود کی گشتاسب در فقرات ۱۱۲-۱۱۳ آبان یشت و در فقرات ۲۹-۳۰ گوش یشت در کنار آب دایتی فرشتگان یشتهای مذکور را ستوده و نذر تقدیم کرده درخواستند که بهما وردان خود ارجاسب پادشاه توران و بناموران دیگر تورانی دیو یسنا دست یابند و در پیکار آنان پیروزمند بدر آیند[2] از فقرات فوق تعظیم و تکریم ایرانیان نسبت بایران ویج پیداست همچنین از فقرات فوق قهراً ذهن ما بمشرق ایران زمین منتقل میشود این مملکت و رودش را درهمان حدودی که سر زمین داستان ملّی و دین مزدیسنی است باید تصور کرد ممالکی که امروزه ترکستان روسیه نامیده میشود و کلیه ممالک شمال شرقی و شرقي ایران و در جزو آن قسمتی از خاك افغانستان سر زمین نشو و نمای دین زرتشتی است و همین ممالك نیز سر زمین داستان ملّی ما و میدان کار زار یلان و ناموران است شمال ایران بخصوصه ایالتهای گیلان و مازندران در تاریخ دینی ایران مسکن دیوها نامیده شده است زیرا که در این سر زمینها چنانك در اران پیش از مهاجرت ایرانیان بآنجا اقامتگاه اقوام غیر آریائی بوده و چون بدین زرتشتی نبوده اند نزد مزدیسنان دروغپرستان و پیروان دیو خوانده میشده اند

در تاریخ دینی از جنوب ایران اصلاً صحبتی نیست از هیچیك از ایالتها و کوهها و رودهای آن سامان در کتب مقدس نام و نشانی نیست در اینجا باید متذکر شویم که از فقرات مذکور نباید چنین پنداشت که خود پیغمبر از مشرق ایران باشد چنانك در سنت است و دلایلی هم در دست است زرتشت از مغرب ایران بوده و طرف مشرق سرزمین انجام مقاصد رسالت اوست و در واپسین نیز سوشیانتها یعني موعودهای زرتشتي از مشرق ایران از کنار دریاچه هامون در سیستان ظهور خواهند نمود

---

۱ بفقرهٔ ٤٥ ارت یشت نیز ملاحظه شود

۲ بفقرهٔ ٦١ ارت یشت نیز ملاحظه شود

از یك رشته مندرجات کتب پهلوی و پازند نیز برمیآید که ایران ویج در مشرق ایران زمین است از انجمله در مینوخرد فصل ۶۲ در فقرات ۱۲-۱۴ آمده: «کنگ دژ در سرحد (ویمند) ایران ویج است» چنانکه میدانیم کنگ دژ بنا بداستان ملّی ما ساختهٔ سیاوش پسر کیکاوس و داماد افراسیاب است و با خوارزم و پیرامون آن ارتباطی دارد[1] در فصل ۶۲ مینوخرد در فقرهٔ ۳۱ مندرج است: «گوپت شاه در ایران ویج اندر کشور خونیرس (کشور مرکزی) است» در دادستان دینیك در فصل ۹۰ فقرهٔ ۴ آمده: «سلطنت گوپت شاه در مملکت گوپت مجاور ایران ویج در کنار آب دایتی میباشد» در دینکرد در کتاب نهم در فصل ۱۶ فقرهٔ ۱۴ آمده: «گوکپت (Gokpat) در مملکت خارجه است» لابد از مملکت خارجه خاك توران اراده شده که در بالای خوارزم واقع است زیرا گوپت شاه عنوان اغریرث و پسرش میباشد چنانکه میدانیم اغریرث پسر پشنگ برادر افراسیاب وکرسیوز سپهبد توران بوده و از نیکان شمرده شده محبت مخصوصی با برانیان داشت وبهمین جرم افراسیاب او را کشت بگفتهٔ بندهش در فصل ۳۱ فقرهٔ ۲۰ «از اغریرث گوپت شاه بوجود آمد»

در فقرهٔ ۲۲ فصل مذکور بندهش مندرج است: «افراسیاب اغریرث را از برای خطایش کشت در پاداش خداوند پسری چون گوپت شاه باو داد»

خاك گوپت شاه درکتاب بندهش سوکوستان Saukavastān نامزد گردیده در فصل ۲۹ فقرهٔ ۵ آن مندرج است: «اغریرث پسر پشنگ در مملکت سوکوستان است و او را گوپت شاه خوانند» ولی بندهش این مملکت را طوری تعریف کرده که باکتب دیگر مذکور موافق است چه در فصل ۲۹ فقرهٔ ۱۳ مینویسد: «مملکت سوکوستان در سر راه ترکستان بطرف چین واقع است» بنا بفقرات فوق ایران ویج در اقصی بلاد ایران زمین مجاور خاك توران است و ذوق سلیم نیز چنین حکم میکند که این مملکت در همان سامان باشد نه در جای دیگر

---

۱ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۲۱۹-۲۲۰

گفتیم برخلاف مجموع این قرائن که همه ما را بمشرق ایران متوجه میسازد در بندهش صراحةً ایران ویج درطرف آذربایجان است بنا بمندرجات همین کتاب هم در فصل ۲۰ فقرهٔ ۳۲ رود دارجه Darǰa , مانند رود دایتی, در ایران ویج است در کنار آن خانهٔ پوروشسپ پدر زرتشت بود و باز در فصل ۲۴ فقرهٔ ۱۵ همان کتاب آمده: "رود دارجه رَدْ (بزرگ و سرور) رود باران است زیرا که خان و مان پدر زرتشت در کنار آن بود و زرتشت در آنجا زائیده شد" از رود دارجه در خود اوستا و کتب دیگر پهلوی یاد شده اما ذکر نشده که رود ایران ویج است درفرگرد ۱۹ وندیداد در فقرات ٤ و ۱۱ این رود درجا Drejā نامیده شده و رودی است که بر زبر یا بر پشته و بلندی آن خانهٔ پوروشسپ پدر زرتشت بود کلمهٔ اوستائی زبره Zbarah که در وندیداد در فقرات مذکور بمعنی پشته و بلندی است در بندهش بار شده که بمعني کنار وساحل است در فصل ۲۲ زاد سپرم از مکالمهٔ هفت امشاسپند با زرتشت سخن رفته که هر یك نوبه بنوبه با پیغمبر گفت و شنید داشتند در فقرهٔ ۲ آن آمده که نخستین مکالمهٔ زرتشت با اهورا مزدا در کنار آب دایتی بوده است, در فقرات بعد از مکالمه امشاسپندان: بهمن و اردیبهشت و شهریور و سپندارمذ و خرداد که هریک درجای معینی صورت گرفته ذکر شده است در فقرهٔ ۱۲ از مکالمهٔ آخرین امشاسپند امرداد یاد شده مندرج است: «امرداد درکنار رود دارجه و درکنار آب دایتی ودرجاهای دیگر با زرتشت گفتگو نمود» نظر باینکه در سنّت که متکّی بدلایل لغوی هم میباشد زرتشت از آذربایجان بوده باید دارجهٔ را که درجوار آن پوروشسپ پدر زرتشت منزل داشته یکی از رود های آن سامان بدانیم [1]

اما رود دایتی که غالباً در اوستا ودر کتب پهلوی رود ایران ویج قید شده نزد دانشمندانی که ایران ویج با اران یکی دانسته شده آن را بتفاوت آراء

---

۱ رود دارجه معلوم نیست که کدام یك از رودهاي آذربایجان است حدسی که جکسن در خصوص آن زده رجوع شود به

Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran by Jackson p. 194-195;
Persia Past and Present by Jackson; New York 1906 p. 360-161.

رود ارس یا کُرّ و یا سفید رود دانسته اند[1] وآنانی که بفرغانه متوجه شدهٔ با رود زر افشان یکی دانسته اند در صورتی که ایران ویج همان خوارزم یا خیوه حالیه باشد باید دایتی را رود با شکوه آمو دریا که جیحون هم گفته میشود بدانیم این رود در ایران ویج بمنزلهٔ رود اردن است در فلسطین چون پیغمبر در کنار این رود مقدس بالهام رسیده[2] از این جهت آن را باسم دینی نامیده اند دائیتیا Dāityā از ریشهٔ کلمهٔ دات dāta (داد = قانون) بمعنی موافق قاعده و مطابق قانون است و بهمین معنی, در تذکیر دائیتیّه Dāitya, که صفت است خود جداگانه بسیار در اوستا استعمال شده است این رود در پهلوی دایتیك یا دایتی گردیده است دایتی مکرراً دراوستا با مملکت ایران ویج ذکر شده و بساهم بدون آن آمده است گاهی با صفت ونگوهی vanguhī که بمعنی وه (به) و نیك است آمده است وگاهی هم آب دایتی نامیده شده است از همین صفت ونگوهی است که این رود در قرون وسطی درکتب پهلوی وه روت (بهرود) نیز نامیده شده و نزد چینیان نیزچنین خوانده میشده است

اسم اصلی و ایرانی این رود باید وخشو vaxšu باشد[3] که بمعنی فزاینده و بالنده است از فعل وخش Vaxš که بمعنی افزودن و بالیدن

---

۱ بکتب ذیل ملاحظه شود: Commentar über das Avesta von Spiegel I Band; Wien 1864 s. 10-12 ;

Erānische Alterthumskunde I Band s. 211 u. 688 u. 695.

Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 5-6.

Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran by Jackson p. 41 and 193-197 and 211.

Awestaliteratur von Geldner im Grundriss der iranischen Philologie II B. s. 88

Geschichte Irans von Justi, ibid. s. 402.

Die Iranische Religion von Jackson ibid. s. 628.

۲ رجوع به دینکرد کتاب ۷ فصل ۳ فقرهٔ ۱۵ و زادسپرم فصل ۲۱ فقرهٔ ۵

۳ رجوع شود به Ostiranische kultur von Geiger s. 45

و به L'article Amū-Daryā par Barthold dans Encyclopédie de l'Islām, Tome I

و ترقی کردن در اوستا بسیار استعمال شده است در سانسکریت اُوخشینت Uxsayanta و در پهلوی وخشیتن میباشد کلمهٔ اکسوس Oxus که نزد جغرافیون قدیم یونان و روم ذکر شده از همین کلمه ایرانی است نزد جغرافیون ایرانی و عرب وخش سر زمینی است در کنار جیحون و وخشاب رود باری است از شعبات جیحون ابو ریحان بیرونی در ذکر ماهها و جشنهای خوارزمیان مینویسد: "روز دهم اسفند ماه نزد خوارزمیان جشنی است نامزد به وخشنگام و وخش اسم فرشتهٔ ایست که نگهبانی آب با او ست بخصوصه اسم فرشتهٔ موّکل رود جیحون است"[1] اما اسم آمو (آمو دریا = آب آمویه) که اسم دیگری است از برای رود جیحون[2] آمو یا آموی یا آ ُمل اسم یك قبیلهٔ غیر آریائی بوده در طبرستان, مازندران حالیه, شهر آ ُمل باسم همین قبیله نامزد گردیده است اصلاً اسم این قبیله در فرس مَرْدَ Marda یا آ مَرْدَ Amarda بوده که نزد مورخین قدیم یونان و روم Mardoi یا Amardoi نامیده شده است این کلمه لفظاً یعنی مضّر و مخرب و زیان رسان یا بسیار مضّر و بسیار مخرب اسکندر بزرگ چندین بار با آنان در زد و خورد بوده تا اینکه آنان را رام کرد بعد پادشاه اشکانی فرادات اول آنان را از آنجا مهاجرت داده در قفقاز جای داد یك قبیلهٔ دیگر غیر آریائی موسوم به تاپور از ناحیه طابران (توس = مشهد) آمده جای آنان را بگرفت و اسم خود را بآن سر زمین داده طبرستان نامید اسمی که بعدها در روی مسکوکات تاپورستان [illegible] ضرب شده است شعبهٔ از قبیلهٔ آمَرْدَ از مصّب رود جیحون و بالا تر بطرف شرقی ساکن بود شهر آ ُمل یا آموی در قرون وسطی که امروزه آن محل چارجوی نامیده میشود نیز باسم این قبیله نامزد گردیده و رود جیحون باین مناسبت آمو دریا خوانده شده است تاپورها و قفقازیها, در جزو آنان مردمان اران, و آمَرْدها از

---

۱ والیوم العاشر منه (ای اسبندارمجی=اسفند ماه) عیدلهم یسمی و خشنگام و وخش هو اسم الملك الموکل بالماء و خاصةً بنهر جیحون آثارالباقیه ص ۲۳۷

۲ ریگ آموی و درشتی راه او زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست خنگ مارا تامیان آید همی رودکی

ساکنین اصلی آن سر زمینها وغیر آریائی بودند و پس از مهاجرت ایرانیان بآن حدود تمدّن ایرانی گرفتند و بدین زرتشتی در آمدند[1]

بگفته یاقوت جیحون باسم شهر جیحان نامزد گردیده که بنابعادت ایرانیان، در این کلمه الف منقلب بواو شده است گفتیم در قرون وسطی نهر جیحون را نیز به رود مینامیدند و این اسم صفت اوستائی ونگوهی که غالباً از برای رود دایتی آمده است میباشد در بندهش مکرراً وه روت (بهرود) ذکر شده است[2] یاقوت نقل از حمزه نموده مینویسد: اسم اصلی جیحون در فارسی هرون میباشد لابد این کلمه باید تحریف شدهٔ و هروذ (به رود) باشد در نسخ معجم البلدان یاقوت چندین اسم خاص دیگر راجع بهمین جیحون خراب شده است نزد دمشقی اسم این نهر بدرود نوشته شده شکی نیست که این کلمه همان به رود است[3] در انجام مقال افزوده گوئیم از مجموع آنچه راجع به ایران ویج ذکر کردیم بخوبی پیداست که این مملکت همان خوارزم یا خیوه حالیه و رود دایتی همان جیحون است در فقرهٔ ۲ از فرگرد اول وندیداد که ذکرش گذشت در ردیف شانزده مملکت ایران شرقی که در آن فرگرد آمده خوارزم باسم دینی خود ایرین وئجه (ایران ویج) یاد شده است داریوش بزرگ در سه کتیبه خود یکی در بیستون و دو تای دیگر در فارس: در تخت جمشید و در نقش رستم، در جز و ممالك شمال شرقی و شرقی که در تصرف او بوده شبیه بفرگرد اول وندیداد از هرات و خوارزم و بلخ و سغد یکجا نام میبرد همانطوری که در وندیداد از زمستان بسیار سخت ایران ویج سخن رفته اسطخری نیز خوارزم را سرد ترین ایالات خوارزم نوشته و ابن الفقیه آن خاك را سرد ترین ممالك ایران زمین قید کرده است

---

۱ رجوع شود بتألیفات مارکوارت: Eranšahr von Marquart; Berlin 1901 s. 129; u. 136 u. 311;
Untersuchungen zur Geschichte von Eran II Heft; Leipzig 1905 s. 57;
Šahrestānihā i Erān; Roma 1931 p. 110.

۲ رجوع شود به بند هش فصل ۷ فقرات ۱۵ و ۱۷؛ فصل ۲۰ فقرات ۱ و ۳ و ۵-۸ و ۹ و۲۲ و ۲۸ و ۳۰؛ فصل ۲۱ فقرهٔ ۳

۳ Erānšahr von Marquart s. 147-148.

توران

پس از ذکر اقامتگاه اصلی ایرانیان مناسب است که از توران مسکن تورانیان رقیب دیرین ایرانیان سخن بداریم

شناختن این قوم از برای تاریخ دینی ایرانیان چنانکه از برای تاریخ دینی برهنمان کمال اهمیّت را دارد همانطوری که در اوستا از این قوم یاد شده و همهٔ ناموران داستان ملی ما با ناموران توران سروکاری داشته همانطور در طیّ معالعهٔ کتب راجع بدین برهمنی غالباً باسم تورانیان برمیخوریم یك دسته از سرود گویان (Rishis) ریك ودا (Rig Veda) را از تورانیان یا از ساکها و پارتها دانسته اند و انشاء بسا از این سرودها را نیز در سر زمین ایران و توران یا در آسیای مرکزی نوشته اند[1] نگارنده در این مقاله از تورانیان از نقطهٔ نظر ایرانیان و آنچه در اوستا راجع بآنان آمده صحبت میدارم و مختصراً از برای روشن نمودن مطالب بداستان ملی ایران میپردازم و باسناد تاریخی متوسّل میشوم

تورّ Tūra بهیأت صفت در اوستا اسم قوم تورانی است توئیریه Tūirya نیز صفت است یعنی متعلق بتوران یا تورانی کلمه تورّ را بمعنی دلیر و پهلوان گرفته اند مطابق کلمه سانسکریت که نیز بهمین معنی است در فرهنگهای فارسی نیز بهمین معنی است چنانک نویسندگان ماهم بمعنی دلاور و پهلوان گرفته اند حکیم قطران گفته:

هیچ توری را نفرماید فلك پیکار تو ور بفرماید بخاك اندرشود مستور تور

معنی اصلی تور لابد چنین چیزي است ولی چون تورانیان دشمن ایرانیان بوده اند بعدها از این کلمه دیوانه و وحشی اراده کرده اند چنانك در لهجه کُردی

---

1 Urgeschichte der Arier Bd I. Iran und Turan von Brunhofer; Leipzig 1893; p. 149—156.

و گیلکی بهمین معنی اخیر استعمال میشود همانطوري که کلمهٔ آریا جزو اسامي خاص آریائیها بوده[1] همانطور کلمهٔ تورَ از اسماء خاص آنان نیز بوده است در اوستا اسم دو خاندان پارسا که تورَ نام داشته اند محفوظ مانده است در فقرهٔ ۱۱۳ فرور دین یشت آمده: فروهر پاکدین اَرجهوت Arejahvat پسر تورَ Tūra را میستائیم و در فقرهٔ ۱۲۳ آن آمده فروهر پاکدین فرارازی Frārāzi پسر تورَ ( ) را میستائیم

کلمهٔ توران بهمین هیأت که اسم سر زمین تورانیان است پهلوی است ( ) با «آن» که از لواحق است «آن» از برای تعیین اسم خانواده (چون پاپکان) و اسم مملکت (چون گیلان) بکار میرود

سرزمین توران بایران ویج یا مملکت خوارزم متّصل بوده از طرف مشرق جیحون تا بدریاچه آرال که نزد جغرافیون قرون وسطی نیزدریاچه خوارزم نامیده شده امتداد داشته است جنگ ایرانیان و تورانیان قسمت مهم داستان ملی ما را تشکیل میدهد پادشاه توران افراسیاب که در اوستا فرنگرسیَن Franrasyana نامیده شده با پادشاهان پیشدادی و پس از آن با پادشاهان سلسلهٔ کیانی در زد و خورد بوده است بزودی از افراسیاب سخن خواهیم داشت در خود اوستا از این جنگ یاد شده و ضمناً غیر مستقیم حدود خاك توران معین شده است

در فقرات ۵۳ــ۵۵ آبان یشت یل جنگاور توس سپهبد کیخسرو پادشاه ایران ناهید فرشته آب را بر پشت اسب خود ستایش نموده درخواست که در جنگ توران پسران دلیر ویسه (Vaēsaka) را در گذرگاه خشتروسوك Xšathrō Suka بلند در بالای کنگ مقدس شکست دهد و تورانیان را پنجاهها صدها, صدها هزارها, هزارها ده هزارها, ده هزارها صد هزارها براندازد همچنین در فقرات ۵۷ــ۵۸ از همان یشت سرداران توران, پسران دلیر ویسه بنوبه خود از برای ناهید درگذرگاه خشتروسوك بلند در بالای

---

۱ چنانك آریا رامنا Ariyaramna (Ariya-Rāman) پدر بزرگ داریوش بزرگ که در کتیبه بهستان نامیده شده است

کنگ مقدس صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند (Anumaya [Avestan] چارپایان خرد) قربانی نموده که بتوس سپهبد ایران ظفر یا بند و ممالك ایران را پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها بر اندازند در فقرات مذکور بخصوصه باید بنظر داشت که سپهبد ایران پیش از آنکه بجنگ رود بر پشت اسب خود ستایش نموده درخواست که تورانیان را در خاکشان نزدیك کنگ شکست دهد سپهبدان توران هم لابد در مملکت خود شان در کنگ دژ قربانی نموده خواستار شکست ایرانیان شدند

از گذرگاه خشترسوك که لفظاً بمعنی روشنی شهر است جز از دو فقرهٔ مذکور دیگر در هیچ جا اسمی نیست اما کنگ که در اوستا کنگه [Avestan] Kanha نامیده شده در آئین مزد یسنا و در داستان ملّی ما معروف است و آن شهري است که سیاوش (کوی سیاورشن [Avestan]) پسر کیکاوس (کوی اوسذن [Avestan]) در مدت مهاجرت خود از ایران در توران زمین ساخت چنانك در داستان معروف است سیاوش ازسلوك بدسودابه نامادر خود بتوران رفت و در آنجا فرنگیز دختر افراسیاب را بزنی گرفت پس از چندی سیاوش را نزد افراسیاب متهم ساختند از اینکه او خیال تصرف نمودن توران دارد افراسیاب داماد خود را بکشت کیخسرو پسر سیاوش از خون پدر انتقام کشید در اوستا مکرراً باین جنگ اشاره شده بزودی ذکرش بیاید

در فصل ۲۹ بندهش در فقرهٔ ۱۰ مندرج است کنگ دیز در طرف مشرق چندین فرسنگ دور از دریای فراخکرت است ظاهراً از دریای فراخکرت که در اوستا وُروکش [Avestan] آمده و لفظاً بمعنی فراخ کش یا فراخ کنار است همان دریای خزر اراده شده است بنا بمندرجات کتب تواریخ و ادبیات ما کنگ درهمسایگی خوارزم (خیوه) واقع است مینوخرد درفصل ۶۲ در فقرات ۱۳ــ۱۴ مینویسد کنگ دیز در طرف مشرق در سرحدّ ایران ویج است فرّخی گفته

زکوه کیلان او راست نابدان سوی بر   زآب خوارزم او راست نابدان سوی کنگ

مارکوارت Marquart کنگ را سمرقند که پایتخت سغد است دانسته است[1]

دیگر از جاهائی که در اوستا بخاك توران اشاره شده در فقرات ۳۷ـ۳۸ یشت هشتم است که متعلق است به تیشتر (تیر) یا تیشتریه Tištrya فرشتهٔ باران از این قرار: «تیشتر ستارهٔ رایومند و فرهمند را میستائیم که شتابان بدان سوی پرواز کند، بسوی دریای فراخکرت پرواز کند مانند تیر ارِخش (Erexša = آرش) بهترین تیر انداز ایرانی که از کوه ائیریو خشوث (Airyō Xšutha) بطرف کوه خوانونت (Xᵛanvant) پرتاب گردید که اهورامزدا نفخهٔ بآن بدمید و مهر دارندهٔ دشتهای فراخ از برای آن راه مهیّا ساخت و از پی آن (تیر) اشی نیك بزرگوار و پارندی سبك گردونه بپرواز در آمدند تا اینکه آن تیر پرواز کنان در کوه خوانونت بزمین فرو نشست» در این فقرات که اهورامزدا و مهر (میثر Mithra) فرشتهٔ فروغ راه تیر یل ایرانی را مهیا میسازند و اشی (Aši) فرشته ثروت و پارندی (Pārendī) فرشتهٔ نعمت و فراوانی تیر را بآماجگاه میرسانند اشاره است بجنگ ایرانیان و تورانیان و تعیین سرحدّ توران

در داستان ما چنانك در کلیه کتب تواریخ مندرج است پادشاه توران افراسیاب بپادشاه ایران منوچهر (منوش چیثر Manuš Čithra) در طبرستان غلبه نموده بنای صلح نهادند از برای تعیین حدود ایران و توران بر آن قرار دادند که تیر ارخش (آرش) کمانگیر معروف بهرجا که فرود آید همان موضع سرحدّ باشد کوه ائیریوخشوث از آنجائی که بنا باوستا تیر پرتاب گردید و کوه خوانونت در آنجائی که تیر فرو نشست امروزه نمیدانیم در کجاست اولی که کوهی است در طبرستان نزد برخی ساری و برخی دیگر رویان و برخی دیگر تل بلندي در آن حدود ذکر گردیده و دومي را در مشرق

۱ A Catalogue of the Provincial Capitals of Erānshahr edited by Messina; Roma 1931 p. 26-27

ایران بتفاوت آراء مرو و فرغانه و کنار جیحون ذکر کرده اند[۱] بهرحال آماجگاه تیر را همان در حدود سغد یا سمر قند باید تصور نمود

بطلیموس جغرافیانویس یونانی قرن دوم میلادی تور را ناحیهٔ خوارزم دانسته است[۲] ابو عبداله محمد بن یوسف الخوارزمی که در نیمهٔ دوم از قرن چهارم هجری میزیسته در کتاب مفاتیح العلوم (۱۱٤) مینویسد: مرز توران معمولاً نزد ایرانیان ممالك مجاور جیحون است در شاهنامه توران مملکت ترکها و چینیهاست که بواسطه جیحون از ایران منفصل میشود بهر یك از کتب ایرانی و عرب قرون وسطی که مراجعه کنیم تمایل مخصوصی مشاهده خواهیم کرد که کلیةً توران را سر زمین ماوراءالنهر میدانند

نزد دانشمندان مستشرقین تورانیان طوایفی بوده در دشتهای روسیه، در مستملکات آسیای روس حالیه یا طوایف چادر نشین که از دریای قفقاز گرفته تا رود سیحون (سیر دریا) پراکنده بوده اند

اینك ببینیم که تورانیان از چه نژاد بوده اند؟

از اوستا و کلیه کتب دینی پهلوی و داستان ملی و مورخین قدیم ابداً شکی نمیماند که ایرانیان و تورانیان هر دو از یك نژاد بوده جز اینکه ایرانیان زود تر شهر نشین و دارای تمدن گردیدند و تورانیان بهمان وضع بیابان نوردي و چادر نشیني خود باقی ماندند

در داستان ملّی ما فریدون (در اوستا ثرَئتئونَ [illegible] Thraëtaona در سانسکریت Trita) پسر آبتین (در اوستا آثویه [illegible] Athwya در سانسکریت (آپتیه Āptyá) ممالك خود را درمیان سه پسرش سرم و تور و ایرج تقسیم کرد هر یک از این سه پسر اسم خود را بقلمرو خاك خود داده سرمان و توران

---

۱ فخرالدین گرگانی در داستان ویس و رامین گوید:

آگر خوانند آرش را کمانگیر که از ساری بمرو انداخت یك تیر
تو اندازی بجان من بگوراب همی هرساعتی صد تیر پرتاب

بجلد اول یشتها ص ۳۳٤-۳۳٦ نیز ملاحظه شود

۲ Eranšahr von Marquart; Berlin 1901 s. 141

و ایران نامیده[1] درخود اوستا بنا بمندرجات کتاب هشتم دینکرد در فصل ۱۲ فقرهٔ ۹ در چیتردات نسک که نسك دوازدهم اوستا بوده از فریدون و بخش کردن خونیرس (خوانیرث Xᵛanirath) یا کشور مرکزی درمیان سه پسرانش سرم و تور و ایرج سخن میرفته است[2] متأسفانه چیتردات نسك از میان رفته است اما در کلیه کتب تواریخ این داستان مشروحاً آمده است شاهنامه نیز از آن سخن میدارد همچنین در فقرات ۹ـ۱۴ از فصل ۳۱ بندهش در اوستائی که امروزه در دست است از ممالك این سه پسر و بعلاوه دو مملکت دیگر یاد شده است در فروردین یشت فقرهٔ ۱۴۳ آمده: «فروهرهای مردان و زنان پاك ایران را میستائیم; فروهرهای مردان و زنان پاك توران را میستائیم؛ فروهرهای مردان و زنان پاك سئیریم را میستائیم» در فقرهٔ ۱۴۴ آمده: «فروهرهای مردان و زنان پاك سائینی را میستائیم; فروهرهای مردان و زنان پاك داهه را میستائیم» در فقرهٔ ۱۴۵ آمده: فروهرهای مردان و زنان پاك همهٔ ممالك را میستائیم از کیومرث (گیه مرتن Gaya Maretan) تا سوشیانت (سئوشیانت Saošyant) چنانکه ملاحظه میشود در فقرات مذکور پس از ذکر اسماء مخصوص پنج ممالك از فروهرهای مردان و زنان ممالك دیگر از کیومرث نخستین بشر تا سوشیانت, موعود مزد یسنا که آخرین آفریده اهورا مزدا خواهد بود یاد شده است در اینجا یادآور میشویم که در کتب متأخر بنا بتفاوت آراء ناحیت ترك و خزر و چین و ما چین و تبت و شرق را خاك تور و ممالك روم و روس و آلان و مغرب را خاك سرم دانسته اند[3] سبب این خلط را بعد بیان خواهیم کرد برخلاف این اشتباه قدیم توران و سرمان و دو مملکت دیگر سائینی و داهی فقرات فروردین یشت هرچهار مانند خود ایران مرز و بوم اقوام آریائی است

---

۱ راجع بکلمهٔ سرمان (سلمان) بفصل ۲۰ بندهش فقرهٔ ۱۲ و بفصل ۳ بهمن یشت فقرهٔ ۳ ملاحظه شود

۲ رجوع شود بدینکرد کتاب هشتم فصل ۱۲ چاپ سنجانا و فصل ۱۳ ترجمهٔ وست West

۳ رجوع شود بجلد دوم یشتها ص ۵۲ـ۵۳

سئیریم ᴬ Sairima همان قوم سرم یا سلم است[1] که باسم Sarmat یا Sauramat غالباً نزد قدماء ذکر شده است خاك آنان از شمال شرقی دریاچهٔ آرال تا رود ولگا Volga امتداد داشته است بنا بمندرجات نویسندگان رُم دیودُروس Diodorus و پلینیوس Plinius مادها خود را از خویشان سرمتها میدانسته اند[2]

تعیین مملکت سائینی ᴬ که در فروردین یشت فقرهٔ ۱٤٤ آمده بکلی غیر ممکن است حدس و احتمال دانشمندان راجع بقوم این سر زمین مبنی بر اساسی نیست بهتر است در سرآن وقت تلف نکنیم اما مملکت داهه ᴬ Dāha مطابق این کلمه در سانسکریت داس Dāsa آمده که در ریك ودا Rig-veda بمعنی اهریمنی و وحشی است در مقابل آریائی Ārya

قوم داهه در طرف شرقی دریای خزر سکنی داشتند دهستان یعنی مملکت داهه در طرف شمال گرگان بهمین قوم منسوب است بقول بروسوس Berosos پیشوای دینی و مورخ کلده که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته کورش بزرگ در آخرین جنگهای خود با داهه ها در زدو خورد بوده است ارین Arien مورخ یونانی قرن اول میلادی در جزو لشکریان داریوش سوم در جنگ اسکندر از سواران تیر انداز داهه اسم میبرد بعدها آنان نیز جزو سواران تیر انداز لشکر اسکندر و آنطیوخس بوده قسمتی از لشکریان اشکانیان هم از همین قبیله بوده اند دومین پادشاه اشکانی تیردات (۲٤۸-۲۱٤ پیش از مسیح) بتوسط پارتها که شعبهٔ از داهه ها بودند بشکست دادن سلوکیدها موفق شد بهرحال از ارمنهٔ بسیار قدیم تا هنگام استیلای عرب در تاریخ ایران راجع بوقایع سر زمین میان رود جیحون و دریای خزر غالباً باسم این قوم دلیر برمیخوریم[3]

---

۱ در الفبای پهلوی راء ولام هر دو دارای یك علامت (ﻟ) است از این جهت در کتب مورخین گاهی سرم و گاهی سلم نوشته شده است

۲ Diod. II, 43; Plin. IV, 19.

۳ یاقوت نیز ملاحظه شود که دهستان را شهری در مازندران و دهستان دیگری درکرمان ذکرکرده و دهستان سوی در هرات نوشته است مقدسی نیز دهستانی درکرمان ذکر کرده همچنین یك دهستان در بادغیس ضبط کرده اند درکتاب پهلوی شهرستانهای ایران در فقرهٔ ۱۷ آمده: درگرگان شهرستانی که دهستان خوانند ساختهٔ نرسی اشکانی است

هرودت در کتاب اول در فقرهٔ ۱۲۵ که از کورش بزرگ سخن میدارد از چند قبیلهٔ ایرانی فارس که کورش میخواست آنان را بضد استیاج پادشاه ماد بشوراند در جزو از قبیلهٔ داهه اسم میبرد که چادر نشین و چوپان بودند از این خبر معلوم است که داهه ها در نقاط مختلف ایران زمین منتشر بودند داهه ها و سرمتها و ماساکتها Massagetes که قبایلی بوده در حدود دریاچهٔ آرال و نزد یونانیان باسم بومی خود Massjagete یعنی ماهیخوار نامیده شده همه از طوایف چادر نشین بوده که یونانیان آنان را و بسا از طوایف دیگر را باسم جمع اسکیت Scyth نامیده اند پارتها و شعبهٔ از آنان پارنها (Parians) را نیز باید جزو همین قبایل صحرا نورد شمرد و همه را جز و قبایل تورانی دانست یا مثل نویسندگان قدیم همه را در تحت اسم اسکیت نامید هرودت در کتاب ۷ فقرهٔ ٦٤ که لشکریان ایران را در جنگ یونان دسته بدسته شرح میدهد و لباس و اسلحه آنان را تعریف میکند ضمناً مینویسد: ساکها که ملت اسکیت باشند کلاهی سر تیز نوك بلند داشتند آنان را ساك مینامیدند اگرچه آنان Amyrgioi و از اسکیت ها بودند زیرا ایرانیان اسکیت را ساك مینامند

ساکها و یا اسکیت ها را اگر اسم دیگری از برای تورانیان بدانیم بخطا نرفته ایم داریوش بزرگ درکتیبهٔ بیستون چنانك درتخت جمشید در جز وممالکی که در تحت فرمان وی بوده از توران اسم نمیبرد ولی از سه فرقه ساکها نام برده: نخست سکاهومورك Sakā haumavarka یعنی ساکهای برك هومی, این قبیله شاید ساکهائی بوده که استعمال هوم یا سوم هندوان نزد آنان معمول بوده و از این اسم تمدن آریائی آنان مفهوم میشود; دوم سکا تیگرخودَ Sakā-tigraxauda یعنی ساکهای خود سرتیز این قبیلهٔ از ساکها لابد همان Amyrgioi هرودت است که ذکرش گذشت; سوم سکا تَرَ دریه Sakā tara draya یعنی ساکهای آن طرف دریا بقول ویسباخ Weissbach این قوم ساکهای بوسفور و دریای سیاه بوده اند

بخصوصه اسامی و عادات و رسومی که بتوسط نویسندگان قدیم بما رسیده ابداً شبهه در آریائی بودن آنان نمیگذارد زیرا که در جمیع خصایص با مادها و پارسها شرکت داشتند داریوش در کتیبهٔ های خود از مملکتی که باسم قوم ساك سکستان نامیده شده و امروزه سیستان گوئیم اسم نمیبرد اما این سرزمین را باسمی که پیش از مهاجرت ساکها داشته زرنك Zaranka مینامد و نویسندگان قدیم زرنگوئی Zarangoi یا درنگین Drangiana نامیده اند[1] ساکها در اواخر قرن پیش از میلاد به زرنگ مهاجرت کرده اسم خود را بمسکن خود داده سکستان = سیستان نامیده اند شعبهٔ دیگری از تورانیان در خود اوستا دانو Dānu خوانده شده: در فقرات ۷۲–۷۳ آبان یشت چند تن از پارسایان ایرانی از برای فرشتهٔ آب ناهید نذر نموده درخواستند که بشکست دادن دانوهای تورانی کامیاب گردند همچنین در فقرات ۳۷–۳۸ فروردین یشت آمده؛ فروهرها بودند که سابقاً سلاح بسته با درفشهای بر افراشته درخشان (از برای یاری ایرانیان) فرا رسیدند در آن هنگامی که خشتاوي ها دلیر بضد دانوها میجنگیدند، آنان بودند که سابقاً حملهٔ دانوهای تورانی را درهمشکستند آنان بودند که سابقاً ستیزهٔ دانوهای تورانی را در همشکستند ... از پرتو آنان بوده که منازل هولناك ده هزار از امرای دانوها ویران گردید

همچنین در فقرهٔ ٤۱ زامیاد یشت در جزو نامدارانی که بدست یل کرشاسپ (کِرِساسپَ Keresāspa) کشته شدند از یك وَرِشوَ (Varešava) از خاندان دانیَن Dānayana اسم برده شده است لابد این کس هم از تورانیان دانو بوده است در ریك ودا Rigveda دانو Danu اسم غولي است که اندرا Indra بضدّ وی جنگید لابد همین کلمه که نزد هندوان اسم غولها و دشمنان پروردگاران بوده ایرانیان بدشمنان و رقبای تورانی خود داده اند و از همین قبیل است داهه Dāha یا داس Dāsa هند ان که بعدها نزد ایرانیان اسم شعبهٔ دیگری از طوایف توران گردید و ذکرش گذشت قبیله ای در اوستا خیون (

---

[1] رجوع شود بجلد دوم یشتها ص ۲۹۲

(X^{v}yaona) نامیده شده است این قبیله هم باید از تورانیان باشند پس از افراسیاب (فرنگرسیّن 𐬟𐬭𐬀𐬢𐬭𐬀𐬯𐬌𐬌𐬀𐬥 Franrasyan) که مکرراً در خود اوستا تورانی خوانده شده ارجاسب (ارجت اسپ 𐬀𐬭𐬆𐬘𐬀𐬝.𐬀𐬯𐬞𐬀 Arejat-aspa) که لفظاً بمعنی دارندهٔ اسب با ارزش (ارجمند) میباشد و در شاهنامه پادشاه توران و برادرزادهٔ افراسیاب است غالباً در کتاب مقدس یاد گردیده است اما مانند افراسیاب تورانی خوانده نشده بلکه بقبیلهٔ خیون 𐬓𐬌𐬌𐬀𐬊𐬥𐬀 X^{v}yaona منسوب شده است همچنین در کتب پهلوی مانند دینکرد کتاب هفتم فصل ٤ در فقرات ۸۷—۸۹ و در یادگار زریران و در کتاب شهرستانهای ایران فقرهٔ ۹ ارجاسب بقبیله خیون منسوب است دائره اطلاعات ما راجع به خیون بسیار تنگ است این قبیله باید همان هون Hun یا هیتال باشد بنا بر این باید چنین تصور نمود که این کلمه بعدها باوستا افزوده شده باشد یعنی در قرن چهارم میلادی زیرا امیانوس Ammianus که ذکرش بیاید از چنین قومی اسم میبرد که با شاپور دوم در زد و خورد بوده است احتمال دارد همانطوری که بعدها کلیه دشمنان ایران از هر نژادی که بوده تورانیان نامیده شده همانطور ارجاسب پادشاه تورانی رقیب قدیم ایران را باسم خیون قبیلهٔ که در قرن چهارم میلای بایران خصومت میورزیده نامزد کرده باشند[۱]

در شاهنامه و در کتب دیگر داستان ملی ما از خیون اسم برده نشده است درمیان مورخین قدیم فقط امیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus که در سال ۳۳۰ تولد یافته و در سال ۳۹۰ در حیات بوده قومی را درلاتینی خیونیت Chionitae ضبط کرده است این مورخ که در جنگ رُم بضد شاپور دوم با قیصر ژولیانوس Julianus همراه و خود نگاهبان وقایع آن جنگ بوده مکرراً از خیونیت اسم میبرد بنا بمندرجات این مورخ در کتاب ۱٦

---

۱ رجوع شود به Ērānšahr von Marquart S. 50

و به Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran, p. 104, 218

و به ZDMG. 42. 96

فصل ۹ شاپور دوم در اقصی حدود مملکت خود (در بلخ) در سال ۳۵٦ باخیونیت Chionitae وبا کوسنی Cuseni (کوشان) در جنگ بوده است[1] پس از چندی و بنا بمند رجات او در کتاب ۱۷ شاپور با خیونیت ها و کیلانیها آشتی نموده معاهده دوستانه بست باز بنا بمندرجات همین مورخ در کتاب ۱۸ فصل ٦ در موقع لشکر کشی شاپور دوم بضد رُم پادشاه خیونیتها موسوم به گرومباتس Grumbates از طرف دست چپ شاپور میراند و پادشاه البان از طرف راست وی گرُمباتس مردی میانه ساله بود ولی شکسته بنظر میرسید مردی عـاقل و بواسطه چند فتوحـاتش دارای شهرت و نامی بود امیانوس در کتاب نهم خود در فصل اول مفصلاً از جنگ مذکور و محاصره نمودن ایرانیان قلعهٔ امیدا Amida (دیار بکر حالیه) سخن میدارد در این محاصره تیری از قلعه بپسر جوان و بسیار خوش سیمای گرومبـاتس پادشـاه خیونیت رسید واورا از پای بر انداخت امیانوس شرحی از زیبائی این پسر و شرحی از سوکواری لشکر در مرگ او مینویسد پس از چندی سوکواری لاشه آن پسر را سوزانیدند

از این خبر معلوم است که خیونیتها بدین زرتشتی نبوده و بر خلاف آئین عهد ساسانیان مرده را میسوزانیدند این خیونیتها همان خیونها اوستا باشند یا نه بهر حال بعدها آنان را نیز ایرانیان از ترکها شمردند چنـانك خواهیم دید کلیه اقوام تورانی در از منه متأخر نزد ایرانیان از ترکها و چینیها بشمار رفتند گفتیم در اوستا ارجاسب خیون خوانده شده است از آنجمله در فقرات ۸۳—۸۷ زامیادیشت آمده است: «فرّ چندی بکی کشتاسب تعلق

---

۱ Cuseni باید همان قوم کوشان باشد که در بلخ بودند رجوع شود به

Geschichte der Perser und Araber zur zeit der Sasaniden aus dem Chronik des Tabari, übersetzt von Nöldeke S. 17

و به Ērānšahr von Marquart S. 88 u. 90

و به Encyclopédie de l'Islām p. 686

داشت و از پر توآن دیوهای دشمن را از پاکان براند و باگرز خویش از برای راستی راه آزاد جُست بازو پناه این دین زرتشتی بود و دین را که در بند بود از بند برهانید و آن را در سر جای داد و به تثریه ونت بد آئین و به پشن دیو یسنا و بارجاسب در غبروست و بخیونهای دیگر چیر شد وندرمئینش [illegible] Vandaremainiš برادر ارجاسب نیز در اوستا، در آبان یشت فقرهٔ ۱۱۶ ذکر شده که خواستار است کی گشتاسب و برادرش زریر (زئیري وئیری [illegible] Zairivairi) را شکست دهد[1] گذشته از ارجاسب پادشاه توران و اندریمان و تثریه ونت و پشن ناموران دیگری که در فقرات مختلف اوستا ذکر شده و از خیونها بقلم رفته از این قرار اند:

هو‌ُمیک [illegible] Humayaka ; اَشت اَئوروَنت [illegible] Asta.aurvant ; پسر ویسپ ثئوروَاشتی [illegible] Vispa.thaurvō.asti ; در شینیک [illegible] Daršinika ; سپینج اُوروشک [illegible] Spinja.uruška [2] این اسماء کلیتهً آریائی و معانی لفظی آنها معلوم بطوری که ابداً شکی در آریائی بودن آنان نمیگذارد این ناموران بمناسبت جنگ دینی که در سر دین زرتشت درمیان ایرانیان و تورانیان درگرفته بوده درکتاب مقدس یاد شده اند همچنین اسامی سرداران این جنگ که درکتاب پهلوی یادگار زریران و شاهنامه و کتب تواریخ ضبط شده همه آریائی است ازآنجمله اند کهرم و نامخو است و بیدرفش و گرکسار وغیره در شاهنامه میدان این جنگ دینی در حدود جیحون قرار داده شده اما در یادگار زریران در فقرهٔ ۱۲ مرو میدان این کارزار دانسته شده است در اینجا یادآور میشویم که نظر بتاریخ تعیین مسکن تورانیان که هر شعبه و قبیلهٔ از آنان باسم مخصوصی نزد نویسندگان

---

۱ اندریمان یا اندریمن یا اندیرمان در شاهنامه تحریف شده باید وندریمان باشد همان اندریمان یل شیرگیر که بگذاشتی نیزه برکوه و تیر در جای دیگر گوید:
برادر بدُ اورا دو اهریمنان یکی کهرم و دیگر اندیرمان

۲ راجع باین اسماء بفقرات ذیل ملاحظه شود: آبان یشت فقرات ۱۰۹ و ۱۱۳ و۱۱۶ و گوش (درواسپ) یشت فقرات ۳۰ - ۳۱ و ارت یشت فقرات ۵۰ - ۵۱ و زامیاد یشت فقرهٔ ۸۷

قدیم ذکر شده بسیار دشوار است چه این طوایف بیابان نورد و چادر نشین که پای بند فلاحت و آبادانی نبوده در هر عهدی بمقتضای پیش آمدی بجائی سردر میآورده و بسا شعبهٔ از آنان در سر زمینی و شعبهٔ دیگر در سر زمین دیگری بودند

نظر باعصار مختلف سراسر شمال و مشرق ایران میدان تاخت و تاز آنان است

پارتها نیز از اقوام تورانی بوده دستهٔ از آنان در خراسان حالیه اقامت گزیده اسم خود را بآن سر زمین داده اند داریوش بزرگ در کتیبهٔ بهستان و در نقش رستم در جزو ممالك خود چندین بار خاك آنان را باسم پرثوَ Parthava یاد میکند و بعلاوه در کتیبهٔ بهستان میگوید که یك بار پرثوَ و ورکانَ Varkana ازمن سر پیچیدند پدرم گشتاسب (ویشتاسپ Vištāspa) آنان را در ۲۲ ماه ویخن Viyakhna (مطابق ۵ فوریه ۵۲۱ پیش از مسیح) شکست داد ۱

سلسلهٔ اشکانیان که بعدها در ایران و شعبهٔ از آنان در ارمنستان و شعبهٔ دیگری در ارغنداب و در سیستان سلطنت یافتند همان پارتها هستند

---

۱ کلمهٔ پهلو Pahlav از کلمه پرثوَ Parthava آمده است زبان پهلوی یا پهلوانی چنانك فردوسی گوید، اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی تو اروند را دجله دان زبانی است منسوب بقوم پرثوَ یا پهلو لغت پهلوان نیز که بمعنی دلیر و ناموَر است از همین قوم مانده است یوستی Justi خود کلمهٔ پرثوَ را بمعنی پهلو و کنار گرفته باعتبار اینکه مسکن اصلی پارتها در کنار کوهی بوده است (Grund. Iran. Phil. B. II S. 481)

اما خراسان اسمی که بمملکت پرثوَ داده شده لفظاً بمعنی خور آسان میباشد یعنی برخاستن خورشید یا مشرق این اسم در قدیم بکلیه ممالك شرقی ایران تا بانتهاً حدود ترکستان حالیه روس اطلاق میشده است

فخر گرگانی در داستان ویس و رامین گوید:

بلفظ پهلوی هر کس سراید — خراسان آن بود کزوی خور آید
خراسان پهلوی باشد خور آمد — عراق و پارس راز و خور برآمد
خراسان است معنی خور آسان — کجا زو خور برآید سوي ایران

در عهد هخامنشیان پس از افتادن خوارزم بدست ایرانیان و برهم خوردن سلطنت قدیم آن سر زمین بلخ پایتخت خراسان و مقرّ خشثرپاون (Xšathrapāvan) یعنی شهربان یا مرزبان که نزد یونانیان ساتراپ شده گردید

در آغاز مقاله گفتیم که خاك توران از طرف مشرق بخوارزم متصّل بوده مورخ و جغرافیا نویس قرن ششم پیش از مسیح هکاتئیوس Hecataios (۵۵۰ـ ۴۷۶ پیش از میلاد) مینویسد که مملکت خوارزم در طرف شرقی پارتها بوده است[1] لابد این قبایل پارت آنانی بودند که در دشتهای آسیای مرکزی باقیمانده بودند پارتها و کلیه شعبات این قوم در هرکجا که بوده همان قوم سکا Saka یا اسکیت Scyth قدماء یونان و رُوم هستند یا بعبارت دیگر متعلق اند بطوایف آریائی بیابان نورد و صحرا نشین یعنی تورانیان در مقابل طوایف دیگر آریائی برزیگر و شهر نشین که ایرانیان باشند

عادات و رسومی که از کلیه اقوام سکا Saka ذکر شده مشعر بر این است که با آریائیها همدین بوده اند از داستان ملی ما نیز چنین برمیآید که تورانیان و ایرانیان پیش از ظهورحضرت زرتشت دارای یك دین بوده و جنگ ارجاسب پادشاه تورانی بضّد ایرانیان از این بوده که کي گشتاسب از آئین کهن روی گردانیده بدین نو در آمده بود

در کتاب پهلوی یادگار زریران که راجع بهمین جنگ دینی است ارجاسب بگشتاسب نامه نوشته باو میگوید از دین نو دست بردار و با ما یکدین باش همچنین در شاهنامه کاغذی که ارجاسب بگشتاسب نوشته دین قبل از زرتشت را بنیکی یاد میکند و افسوس دارد از اینکه بواسطه دین نو فرّه ایزدی از ایران زمین روی بتافت

خود این جنگ دینی و کلیه آنچه راجع بآن ذکر شده دلیل است که ایرانیان و تورانیان هردو دارای یك دین و پیرو آئین آریائی بودند اگر نه جنگ با آن همه غیرت دینی معنی ندارد از خود اوستا بر میآید که درهمان آغاز ظهور دین زرتشتی درمیان تورانیان بودند کسانی که بدین نومهرمیورزیدند زیرا که پیغمبر ایران خود درگاتها, یسنا ۴۶, در قطعه ۱۲ میگوید «هنگامي که از کوشش (از پرتو) ارمیتیِ جهان افزا, راستی (اشا) بنبیرگان و خاندان

---

[1] Fragm. 172 and 173

ستودهٔ فریان (Fryāna) تورانی روی کند آنگاه وهومن آنان را یار گردد و مزدا اهورا آنان را در واپسین پناه دهد»

خاندان فریان در کلیه کتب دینی از دوستان زرتشت شمرده شده اند[1] در فقرهٔ ۱۲۰ فروردین یشت از یوایشت (Yōišta) از خاندان فریان یاد شده و بفروهرش درود فرستاده شده است همچنین در فقرهٔ ۸۱ آبان یشت باسم یوایشت برمیخوریم که در کنار رود ارنگ (رنگها Rangha, سیر دریا = سیحون؟) یعنی در سر زمین توران از برای ناهید فرشتهٔ آب قربانی نموده خواستار است که برقیب خود ظفر یابد[2] در فروردین یشت فقرهٔ ۹۶ از نخستین پیروان زرتشت یا آموزگاران کیش (پوریوتکیشان Paoiryō-tkaēša) یاد شده بفروهرشان درود فرستاده شده است در جزو آنان است ایسونت Isvant پسر ورّازَ Varāza در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳۲ فقرهٔ ۵ از ورشت مانسر نسك Varštmansar یعنی از دومین نسك اوستای عهد ساسانیان نقل شده مندرج است: «ایسونت پسر ورّازَ از مملکت توران است در هنگام نوشدن جهان (رستاخیز) آتروخش خواهد بود» یعنی در هنگام ادای ستایش که هفت موبد در عهد قدیم از برای بجای آوردن آداب و مراسم لازم بوده ایسونت رُتبه آتروخش ātrevaxš که دومین درجهٔ پیشوائی است خواهد داشت[3] در اینجا باید بیفزائیم که متدرجاً تورانیان هم بدین زرتشتی در آمدند پارتها یا اشکانیان که از سال ۲۵۰ پیش از مسیح تا ۲۲٤ پس از مسیح سلطنت

---

۱ نزد برخي از مستشرقین اسم پیران پسر ویسه سپهبد افراسیاب که در جنگ ایرانیان و تورانیان بدست گودرز سردار کیخسرو کشته گردیده با اسم فریان اوستا یکي است رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۲۱۸

۲ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۲۳۳ و ۲۶۹-۲۷۱

۳ در اینجا یاد آور میشویم که بنابندرجات دینکرد نیز سئن Saēna پسر اَهوم ستوت Ahūm stut که از مملکت سائینی Sāini میباشد فربرتار خواهد بود سائینی همان مملکت است که در فقرهٔ ۱٤٤ فروردین یشت یاد شده و گفتیم از ممالك آریائی است (بجلد دوم یشتها ص ۸۱ ملاحظه شود) در خصوص آتروخش و فربرتار و کلیه هفت طبقه پیشوایان دیني بخرده اوستا ص ۱۶۱ ملاحظه کنید

ایران داشتند نیز زرتشتی بودند مگر اینکه پادشاهان اولیه این سلسله کم و بیش در زیر نفوذ یونانیها یعنی سلوکیدها که از سال ۳۲۳ تا ۲۵۰ پیش از مسیح در ممالك هخامنشی سلطنت کردند رفته بودند ولی محققاً زرتشتی بودند رفته رفته از نفوذ یونانیها بیرون آمده از عهد بلاش اول که درمیان سنوات ۵۱ـ۷۸ میلادی سلطنت کرد ببعد در روی مسکوکات آنان بجای خط یونانی خط آرامی دیده میشود و دیگرخود را دوستار یونانیان Philhellenes نمیخوانند بنا بمندرجات دینکرد در کتاب سوم نخستین پادشاه ایرانی که پس از استیلای اسکندر و پراکنده شدن اوستا بگرد آوردن اوستا همّت گماشت ولخش اشکانی است این ولخش باید همان بلاش اول باشد که بخصوصه در تاریخ ایران خدا پرست و پرهیزگار تعریف شده است[1]

همچنین زرتشتی بودن کلیه اشکانیان چه آنانی که در ارمنستان سلطنت داشتند و چه آنانی که در سواحل سند بشهریاری رسیدند و بپادشاهان هندو پارت معروف بودند در تاریخ ثابت است[2]

منازعه ایرانیان و تورانیان فقط منازعه دینی نبوده است پیش از ظهور حضرت زرتشت ستیزهٔ افراسیاب پادشاه تورانی با پادشاهان پیشدادی و پس از آن با پادشاهان کیانی معروف است مکرراً در اوستا از رقابت افراسیاب و کوشیدن وی از برای بدست آوردن فرّ (اوستایی) X^varenah یا شکوه سلطنت ایران سخن رفته است

در آبان یشت در فقرات ۴۱ـ۴۳ آمده: « افراسیاب تورانی نابکار (اوستایی) از برای ناهید فرشتهٔ آب صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی نموده در خواست، بآن فرّی که در روی دریای فراخکرت شناوراست، آن فرّی که اکنون و در آینده بممالك ایرانی و بزرتشت پاك متعلق است نایل گردد اما ناهید او را کامروا نساخت » در زامیاد یشت که باید قدیمترین

---

۱ رجوع شود بجلد دوم یشتها ص ۲۴۸

۲ در خصوص دین پارتها رجوع شود به Observations on the Religion of the Parthians by Jamshedji Manekji Unvala Bombay 1925.

قصيدۀ رزمی ايران شمرده شود و موضوعش همان فرّ كيانی است در فقرات ٥٦ـ٦٤ از اين سخن رفته كه چگونه افراسياب تورانی نابكار از برای بدست آوردن فرّ سلطنت كه حاليه و بعد بممالك ايران و زرتشت پاك متعلق است سه بار خود را بدريای فراخكرت انداخت و هر چند كوشيد و شنا نمود نتوانست آن را بدست آورد و هرسه بار نوميد از دريا بدر آمده از خشم ناسزاهائی بزبان راند[1] از فقرۀ ۹۳ زامياديشت بر ميآيد كه يكبار موقتاً افراسياب بفر رسيد و آن از برای اين بود كه بايستی زنگياب (زئينيگاو Zainigao) كه يكی از دشمنان ايران بوده بدست او كشته شود يكی از جنگهای معروف ايران و توران جنگی است كه درميان كيخسرو و افراسياب در گرفت و بكشته شدن افراسياب انجام يافت اين جنگ را كيخسرو از برای انتقام كشيدن از خون پدرش سياوش كه بنا حق بدست افراسياب كشته شده بود برانگيخت مكرراً در اوستا از آن ياد شده است چنانكه در يسنا ۱۱ فقرۀ ۷ و در گوش (درواسپ) يشت فقرات ۱۷ـ۱۸ و ۲۱ـ۲۲ و در زامياد يشت فقرات ۷۷ـ۹۳

اسامی دو برادر افراسياب كه كرسوزد Keresavazda و اغرئرث Aghraēratha باشند و در فارسی كرسيوز و اغريرث گوئيم نيز در خود اوستا محفوظ مانده است كرسيوز چنانك در فقرۀ ۷۷ زامياد يشت آمده با برادرش افراسيات بفرمان كيخسرو كشته گرديد. اما اغريرث در مزديسنا از نيكان است و بجرم اينكه دوست ايرانيان بوده بحكم افراسياب كشته شد كيخسرو از خون او نيز انتقام كشيده افراسياب را كشت غالباً در اوستا سياوش و اغريرث يكجا ذكر شده اند در فقرۀ ۱۳۱ فروردين يشت فروهر اغريرث در رديف پاكدينان ديگر ستوده شده است در اينجا يادآور ميشويم كه افراسياب و كرسيوز و اغريرث هرسه از نامهای آريائی است[2] گذشته از اينكه اين اسامی آريائی بودن اين دسته از تورانيان را ثابت ميكند

---

۱ بفقرۀ ۸۲ زامياديشت نيز ملاحظه شود

۲ رجوع شود بجلد دوم يشتها ص ۲۵۷-۲۵۸

در سنت هم افراسیاب از نژاد آریائی دانسته شده است در شاهنامه چنانك در کتب پهلوی و در کلیه کتب تواریخ سلسلهٔ نسب افراسیاب پس از چند پشت بتور پسر فریدون پادشاه پیشدادی میرسد که گفتیم ممالك خود را درمیان سه پسرش سلم و تور و ایرج تقسیم کرده بود و هریك از این سه پسر اسم خود را بقلمرو خاك خود داده سرمان یا سلمان و توران و ایران نامیده اند سبب دیگر ستیزه ایرانیان و تورانیان همان بتمدّن روی نمودن ایرانیان و بوضع چادر نشینی باقیماندن تورانیان است ایرانیان شهر نشین و برزیگر همیشه دچار غارت و دستبرد تورانیان بیابان نورد و راهزن بودند در ارت یشت که متعلق به اشی 𐬀𐬴𐬌 Asī یعنی فرشتهٔ ثروت است فقرات بسیار دلکشی راجع بستیزهٔ تورانیان ونوذریان (نئوتئیریه 𐬥𐬀𐬊𐬙𐬀𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀 Naotairya) یعني کیانیان محفوظ مانده است در فقرات ۵۵ و ۵٦ فرشتهٔ توانگری چنین گوید: در هنگامی که تورانیان و نوذریان دارندهٔ اسبهای تند مرا تعاقب کردند من خود را بزیر پای گاو نری پنهان کردم آنگاه کودکان نابالغ و دختران هنوز بمرد نرسیده مرا براندند ꙳

در هنگامي که تورانیان و نوذریان دارندهٔ اسبهای تند مرا تعاقب کردند من خود را بزیر گلوی یك میش گشن از یك گله مرکب از صد (گوسفند) پنهان کردم آنگاه کودکان نابالغ و دختران هنوز بمرد نرسیده مرا براندند ꙳

دانشمند آلمانی ریخلت Reichelt مارا بمعانی بسیار دلکش و نغز این دو فقره که اشاره است برقابت نوذریان یعني پادشاهان کیانی و تورانیان منتقل ساخته مینویسد: «جنگ دائمی میان تورانیان و ایرانیان ثروت را از مملکت بیرون کشید فرشتهٔ توانگری ارت بگاو و گوسفند که کنایه از مایهٔ ثروت قومي است که هنوز در درجهٔ پائین تمدن است پناه برد اما ملتی که نظر بخامی و بی تجربه گی بکودکان و دختران خرد سال تشبیه شده بمعنی التجاء فرشتهٔ ثروت برنخورده از اینکه دولت و ثروت بسته بپرورش چارپایان و ستوران است

ناگزیر فرشتهٔ ثروت را از پناگاههای خود رانده باز بجنگ دائمی دلخوش داشتند » این است آنچه در اوستا راجع بتورانیان آمده است گمان میکنیم کلیه اسامی ناموران این قوم را که در کتاب مقدس یاد شده در این مقاله آورده باشیم چنانکه دیدیم تورانیان در همه جای اوستا از طوایف آریائی بشمار رفته اند جز اینکه از حیث تمدّن پست تر از ایرانیان بودند کمتر بآبادانی و زراعت اعتناء داشتند, دیرتر از رسوم و عاداتی که مختص بقبایل بیابان نورد و چادر نشین است دست کشیدند, بدین زرتشتی که بخصوصه بکشت و کار توصیه میکند دشمنی ورزیدند همچنین دیدیم که بنا بسنّت بسیار کهن ایرانیان و تورانیان هردو از یك دودمان اند و سلسلهٔ نسب پادشاهان توران بفریدون پیشدادی پیوسته است دیگر اینکه اسامی کلیه نامداران توران چه آنانی که در اوستا ذکر شده وچه آنانی که در شاهنامه و در کتب تاریخ یاد شده همه آریائی است و معنی لفظی آنها معلوم است بطوری که علم اشتقاق امروزه بهیچ وجه شکی در آریائی بودن دارندگان این نامها نمیگذارد اخبار مورخیّن قدیم یونان و رُوم راجع بقبایل مختلف اسکیت ها یا ساکها که همان تورانیان اند و عادات و رسومی که از آنان ذکر شده نیز شاهد آریائی بودن آنان است باوجود همه اینها در نوشتهای متأخر مانند شاهنامه و کلیه کتب تواریخ و کتب پهلوی قرون وسطی که آبشخور همه آنها روایات عهد ساسانی است و همه متکّی بسّنت آن عهد است تورانیان و ترکها و چینیها بدون امتیاز در ردیف هم شمرده شده اند[1] در صورتی که درکتب دینی و داستان ملی ما در هرجائی که از تورانیان یاد شده سخن از عهدی است که هنوز ترکها و کلیه مغولها بسر زمین توران نرسیده بودند دانشمند آلمانی مرحوم پروفسور مارکوارت که از بزرگان مستشرقین و بخصوصه در جغرافیا و تاریخ ایران قدیم از موثقین است در این موضوع مینویسد: "دلایلی در دست است که از زمان بسیار کهن ایرانیان شهر

---

۱ نریوسنگ Neryosang دستور پارسیان در سنجان از بلاد هند در قرن دوازدهم میلادی در ترجمهٔ سانسکریت اوستا کلمه تور را تور و شکه Turuškah ترجمه کرده است یعنی ترک

نشین شده بزراعت و کشت و کار پرداختند گاتهای زرتشت که قدیمترین اسناد کتبی ایرانیان است بهترین دلیلی است که ایرانیان برخلاف همسایگان و همنژادان خود میل مخصوصی بآبادانی و فلاحت داشتند از این جهت بجاه و جلال خود افزوده محسود تورانیان گردیدند غالباً تورانیان بیابان نورد و چادر نشین بسرزمین ایران هجوم آورده دستبردی مینمودند رفته رفته پایهٔ تمدن ایرانیان بجائی رسیده که تورانیان غارتگر را بیگانه خواندند و ننگ داشتند که آنان را نیز مانند خود باسم شرافتمند آریائی (ایرانی) نامزد سازند بالاخره بنژاد شان داغ باطله زده آنان را آن ائیریه anairya یعنی غیر ایرانی و خارجه نامیدند دست اندازی اقوام بیگانه در سر زمین تورانیان در حدود سال ۱۲۶ یا ۱٤۰ پیش از مسیح روی داد افتادن بلخ و سغد بدست بیگانگان و متواری شدن ایرانی نژادان آن سامان و یا درتحت فرمان خارجه در آمدن آنان متدرجاً امتیاز و تشخیص را از میان برد ایرانیان که از زمان قدیم همسایگان مشرقی خود را تورانی و دشمن مینامیده بعدها اقوام بیابان نورد و چادر نشین وحشي را که بسر زمین قدیم توران آمده بغارت و یغما پرداختند تورانی نام دادند اعمّ از اینکه آنان حقیقةً تورانی باشند یا از نژاد دیگر سواحل سیحون و جیحون که از یك قرن پیش از مسیح تا استیلای مغول محل تاخت و تاز طوایف مختلفه بوده همیشه بنظر ایرانیان داستان عهد کهن و ستیزهٔ تورانیان اصلی و دشمنان دیرین را مجسم مینمود نوبه بنوبه هر قبیلهٔ مهاجر که بآن سر زمینها میرسده بنای کشتار و غارت میگذاشتند نزد ایرانیان از تورانیان بشمار میرفتند خواه آن قبیله آریائي بوده خواه مغول و هیتال و ترك و تتار وغیره[1] » در واقع میتوان گفت که بعدها ایرانیان کلمهٔ تور را مثل کلمهٔ Barbaros نزد یونانیها استعمال کردند درکتب متأخر هرجائی که سخن از ستیزه ایران و توران است بسا یك شخص گاهی تورانی و گاهی ترك و چینی و بیغو وغیره خوانده شده است یعني که همهٔ این کلمات مترادف همدیگر بکار رفته است

---

۱ Ērānšahr von Marquart S. 155-157

نتیجهٔ این اختلاط این شده که امروزه ترکهای عثمانی یعنی مغول نژادها خود را تورانی میدانند و توران را وطن اصلی خود می پندارند شاید در این کلمه یك اندیشهٔ سیاسی نهفته باشد یعنی یکی‌شدن کلیه اقوام ترك زبان چنانك پیش از جنگ بزرگ و در اوقات آن جنگ نیز از ناحیه ترکها هیاهوی اتحاد اسلامی برخاست نتیجه اندیشه گذشته را دیدیم و ثمر اندیشهٔ کنونی را در آینده خواهیم دید

نتیجه

کلمه تور که با کلمه ترك اندك شباهت لفظی دارد و بخصوصه که قسمتی از ایالتهای شرقی ایران زمین قدیم و درجزو آن خاك توران بعدها ترکستان روسیه نامیده شده و خلط نویسندگان قدیم ما، همه اینها سبب شده که ترکها خود را از تورانیان قدیم پندارند گروهی از پیشروان و نویسندگان آنان شور بی اساسی از برای قوم توران درمیان هموطنان خود بر انگیخته اند از آنجمله یکی از رجز خوانان آنان موسوم به ضیا کوك الپ که درسال ۱۳٤۰ هجری درگذشت گوید: «ای فرزندان او قوز خان هرگز این کشوری که توران نام دارد از یاد مدهید» در جای دیگر گوید: «وطن ترکها نه ترکیه است و نه ترکستان بلکه وطن آنان مملکت بزرگ و جاودانی توران است[1]» بعقیدهٔ این گونه نویسندگان ترك آنان بازماندگان تورانیان اند از این جهت بطرز بسیار عجیبی فضایلی از برای تورانیان قائل شده اند خلاصهٔ کتابی موسوم به «آریائی و تورانی» این است «ملل هندو اروپائی اصلاً شعبهٔ از ترکها هستند و از آسیای مرکزی که سر زمین نژاد ترك است بجاهای دیگر مهاجرت کردند ملل سامی نیز بهمین نژاد منسوب اند آریائیها و تورانیان را دو نژاد مختلف دانستن بکلی غلط است در صورتی که سرا سر دنیا تمدنش را مدیون اقوام تورانی باشد اقوام آریائی نیز حق دارند که خود را شریك این افتخار بدانند زیرا که آنان

---

۱ مقاله فاضلانه مینورسکی در ذکر عقاید سیاسی ترکهاي عثماني درتحت عنوان توران بسیار خواندنی و خندیدني است:

Pan-turkisme=Pan-touranime, L'article Tūrān par Minorsky, dans Encyclopédie de l'Islām, livraison N. p. 924-930

نیز نظر بنژادو زبان از تورانیان هستند قبیلهٔ آر (Ar) یك قبیلهٔ ترك است[۱]
هر یك از اقوام تورانی در ایجاد تمدّن بشر ذی حق است کسی حق ندارد که این
شرف را تنها بخود مختص داند این تمدن از سبیریه برخاست و از آنجا بهمه
آسیا و اروپا سرایت کرد بعبارت دیگر این تمدن از مردمان سبیریه یعنی از
تورانیان است آری همین تمدن است است که بچین و هند و بابل و مصر
و بسواحل دریای سفید (مدتیرانه) رسید"

✻✻✻

---

۱ نگارنده اصل کتاب را که ٥٤٦ صفحه است ندیده ام فقط خلاصهٔ مندرجات آن را
خوانده ام نمیدانم مؤلف این کتاب از برای کلمهٔ آر (Ar) که بیشك از آن آریا اراده کرده
در ترکي چه معني مناسبي پیدا کرده است بهر حال پس از دیدن این کلمه ذهنم بآنچه دانشمند
آلماني پروفسور لیتمان Littmann در یکی از تألیفاتش راجع بلغت سازی یکي از همین قبیل
اشخاص نوشته منتقل گردید از این قرار : «در سال ۱۹۰۰ میلادی در حما صاحبمنصب ترکي
اصلاً عرب نژاد خواست بمن ثابت کند که زبان آلمانی و عربی را یك ریشه و بنیان است
اتفاقاً لغت تخم مرغ راکه در آلماني ای Ei گویند یاد گرفته بود از برای اثبات عقیده خود مثال
آورده گفت «ای» در عربي کلمهٔ ایست که در هنگام حسّ در دو الم بزبان رانند چون مرغ
در وقت تخم گذاردن دردگیرد بمناسبت همین درد «اي» در زبان آلمانی اسم تخم مرغ گردید »
رجوع شود به Morgenländische Wörter im Deutschen von Enno Littmann; Berlin 1920 S. 4

زمان زرتشت

از آن بدیر مغانم عزیز میدارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست — حافظ

(مغ)

راجع بزمان پیغمبر ایران زرتشت سپیتمان اخبار نویسندگان قدیم یونان و روم با تاریخ سنّتی که در کتب نسبةً متأخر ایرانیان ضبط شده تفاوت بسیار دارد

بنا بتاریخ سنتی که بتوسط کتب پهلوی بما رسیده حضرت زرتشت در نیمهٔ دومی از قرن هفتم و آغاز قرن ششم پیش از مسیح میزیسته است اما نویسندگان یونان و روم زمان بسیار قدیمتری از برای مؤسس دین ایران قائل شده اند

پیش از اینکه بذکر اخبار مورخین بپردازیم لازم است یاد آورشویم که بیشتر این نویسندگان در طی سخن ازآئین مغ ذکری از زمان زرتشت کرده اند نگارنده در این مقاله فقط آن قسمتی ازمندرجات این نویسندگان را متذکر میشود که مستقیماً راجع است بزمان زرتشت از برای روشن نمودن مسئله ناگزیریم که مختصراً از آئین مغ سخن بداریم تا درجای دیگر مفصلاً از آن بحث کنیم

مغ — نزد نویسندگان قدیم از کلمهٔ مغ (Mágos, Mágoi) پیشوای دینی زرتشتی اراده شده است همین کلمه است که در همه السنهٔ اروپائی Mage موجود است

موثقین از نویسندگان قدیم میان مغهای ایرانی و مغهای کلدانی فرق گذاشته اند مغان ایران کسانی هستند که بفلسفه و تعلیم زرتشت آشنا هستند

مغان کلده درضمن تعلیم دینی خود از جادو و طلسم و شعبده نیز بهره ای دارند چنانکه میدانیم در سراسر اوستا جادو و جادوگری نکوهیده شده است[۱]

نظر باینکه این کلمه بکلدانیان نیز اطلاق شده برخی از مستشرقین پنداشته اند که این لغت اصلاً از آشور و بابل باشد ولی امروزه شکی نداریم که این کلمه ایرانی است و از ایران بخاك بابل و آشور رسیده است باید بخاطر داشت که بابل در سال ۵۳۹ پیش از مسیح بدست کورش هخامنشی فتح گردید و از همان عهد دین زرتشتی در آن سر زمین و بممالك بالا تر شرقی نفوذ داشته است ابداً غریب نیست که کلمه مغ را نویسندگان خارجه بآتربانان ایرانی و پیشوایان کلدانی داده باشند و بسا هم نزد برخی از آنان این دو گروه بهمدیگر تخلیط شده باشند در اوستا یکبار درجزو یك کلمه مرکبه کلمه موغو [illegible] Moghu ذکر شده است[۲] اما کلمات دیگری که از ریشه همین کلمه است مکرراً در خود گاتها آمده است از آنجمله است کلمه مگ [illegible] Maga که در یسنا ۲۹ قطعه ۱۱؛ یسنا ٤٦ قطعه ١٤; یسنا ٥١ قطعهٔ ١١, ١٦; یسنا ۵۳ قطعهٔ ۷

مفسرین اروپائی اوستا این کلمه را بمعانی مختلف گرفته اند اگر این کلمه را با لغت سانسکریت مگهه Magha که بمعنی ثروت و پاداش و دهش است مربوط دانسته بمعنی دهشن و بخشش بدانیم مقرون تر بصواب است[۳]

کار مغان ایران همان اجرای مراسم دینی بوده است امیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus مورخ رومی که در قرن چهارم میلادی میزیسته مفصلاً از مغهای ایران صحبت میدارد درضمن مینویسد از زمان زرتشت تا بامروز مغان بخدمت دینی گماشته هستند[٤] سیسرو Cicero خطیب رومی که در یك قرن پیش از میلاد میزیسته مینویسد: «مغان نزد ایرانیان از فرزانگان و

---

۱ رجوع شود به یسنا ۸ فقرهٔ ۳ و یسنا ۹ فقرهٔ ۱۸ و یسنا ۱۲ فقرهٔ ٤ وغیره

۲ موغوتبیش [illegible] Moghu tbiš در یسنا ٦٥ فقرهٔ ۷

۳ رجوع شود به Der Ursprung der Magier von Messina Roma 1930 S. 67 ff.

٤ Ammianus Marcellinus XXII, 6, 34

دانشمندان بشمار اند کسی پیش از آموختن تعالیم مغان بپادشاهی ایران نمیرسد[۱] نیکولاوس Nikolaos از شهر دمشق نوشته: کورش دادگری و راستی را از مغان آموخت همچنین حکم و قضاء در محاکمات با مغان بوده است در تاریخ چینی که در سال ۵۷۲ میلادی نوشته شده موسوم به وی شو Wei-Shu که در تاریخ سلسلهٔ وی Wei میباشد واز وقایع سنوات ۳۸۶—۵۳۵ میلادی صحبت میدارد درضمن درفصل ۱۰۲ شرحی راجع بایران (پوسی Po-ssi) عهد ساسانیان مینویسد از آنجمله از موهو Mo-hu که در زبان چینی بمعنی مغ است اسم برده میگوید آنان در جز و اشخاص بزرگ رسمی هستند که امور محاکمهٔ جنائی و قضائی را اداره میکنند[۲] در مآخذ خودمان نیز همین مشاغل از برای آنان معین شده است موبد اسمی که امروزه هم به پیشوایان زرتشتی داده میشود همان کلمهٔ مغ است غالباً در شاهنامه آمده که کار نویسندگی و پیشگوئی و تعبیر خواب و اختر شناسی و پند و اندرز با موبدان است بسا هم طرف شور پادشاه اند

در کتیبهٔ داریوش بزرگ در بهستان مکرراً بکلمهٔ mogu (مُغ) بر میخوریم گاتا که باسم بردیا برادر کمبوجیا و پسر کورش سلطنت هخامنشیان را غصب نموده خود را پادشاه خواند یك مغ بوده است[۳] در توراة و انجیل نیز چندین بار باین اسم بر میخوریم: در کتاب ارمیاء باب سی و نهم در فقرهٔ ۳ راجع بلشکر کشی بخت نصر (نبوکد نزر ۶۰۵—۵۶۲ پیش از مسیح) باورشلیم در جزو سران و خواجه سرایان و سرداران, بزرگ مغان (rab mag) نیز همراه پادشاه بابل بود در انجیل متّی در آغاز باب دوم مندرج است سه تن از مغان در مشرق ستاره ای دیده از آن تولد عیسی را در اورشلیم دریافتند و برهنمائی آن ستاره از برای ستایش عیسی به بیت لحم آمدند در قرآن نیز

---

۱ Cicero, De Divinatione I, 23, 46; I, 41, 90

۲ رجوع شود به Kentok Hori's article "A Chinese Account of Persia in the sixth Century" in Spiegel Memorial Volume; Bombay 1908 p. 248

۳ Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach, S. 17-18

یکبار کلمهٔ مجوس که باین هیأت از زبان ارامی بعربها رسیده ذکر شده است[۱] این کلمه در زبان عربی بمعنی مطلق زرتشتی است

موغو در اوستا موگو در فرس و موگ‌پد در پهلوی و مغ در فارسی و هیأت دیگر این کلمه موبد از زمان بسیار قدیم تا بامروز اسمی است که بپیشوایان دین زرتشتی داده شده و داده میشود مغ اسم قبیلهٔ مخصوص، آنچنان که هرودت، نوشته نبوده است[۲] چنانك میدانیم نزد زرتشتیان از قدیم تا بامروز مقام پیشوائی میراثی بوده و هست بنابر این مغان قدیم چنانك امروزه از خاندان مخصوصی بوده و هستند یعنی از خاندانی که از پشت به پشت سمت پیشوائی دین داشته اند

متفقاً نویسندگان قدیم زرتشت را مؤسس آئین مغ یا بعبارت دیگر آورنده دین مزدیسنی دانسته اند پرفیریوس Porphyrios فیلسوف قرن سوم میلادی مینویسد: «مغ mágos بزبان بومی کسی است که از علم الهی مطلع و ستاینده پروردگار است»[۳] دیوکریسوس‌توموس Dio Chrysostomos فیلسوف یونانی قرن اول میلادی مینویسد: مغان مردمانی هستند که بخصوصه براستگوئی امتیاز پیدا کرده اند و برا زندگی خاصی از برای ستایش ایزدان و اجرای مراسم آنان دارند توده مردم از نادانی جادوگران را چنین مینامند[٤] افلاطون فیلسوف معروف یونانی و بسا بزرگان دیگر که از زرتشت ذکری کرده اند اورا موجد فلسفهٔ مغ و نخستین مغ دانسته اند و برخی دیگر از نویسندگان مغان را پیرو آئین زرتشت نوشته اند کلیه مندرجات نویسندگان قدیم راجع بتعالیم مغها بسیار مفید است و از برای تاریخ مذاهب دیگر کمال اهمیّت را دارد از شهرت و نفوذی که دین ایران در قدیم داشته بخوبی میتوان دریافت که تا بچه اندازه فلسفه دین زرتشتی درمیان فلاسفه قدیم

---

۱ قرآن سورة الحج آیه ۸۱ (سوره ۲۲) رجوع شود به Encyclopédie de l'Islām, Livraison 38, p. 101 ff.

۲ Herodotos I, 101; 140

۳ Porphyrios, De abstinentia ab esu animalium IV 4, 16.

٤ Dio Chrysostomos Borysthenica orat. 36, 40-41

یونان رواج داشته و تاچه اندازه نفوذ مزدیسنی بدین یهود و بعدها بدین عیسوی آسان بوده است عجالةً بهمینقدر اکتفاء کرده راجع بمنابع بمطالعهٔ کتب ذیل توصیه میکنیم[۱]

اینك پس از ذکر مغ رسیدیم بمندرجات نویسندگانی که کم و بیش از زرتشت سخن داشته و از زمان وی یاد کرده اند در ضمن از برخی نویسندگان متأخر که از قدماء نقل قول کرده اند نیز اسم میبریم

خسانتوس
Xantus
درحدود ۴۲۰-۴۶۵
پیش از مسیح نوشته

قدیمترین مورخ یونانی که از زرتشت اسم برده و زمانش را معین کرده خسانتوس میباشد گذشته از قدمت وی بمناسبت اینکه او از آسیای صغیر بوده خبرش بسیار قابل توجه است این مورخ از شهر سارد (Sardes) پایتخت لیدیا (Lidia) که در سال پانصد و چهل و هفت (۵۴۷) یا پانصد و چهل و شش (۵۴۶) پیش از مسیح بدست کورش بزرگ افتاده در قرن پنجم پیش از مسیح میزیسته است از حیث زمان مقدم برهرودت و معاصرخشیارشا (۴۸۵-۴۶۴ پیش ازمسیح) چهارمین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی میباشد نظر باینکه لیدیا از زمان قدیم جز و قلمرو پادشاهان هخامنشی و اقامتگاه مهاجرین ایرانی بوده و جغرافی نویسان قرن پیش از مسیح و قرن دوم میلادی چون استرابون Strabon و پوزانیاس Pausanias, هردو نیز از یونانیان آسیای صغیر از آتشکدهای آنجا و ممالك مجاور سخن داشته اند میتوان احتمال داد که خسانتوس با مغان آشنا بوده،

---

۱ Franklin's article: Allusion to the Persian Magi in Classical Latin writers, in the Hoshang Memorial Vol., Bombay 1918 p. 520-584.

Die Griechische und lateinischen Nachrichten über die Persische Religion von Carl Clemen. Giessen 1920, S. 205-223.

Early Zoroastrianism by J. H. Moulton, London 1926 p. 182-258 and 832.

Der Ursprung der Magier und die Zarathuštrische Religion von Giuseppe Messina. Roma 1930.

Encyclopaedia of Religion and Ethics, edit. by J. Hastings, Vol. VIII, New York 1915, p. 242 ff.

Haug's Essays, p. 8-13.

سنّت و آئین زرتشتی را از آنان شنیده بوده است از اینکه او بسیار سفرکرده بوده و بخصوصه آسیاي صغیر را تا دریاچهٔ ارمیه خوب میشناخته از قطعاتی که از او مانده بخوبی پیداست[۱] بیشك کتاب او در تاریخ مملکتش و مطالب وی راجع بمغان بسیار نفیس بوده که بدبختانه از دست رفته است

قسمتی ازمندرجات هرودت راجع بدین ایران ظاهراً از کتاب خسانتوس برداشته شده است مورخ دیگر یونانی نیکولاوس Nikolaos از شهر دمشق (Damascus) که در یك قرن پیش از مسیح میزیسته مطالبی از خسانتوس راجع بدین ایران در تاریخ خود ذکرکرده است همچنین دیوژنس لرتیوس Diogenes Laertius از نویسندگان یونانی در حدود ۲۱۰ میلادی مطالبي از خسانتوس ذکرکرده مینویسد: زرتشت ششصد (۶۰۰) سال پیش از لشکر کشی خشیارشا بطرف یونان بسر میبرده است[۲]

چنانکه میدانیم لشکریان خشیارشا که در سارد (Sardes) جمع شده بودند دربهار سال ۴۸۰ پیش از مسیح بیونان روی آوردند بنا براین خسانتوس زمان زرتشت را در حدود هزار و هشتاد (۱۰۸۰) سال پیش از مسیح نوشته است

در این جا یادآور میشویم که بهترین نسخ خطي دیوژنس لریتوس ششصد (۶۰۰) پیش از لشکر کشی خشیارشا ضبط شده فقط در دو نسخه غیر معتبرشش هزار (۶۰۰۰) سال پیش ازلشکرکشی مذکورنوشته شده است گذشته از دلایل تاریخی که درست بودن عدد ششصد را تقویت میکند انتقاداتی که بدو نسخهٔ مذکورنوشته اند ثابت داشته که عدد شش هزار بکلی بی اصل است[۳] اگر عدد شش هزار سهو کاتب نباشد حکماً خواسته اند که با این عدد میان خبر خسانتوس و اخبار نویسندگان دیگر که بعدد شش هزار متوجه شده اند و ذکر شان بیاید توافقی بدهند

---

۱ رجوع شود به Ursprung der Magier von Messina S. 86-87

۲ Diogenes Laertius, Prooem. 2

۳ Urspung der Magier von Messina S. 41

پس از خسانتوس قدیمترین مورخی که از زرتشت ذکری کرده کتزیاس میباشد کتزیاس طبیب اردشیردوم (۴۰۴ــ۳۵۸ پیش ازمسیح [1]) بوده بنا بخبری که ذکرش بیاید هفده سال در دربار ایران زیسته است

کتزیاس Ktesias

قسمتی از مطالبش راجع باوضاع آن عهد بسیار مفید است چنانکه خودگفته مأخذش اسناد دولتی ایران بوده است کتابش در عهد قدیم مورد توجه عام بوده تا اینکه در قرون وسطی مانند بسیاری از آثار کتبی یونانیان از دست رفته است اما پیش از اینکه از دست برود فوتیوس Photios بطرک قسطنطنیه (۸۷۵—۸۷۹ بعد از مسیح) یادداشتهائی از آن برداشته که اینک موجود است فوتیوس در زمان خود که قرن نهم میلادی باشد مرد بسیار دالشمندی بوده خوش بختانه عادتش بر این بوده هر کتابی که میخوانده خلاصهٔ از آن یادداشت میکرده است از آنجمله راجع بکتاب کتزیاس موسوم به پرسیکا (Persika ایران) چنین یادداشت کرده است: «کتاب کتزیاس از شهر کنیدوس (Cnidus) عبارت است از ۲۳ جزو در شش جزو اولی از تاریخ آشور و از تاریخ باستان ایران سخن رفته در جزو هفتم و هشتم [ونهم] و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم از کورش و کمبوجیا و مغ (گاماتا Gaumata) و داریوش و خشیارشا بحث شده است تقریباً در تمام مسائل مطالبش بر خلاف مندرجات هرودت است کتزیاس در بسیاری از موارد هرودت را دروغگو و افسانه ساز نامیده است و میگوید آنچه را که خود نقل میکند بیشتر را بچشم خویش دیده است و درجاهائی که مشاهدات شخصی ممکن نبوده مستقیماً از خود ایرانیان شنیده و از روی چنین مدارکی تاریخ خود را تألیف کرده است نه اینکه کتزیاس بر خلاف هرودت میباشد بلکه در بسیاری از مواقع باکزنفون Xenophon پسر گریلوس Gryllus نیز

---

۱ سال وفات اردشیر دوم مختلف ذکر شده بنا براصح روایات در سال ۳۵۸ پیش از مسیح پس از چهل و شش سال پادشاهی، بنابخبری در سن هشتادو شش سالگی و بنابخبر دیگر در سن نو دو چهار سالگی درگذشت رجوع شود به Aufsätze zur Persischen Geschichte von Nöldeke, Leipzig 1887 S. 74.

و به Geschichte Irans von Justi im Grundriss der Iran. Philologie, Band II S. 466.

اختلاف دارد کتزیاس در عهد کورش (صغیر) پسر داریوش (دوم) و پریزاتیس Parysatis [۱] و برادرش اردشیر (دوم) که بپادشاهی ایران رسیده میزیسته است»

قسمتی از مطالب کتزیاس را نیز دیودُروس سیکولوس Diodorus Siculus [۲] ذکر کرده راجع با و چنین مینویسد: «کتزیاس از شهر کنیدوس Cnidus در زمان لشکر کشی کورش (صغیر) بضد برادر خود اردشیر (دوم) اسیر شده بدست ایرانیان افتاد چون طبیب بود بخدمت شاه پیوست و در مدت هفده سال طرف توجه پادشاه بوده است[۳] چنانکه خود او گوید مطالب کتاب تاریخش از روی دفترهای پوستی سلطنتی برداشته شده است[٤] که بنا برسم ایرانیان وقایع از

۱ پریزاتیس Parysatis زن داریوش دوم و مادر اردشیر دوم وکورش صغیر در عهد خود اهمیتی داشته مایل بوده که کورش بسلطنت ایران برسد این اسم که بهیأت یونانی در آمده بایستی در فرس پروشیاتی Poru-Šiyati باشد مطابق پئوروشیاتی [illegible] در اوستا یعنی پرُ شادی Pouru-Šyāti

۲ دیودروس مورخ یونانی از جزیره سیسیل Sicile معاصر بوده باقیصر روم اوگوستوس Augustus که در سال ٦۳ پیش از مسیح تولد یافت و در سال ۱٤ میلادی در گذشت

۳ چنانکه میدانیم در جزو لشکریان کورش صغیر که از برای بدست آوردن تاج و تخت در سال ٤۰۱ پیش از مسیح بضد برادر خود اردشیر دوم جنگیده کشته شد تقریباً سیزده هزار تن یونانی بودند گزنفون Xenophon مورخ معروف یونانی که کتزیاس بسیاری از مندرجات اورا نیز نادرست میداند یکی از سرداران همین لشکریونانی کورش بوده کتابش انابازیس Anabasis در وقایع همین جنگ است و کتاب دیگرش کورش نامه Kyropädie داستانی است راجع بکورش بزرگ بنا بخبر فوق بایستی کتزیاس در جزو همین لشکریان یونانی بوده باشد که اسیر شده و بعد بخدمت پادشاه گماشته شده باشد بهر حال از زمان قدیم اطبای مصری و بعد اطبای یونانی در دربار پادشاهان هخامنشی بودند از آنجمله است طبیب معروف یونانی دِموکدس Demokedes که طبیب داریوش بزرگ بوده و بخصوصه در دربار مقامی داشته و طرف اعتماد شاه بوده است (رجوع شود بکتاب سوم هرودت فقرهٔ ۱۲۰ و فقرهٔ ۱۳۹ ببعد)

٤ کاغذ پوستی یعنی پوست دباغی شده که در قدیم بجای کاغذ بکار میرفته و امروزه پوست آهو گوئیم در ایران قدیم معمول بوده در آغاز فصل اول اردا ویرافنامه و در کاغذی که تنسر هیربدان هیربد زمان اردشیر بابکان بپادشاه طبرستان جسنفشاه نوشته و در کتاب التنبیه والاشراف تألیف مسعودی و در فارسنامه تألیف ابن‌البلخی وغیره مندرج است که اوستا در روی دوازده‌هزار پوست گاو بخط زر نوشته شده بوده است (رجوع شود بجلد دوم یشتها ص ۲۱۰ وص ۲٤۹ وص ۲۸۷)

زمان قدیم در آنها ضبط میشده است از روی چنین اسنادی او کتاب خود را بزبان یونانی گرد آورده است[۱] « اقامت هفده ساله کتزیاس در دربار ایران، چنانکه ملاحظه میشود بنا بخبر دیودوروس میباشد نظر بوقایعی که در پرسیکا Persika ذکر شده اقامت او اقلاً از سال ۴۰۱ تا ۳۹۸ پیش از مسیح یقینی است[۲] دیودوروس نقل از کتزیاس نموده زرتشت را پادشاه بلخ رقیب و معاصر پادشاه آشور نینوس Ninos وزنش سمیرامیس Semiramis دانسته است خلاصهٔ داستان این است: «پس از آن که نینوس پادشاه آشور مملکت بابل و ارمنستان را بگرفت بکشور ماد روی آورد پادشاه ماد فرنوس Pharnos (فرن) با لشکر بزرگی بجنگ همآورد در آمد اما دیری نگذشت که لشکرش پراکنده و خود پادشاه وزنش و هفت فرزندش اسیر شدند و پادشاه ماد را بفرمان نینوس بدار آویختند این پیروزی نینوس را باندیشهٔ جهانگیری انداخت که از رود دون (Don) تا رود نیل را بتصرف خود در آورد یکی از دوستانش را بمرزبانی ماد گماشت و خود بفتح ممالك پرداخت رفته رفته ممالك آسیا را باستثنای هند و بلخ در مدت هفده سال بچنگ در آورد مصر و فینیقیه و سوریه و همه سر زمینهای آسیای صغیر بفرمان نینوس در آمدند گیلانیان و طبرستانیان و مردمان کنار دریای خزر و پارتها و گرگانیها و خوارزمیان و کرمانیان و سیستانیان همه را شکست داد فارس و شوش (خوزستان) نیز بفرمان آشور در آمدند تسلط آشور تا بتنگه کوه قفقاز کشید بسا اقوام دیگر را نیز منهدم ساخت کوششهای نینوس از برای بچنگ آوردن مملکت بلخ بیهوده ماند راه دشوار این سر زمین و مردمان جنگاورش اورا نومید ساخته چندی دست از جنگ بداشت لشکریانش را بسوریه برگردانید در آنجا زمین مناسبی جسته شهر بزرگی بنا نهاد پس از انجام ساختمان شهر نینوی دیگر باره نینوس بیاد بلخ افتاد از سراسر ممالك قلمرو خود سپاه گرد آورد چون از نخستین لشکرکشی

۱ Diodorus Siculus, Bibliotheca Historica I. 32, 4

۲ رجوع شود به Ogden's article: The Story of Cambyses and the Magus, as told in the Fragments of Ctesias, in the Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume, Bombay 1917 p. 282.

خود آزموده شده و از راه دشوار بلخ و مردان جنگی آنجا آگاه بود لشکر بزرگی بیار است: بایك هزار هزار و هفتصد هزار (۱,۷۰۰,۰۰۰) پیاده و بیشتر از دویست وده هزار (۲۱۰,۰۰۰) سواره و با ده هزار و ششصد (۱۰۶۰۰) گردونه زره پوش رهسپار دیار بلخ گردید درمیان چندین شهرهای بزرگ پایتخت آن باختر (شهر بلخ) بواسطه بزرگی و برج و با رو از همه امتیاز داشت پادشاه بلخ اوخسیارتس Oxyartes همه جوانان کشور خود بجنگ خوانده چهار صد هزار (٤۰۰,۰۰۰) تن جنگی بیار است راه مملکت بروی دشمن بست پس از پیکار سختی آشوریها روی بگریز نهادند بلخیها تابکوههای مجاور از پی رانده صد هزار (۱۰۰,۰۰۰) تن از دشمنان از پای در آوردند اما در مقابل لشکر انبوه همآورد خودداری نتوانستند ناگزیر قدم واپس کشیدند وهریك بفکر نگهداری خانمان خود بر آمدند کشور بلخ رفته رفته بدست آشوریها افتاد اما خود شهر بلخ از پرتو برجها و باروها وا بزارهای جنگی خود بیشتر پایداری کرد آشوریها شهررا محاصره نموده در مدت این محاصره طولانی مردی از سپاهیان آشور آرزومند دیدار زنش گردید کسی از پی او فرستاد این زن زیبا و باهوش و دلیر سمیرامیس نام داشت از برای سفر چند روزه خود از آشور ببلخ رختی تهیه نموده در بر کرد که کسی نمیتوانست امتیاز دهد او مرد است یا زن این جامه که بدن را از آفتاب حفظ مینمود و باعضاء در هنگام حرکت زحمتي وارد نمیآورد باندازهٔ زیبنده و برازنده بود که بعد مادها در هنگام فتح آسیا و پس از آن پارسها از برای خود برگزیدند سمیرامیس چون ببلخ رسید وضع محاصره شهر را بیازمود و دریافت که از کدام طرف قلعه استحکامات کمتر و دفاع اهل قلعه سست تر است آنگاه باچند تن از جنگاوران از همان طرف بحصار شهر در آمده اشاره بهجوم نمود نگهبانان قلعه بهراس افتاده دست امید بشستند شهر بدست آشوریها افتاد نینوس برشادت و تدبیر سمیرامیس آفرینها خواند و بدو ارمغانهای گرانبها بخشید پس از آن شیفتهٔ حسن جمالش شده از شوهرش ممونس Memones درخواست

که زن خویش بدورها کند و در عوض دختر خود لوزان Losane بوی بخشد شوهر بچنین سودائی تن در نداد

پادشاه او را بترسانید از اینکه چشمانش را خواهد در آورد اگر فوراً سر تسلیم فرود نیاورد شوهر بیچاره از بیم و اندوه خود بریسمان آویخت نینوس پادشاه آشور سمیرامیس را بزنی گرفت سیم و زر فراوان خزینهٔ بلخ بدست نینوس افتاد از سمیرامیس پسری آمده نینیاس Ninyas نامزد گردید پس از چندی نینوس بمرد چون پسرش خرد سال بود خود سمیرامیس بسلطنت رسید . . . . [۱]

داستانی که کتزیاس راجع به نینوس وزنش سمیرامیس ذکر میکند شاید در ایران شنیده باشد هرچند که این داستان اساساً سامی است ولی ضمناً یاد آور داستانهای رزمی شاهنامه است [۲] چنانکه ملاحظه میشود در کتاب دیودُروس Diodorus نقل از کتاب کتزیاس پادشاه بلخ اوخسیارتس Oxyartes ضبط شده ولی شکی نیست که این پادشاه را اصلاً کتزیاس در کتاب خود زرتشت نامیده است زیرا در کتب گروهی از مورخین دیگر که مآخذ همهٔ آنان کتزیاس میباشد این پادشاه زرتشت نامیده شده است نه اوخسیارتس کفالیون Kephalion مورخ یونانی که در نیمهٔ اولی از قرن دوم میلادی میزیسته و بتصریح خودش مأخذش کتاب کتزیاس بوده این اسم را زرتشت نوشته است خبر کفالیون در کتاب اُزبیوس Eusebius اُسقف که در حدود سال ۲٦٤ در قیساریه از بلاد فلسطین تولد یافت و در سال ۳٤۰ در گذشت نقل گردیده است [۳] همین خبر نیز در کتاب گورگیوس سنکلوس Georgios

---

۱ Diodorus Siculus, Bibliotheca Historica II. 6.

و رجوع شود به L'Univers, Histoire et Description de tous les Peuples. Caldée, Assyrie, Médie, Babylonie, Mésopotamie, Phénicie, Palmyrène, par M. Ferd. Hoefer, Paris 1852 p. 397-402.

۲ رجوع شود به Iranische Nationalepos von Nöldeke im Grundriss der iranischen Philologie Band II S. 132

۳ سال ولادت ازبیوس ۲٦۰ و ۲٦۷ نیز نوشته شده Eusebius, Chronichon, edit. Karts. 29,1

که در حدود ۷۷۵ — ۸۰۰ میلادی میزیسته نقل شده است[۱] Synkellos

ژوس‌تینوس Justinus مورخ رومی که در سال ۱۲ میلادی بسر میبرده در تاریخ خود از آشور و نینوس وزنش سمیرامیس و پسرش نینیاس Ninyas مفصلاً صحبت داشته ضمناً مینویسد: نینوس پس از رام ساختن آسیا آخرین جنگش بضد زرتشت پادشاه بلخ بوده است میگویند که او آئین مغ آورده و از اصول کائنات و سیراختران بحث نموده است زرتشت در این جنگ کشته گردید و نینوس نیز پس از آن در گذشت[۲] همچنین کلیه نویسندگانی که از داستان نینوس و لشکر کشی وی بسوی بلخ ذکری کرده اند پادشاه همآورد اورا زرتشت نوشته اند از آنجمله اند تئون Theon یونانی, دانشمند بیان و معانی که ظاهراً در سال ۱۲۵ میلادی میزیسته[۳]

و ارنوبیوس Arnobius رومی, عالم بیان و معانی, که درحدود ۲۹۵ نوشته[٤] و اُگوستینوس Augustinus کشیش رومی که در ۱۳ نوامبر ۳٤۵ تولد یافت و در ۲۸ اوت ٤۳۰ درگذشت[٥] و مورخ ارمنی موسی خورونجی Moses Xoronc'i که‌درسال ٤۰۷ تولد یافت و در ٤۹۲ درگذشت[٦] و اُرزیوس Orosius نویسندهٔ که در اسپانیا تولد یافت و کتابش در ٤۱۷ میلادی نوشته شده[۷] وایزیدُروس Isidorus اسقف اسپانیولی که درحدود ٥٦۰ـ٦۳٦ میلادی میزیسته[۸] وغیره

---

۱ Georgios Synkellos, Chro. edit, Dindorf I, 815

رجوع شود به Die Fragmente der griechischen Historiker von Felix Jacoby, Zweiter Teil, Zeitgeschichte A; Berlin 1926 S. 486-445

۲ Marcus Junianus Justinus, Historiæ Philippicae I. 1.9-10

۳ Aillios Theon, Progymnasmata, 9.

٤ Arnobius, Adversus Gentes I, 5

٥ Aurelius Augustinus, De Civitate dei libri XXI, 14

٦ Collection des Historiens Anciens et Modernes de l'Armenie, Paris 1867-1869, Tome II p. 59, 69.

۷ Paulus Orosius, Historiarum adversus paganos libri I, 4, 1. 3

۸ Isidorus Hispalensis, Etymologiarum libri VIII, 9, Chronichon magn. 12
در سال ولادت اسقف فوق اختلاف کرده اند

از وفور این اخبار که گفتیم مأخذ همه کتزیاس میباشد ابداً جای تردید نیست که کتزیاس پادشاه بلخ را زرتشت نامیده باشد برخی از مستشرقین این زرتشت را بملاحظهٔ اینکه پادشاه بلخ خوانده شده غیر از زرتشت پیغمبر پنداشته اند ولی هیچ جای شک نیست که مقصود کتزیاس وکلیه مورخین مذکور همان زرتشت پیغمبر بوده است درمیان مورخین مذکور که برخی نینوس و برخی دیگر سمیرامیس را رقیب زرتشت نوشته اند صراحةً اُزبیوس Eusebius و کورگیوس Georgios زرتشت را مغ و پادشاه بلخ دانسته اند اُرُزیوس Orosius مانند یوس تینوس که ذکرش گذشته مینویسد نینوس بلخ را فتح کرد و زرتشت مغ در آن جنگ کشته گردید موسیٰ خورونجی نیز این زرتشت را مغ دانسته چنین مینویسد: « وقتی که سمیرامیس (زن نینوس) تابستان را در ارمنستان گذرانید زرتشت مغ و امیر ماد را مرزبان آشور ونینوی نمود پس از چندی از همدیگر کینه گرفتند سمیرامیس از بیم زرتشت روی بگریز نهاد نینیاس Ninyas پسر سمیرامیس مادرش را در ارمنستان دستگیر نموده کشت و تاج و تخت آشور را بدست آورد » اما اینکه درکتاب دیودُروس Diodorus برخلاف کتب دیگر اوخسیارتس Oxyartes بجای زرتشت ضبط شده سهوی است که وقوعش چندان دشوار نبوده است این اسم در برخی از نسخ نیز Exaortes نوشته شده و در دونسخه هم Zaortes مندرج است این هیأت اخیر باسم پیغمبر ایران زرتشت که معمولاً نزد یونانیان Zoroastres گفته شده بسیار نزدیك است و گذشته از این درجای دیگر کتاب دیودُروس و در موضوع دیگر باز اسم اوخسیارتس موجود است این اسم از اسامی معروف ایرانی بوده در تاریخ مکرراً باشخاصی که چنین نامزد بوده اند بر میخوریم بخصوصه در اخبار راجع ببلخ Oxyartes یا Oxathres هیأت یونانی است بجای کلمهٔ فرس هخامنشی و اوستائی هوخشتر Huxšathra که لفظاً بمعنی شهر یار خوب میباشد در عهد هخامنشیان بسا اشخاص نامی باین اسم نامزد بوده اند از آنجمله اند پسر داریوش دوم و برادر داریوش سوم و دیگر یکی از سرداران داریوش سوم وغیره همچنین زن ایرانی که اسکندر پس از فتح بلخ در آنجا اختیار کرده اسم اورا

روخسن Roxane نوشته اند دختر هوخشتر Oxyartes بوده است Roxane نیز هیأت یونانی است بجای کلمه رئوخشن Raoxšna یعنی روشن چنانکه ملاحظه میشود ابداً بعید نیست که در کتاب دیودُروس درخبری راجع ببلخ اوخسیارتس بجای زرتشت آمده باشد لابد مدتها پس از زمان کتزیاس این اسم از تاریخ اسکندر برداشته شده است[۱]

بنا بخبر کتزیاس بایستی زرتشت در نیمهٔ دومی از قرن سیزدهم پیش از مسیح زیسته باشد زیرا که فتح بلخ بدست نینوس در سال ۱۲۰۰ پیش از مسیح روی داد هر چند که کتزیاس راجع بزمان زرتشت بعهدی نپرداخته که نتوان پذیرفت تقریباً یکصد سال باخبر خستانتوس Xantos فرق دارد و این دو خبر قهراً مارا در خصوص زمان پیغمبر بهمین حدود متوجه میسازد اما این خبر کتزیاس در طی داستانی با این همه رنگ و آب قابل تأمل است نخست اینکه پادشاه داستانی نینوس همان نمرود معاصر ابراهیم است و باید از داستانی بداستانهای دیگر در آئیم و بیش از بیش از زمینهٔ تاریخ دور شویم

ابوریحان بیرونی در جدول پادشاهان اثور (آشور) از نینوس بهمین املاء اسم برده مدت سلطنت اورا شصت و دو (۶۲) سال نوشته و اورا بانی شهر نینوی دانسته میگوید ابراهیم در سال چهل و سوم پادشاهی وی متولد شد اُزبیوس Eusebius که ذکرش گذشته مدت پادشاهی نینوس را پنجاه و دو سال (۵۲) نوشته است زن نینوس که گفتیم سمیرامیس نامزد بوده نزد ابوریحان اشمعرم شده و او بانی شهر سامرّه است و مدت سلطنت وی چهل و دو (۴۲) سال بوده است پسر نینوس که گفتیم نینیاس Ninyas نام داشته نزد ابوریحان زامیس قید گردیده و مدت سی و هشت (۳۸) سال پادشاهی داشته و ابراهیم از قهر و سخط وی گریخته بفلسطین رفت[۲] بنابخبر ابوریحان ابراهیم در سن هفتاد ودو (۷۲) سالگی از بابل مهاجرت کرده است در توراة نیز ابرام

---

۱ Geschichte Irans von Justi im Grundriss der Iranischen Philologie B. II, S. 204.

۲ رجو شود بآثارالباقیه ص ۸۵ بجدول ملوك بابل بصفحه ۸۷ آثارالباقیه نیزملاحظه شود

(ابراهیم) در همین سن مهاجرت اختیار نمود[۱] شکی نیست که در جدول مذکور نینوس همان نمرود است که بنا بمندرجات توراة معاصر ابراهیم بوده است[۲] داستان نمرود و ابراهیم پسر آذر در کلیه کتب تواریخ مشروحاً ذکر شده بخصوصه در تاریخ طبری که جامع داستان یهودی و اسلامی این دو است کلمنت Clement که کتاب خود درمیان سنوات ۳۵۰—۴۰۰ میلادی نوشته مینویسد نمرود همان کسی است که یونانیان نینوس مینامند[۳]

زمان ابراهیم معاصر نمرود نظر بمندرجات توراة در حدود هزار و نهصد (۱۹۰۰) پیش از مسیح بر آورد شده در صورتی که زمان نینوس معاصر زرتشت در خبر کتزیاس در حدود سال هزار و دویست (۱۲۰۰) پیش از مسیح پنداشته شده است اُرُزیوس Orosius که ذکرش گذشت زمان نینوس را هزار وسیصد (۱۳۰۰) پیش از بنای شهر رُم دانسته است چنانکه میدانیم بنابسنّت مشهور شهر رُم در سال هفتصد و پنجاه وسه (۷۵۳ یا ۷۵۰) بنا نهاده شده نظر باین نینوس در دوهزار و پنجاه و سه (۲۰۵۳) سال پیش از مسیح بسر میبرده است دوم اینکه سمیرامیس معاصر زرتشت که در داستان بابلی نامي تر از شوهر خویش نینوس میباشد در تاریخ بابل و آشور زنی باین نام و نشان سراغ نداریم مگر سمّورمت Sammuramat که زمانش بسیار متأخر تر از زمان نینوس است نزد جمعی از دانشمندان همین سمّورمت است که رنگ و آب داستان گرفته زن نینوس و ملکهٔ زبردست و جهانگشا تعریف شده است سمّورمت زن پادشاه واقعی آشور رمان نیراری Rammān.nirāri سوم بوده که در سنوات ۸۱۱—۷۸۳ پیش از مسیح سلطنت نمود این زن لابد در عهد مذکور مقام بزرگی در سیاست مملکت داشته که اسمش با اهمیّت مخصوصی با اسم

---

۱ رجوع شود بتوراة سفر پیدایش باب ۱۲ فقرهٔ ۵

۲ رجوع شود بتوراة سفر پیدایش باب ۱۰ فقرهٔ ۸ و بابهای ۱۱—۱۳

۳ Journal of the Cama Oriental Institute, No. 14

ایپفانوس Epiphanus که در سال ۳۱۵ میلادي در فلسطین تولد یافت و در ۴۰۳ درگذشت زرتشت را همان نمرود دانسته که بمشرق ایران زمین آمده در آنجا شهر بلخ بنا نهاد Adv. haerisis I. 1. 6

شوهرش در یك کتیبه ذکر شده است[1] بهر حال داستان نینوس وزنش سمیرامیس یا قصهٔ نمرود و معاصرش ابراهیم در هر کجا که ذکر شده باشد طوری نیست که بتوان از آن بوقایع تاریخی رسید و از آن نتیجهٔ گرفته زمانی از برای زرتشت که بگفتهٔ کتزیاس هماورد نینوس بوده معین نمود گذشته از این کلیه مطالب تاریخی که از مأخذ کتزیاس بمارسیده بیك طرز شگفت آمیز ذکر شده است این طبیب که بگفته خودش بسیار طرف توجه پادشاه ایران بوده و بسا هم در امور کشوری سمت رسالت و سفارت داشته بیك راوی راستگوئی معروف نیست بیشتر مطالبش را نا درست و برخلاف واقع دانسته اند[2] با اینکه مکرراً به هرودت و کزنفون نسبت دروغ داده معلوم نیست که خود تا بچه اندازه پای بند راستي و درستي بوده است و اسناد دولتی ایران را که میگوید مورد استفاده اش بوده بدرستی نقل کرده باشد[3] کتزیاس باوضاع درباری ایران یعني دسایس زنان خانواده اردشیر دوم اهمیّت مخصوصی داده ولی بآنها هم باید در کمال احتیاط نگریست وارزش تاریخی نباید بآنها داد باوجود اینها بسیار جای افسوس است که کتاب کتزیاس از میان رفته فقط قطعاتی از آن در کتب نویسندگان متأخر بجامانده است چون او مدتی در ایران و در دربار زیسته میتوان گفت که یك رشته از سنّت و روایت قدیم را شنیده و یاد داشت کرده بوده است اما مطالبی که راجع بزرتشت نوشته از چند جهت قابل توجه است نخست, چنانکه گفتیم, بعهدی نپرداخته که نتوان پذیرفت دوم اینکه زرتشت را از بلخ دانسته است در سنّت مزدیسنان این قسمت از ایران زمین یعني مشرق وطن زرتشت دانسته شده و بنا بسنّت دیگر مغرب, آذربایجان, وطن اصلی پیغمبر است سوم اینکه بوجود سلطنتی در بلخ قائل شده و این ابداً مخالف تاریخ نیست

---

۱ رجوع شود به Chronologische Untersuchungen von Marquart; Leipzig 1899 S. 642

۲ رجوع شود به Die Assyriaka des Ktesias, Philologus Supplement Band VI 2. Hälfte S. 503-658, Doktordissertation Vorgelegt im Yahre 1892.

۳ Das Iranische Nationalepos von Nöldeke im Grundriss der Iranischen Philologie B. II, S. 132.

شکی در این نیست که پیش از بسرکار آمدن دولت ماد در مغرب ایران در مشرق دولتی کم و بیش مهم وجود داشته است سرودهای مقدس پیغمبر که گاتها باشد بوجود چنین سلطنتی در ممالک شرقی ایران دلالت دارد چنانکه میدانیم در سنّت هم معروف است که پیغمبر بکی گشتاسب پادشاه بلخ پناه برد و دین خود بدو نمود درخودگاتها پیغمبر او را دوست وحامي خودخوانده است

چهارم اینکه از خبر کتزیاس برمیآید که در آغاز قرن چهارم پیش از مسیح که کتزیاس کتاب خود مینوشته هنوز سنّتی که پیغمبر را از قرن هفتم پیش از مسیح بداند وجود نداشته است

در انجام یادآور میشویم نویسندگانی که در جز وخبر کتزیاس از آنان اسم بردیم و نوشته اند که زرتشت در جنگ نینوس در بلخ کشته شد یاد آور یك سنت دیگر قدیم ایرانیان است و آن شهادت یافتن پیغمبر است در بلخ در هنگام لشکر کشی پادشاه توران ارجاسب بضدّ گشتاسب

پس از کتزیاس شاگردان افلاطون قدیمترین نویسندگانی هستند که ذکری از زمان زرتشت کرده اند افلاطون فیلسوف معروف یونانی که در سال ۴۲۷ تولد یافت و در ۳۴۷ پیش از مسیح درگذشت زرتشت را مؤسس آئین مغ دانسته است این آئین بعقیده او بهترین طرز ستایش پروردگاران و دارای افکار عالی است فلسفهٔ افلاطون در بسیاری از موارد با تعالیم دین زرتشتی توافق دارد بخوبي پیداست که این فیلسوف یونانی از مزدیسنا اطلاع خوبی داشته است درضمن توضیحات و حواشی که بعدها به الکی بیادس Alkibiades کتابی که با فلاطون منسوب است نوشته اند, زمان زرتشت را شش هزار سال پیش از وفات افلاطون یاد داشت کرده اند[1]

افلاطون
Platon

در کلیه اخباری که راجع بزمان زرتشت از شاگردان افلاطون بما رسیده سخن از عهدی است که دست انتقاد تاریخی بآن حدود نمیرسد این شاگردان

---

[1] Scholiast zu den pseudoplatonischen Alkibiades I. 122

عبارت اند از ارسطا طالیس Aristoteles فیلسوف معروف یونانی از مقدونیه که درسال ۳۸٤ پیش از مسیح تولد یافت و در سال ۳۲۲ در گذشت, دوست و مربی اسکندر بوده است; دومی اُدُکسوس Eudoxus همشهری کتزیاس از شهر کنیدوس (Cnidus) سومی هرمُدُرس Hermodoros معاصر دوفیلسوف اولی اخبار حکماء مذکور در کتب نویسندگان دیگر بجای مانده است پلینیوس را Plinius را باید در سر این نویسندگان شمرد پلینیوس رومی که از برای امتیاز پلینیوس بزرگ نامیده میشود در سال ۲۳ میلادی تولد یافت و در ۷۹ در هنگام آتش فشانی کوه وزو Vésuve هلاك گردید از این دانشمند کتاب بسیار بزرگی موسوم بتاریخ طبیعی Naturalis Historia مشتمل بر ۳۷ جزو بجا مانده است در این کتاب که یك قسم دائرة المعارفی است از جغرافیا و ملل و اقوام و آدمی و جانور و گیاه و انواع داروهای نباتی و حیوانی و معادن وغیره سخن رفته است در ضمن مکرراً از ایران یاد شده است در جزو بیست و نهم (۲۹) این کتاب از داروهاي حیوانی و نباتی سخن رفته استخراج برخی از آن ادویه بمغان نسبت داده شده است باین مناسبت پلینیوس در جزو سی ام کتاب خود از مغان و مؤسس اصلی این آئین زرتشت صحبت میدارد پلینیوس در مندرجات خود مغان ایران و پیروان آئین زرتشت را از مغان کلدانی که بهمین اسم بساحری و جادوگری شهرت داشته امتیاز داده مینویسند: اُدُکسوس Eudoxus و ارسطاطالیس زمان زرتشت آورندهٔ آئین مغ را که عالی ترین و مفید ترین فلسفه است شش هزار (٦۰۰۰) سال پیش از مرگ افلاطون دانسته اند و بعد مینویسد: بگفتهٔ هرمیپوس Hermippus زرتشت پنج هزار (۵۰۰۰) سال پیش از جنگ ترویا Trōia میزیسته است[۱] پلینیوس نظر باین دو خبر میافزاید: موسی[۱]

---

۱ ترویا Trōia (Troie=Troya) امروزه حصار لق نامیده میشود, در آسیاي صغیر, بمسافت یك کیلومتر از کنار دریا آثار آن موجود است جنگ ده ساله یونان که موضوع اشعار رزمی هومر Homer میباشد معروف است

رجوع شود به Griechische Geschichte von Ettore Ciccotti, Gotha 1920 S. 22—27.

چندین هزار سال پس از زرتشت بسر میبرده است[۱] همچنین پلینیوس در انجام این مبحث از مغی موسوم به اوستانس Ostanes که در هنگام لشکر کشی خشیارشا بطرف یونان با او همراه بوده اسم برده مینویسد: زرتشت دیگری اندکی پیش از اوستانس میزیسته است[۲] پلینیوس مأخذ این خبر اخیر را ذکر نمکنید نظر باینکه لشکر کشی خشیارشا بطرف یونان در سال ۴۸۰ پیش از مسیح بوده و شهادت زرتشت بنا بسنّت در سال ۵۸۳ پیش از مسیح اتفاق افتاده فقط صد و سه (۱۰۳) سال میان این دو واقعه فاصله است و میتوان گفت که میان این خبر اخیر پلینیوس و تاریخ سنّتی که از برای زرتشت قائل شده اند ارتباطی است بنا بر این تاریخ سنّتی زرتشتیان در خصوص زمان پیغمبر در عهد پلینیوس که قرن اول میلادی است موجود بوده است خبری که پلینیوس از هرمیپوس Hermippus نقل کرده از اینکه زرتشت پنج هزار سال پیش از جنگ ترویا Trōia میزیسته بایستی از مأخذ قدیمی و بشاگرد سومی افلاطون هرمدُروس Hermodorus منسوب باشد هرمیپوس خود از بزرگان فلاسفه یونان از شهر از میر بوده در سال ۲۵۰ پیش از مسیح بسر میبرده است راجع بمغ کتابی داشته که بدبختانه از دست رفته است مأخذش در این موضوع همان مندرجات ارسطاطالیس و اُدُکسوس بوده است خبرش راجع بزمان زرتشت باید از هرُمدُروس باشد که در قرن چهارم پیش از مسیح میزیسته است زیرا که دیوژنس لرتیوس Diogenes Laertius (در حدود ۲۱۰ میلادی) که ذکرش گذشت از همین هرُمدُروس نقل کرده مینویسد زرتشت پنج هزار (۵۰۰۰) سال پیش از جنگ ترویا بسر میبرده است[۳] همچنین بعقیدهٔ پلوتارخس Plutarchos مورخ و نویسندهٔ یونانی که در سال ۴۶ میلادی تولد یافت و در ۱۲۵ درگذشت زمان زرتشت پنج هزار سال پیش از جنگ ترویا بوده است[٤]

---

۱ زمان موسیٰ پیغمبر بنی اسرائیل در قرن پانزدهم پیش از مسیح معین شده است

۲ Plinius (Maior), Naturalis Historia XXX, 2. 1

۳ Diogenes Laertius, Procem. 2

٤ Plutarchos de Isid. et Osir. XLVI

بنا بخبری که زرتشت شش هزار سال پیش از وفات افلاطون میزیسته زمان پیغمبر ایران بسال ۶۳۴۷ پیش از مسیح میافتد در صورتی که بنا بخبر دیگر عهد پیغمبر را پنج هزار پیش از جنگ ترویا بدانیم زمان وی بسال ۶۱۸۴ پیش از مسیح میافتد زیرا که معمولاً فتح ترویا Trōia را بدست یونانیان در سال ۱۱۸۴ دانسته اند چنانکه ملاحظه میشود تفاوت این دو خبر از همدیگر فقط صد و شصت سه (۱۶۳) سال میباشد این تفاوت نظر باین اعداد گزاف بسیار نیست میتوان گفت که مأخذ هر دو خبر یکی بوده است نگفته خود پیداست که اخبار فیلسوفهای مذکور در خصوص زمان زرتشت ارزش تاریخی ندارد یقین است در عهد آنان هم اسنادی که گویای تاریخی باین همه قدمت باشد در دست نبوده است همینقدر میدانسته اند که زرتشت در یك عهد بسیار کهنی میزیسته وفات استاد خود افلاطون را شش هزار سال پس از ظهور زرتشت نوشته اند, بدون اینکه نظری ببیان واقعه ای تاریخی داشته باشند

هرچند آنان از بزرگان حکماء هستند و آنچه از آنان در کتب نویسندگان یونان و روم راجع بآئین مغ یا مزدیسنا نقل شده بهترین دلیل اطلاع آنان است بکیش ایران اما از خبر آنان راجع بزمان مؤسس این دین جز از این نتیجهٔ نمیتوان گرفت: که تاریخ سنتی در زمان آنان هنوز وجود نداشته و زمان پیغمبر را در قرن چهارم پیش از مسیح بالاتر از قرن هفتم میدانستند قرنی که بعدها در سنت از برای زرتشت قائل شده اند شکی نیست که فیلسوفهای مذکور از خود چنین عهدی از برای زرتشت نساخته اند بلکه سنت ایرانیان را راجع بطول زمان که مدت ۱۲,۰۰۰ سال باشد شنیده بودند و فروهر زرتشت را در نیمه این عهد قرار دادند [1]

اخباری که نویسندگان در کتب خود از بروسوس Berosos نقل کرده اند

بروسوس
Berosos

پس از اخبار شاگردان افلاطون قدیمترین مآخذی است که در آنها از زرتشت و زمان وی یاد شده است بروسوس مورخ

[1] رجوع شود بجکسن Jackson, Zoroaster p. 151

و پیشوای معروف بابل در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته تاریخ بابل و آشور او که قدماء خلدئیکا Xaldaïká یا بابیلونیاکا Babyloniaká نامیده اند در عهد سلطنت انتیوخس اول Antiokhos Soter (۲۸۰-۲۶۱ پیش از مسیح) تألیف شده است چون بروسوس پیشوای معبد بل, پروردگار بزرگ بابل, بوده بکتابخانه پرستشگاه راه داشته و اسناد بسیار قدیمی در دست داشته است این کتاب نفیس بدبختانه از میان رفته فقط قطعاتی از آن در کتب مؤلفین بعد بجا مانده است از جمله نویسندگانی که از کتاب مذکور مطالبی حفظ کرده بوده الکساندر پولی هیستور Alexander polyhistor بوده است که در قرن اول پیش از مسیح میزیسته و از یونانیان آسیای صغیر از شهر میله Milet بوده است از این مورخ قطعاتی در کتب نویسندگان دیگر مانده است: یکی از آنان ازبیوس Eusebius اسقف معروف فلسطین است که در سنوات ۲۶٤-۳٤۰ میلادی میزیسته و دیگری گئورگیوس سینکلوس Georgios Synkellos که در حدود ۷۷۵-۸۰۰ میلادی بسر میبرده است اینك شرح این خبر بنا بمندرجات ازبیوس: بروس در کتاب مذکور خود از آغاز آفرینش سخن رانده از اینکه در جهان نخست جانوران میزیستند از این‌دوره گذشته از پادشاهان داستانی یاد کرده است نخستین خدیو روی زمین الاروس Alaros بوده ٤۳۲۰۰ سال پادشاهی کرد پس از او ده پادشاه دیگر در مدت ٤۳۲۰۰۰ شهریاری داشتند در عهد خیستروس Xisthrus آخرین پادشاه این دوره طوفان روی داد بل, پروردگار بزرگ جهان را نابود کرد چون خیستروس خسروی خدا پرست بود پیش از طوفان از عالم غیب بدو دستور رسید که چگونه کشتی سازد, خود و زنان و فرزندان و کسان و جانوران از آسیب برهاند طوفان خیستروس با تمام جزئیاتش یاد آور طوفان نوح است که در توراة از آن سخن رفته است بنا بتاریخی, که بعد ذکر خواهد شد این طوفان در سال ۳۵,۳۷۱ پیش از مسیح روی داد, طوفان نوح بنا بمندرجات توراة درسال ۲۵۰۰ پیش از مسیح واقع گشت الاروس در داستان بابلی بجای هوشنگ پیشدادی ایرانیان

است که نخستین پادشاه بود و یا بجای کیومرث است که در شاهنامه نخستین خدیو خوانده شده است[۱] بروسوس پس از ذکر طوفان و دیگر باره آباد گردیدن جهان از عهدهای داستانی گذشته از دورههای تاریخی وطن خود خبر میدهد از این قرار: پس از طوفان خیستروس هشتاد و شش پادشاه که از همه نام برده در مدت ۳۳۰۹۱ شهریاران بابل بودند پس از آن مادها این مملکت را گرفتند هشت تن از پادشاهان این سلسله که نیز از همه نام برده شده در مدت ۲۲٤ سال در بابل پادشاهی کردند پس از سپری شدن این دوره چهل و نه پادشاه کلدانی بسرکار آمدند و طول سلطنت آنان مجموعاً ٤۵۸ سال بوده است . . . . [۲]

گئورگیوس Georgios که نیر خبرش مستند بمندرجات الکساندر پولی هیستور میباشد مینویسد: مئوسس این خاندان ماد که ببابل دست یافته در آنجا پادشاهی کردند زرتشت بوده است[۳] مقصود از ذکر این خلاصه همان اسم زرتشت است که بنا بخبر مذکور سر سلسلهٔ پادشاهان ماد بوده در بابل این خبر مطابق وقایع تاریخی است باین معنی که در حدود دو هزار و سیصد سال (۲۳۰۰) سال پیش از مسیح عیلامیها از کوههای ماد و عیلام یا شوش و خوزستان حالیه گذشته مملکت بابل را در تصرف خویش در آوردند و مدتها در آن سر زمین فرمانفرما بودند[٤] نقوش و خطوطی که از آشوربانیپال Asurbanipal (۶۶۸—۶۲۶ پیش از مسیح) پادشاه آشور مانده ابداً شکی نمیگذارد که خبر بروسوس بیان واقعه تاریخی است از اینکه پادشاه عیلامی (خوزستانی) کودورناخوندی Kudur-Nakhundi (یا کُودورنانخوندی) در

---

۱ رجوع شود بمقالهٔ هوشنگ در جلد اول یشتها ص ۱۷۸—۱۷۹ و بمقالهٔ کیومرث در جلد دوم یشتها ص ٤۱ — ٤۵

۲ Eusebius, Chronikon, hg. von Schoene, S. 25 تولد اُزیبوس بنا باختلاف در سال ۲۶۰ یا ۲۶٤ میلادی در قیساریه از بلاد فلسطین بوده است

۳ Georgios Synkellos, Chronikon ed. Dindorf I. 147f.

٤ از برای مطابق نمودن مندرجات بروسوس Berosos با ادوار تاریخی بابل رجوع شود به Chronologische Untersuchungen von Marquart in Philologus Supplement VII (1899) S. 637-720

حدود دو هزار و سیصد (۲۳۰۰) سال پیش از مسیح بابل را فتح کرده و در جزو غنائم مجسمهٔ الاهه ننا Nanā را از شهر معروف اُورُوک Uruk که امروزه خرابه اش ورکه (Varka) نامیده میشود از معبد اِ انه E-ana بر گرفته بشوش برده است[1] آشوربانیپال در کتیبهٔ خود گوید مجسمه ننا را که در هزار و ششصد و سی و پنج (۱۶۳۵) سال پیش از این بغارت رفته بود من از شوش بر گردانیده به اُروک آوردم

چنانك در تاریخ پیداست آشوربانیپال در سال ششصد و چهل و پنج (۶۴۵) پیش از مسیح بطرف شوش لشکر کشید و پادشاه شوش ته اومان Te-umman را شکست داده کشت و سراسر مملکت را غارت و ویران کرد و سلطنت دیرین آن سر زمین قدیم انجام گرفت سال هزار و ششصد و سی و پنج (۱۶۳۵) پیش از شکست یافتن مملکت شوش بدست پادشاه آشور مطابق میافتد بسال دو هزار و دویست و هشتاد (۲۲۸۰) پیش از مسیح بنا بر این زرتشت که نقل از بروسوس مؤسس سلطنت خاندان ماد (عیلام) بوده در بابل بیست و سه قرن پیش از مسیح میزیسته است اسامی پنج تن از این خاندان که بگفتهٔ بروسوس مجموعاً هشت پادشاه بوده اند بتوسط خطوط میخی و توراة بمارسیده است[2]

---

۱ ننا Nanā الاهه توالد و تناسل را دورهٔ زندگی و مرگ میبود مانند طبیعت گاهی بهار پر از جان و زندگی داشت و گاهی چون زمستان با مرگ و نیستی هم آغوش بود تموز پروردگار بهار یار و یا شوهرش دانسته شده همان است که در جزو ماههای سر یانی میشماریم؛ عمر برف است و آفتاب تموز اندکی مانده خواجه غره هنوز رجوع شود به Geschichte der Religion im Altertum; von Tiele, Deutsche Ausgabe von Gehrich; Gotha 1896 S. 159 und 170—171; Geschichte des Alten Orient von E. G. Klauber in der Welt Geschichte, hg. von Hartmann B. I. Gotha 1919 S. 43.

۲ Geschichte der Orientalische Völker im Altertum von Justi; Berlin S. 327—328

و باز از همین مؤلف Geschichte Irans im Grundriss der Iranischen Philologie B. II S. 402

و به Die Sprache der Kossäer von Friedrich Delitzsch; Leipzig 1884 S. 5 und 68

و به Aufsätze zur Persischen Geschichte von Nöldeke; Leipzig 1887 S. 1

از اینکه بروسوس یا ناقلین روایات او که زرتشت را پادشاهی دانسته مؤسس خاندان عیلام در بابل چنانك کتزیاس Ktesias اورا پادشاه بلخ دانسته نباید مایهٔ تعجب ما شود زیرا در سر چنین واقعهٔ مهمّی یعني فتح بابل بدست عیلامیها یا بعقیدهٔ خود بروسوس مادها بنا مورترین مرد مملکت ماد که زرتشت باشد متوجه شده اند لابد جز از زرتشت در چنین عهد کهن مردی مشهور تر در ماد سراغ نداشته اند از اینکه بروسوس فاتحین بابل را از ماد دانسته نه از عیلام برای این است که پس از شکست شوش بدست آشوربانیپال و از دست رفتن استقلال دیرین آن سر زمین و بلا فاصله باسم انشان Anšan در تصرف اجداد کورش هخامنشی در آمدن و در جزو ممالك قلمرو پادشاهان ماد بشمار رفتن آن خاك امتیاز از میان رفته بوده و سراسر ایران زمین قدیم ماد نامیده میشده است چنانك پس از سپری شدن سلطنت ماد و بسرکار آمدن هخامنشیان از فارس سراسر کشور ایران زمین بدون امتیاز پارس خوانده میشده است اسمی که هنوز درالسنهٔ اروپائی بایران داده میشود

چنانکه ملاحظه میشود در خبری که از مأخذ بروسوس Berosos میباشد زرتشت پادشاه ماد دانسته شده همانطوری که کتزیاس اورا پادشاه بلخ خوانده است . بی شك در هردو خبر همان زرتشت پیغمبر ایران مقصود است که بواسطهٔ قدمت زمان در هر عهدی نزد نویسندگان بشکلی جلوه کرده است گذشته از اینکه خبر مذکور مارا بزمانی قدیمتر از زمان سنتی پیغمبر منتقل میسازد نیز به ماد بودن پیغمبر دلالت میکنند در سنّت مشهور هم که مُتّکی بدلایل تاریخی و لغوی نیز میباشد زرتشت از ماد یعني از مغرب ایران بوده و بخصوصه آذربایجان وطن اصلی وی دانسته شده ولی دینش در مشرق ایران زمین بخصوصه از بلخ پر و بال یافته بنقاط دیگر رسید

فیثاغورس Pythagoras

درمیان نویسندگان قدیم برخی زرتشت را معاصر فیثاغورس دانسته اند و باین ترتیب زمان پیغمبر بسیار متأخر تر از عهدهائی است که نویسندگان پیش از مسیح از برای پیغمبر قائل شده اند

در زمان تولد و وفات فیثاغورس اختلاف کرده اند ظاهراً تولد او در سال ۵۸۳ پیش از مسیح در جزیرهٔ ساموس Samos بوده است و در پایان همین قرن در گذشته است

دورهٔ فعالیت او بعهد کورش سر سلسلهٔ هخامنشیان (۵۵۹—۵۳۰ پیش از مسیح) و پسر و جانشین وی کمبوجیا (۵۲۹—۵۲۲) میافتد در قرون بعد اعجاز و کراماتی از برای این فیلسوف و ریاضی دان که از بزرگان دانایان یونان است درست کرده اند سیرت و زندگانی وی آمیخته بیک مشت داستانهاست در خصوص او چنانك از برای بسیاری از مردان بزرگ عهد کهن حکایات و روایات شگفت آمیز در دست است عموماً نوشته اند که او درمیان مغان تعلیم یافته است برخی نوشته اند که او در هنگام لشکر کشی کمبوجیا بمصر در بهار سال ۵۲۵ پیش از مسیح در مصر بوده و در آنجا اسیر شده با سپاهیان ایران ببابل آمد و مدت دوازده سال درمیان کلدانیان و مغها بسر برد و وقتی که به ساموس Samos برگشت پنجاه و شش ساله بوده است[۱] سفر مصر فیثاغورس یقینی است و از خبر هرودت و ایسکراتس Isokrates (۴۳۶—۳۳۸ پیش از مسیح) نیز بثبوت پیوسته است سفر ایران او تحقیقاً معلوم نیست اما چندان هم دور نمینماید که فیثاغورس کسی که بخصوصه تشنهٔ علم و معرفت بوده و در مسائل دینی بسیار کنجکاو و ببابل مرکز علوم شرقی آن عهد رفته باشد و با مغان آشنا گشته بدستیاری آنان از آئین ایران آگاه شده باشد نظر باینکه تعلیمات فلسفی فیثاغورس در بسیاری از موارد مطابق تعلیمات دین زرتشتی است میتوان گفت که این فیلسوف خواه بواسطه کتب،

---

۱ Theologoumena Arithmetika, p. 40 ed. Ast; Jamblichus, Vita Pythagoroe 19

ژامبلیخوس فیلسوف، شاگرد پرفیریوس Porphyrius که ذکرش بیاید بوده در سال ۳۳۳ میلادی در گذشت کتابی داشته مشتمل برده جزو پنج جزو از آن باقیمانده است جزو اول در شرح زندگانی فیثاغورس میباشد

و رجوع شود به Zoroastrische Studien von Windischmann, herausgegeben von Spiegel, Berlin 1863, S. 260.

خواه بواسطه مغان بآئین ایران آشنا بوده است گذشته از فیثاغورس بسا حکماء دیگر یونان نیز بشاگردی مغان منسوب شده اند پلینیوس Plinius بزرگ دانشمند رومي قرن اول میلادی که ذکرش گذشت مینویسد: فیثاغورس و دُمکریتوس Demokritus و امپدُکلس Empedocles و افلاطون از برای آموختن آئین مغ سفر دور کردند[1] دمکریتوس فیلسوف معروف یونانی است که درمیان سنوات ۴۶۰—۴۷۰ پیش از مسیح تولد یافت همچنین امپدکلس فیلسوف و طبیب یونانی است که تولدش در آغاز قرن پنجم پیش از میلاد است چنانکه ملاحظه میشود دین زرتشتی بواسطه شهرتی که در قدیم داشته و بواسطهٔ رواج داشتن این فلسفه درمیان حکماء یونان گروهی از دانایان آن مملکت بدانستن تعلیمات مزدیسنی مفتخر شده اند سیسرو Cicero خطیب معروف رومي که در ۳ ژانویه ۱۰۶ تولد یافت و در ۷ دسامبر ۴۳ پیش از میلاد درگذشت بمسافرت مصر فیثاغورس و از آشنائی وی با مغان ایران ذکری کرده است[2] والریوس ماکسیموس Valerius Maximus که در قرن اول میلادی میزیسته مینویسد: فیثاغورس بایران رفت و بتعلیمات مغان پرداخت از آنان گردش اختران و سیر ستارگان و نیروی و خصایص طبیعی آنها آموخت[3] نظر باینکه ارتباط فیثاغورس با مغان از قدیم شهرتي داشته نویسندگان بعد از برای مزید افتخارات او بهتر دانسته که او را مستقیماً شاگرد خود زرتشت که مؤسس آئین مغ است بدانند باین ملاحظه نزد گروهی زرتشت استاد فیثاغورس دانسته شده است ازآنجمله پلوتارخس Plutarchos (۴۶—۱۲۵ میلادی)[4] و اپولئیوس Apuleius (در ۱۲۵ میلادی تولد یافته)[5] و کلمنس

---

۱ Plinius, Naturalis Historia XXX, 12

۲ Cicero (Marcus Tullius), Definibus bonorum et maloram V, 29.

۳ مورخ رومی والریوس ماکسیموس معاصر قیصر تیبریوس Tiberius (۱۴—۳۷ میلادي) بوده. Valerius Maximus, Exem. Memor. VII, 6, 2
رجوع شود به Franklin's article in the Dastur Hoshang Memorial Volume, Bombay 1918 p. 524

۴ Plutarchos, De Animae Procreat in Timaeo II. 2

۵ Apuleius, Floride, II. 15

الکساندرینوس Clemens Alexandrinus (درمیان سنوات ۲۱۱—۲۱۸ میلادی در گذشت)[1] و هیپولیتوس Hippolytos (اسقف رومي در قرن سوم میلادی)[2] و پرفیریوس Porphyrios (درمیان سنوات ۲۳۳—۳۰۴ میلادی میزیسته)[3] و کیریلوس Kyrillos (در حدود ۳۷۶—٤٤٤ میلادی میزیسته)[4] و در توضیح و حاشیهٔ که به «ریوبلیك» کتاب افلاطون نوشته شده است[5] و سوئیداس Suidas (در نیمهٔ دوم قرن دهم میلادی بسر میبرده)[6] درمیان این نویسندگان اپولئیوس Apuleius با تردید نوشته: «هستند کسانی که میگویند فیثاغورس از مغان و بخصوصه از خود زرتشت تعلیم یافت» پرفیریوس Porphyrios فیلسوف قرن سوم میلادي که در سوریه تولد یافته و در رُم در گذشت در کتابش «تاریخ فلسفه» در شرح زندگانی فیثاغورس مینویسد: «فیثاغورس پیش از همه چیز براست بودن توصیه نمود از اینکه فقط آدمي بواسطهٔ راستی ممکن است مانند خداوند گردد زیرا, چنانکه او از مغها آموخته, خداوند را که آنان هرمزد (Oromazes) مینامند پیکری است بسان فروغ و روانی است چون راستي» باز پرفیریوس مینویسد: «فیثاغورس با کلدانیان در آمیزش بود همچنان او نزد زرتشت رفت از پرتو او از گناهان زندگی پیش خویش پاک گشت و از او بیاموخت که چگونه باید پیروان خود را .ز آلایش نگاهدارند و نیز تعالیم راجع بطبیعت و مسبب ازلی موجودات را او از آنجا شنید»[7] درمیان این نویسندگان گفتیم که هیپولیتوس Hippolytos نیز زرتشت را استاد فیثاغورس دانسته است

---

۱ Clemens Alexandrinus, Stromata I, 15, 69. 6 f

۲ Hippolytos, Refut. I, 2. VI, 23

۳ Porphyrios, Vita Pythagorae 12.

٤ Kyrillos Alexandrinus, Contra Julian III, 87. IV, 133.

۵ Scholiast zu Platons Republik 600 B.

٦ Suidas. S. V. Pythagoras.

و رجوع شود به Die Griechischen und Lateinischen Nachrichten über die persischen Religion von Carl Clemen; Giessen 1920 S. 20—21.

۷ Porphyrios, Vitha Pythagorae 12; 14.

در اینجا یاد آور میشویم دستوری که پرفیریوس راجع بآئین مغ یا مزدیسنی از فیثاغورس

این اسقف رومی میگوید که مأخذش دیودروس Diodorus از شهر ارتریا Ereteria[1] و اریستکسنوس Aristoxenus میباشند باین خبر نمیتوان اعتماد نمود زیرا اریستکسنوس که در حدود سال ۳۱۸ پیش از میلاد میزیسته شاگرد ارسطاطالیس بوده است در خبر راجع بزمان زرتشت از مأخذ افلاطون و شاگردان وی و در جزو آنان ارسطاطالیس گفتیم که آنان زمان زرتشت را شش هزار سال پیش از وفات افلاطون نوشته اند بنا بر این بسیار غریب بنظر میرسد که اریستکسنوس شاگرد ارسطاطالیس زرتشت را معاصر فیثا غورس نوشته باشد احتمال دارد که او نظر بشباهتی که میان آئین زرتشتی و فلسفهٔ فیثاغورس موجود است گفته باشد که فیثاغورس از آئین مغ اطلاع داشته و باین وسیله یک ارتباط معنوی میان آنان قائل شده باشد نه یك آشنائی شخصی و دیگر اینکه معلوم نیست هیپولیتوس خبرش را مستقیم از اریستکسنوس گرفته یا از دیودروس نقل کرده است[2]

از مجموع اخباری که راجع بفیثاغورس ذکر شده و او را شاگرد زرتشت دانسته اند بخوبی پیداست که خواسته اند باین وسیله بشؤنات این فیلسوف بیفزایند در انجام یادآور میشویم: بدون اینکه این نویسندگان نظری بزمان زرتشت داشته باشند در معاصر دانستن او را با فیثاغورس فیلسوف قرن ششم پیش از مسیح بعهدی که در سنت از برای پیغمبر ایران قائل شده اند نزدیک گردیده اند

نقل میکنند درست مطابق تعلیم دین زرتشتی است سراسر اوستا و همه کتب پهلوی پر است از فضایل راستی و نویسندگان قدیم یونان نیز مکرراً راستگوئی ایرانیان را ستوده اند رجوع شود بخرمشاه تالیف نگارنده ص ۶۱ — ۲۰۳ راجع بیکر و روان اهورا مزدا بفقرات ۸۰ — ۸۱ فرور دین یشت ملاحظه شود

۱ دیودُروس Diodorus از شهر Ereteria مثل دیودُروس سیکولوس Siculus معاصر قیصر روم اکوستوس Augustus که در ۶۳ پیش از مسیح تولد یافت و در سال ۱۴ میلادی درگذشت بوده

۲ رجوع شود Griechi. u. Lateini. Nachrichten über die Persisch. Religion von Clemen S. 20—21

درمیان نویسندگان قدیم مندرجات مورخ رومي ولی اصلاً یونانی امیانوس راجع بزمان زرتشت قابل توجه است

امیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus

این نویسنده که در سال ۳۳۰ میلادی تولد یافت و در سال ۳۹۰ نیز در حیات بوده در هنگام لشکر کشی قیصر ژولیان Julian در سال ۳۶۳ میلادی بضد شاپور دوم جزو سپاهیان روم بوده است خود وقایع آن جنگ را که بشکست روم انجام گرفت و قیصر ژولیان در بیست و ششم (۲۶) ژوئیه سال مذکور از یك تیر کارساز از پای در افتاده جان سپرد بچشم خود دیده است[۱] کتاب او در تاریخ روم که از وقایع سال نود و شش (۹۶) میلادی شروع شده ودر ذکر وقایع سال سیصد و هفتاد و هشت (۳۷۸) انجام یافته ضمناً یکی از اسناد معتبر تاریخ ماست در عهد ساسانیان از این کتاب که مشتمل بر سی و یك جزو بوده سیزده جزو اولي از دست رفته ما بقی موجود است

امیانوس در کتاب مذکور در جزو بیست و سوم در باب ششم مفصلاً از مغهای ایران سخن رانده آنان را از خاندان مخصوصی دانسته که از پشت به پشت از زمان خود زرتشت مؤسس دین بخدمت پیشوائی گماشته هستند نخست جمعیّت آنان کم بوده بتدریج زیاد شدند از حیث آداب و رسوم از طبقات دیگر مردم امتیاز دارند و بخصوصه محترم و بزرگ شمرده میشوند در آغاز این مبحث امیانوس مینویسد: افلاطون گفته که آئین مغ دارای افکار بلندی و بی آلایش ترین طرز ستایش پروردگار است پس از آن امیانوس خود گوید آئین مغ دانشی است که زرتشت بلخی در زمان کهن از روی تعلیمات سرّی کلدانیان بسط و توسعه داد, چنانکه برویهٔ او پادشاه دانا گشتاسب پدر داریوش بعقیده امیانوس پیغمبر ایران نیز در سر زمین نا معلومي از ممالك هند در آمد در آنجا در جنگل ساکت وآرامی که خرد برهمن حکمفرما بود از جنبش زمین و گردش ستارگان تعلیم یافت . . .[۱] از این خبر پیداست که امیانوس شنیده بوده که زرتشت در عهد پادشاه بلخ گشتاسب میزیسته ولي چون

[۱] Ammianus Marcellinus XXIII. 6, 32-34.

در تاریخ ایران جز از پدر داریوش بزرگ هخامنشی گشتاسب دیگری نمیشناخته ناگزیر در خبر خود مبهم مانده پدر داریوش را بزرتشت مربوط نموده او را مروج آئین مغ خوانده است

هرچند تاریخی که بعدها در سنت از برای پیغمبر قائل شده اند تقریباً بهمان عهد گشتاسب پدر داریوش بزرگ میافتد اما کی گشتاسب دوست و حامی زرتشت که از پادشاهان کیانی است در سنت با داریوش هخامنشی مربوط نیست امیانوس در خبر خود این گشتاسب را پادشاه خوانده درصورتی که گشتاسب پدر داریوش پادشاه نبوده بلکه از طرف پسر خود شهربان یا مرزبان[1] ایالات پارت و گرگان بوده و از او مکرراً در کتیبه های پادشاهان هخامنشی اسم برده شده است از آنجمله داریوش از پدرش گشتاسب در کتیبهٔ بهستان (بیستون) چنین یاد کرده است: "داریوش پادشاه گوید پارتو (Partava = خراسان امروزی) و ورکان (Varkana = گرگان) از من سر کشیده به فرورتی پیوسته پدرم گشتاسب در مملکت پارت بود مردم از او سر پیچیدند آنگاه گشتاسب با لشکری که در فرمانش مانده بود بیرون رفته در یك شهر پارت نامزد به ویسپ هوزاتی[2] بجنگ پارتها در آمد اهورا مزدا مرا یاری کرد گشتاسب آن لشکر سرکش را یکسره در همشکست در ماه ویخن Viyaxna بود (مطابق ٥ فوریه ۵۲۱ پیش از مسیح) که این جنگ روی داد آنگاه من از ری (رگا Raga) لشکریان پارس را بسوی گشتاسب فرستادم چون لشکر بگشتاسب رسید آن را برگرفته بجنگ شتافت در یك شهر پارت نامزد به پتیگر بن Patigrabana بپیکار سرکشان در آمد آن سپاه سرکش را یکسره در همشکست این در اول ماه گرم پدا Garmapada (مطابق ۳ آوریل ۵۲۰ پیش از مسیح) بود که این جنگ شد" چنانکه ملاحظه میشود در این کتیبه داریوش بپدرش عنوان پادشاهی نداده از او مانند شهربانهای دیگر خود اسم برده است اردشیر سوم

---

۱ شهربان که در عهد ساسانیان مرزبان گفته شده یعنی حاکم است از کلمه فرس خشتربون Xšatrapavan که یونانیها ساتراپ گفتند

۲ ویسپ هوزاتی Vispa huzati لفظاً یعنی همه نیك زادگان

(۳۵۹—۳۳۸ پیش از مسیح) در کتیبه تخت جمشید یك یك اجداد خود را با عنوان پادشاه اسم میبرد ولی از گشتاسب در جزو اجداد خود بدون چنین عنوانی نام میبرد از این قرار: «میگوید اردشیر, پادشاه بزرگ, پادشاه پادشاهان (شاهنشاه) پادشاه کشورها, پادشاه این زمین: من پسر پادشاه اردشیر (دوم), اردشیر پسر پادشاه داریوش (دوم), داریوش پسر پادشاه اردشیر (اول), اردشیر پسر پادشاه خشیارشا, خشیارشا پسر پادشاه داریوش (اول), داریوش پسر گشتاسب نامی, گشتاسب پسر ارشام نامی هخامنشی» در این جا یادآور میشویم که پدر گشتاسب ارشام نام داشته اما پدر کی گشتاسب معاصر پیغمبر لهراسب بوده که در اوستا اأوروت اسپ Aurvat-aspa نامیده شده است شکی نیست که گشتاسب پدر داریوش بهیچ وجه مربوط بگشتاسب معاصر زرتشت نیست نظر باینکه کي گشتاسب از یاران بزرگ دین زرتشتی و از مقدسین بشمار است در تمام ادوار اشخاصی چنین نامزد شده اند و هنوز هم مانند پارینه این اسم از اسامی معمولی اشخاص است خبر امیانوس بدون اینکه ما را بتاریخ واقعی زرتشت رهنمون باشد یاد آور بلخ میباشد سر زمینی که در آنجا دین زرتشت رواج گرفت

آکاسیاس Agathias

شاعر و مورخ یوناني که در حدود سال ۵۸۲—۵۳۶ میلادی میزیسته مانند امیانوس زرتشت را معاصر گشتاسب دانسته ولی نمیداند این گشتاسب کدام است بعیقدهٔ این نویسنده: «ایرانیان در قدیم با یونانیان همکیش بوده مانند آنان زئوس Zeus و کرُنس Kronos و پروردگاران دیگر یونان را میپرستیدند ولی باسامی دیگر... ایرانیان امروزی یکسره رسوم پیشین خود را فروگذار هستند و آنها را تغییر دادند پیرو آئین عجیبی که زرتشت پسر هزد (Oromasdes= اهورا مزدا) آورد میباشند این زرواستر (Zoroaster) که زَرَدِس Zarades هم نامیده میشود بطور یقین نمیتوان گفت که در چه زمان میزیسته و کي آئین خود آورد ایرانیان امروزی فقط میگویند که او در عهد گشتاسب بسر میبرده است ولی در این بسیار تردید است و این

تردید را نمیتوان مرتفع ساخته دانست که این گشتاسب همان پدر داریوش است یا یك گشتاسب دیگر در هر زمانی که او زیسته باشد بهر حال پیغمبر آنان و آورنده آئین مغ است»[۱]

سوئیداس Suidas

در انجام اخبار نویسندگان قدیم راجع بزمان زرتشت مندرجات سوئیداس در این موضوع قابل ذکر است

سوئیداس Suidas نحوی و لغوی یونانی در سال ۹۷۰ میلادی بسر میبرده است فرهنگي از او مانده که اسامي بسیاری از اشخاص نامدار قدیم در آن ضبط شده است هر چند این کتاب از اشتباهات فراوان عاری نیست و نویسندهٔ آن قوهٔ تحقیق و انتقاد نداشته است اما یك رشته از مندرجات نویسندگان قدیم در این کتاب محفوظ مانده و از این جهت مفید است سوئیداس آنچه در کتب قدماء خوانده بدون تشخیص و امتیاز در فرهنگ خود نقل کرده است راجع بموضوع ما در این فرهنگ اخبار برخی از نویسندگان قدیم بدون امتیاز از همدیگر مندرج است در تحت کلمهٔ فیثاغورس Pythagoras این فیلسوف یونانی شاگرد زرتشت (Záretos) دانسته شده و در تحت کلمه زرتشت دو زرتشت قائل شده یکي دانای پارس و ماد که در پنج هزار (۵۰۰۰) سال پیش از جنگ ترویا Trōia میزیسته، دومي اختر شناسی بوده است در عهد نینوس[۲] چنانکه ملاحظه میشود مندرجات سوئیداس همان است که در طی اخبار نویسندگان متقدم راجع بزمان زرتشت ذکر شده است

فهرست برخی از کتب دانشمندان که اخبارات مورخین قدیم یونان و روم در آنها جمع شده است:

Brisson, Barnabé: De regio Persarum principatu libri tres.; Paris, 1590.

Hyde, Thomas: Historia religionis Veterum Persarum eorumque Magorum; Oxford 1700.

Kleuker, J. F.: Anhang zum Zend-Avesta II, Band, 3ter Theil, Riga; 1783.

---

۱ Agathias Scholastikos, Hist. II, 24.

۲ Suidas, S. V. Zoroastres; S. V. Pythagoras

Windischmann: Zoroastrische Studien herausgegeben von Spiegel; Berlin 1863, S. 260-313.

Darab Dastur P. Sanjana: Zarathushtra in the Gathas; ترجمۀ انگلیسی آن Leipzig 1897, p. 65-141.

Rapp, Adolf: Die Religion und Sitte der Perser and übrigen Iranier nach der Griechischen und römischen Quellen, in der Zeitschrift der deutschen morgenländische Geselschaft 1865, S. 1 ff. 1866, 49 ff.

Cama, Kharshedji R.: Religion and Customs of the Persians; Bombay 1876-1879. ترجمۀ انگلیسی آن

Tiele: Geschichte der Religion im Altertum, Deutsche Ausgabe von Gehrich II B; Gatha 1903, S. 361 f.

Erânische Alterthumskunde von Spiegel, 1 B; Leipzig 1871, S. 669-683.

Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran, by W. Jackson; New York 1901.

در صفحات ۲۳۱—۲۷۳ همین کتاب متن کلیه مورخین یونان و روم راجع بزرتشت ضبط است

The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 14 : ترجمه این اخبار Bombay 1929.

Clemen, Carl: Die Griechischen und Lateinischen Nachrichten über die Persische Religion; Giessen 1920.

تاریخ سنتی زمان زرتشت

در سنت زرتشتیان زمان پیغمبر ایران در سنوات ۶۶۰ ــ ۵۸۳ پیش از مسیح دانسته شده است این سنت در کتب پهلوی با اندك تفاوت از همدیگر محفوظ مانده است در ارداویرافنامه درآغاز فصل اول مندرج است: «زرتشت پاك دینی که از اهورا مزدا پذیرفت در جهان روا کرد و تا پایان سیصد سال بجهان پاکی بماند و مردم بیگمان بودند در انجام اهریمن گجستك (ملعون) ناپاك از برای اینکه مردم را بگمان اندازد، اسکندر گجستك رومي را که در مصر بسر میبرد بر آن داشت که با ستیزۀ گران و نبرد و ویرانی بایرانشهر تازد، او شهر یار ایران بکشت و پایتخت ویران کرد»[۱]

زاد سپرم دستور سیرگان در حدود سال ۲۵۰ یزدگردی مطابق ۲۶۸ هجری در زرتشت نامۀ خود در فصل ۲۳ فقرۀ ۱۲ از ظهور دین تاآسیب یافتن

---

۱ از اینکه اسکندر در مصر جای داده شده برای این است که اسکندر از مصر و سوریه درسال ۳۳۱ بآشور تاخته بلشکر ایران هجوم آورد رجوع شود به **Aufsätze zur Persischen Geschichte von Nöldeke; Leipzig 1887 S. 88.**

آن و برباد رفتن پادشاهي ایران سیصد سال فاصله قرار داده است شکی نیست که مقصود زاد سپرم از منقرض شدن سلطنت ایران همان استیلای اسکندر مقدونی است اسکندر در سال ۳۳۱ بایران هجوم آورد داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی در ماه ژوئیه یا اوت ۳۳۰ پیش از مسیح کشته شد

از مندرجات بندهش در فصل ۳٤ در فقرات ۷ــ۸ راجع بمدت سلطنت پادشاهان کیانی تا مرگ اسکندر (در سال ۳۲۳) بر میآید که از ظهور زرتشت تا مرگ اسکندر ۲۷۲ سال فاصله باشد بنا بر این زرتشت در سال ۵۹۵ پیش از مسیح مبعوث گردید بگفته بندهش اسکندر چهار ده سال پادشاهی کرد در صورتي که ظهور زرتشت را تا آغاز پادشاهی اسکندر بحساب آوریم میان این دو واقعه فقط ۲۵۲ سال فاصله میباشد اما بحساب بندهش ۲۵۸ سال فاصله است در کتب مورخین ایرانی و عرب نیز مقارن همین اوقات زمان زرتشت دانسته شده است از آنجمله مسعودی که در حدود سال ۳٤۵ هجری در گذشت در مروج الذهب مینویسد: بزعم مجوسان از زمان زرا دشت ابن اسبیمان، پیغبر شان، تا اسکندر دویست و پنجاه و هشت سال میباشد[۱] در جای دیگر ۲۸۰ سال نوشته است باز همین مؤلف در کتاب دیگرش، کتاب التنبیه و الاشراف مینویسد: زرا دشت پسر بورشسف در ابستا کتابی که باو الهام شده خبر داده که پس از سیصد (۳۰۰) سال بمملکت ایران آشوب بزرگی روی خواهد داد، بدون اینکه دین آن منهدم شود اما در انجام سال هزارم مملکت و دین هر دو ویران شوند بنا بر این میان زرتشت و اسکندر سیصد (۳۰۰) سال فاصله است زیرا که زرتشت در زمان کي بشتاسب پسر کي لهراسب ظهور نمود[۲] ابوریحان بیروني که در ۳ ذیالحجه ۳۶۲ در خوارزم تولد یافت و در ۲ رجب ٤٤۰ در غزنه وفات یافت مینویسد بزعم مجوسان ظهور زرادشت، پیغمبر شان، تا اول تاریخ اسکندر دویست و پنجاه و هشت (۲۵۸) سال است[۳]

---

۱ رجوع شود بمروج الذهب متن و ترجه باهتمام Barbier de Meynard جلد IV ص ۱۰۷ و بمروج الذهب طبع مصر ۱۳٤۶ هجری جزء الاول ص ۱۷۶ و ص۳۹۱

۲ کتاب التنبیه و الاشراف چاپ De Goeje لیدن ۱۸۹٤ ص ۹۰

۳ رجوع شود به آثارالباقیه ص ۱٤

غالباً در سنت زرتشتیان از زمان رسالت زرتشت تا استیلای اسکندر سیصد سال قرار داده شده است چنانك در رسالهٔ علمای اسلام[۱] و در منظومه ای موسوم بقصّهٔ سلطان محمود غزنوی که انوشیروان پسر مرزبان کرمانی در سال ۱۶۲۰ سرائیده است[۲] در سنت زرتشت معاصر کی گشتاسب پسر کی لهراسب بوده که در مشرق ایران زمین در بلخ سلطنت داشت پیغمبر ایران چهار بار درگاتها، در سرودهاي مقدس خود از این شهریار که دوست و حامی دین وي بوده نام میبرد[۳] بطوری که ابداً شکی نیماند که در عهد زرتشت ایرانیان در ایران زمین شرقي سلطنت داشتند بنا بسنت که در کتب پهلوی و کتب مورخین ایرانی و عرب محفوظ مانده سال سی ام پادشاهی کي گشتاست بود که زرتشت دین خود بدو نمود برخی از مستشرقین میخواهند که این کي گشتاسب را گشتاسب پدر داریوش بزرگ هخامنشي که ذکرش در جزو اخبار امیانوس Ammianus گذشت یکی بدانند[۴] تقریباً در هزار و چهار صد سال پیش از این آکاسیاس Agathias که ذکرش گذشت تردید داشته از اینکه این گشتاسب همان پدر داریوش است یا گشتاسب دیگر امروزه شکی در این نداریم که زمان این دو گشتاسب چندین صد سال از همدیگر فاصله داشته است چنانکه دیدیم مغان که پیروان آئین زرتشت بوده پیش از عهد داریوش بزرگ پسر گشتاسب وجود داشته اند و دیگر اینکه چگونه ممکن است فیلسوفهای یونانی قرن چهارم پیش از میلاد مانند ارسطاطالیس Aristoteles و ادکسوس Eudoxus و هرمدروس Hermodorus زمان زرتشت را شش هزار سال پیش از مرگ افلاطون یا پنج هزار سال پیش از جنگ ترویا Troia بنویسند در صورتی که میان آنان و گشتاسب پدر داریوش بزرگ

---

۱ علمای اسلام چاپ Mohl ص ۶ رجوع شود به خرده اوستا ص ۹۴-۹۵

۲ رجوع شود به Notice de Littérature Parsie par Frédéric Rosenberg St. Pétersbourg 1909 p. 29.

۳ رجوع شود به گاتها : یسنا ۲۸ قطعهٔ ۷ و یسنا ٤٦ قطعهٔ ١٤ و یسنا ۵۱ قطعهٔ ۱۶ و یسنا ۵۳ قطعهٔ ۲ بجلد دوم یشتها ص ۲۶۹ نیز ملاحظه شود

٤ رجوع شود بجلد دوم یشتها ص ۲۱۳-۲۱٤

(۵۲۱ـ۴۸۵ پیش از مسیح) اندکی بیش از یك قرن فاصلهٔ است[1] هرودت که در عهد اردشیر اول (۴۶۵ـ۴۲۴ پیش از مسیح) در ایران سفر کرده از زرتشت بهیچوجه اسم نبرده در صورتی که از پادشاهان سلسلهٔ هخامنشی تا بعهد خود مفصلاً صحبت میدارد اگر ظهور زرتشت در عهد داریوش یا پدرش گشتاسب بوده قهراً در مندرجات هرودت لااقل اشارهٔ از این واقعه میشده است این سکوت را نیز منفیاً میتوان دلیل دانست که در عهد هرودت دین زرتشت آئین کهن ایران بوده و در حدود نیم قرن پیش از او بوجود نیامده بوده است درمیان دانشمندان و مستشرقین معروف از آنجمله جکسن Jackson [2] و وست West[3] که طرفدار تاریخ سنتی هستند ارتباطی میان کی گشتاسب پادشاه بلخ و گشتاسب پدر داریوش بزرگ هخامنشی قائل نشده اند بزعم بیشتر دانشمندان مونق امروزه دین ایران پیش از سلطنت ماد که در مغرب ایران در حدود سال هفتصد و سیزده (۷۱۳) پیش از میلاد تشکیل یافته بوجود آمده است[4] تاریخ سنتی بکلی بی اعتبار و برخلاف اسناد لغوی و تاریخی است چون در موارد دیگر مکرراً از این مسئله بحث شده در اینجا فقط یاد آور میشویم که زبان گاتها سرودهای مقدس پیغمبر ایران زرتشت قدیم تر از قرن هفتم پیش از مسیح است و در خطوط میخی که از پادشاه آشور سارگون Sargon از قرن هشتم پیش از مسیح مانده و اسامی چندتن از سران قبایل ایرانی که با وی در زد و خورد بوده در آنها یاد گردیده دلیل زرتشتی بودن آنان است

درمیان اخبار مورخین قدیم یونان و روم خبر خسانتوس Xantus راجع بزمان زرتشت قابل اعتماد و میتوان ظهور پیغمبر ایران را در حدود هزار و هشتاد (۱۰۸۰) سال پیش از مسیح دانست

---

۱ رجوع شود به Der Ursprung der Magier und die Zarathuštrische Religion von Messina S. 64-66.

۲ On the Date of Zoroaster, by William Jackson, Journal of American Oriental Society, Vol. XVII, 1896, 1—22;
Zoroaster, Prophet of Ancient Iran, New York 1901.

۳ Sacred Books of the East, vol. XLVII, Introduction.

۴ رجوع شود بجلد دوم یشتها ص ۲۸۳ — ۲۸۴

یسنا

سر آغاز

بنام یزدان

۱ « اشم وهو » راستی بهترین نیکی است (وهم مایهٔ) سعادت است، سعادت از برای کسی است که راست (و خواستار) بهترین راستی است (سه بار)[۱]
« فَرَوَرانه » من اقرار دارم که مزدا پرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورائی کیشم[۲]
به هاونی پاك (و) رد (سرور) پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی وآفرین؛ به ساونگهی و به ویسیه پاك (و) رد (سرور) پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۳] ﻫ

۲ آذر پسر اهورا مزدا بخوشنودی تو ای آذر پسر اهورا مزدا ستائیدن و نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین‌خواندن ﻫ

۳ « یتا اهووئیریو » که زوت بمن بگوید
« اَثار توش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید[۴]
اشم وهو . . . (سه بار)

---

۱ راجع به اشم وهو و یتا اهو که معنی آن را هم در فقرهٔ ۳ همین سر آغاز ملاحظه میکنید در خرده اوستا در مقاله مخصوص بآنها مفصلاً صحبت داشتیم جای این دو دعای شریف و معروف در یسنا ۲۷ در فقرات ۱۳ و ۱۴ میباشد یسنا ۱۹ و یسنا ۲۰ عبارت است از تفسیر یتا اهو و اشم وهو بجای خود باز از این ادعیه صحبت خواهیم داشت

۲ فَرَوَرانه از نخستین وفقرهٔ یسنا ۱۲ میباشد این فصل از یسنا در اعتراف بدین مزدیسنی است بخرده اوستا بتوضیحات فقرهٔ ۲ نیرنگ کشتی بستن و فقرهٔ ۱ سروش باژ فقرهٔ ۹ اویسروتریمگاه نیز ملاحظه شود؛ خرده اوستا تفسیر نگارنده ص ۸۵

۳ بفقرهٔ ۷ ملاحظه شود

۴ رجوع شود بخرده اوستا بتوضیحات فقرهٔ ۱ سروش باژ ص ۸۶

« یتا اهو وئیریو » مانند سرور برگزیده این چنین سرور مینوی است (زرتشت) هم، بحسب راستی، کسي که کردار نیك زندگانی را بسوی مزدا آورد و شهریاری اهورا از براي کسی است که شبان (نگهبان) درویشان (بینوایان) است ꙮ

۴ « فرستویه »[۱] فراز ستایم پندار نیك و گفتار نیك و کردار نیك را، آنچه راکه در اندیشیدن و گفتن و کردن است من میپذیرم همهٔ پندار نیك و گفتار نیك و کردار نیك را من فرو گذارم همهٔ پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت را ꙮ

۵ فراز آورم بسوی شما، ای امشاسپندان ستایش و نیایش (خودرا) با پندار، با گفتار، با کردار، با جان « نیز با زندگی تن خود »[۲] ꙮ

۶ من نماز اشا (راستی) میگزارم: « اشم وهو » راستی بهترین نیکی است (وهم مایهٔ) سعادت است، سعادت از برای کسی است که راست (و خواستار) بهترین راستی است (سه بار) ꙮ

۷ « فَرَوَرانه » من اقرار دارم که مزدا پرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورائی کیشم به هاونی پاك (و) ردِ (سرور) پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ساونگهی و به ویسیه پاك (و) رد (سرور) پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ردان (سروران) روز و گاهها و ماه و گهنبارها و سال ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۳] ꙮ

---

۱ فرستویه تا انجام فقرهٔ ۵ از ادعیه معروف و جای آن در یسنا ۱۱ فقرات ۱۷ـ۱۸ میباشد بفقرات ۳ـ۴ خورشید نیایش در خرده اوستا ص ۱۰۸ نیز ملاحظه شود

۲ جلهٔ اخیر، نیز با زندگی تن خود که در یسنا ۱۱ فقره ۴ و در یسنا ۱۳ فقرهٔ ۴ تکرار شده از گاتها، بیسنا ۳۳ قطعهٔ ۴۱ میباشد

۳ راجع بفرشتگان موکل روز و اوقات پنجگانه شبانروز و ماه و شش جشن دینی سال یاگهنبارها و سال که بحسب ترتیب در متن آیَرَ ayara, اسنیه asnya, ماهیه māhya, یائیریه yāirya سرذ seredha آمده بخرده اوستا بآغاز مقالهٔ پنجگاه و بتقویم مزدیسنا بصفحات ۲۱۲ـ۲۲۲ ملاحظه شود در فقرهٔ ۲۳ از یسنا ۱ نیز بهمین فرشتگان برمیخوریم رجوع شود بآن

۸ اهورا مزدای رایومند خرهمند؛ امشاسپندان؛ مهرداراندهٔ دشتهای فراخ ورام چراگاه خوب بخشنده؛[۱] ٥

۹ خورشید بیمرگ (جاودانی) شکوهندهٔ تیز اسب؛ اندروای در بالا کارگر که دیدبان سایر آفریدگان است ـ آنچه از توای اندروای که از خرد مقدس است ـ؛ راست ترین علم (چیستا) مزدا دادهٔ مقدس؛ دین نیك مزدیسنی؛ ٥

۱۰ مارسپند پاك کارگر (ورزیده)؛ قانون ضدّ دیوها؛ قانون زرتشتی؛ سنّت کهن؛ دین نیك مزدیسنی؛ ایمان بکلام مقدس (مارا سپند)؛ هوش (ادراك) دریافتن دین مزدیسنی؛ آگاهی از کلام مقدس (مارا سپند)؛ دانش فطری مزدا داده؛ دانش اکتسابی مزدا داده؛[۲] ٥

۱۱ آذر پسر اهورا مزدا؛ ترا ای آذر پسر اهورا مزدا با همهٔ آتشها؛ کوه اوشیدَرِنَ مزدا داده (و) رفاهیّت راستی بخشنده؛[۳] ٥

۱۲ همهٔ ایزدان پاك مینوی (و) جهانی؛ فروهرهای نیرومند بسیار پیروزگر پاکدینان؛ فروهرهای نخستین آموزگاران کیش (پوریوتکیشان)؛ فروهرهای نیاکان (نبانزدیشتان)[٤] بخوشنودی (شما) ستائیدن و نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن ٥٥

۱۳ [زوت] «یتااهو وئیریو» که زوت بمن بگوید

---

۱ فقرات ۸ـ۱۲ که مانند فقرات سیروزه گروهی از فرشتگان درآنها یاد شده مربوط بهم است افعال جلات این فقرات در آخر فقرهٔ ۱۲ آمده است فقرات ۸ـ۱۲ مطابق فقرات ۲۳-۲۷ یسنا ۲۲ میباشد

۲ بفقرهٔ ۲۹ سیروزهٔ کوچك ملاحظه شود؛ جلد خرده اوستا ص ۱۹٦

۳ بفقرهٔ ۲٦ سیروزهٔ کوچك ملاحظه شود؛ خرده اوستا ص ۱۹٦

٤ بفقرهٔ ۳۰ سیروزهٔ کوچك ملاحظه شود فقرات ۹ـ۱۲ در فقرات ۲٤ـ۲۷ یسنا ۲۲ نیز موجود است

[راسپي] «یتااهو وئیریو» که او، زوت بمن بگوید

[زوت] «اثار توش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[1]

اشم وهو . . . (سه بار) ꙳

۱٤ "خشنوثره" در خوشنودی اهورا مزدا و شکست اهریمن آشکار کنند آنچه راکه بهتر موافق ارادهٔ (اهوراست) [2] اشم وهو . . . (سه بار)

۱۵ یتااهو وئیریو . . . (چهار بار)[3] ꙳

---

۱ رجوع شود به یسنا ۳ فقرهٔ ۲۵

۲ مضمون این جمله از گاتها، یسنا ۰ ۲ قطعهٔ ۱۱ میباشد بفقرهٔ ۱ نیرنگ کشتی بستن در خرده اوستا نیز ملاحظه شود

۳ مثل فقرهٔ ۳

یسنا ها ۱

مندرجات بیشتر فقرات ها ۱ مطابق مندرجات ها ۳ و ها ٤ و ها ۷ میباشد از این قرار: فقرات ۳ـ۱۹ از ها ۱ مطابق فقرات ٥ـ۱۹ و فقرات ۲۲ـ۲۳ از ها ۳ و مطابق فقرات ۸ـ۲۲ و فقرات ۲٤ـ۲٥ از ها ٤ و مطابق فقرات ٥ـ۱۹ و فقرات ۲۲ـ۲۳ از ها ۷ میباشد

[زوت و راسپی]

۱ نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم[1] از برای دادار اهورا مزدای رایومند خرهمند بزرگترین و زیباترین و استوارترین

---

۱ کلماتي که به « نوید میدهم» و « بجاي میآورم» ترجمه شده در متن [illegible] و [illegible] آمده است اولی از فعل وَئد [illegible] vaēdh که بانضمام نی اد بمعنی آگاهانیدن و بشارت دادن است کلمه نوید را در فارسی که بمعنی خبر خوش است از همین ریشه و بنیان دانسته اند دومي از فعل کَرْ [illegible] kar (کردن) که بانضمام هن [illegible] بمعنی مجريٰ داشتن و بپایان رسانیدن است و از همین ماده است کلمه انگاردن (انگاشتن) در تفسیر پهلوی یسنا این کلمات [illegible] نودنم و هنگارتنم nivēdēnēm u hangar-tēnēm شده یعنی همان کلمات اوستا به هئیأت پهلوي تکرار گردیده است ولي از براي توضیح کلمهٔ نودنم افزوده شده: یعني که یزشن بُن کنم و از براي کلمهٔ هنگارتنم افزوده شده یعنی که یزشن سرکنم از کلمات بُن و سر آغاز و انجام اراده کرده اند

در این فقره و در فقرات بعد چنانکه در فقرات کردهٔ اول از ویسپرد کلمات مذکور باین معني استعمال شده: نوید یا بشارت میدهم اهورا مزدا و ایزدان و فرشتگان را از برای یزشنه یا ستایش و پرستش و آنچه آغاز نموده نوید میدهم بانجام میرسانم و کاملاً انجام میدهم کلمات مذکور را مفسرین اوستا مختلف معنی کرده اند ولی از کلیه آنها همان معني فوق برمیآید نریوسنگ Nerioseng دستور پارسي در قرن دوازدهم میلادی در تفسیر سانسکریت یسنا کلمات مذکور را در سانسکریت nimantrayāmi Sampūrnayāmi ترجمه کرده یعني دعوت میکنم و با تمام میرسانم انکتیل دُپرون Anquetil Duperron ترجمه کرده: j'invoque et je célèbre بورنوف Burnouf ترجمه کرده: Je prie et j'invoque اشپیگل Spiegel ترجمه کرده: Ich lade ein und thue es kund دُهارله De Harlez ترجمه کرده: j'annonce et j'offre et j'accomplis ce sacrifice دارمستتر Darmesteter ترجمه کرده: j'offre میلز Mills ترجمه کرده: I celebrate, I invite در فارسی ترجمه کرده اند دعوت

و خردمندترین و خوب بالاترین و در تقدس برترین, نیك منش بسیار رامشن دهنده آن خرد مقدس (مینوسپند) که ما را بیافرید آنکه (بما) پیکر هستی بخشید آنکه (مارا) بپرورانید ۞

۲ نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای بهمن, از برای اردیبهشت, از برای شهریور, از برای سپندارمذ, از برای خرداد (و) امرداد, از برای گوش تشن[1] از برای گوشورون, از برای آذر اهورامزدا, از برای تخشاترین امشاسپندان ۞

۳ نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای (فرشتگان) گاهها,[2] ردان (سروران) راستی; از برای هاونی پاك, رد پاكی;
نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای ساونگهی و ویسیه پاك, رد پاكی;
نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای مهردارندهٔ دشتهای فراخ, هزار گوش ده هزار چشم, ایزدی که بنام خوانده شده; از برای رام چراگاه خوب بخشنده[3] ۞

۴ [زوت] نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای رپیتوین پاك, رد پاکی

میکنم و تمام میکنم

رجوع شود به Commentar über das Avesta, von Spiegel, II Band, Wien 1868, S. 1

و به Zend-Avesta par Darmesteter, Vol. I, pp. 5-6

و به Avesta, Pahlavi, Sanskrit and Persian Texts of Yasna 1 by L. Mills, Leipzig 1910

۱ در خصوص گوش تشن بتوضیحات فقرهٔ ۱۴ سیروزهٔ کوچك ملاحظه شود در جلد خرده اوستا ص ۱۹۴

۲ راجع به فرشتگان اوقات پنجگانهٔ شبانروز (ـــ) بتوضیحات فقرهٔ ۷ سر آغاز یسنا ملاحظه شود

۳ شبیه فقرهٔ ۳ یسنا ۲ و فقرهٔ ۵ یسنا ۳ و فقرهٔ ۸ یسنا ٤ و فقرهٔ ۲ یسنا ٦ و فقرهٔ ۵ یسنا ۷

نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای فرادت فشو و زنتوم پاك, رد پاکی

نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای اردیبهشت و آذر اهورا مزدا ۞

۵ نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای اُزیرن پاك, رد پاکی

نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برات فرادت ویر و دخیوم پاك, رد پاکی

نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای سرور بزرگوار نپات آپم و آبهای مزدا داده ۞

۶ نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای اویسروتریم آئیبی کیّه پاك,[۱] رد پاکی

نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای فرادت ویسپم هوجیاتی و زرتشتوم پاك, رد پاکی

نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای فروهرهای پاکدینان و از برای زنان با گروه فرزندان و از برای یائیریه هوشیتی و از برای اَمَ خوب ساخته شده, خوب رسته (خوب بالا) از برای بهرام اهورا داده (آفریده) و اوپرتات شکست دهنده[۲] ۞

۷ نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای اُشهین پاك, رد پاکی;

نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای برجیه و نمانیه پاك, رد پاکی;

---

۱ راجع بصفت آئیبی کیّة بتوضیحات فقرهٔ ۱ اویسروتریمگاه در خرده اوستا ملاحظه شود

۲ در خصوص فرشتگان فقرهٔ ۶ رجوع شود بفقرات ۱-۲ اویسروتریمگاه

نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم از برای سروش مقدس
پاداش دهندهِ پیروز گرِ جهان افزا؛ از برای رشن راست ترین و از
برای ارشتاد جهان افزا (و) بالنده (پرورانندهٔ) جهان ⁂

۸ نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم از برای (فرشتگان) ماه،
ردان پاکی؛ از برای اندر ماه پاك، رد پاکی؛
نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم از برای پُر ماه و ویشپتث
پاك، رد پاکی[1] ⁂

۹ نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم از برای (فرشتگان)
گنهبارها، ردان پاکی؛ از برای میدیوزرم پاك، رد پاکی؛
نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم از برای میدیوشم پاك،
رد پاکی؛
نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم از برای پتیه شهیم پاك، •
رد پاکی؛
نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم از برای ایاسرم پاك،
رد پاکی (هنگامی که گله) فرود آینده و گوسفند نر رها شده؛[2] از

---

۱ شبیه بفقرهٔ ۸ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۰ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ٤ و فقرهٔ ۷ یسنا ٦ و فقرهٔ ۱۰ یسنا ۷ راجع باوقات سه گانه ماه: وقتی که ماه هنوز تیغه است، وقتی که دائرهٔ آن پر است و وقتی که روي بکاهش گذاشته دیگر باره تیغه میشود بتوضیحات فقرهٔ ٦ ماه نیایش ملاحظه شود: خرده اوستا ص ۱۲۲

۲ در این فقره از شش گنهبار یا جشنهاي دینی یاد شده است چهارمین گنهبار که ایاسرم باشد باصفاتي که بمعاني فرود آینده و گوسفند نر رها شده قید گردیده است صفت اولي فرَئواوروئشتریمَ fraourvaēštrima مرکب است از فرا و از مادهٔ فعل اوروئس urvaēs که بمعنی گردیدن است دومی و رشني هرشت varěni haršta مرکب است از کلمه ورشنی که بمعنی گشن یا گوسفند نر (قوچ) است و از مادهٔ فعل هرِز harez که بمعنی هشتن است از این صفات برگشتن گله از چراگاه تابستانی بآغل و هشتن گوسفندان نر یعنی رها نمودن گوسفندان از برای جفت گیري اراده شده همین دو صفت در فقره ۹ از یسنا ۲ و در فقرهٔ ۱۱ از یسنا ۳ وغیره از برای ایاسرم آمده است از این صفات میتوان دانست که جشن

برای میدیارم پاك, رد پاکی; از برای همسپتمدم پاك, رد پاکی;
نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای (فرشتگان) سال,
ردان پاکی[1] ۞

۱۰ نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای همهٔ این ردان
که سی و سه ردان پاکی هستند نزدیك پیرامون هاونی[2] آنان از بهترین

ایاسرم در فصلی است که گله از چراگاه برگشته و تابستان بزرگ که نزد ایرانیان قدیم هفت ماه بوده سپری گردیده چنانکه میدانیم ایا سرم در روز سی‌ام مهر ماه که آخرین ماه تابستان بزرگ است میافتد

چون در جلد خرده اوستا مفصلاً از تقویم مزدیسنا و گنهبارها صحبت داشتیم در این جا محتاج بتوضیح مطول تر نیستیم فقط یاد آور میشویم که نزد ایرانیان برزیگر و شبان فصلی که جشن آیاسرم در آن میافتد یا بعبارت دیگر آغاز زمستان بزرگ که از آبان ماه شروع میشده هنگام افزودن چارپایان بوده است و مراعات این وقت ثواب بزرگ شمرده میشده است اردای ویراف مقدس در سیر بهشت و دوزخ در اردا ویراف نامه در باب پانزدهم میگوید: شبانانی که در جهان چارپایان خرد و بزرگ پرورانیدند و آنها را از گرگ و دزد و مردمان ستمگار نگاه داشتند و بهنگامی که بایست آب و گیاه و خورش دادند و از سرما و گرمای سخت بپرهیختند و زمانی که بایست چارپایان نر بماده افکندند و آنها را در زمانی که نشاید از جفت گیری باز داشتند و از این رو خدمات فراوان بمردمان زمان خود نموده خورش و جامهٔ آنان فراهم کردند روان آنان درمیان فروغ در رامش و شادمانی بزرگ بود و بنظرم بسیار بزرگوار مینمودند

۱ فقرهٔ ۹ شبیه است بفقرهٔ ۹ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱٤ یسنا ٤ و فقرهٔ ۸ یسنا ٦ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۷

۲ مفسرین اوستا در سر این سی و سه ردان اختلاف کرده اند انکتیل دُپرون Anquetil Duperron در ترجمهٔ اوستای خود این سی و سه را عبارت از بیست و شش ظروف و آلاتی که در مراسم دینی بکار آید و بعلاوه گوشت و هوم و پرا هوم و نانهای متبرك موسوم به دَرون و بیخهای درخت و گاتها و بخورها که در پیرامون هاون نهند دانسته است کلمهٔ هاونی را که بمعنی صبح است بخطا هاون که یکی از آلات مقدس پرستشگاه و در آن هوم فشرده میشود نوشته است لابدً انکتیل آنچه در مدت اقامت خود در هند از استاد پارسی خود شنیده همان را نقل کرده است بُرنوف Burnouf که بخطای مذکور منتقل شده و بمصداق عدد ۳۳ بمعنی ای که انکتیل آورده تردید نموده گمان کرده است که این سی و سه عبارت از ایزدانی باشند که در فقرات پیش از آنان یاد شده است و نظیر سی و سه ردان مزدیسنا در کتب دینی برهمنان از سی و سه پروردگاران سخن رفته است اشپگل بنوبه خود در تفسیر اوستا با انکتیل موافقت نموده سی و سه را عبارت از اشیاء دانسته نه فرشتگان و

اشا (راستی و پاکی) هستند که مزدا آموخته، زرتشت گفته[1] ⁂

۱۱ نوید (ستایش) میدهم و (آن را) بجای میآورم از برای اهورا (و) مهر و بزرگواران آسیب نیا بندگان پاکان و از برای ستارگان آفریدگان خرد مقدس (سپند مینو) و از برای ستارهٔ تشتر رایومند خرهمند و از برای ماه در بردارنده تخمهٔ گاو (چارپایان)[2] و از برای خورشید

جملهٔ اخیر فقره فوق را نیز دال بهمین معنی دانسته است

حدس برنوف از اینکه این سی و سه همان فرشتگان فقرات قبل باشند بنظر دارمستتر Darmesteter درست نیامده زیرا بهر قسمی که فرشتگان فقرات قبل را بر شمریم بهیچ وجه با عدد ۳۳ موافق نمیآیند بعقیده دانشمند مذکور عدد ۳۳ اشاره بیك دسته از فرشتگانی است نظیر ۳۳ پروردگاران برهمنی که بنا بمندرجات وید در هنگام اجرای مراسم پرستش حضور بهم میرسانند

از مندرجات دینکرد بر میآید که در اوستای کامل باز از همین سی و سه ردان سخن رفته بوده چه در کتاب هشتم دینکرد فصل ۷ (چاپ سنجانا فصل ٦) که از مطالب ششمین نسك یا جگت (در کتب روایات پاجم یا پاچم هفتمین نسك و دارای ۲۲ کرده یا فصل بوده) صحبت شده در فقرهٔ ۱۷ از سی و سه ردان عمده که در پیرامون هاون اند و از اینکه چند از آنان مینوی و چند از آنان جهانی اند یاد گردیده است در خورده اوستای تیراند از چاپ بمبئی ۱۲۴۲ یزدگردی ص ۱۷ در جزو فقرات پازند دعای «کشتی افزودن» (نیرنگ کشتی بستن) در فقرهٔ ۷ آن آمده: هرکار و کرفهٔ اشوئی که بوت بکامهٔ اورمزد خدا و سی و سه امشاسفندان فیروزگر یعنی کارهای نیك موافق ارادهٔ خداوند و سی و سه فرشتگان وی باد نه اینکه فقط در تفسیر پهلوی و در تفسیر سانسکریت که از نریوسنگ مانده و در تفسیر فارسی در فقرهٔ فوق راجع بعدد ۳۳ اشاره بآلات و ظروف مراسم نشده در تفسیر سانسکریت از سی و سه ردان صراحةً فرشتگانی که در پیرامون هاونگاه یا بامدادان هستند اراده شده است در خصوص باج سی و سه فرشتگان رجوع شود به The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Modi p. 368

بترجمهٔ اوستای اشپیگل Spiegel بتوضیحات فقرهٔ ۳۳ یسنا ۱، جلد دوم ص ۴۰

و بترجمهٔ اوستای دارمستتر Darmesteter بتوضیحات فقرهٔ ۱۰ یسنا ۱، جلد اول ص ۱۳-۱٤ ملاحظه شود

۱ مزدا آموخته = مزدو فرساست [illegible]؛ زرتشت گفته = زرتشترو فراوخته [illegible] هر دو صفت است یعنی اهورا مزدا به پیغمبرش زرتشت آموخته (الهام نموده) و پیغمبر بجهانیان رسانیده است

۲ راجع باینکه ماه حامل نطفهٔ چارپایان خوانده شده بتوضیحات فقرهٔ ۱ ماه نیایش ملاحظه شود، خرده اوستا ص ۱۲۰

تیز اسب، دیدهٔ اهورا مزدا؛[1] از برای مهر، دهخدای (شهریار) ممالك

نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم [روز] از برای هرمزد (روز) رایومند خرهمند[2]

نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم [ماه] از برای فروهرهای (فروردین ماه) پاکدینان ٥٥

۱۲ نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم از برای تو ای آذر پسر اهورا مزدا، باهمهٔ آتشها؛

نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم از برای آبهای نیك و از برای همهٔ آبهای مزدا داده و از برای همهٔ گیاههای مزدا داده ٥٥

۱۳ نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم از برای ماراسپند پاك کارگر (ورزیده)؛ از برای قانون ضدّ دیوها؛ از برای قانون زرتشتی؛ از برای سنّت کهن؛ از برای دین نیك مزدیسنی[3] ٥٥

۱٤ نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم از برای کوه اوشیدَرِن مزدا داده (و) رفاهیّت راستی بخشنده و همه کوههای رفاهیّت راستی بخشنده (و) بسیار رفاهیّت بخشنده مزداداده؛ از برای فرّ کیانی

---

۱ در خورشید نیایش فقرهٔ ٥ نیز خورشید از برای فروغش بچشم اهورا مزدا تعبیر شده است از جمله تعبیرات شاعرانه اوستاست رجوع شود بجلد خرده اوستا ص ۱۰۸

۲ زوت در این جا اسم روز و ماهی را که در هنگام آنها این ستایش بجای آورده میشود یاد میکند در چند نسخهٔ خطی از برای مثال هرمزد روز که اسم نخستین روز ماه است و فرور دین ماه که اسم نخستین ماه سال است نوشته شده است در این جا یاد آور میشویم که کلمهٔ فرَوَشی [illegible] در این فقرهٔ از برای ماه فروردین آمده است که هنگام فرود آمدن فروهای در گذشتگان است از آسمان بروی زمین در جاهای دیگر اوستا بمعنی فروهر است بفقرهٔ ۱۱ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱٦ یسنا ٤ و فقرهٔ ۱۰ یسنا ٦ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۷ نیز ملاحظه شود

۳ بفقرهٔ ۱۳ یسنا ۲ و بفقرهٔ ۱٥ یسنا ۳ و بفقرهٔ ۱۸ یسنا ٤ و بفقرهٔ ۱۲ یسنا ٦ و بفقرهٔ ۱٥ یسنا ۷ ملاحظه شود راجع بسنت کهن بتوضیحات فقرهٔ ۲۹ سیروزه کوچك در جلد خرده اوستا ص ۱۹٦ ملاحظه شود

مزدا داده و از برای فرّ بدست نیامدنی مزدا داده[1]

نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای ارت نیك, از برای چیستی (علم) نیك, از برای ارثِ نیك, از برای رسستات نیك, از برای فرّ, از برای سود مزدا داده[2] ⁂

۱۵ نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای آفرین نیكِ پارسا و از برای (خود) پارسا, از برای مرد پاكدین و از برای داموئیش اُویمنَ, ایزدِ چیرِ دلیر[3] ⁂

۱۶ نوید (ستایش) میدهم, (آن را) بجای میآورم از برای این جاها و روستاها و چراخورها و میهن ها و آبخورها[4] و آبها و زمینها و گیاهها

---

۱ رجوع شود بفقرهٔ ۲۸ سیروزهٔ کوچك

۲ رجوع شود بفقرهٔ ۲۵ سیروزهٔ کوچك

۳ رجوع شود به آفرین پارسا = دَهمَ آفریتی و داموئیش اُویَمنَ بمقالهٔ آفرینگان و بمقالهٔ آفرینگان دهمان در جلد خردهٔ اوستا ملاحظه کنید کلمه ای که چیر ترجمه شده در متن [illegible] میباشد در پهلوی این کلمه چیر ترجمه شده چیر و چیره در فارسی نیز بمعنی دلاور و غلبه کننده است

٤ کلماتي که «جا و روستا و چراگاه و میهن و آبخور» ترجمه شده بنا بترتیب در متن آَسَهْ [illegible] asah, شوئیثرَ [illegible] šoithra, گئویئوتي [illegible] gaoyaoiti, مئثنَ [illegible] maēthana, اَوُخوارِنَ [illegible] avō.xᵛarena آمده و در تفسیر پهلوي اوستا از روی ترتیب: جیناك [illegible], روستاك [illegible], گاویوت [illegible], میهن [illegible], آبخور [illegible] ترجمه شده است برخی از این کلمات اوستائی و برخی دیگر از کلمات پهلوی آن در فارسي هم موجود است: جیناك در فرهنگهای فارسی بمعنی جای و مکان و مقام ضبط است روستاك همان روستا و رُستاق مُعرّب آن است گئویئوتی که در ترجمهٔ پهلوی نیز همین لغت بکارفته مرکب است از کلمهٔ گئو [illegible] = گاو که در اوستا بمعنی مطلق چارپایان سودمند است و از کلمهٔ یئوتي yaoiti از مادهٔ کلمهٔ یون [illegible] که بمعنی جا و محل است در فارسی باید چراگاه یا اینکه در مقابل آبخور چارپایان چرا خور گوئیم ناصر خسرو گفته خورسند شدی بخورد گیتی زیرا تو خري جهان چراخور میهن در فارسی با مئثن اوستا و میهن پهلوی یکي است در لغت فُرس اسدی بمعني خان و مان و جای زاد ضبط شده عنصري گفت

بدل گفت اگر جنگ جوئی کنم   ببیکار او سرخ روئی کنم

بگیرد مرا دوده و میهنم   که با سر نبینند خسته تنم

(بفقرهٔ ۱۰ یسنا ۱۶ ملاحظه شود) همچنین اَوُخوارِنَ و آبخور همان آبخور یا آبشخور فارسی است که آخرُ هم میگوئیم جلال‌الدین رومي گوید:

روستائی گاو بر آخرُ به بست   شیر آمد خورد و بر جایش نشست

(رُستنیها) و این زمین و آن آسمان و باد پاك؛ از برای ستاره (و) ماه (و) خُر (و) انیران جاودانی و از برای همهٔ آفریدگان خرد مقدس (سپند مینو)؛ از برای مقدسین و مقدسات که ردان پاکی (تقدس) اند[1] ००

۱۷ نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم از برای رد بزرگوار پاکی؛ از برای ردان روز و گاهها و ماه و گنهبارها و سال که ردان پاکی هستند در وقت هاونی (بامداد) ००

۱۸ نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم از برای فروهرهای چیر پیروزگر پاکدینان؛ از برای فروهرهای نخستین آموزگاران کیش؛ از برای فروهرهای نیاگان[2] از برای فروهر روان خویش (خودم) ००

۱۹ نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم از برای همهٔ ردان پاکی؛ نوید (ستایش) میدهم، (آن را) بجای میآورم از برای همهٔ نیکی دهندگان، ایزدان مینوی و جهانی که بستایش و نیایش (برازنده) هستند از روی بهترین راستی ००

۲۰ ای هاونی پاك (و) رد پاکی؛ ای ساونگهی پاك (و) رد پاکی؛ ای رپیتوین پاك (و) رد پاکی؛ ای اُزیرین پاك (و) رد پاکی؛ ای اویسروتریم ائیبی گیّه پاك (و) رد پاکی؛ ای اُشهین پاك (و) رد پاکی ०

۲۱ اگر تُرا آزردم، اگر در منشن، اگر درگوشن، اگر درکنشن، اگر از روی اراده، اگر بی اراده: از برای این تُرا بستایم، نوید میدهم ترا، اگر از تو غفلت کردم، (دیگر باره) بستایش و نیایش ००

---

۱ فقرهٔ ۱۶ یسنا ۱ شبیه است بفقرهٔ ۱۶ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۳ و فقرهٔ ۲۱ یسنا ٤ و فقرهٔ ۱۵ یسنا ٦ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۷

۲ راجع بنخستین آموزگاران کیش (پوریوتکیشان) و نیاگان (نبانزدشتان) بجلد دوم یشتها ص ۵۹ ملاحظه شود فقرهٔ ۱۸ شبیه است بفقرهٔ ۲۲ یسنا ۳ و فقرهٔ ۲٤ یسنا ٤ و فقرهٔ ۲۲ یسنا ۷

۲۲ (شما) همه، ای بزرگترین ردان پاك (و) ردان پاکی اگر شما را آزردم، اگر در منش، اگر در گوشن، اگر در کنشن، اگر از روی اراده، اگر بی اراده: از برای این شما را بستایم، نوید میدهم شما را، اگر از شما غفلت کردم، (دیگر باره) بستایش و نیایش ٥٥

[زوت و راسپی]

۲۳ «فرَوَرانـه» من اقرار دارم که مزدا پرست زرتستی، دشمن دیوها (و) اهورائی کیشم به هاونی پاك (و) ردِ پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ساونگهی و به ویسیهٔ پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ردان روز و گاهها و ماه و گنهبارها و سال ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[1] ٥٥

---

۱ باین فقرهٔ بهمین ترتیب در سر آغاز یسنا فقرهٔ ۷ بر خوردیم و در فقرهٔ ۲٤ یسنا ۳ و در فقرهٔ ۱٦ یسنا ۱۱ و در فقرهٔ ۲٤ از یسنا ۳ و فقرهٔ ۱٦ از یسنا ۱۱ و فقرهٔ ٤ از یسنا ۱٤ و فقرهٔ ٥ از یسنا ۲۳ و فقرهٔ ۱۲ از یسنا ۲۷ و فقرهٔ ۱۲ از یسنا ٦۲ و فقرهٔ ۲۳ از یسنا ٦۸ نیز خواهیم برخورد

یسنا ها ۲

مندرجات بیشتر فقرات ها ۲ مطابق مندرجات ها ٦ میباشد از این قرار: فقرات ۲ـ۱۰ از ها ۲ مطابق فقرات ۱ـ۹ از ها ٦; فقرات ۱۱ـ۱٦ از ها ۲ مطابق فقرات ۱۰ـ۱۵ از ها ٦; فقرهٔ ۱۷ از ها ۲ مطابق فقرهٔ ۱٦ و فقرهٔ ۱۹ از ها ٦; فقرهٔ ۱۸ از ها ۲ مطابق فقرهٔ ۲۰ از ها ٦ میباشد

[زوت و راسپي]

۱ زَورْ خواستارم از برای ستائیدن,[1] بر سُم خواستارم از برای ستائیدن[2] بر سم خواستارم از برای ستائیدن, زَورْ خواستارم از برای

---

۱ کلهٔ که به «خواستارم» ترجمه شده و در تمام فقرات یسنا ۲ تکرار گردیده مانند افعالی که در یسنا ۱ به «نوید دادن» و «بجای آوردن» ترجمه شده نزد مفسرین اوستا مختلف ترجمه شده است این کله که در متن آیشه [illegible] آمده از فعل یاس [illegible] و مصدّر به حرف آ [illegible] که از ضمایم است بمعنی خواستن یا خواهش داشتن و آرزو کردن است این کله در تفسیر پهلوي نیز خواستن [illegible] (هزوارش: بوي هونستن [illegible]) ترجمه شده است گذشته از ترجمهٔ پهلوي خود کله اوستائي بهیأت یاسه یا ایاسه در فرهنگهاي فارسی بجای مانده و بمعنی خواهش و آرزو و اشتیاق گرفته اند مُشتبه نشود بکلمات ترکی یاسه و یاسا و یاسوت و مشتقات آن یساق و یسق و یساول که نیز در فرهنگهای ما ضبط شده و بمعنی حکم و فرمان و قانون و رسم مغول است چنانکه نزاری قهستانی گفته آنهمه یاسهای زشت برفت یار با ما هنوز بر سر جنگ در فقرهٔ اول یسنا ۲ داشتن زور و برسم که لوازم ظاهري پرستش است از برای ستائیدن اهورا مزدا و امشاسپندان و فرشتگان که در فقرات بعد از آنها یاد شده آرزو شده است در فقرات ۲ـ۱۸ همان ایزدان فقرات ۱ـ۱۸ یسنا ۱ با اندك تفاوتي یاد شده اند

۲ زَورْ در اوستا زاوثرَ [illegible] zaothra در پهلوی نیز زَورْ [illegible] zōr یا زوهر [illegible] گویند زَورْ دهش و نذری است مایع در مقابل میزد که عبارت از نان و میوه و گوشت وغیره است بفرگرد ۸ وندیداد فقره ۲۲ رجوع شود (رجوع شود بخرده اوستا یاورقی آخرین صفحه مقالهٔ آفرینگان و بفقره ۳ آفرینگان گهنبار) این کلهٔ را که در نوشتهای زرتشتیان از برای رفع اشتباه آب زور (آبزور) نیز می نامند نباید مُشتبه شود بکلمه زَورْ که اکنون در فارسي زُورْ zūr تلفظ میکنیم و بمعنی قوت است و در اوستا زاور [illegible] zāvar آمده است فردوسي گفته: برزم اندرون چون به بندد میان تنش زور دارد چو شیر ژیان

ستائیدن زورْ با برسُم خواستارم از برای ستائیدن, بر سم با زَور خواستارم از برای ستائیدن با این زَورْ این بر سم خواستارم از برای ستائیدن با آن بر سم این زور خواستارم از برای ستائیدن با زورْ این برسُم خواستارم از برای ستائیدن, این بر سم [زوت] با زور (و) با کُشتی (برسیم) از روی راستي گسترده شده خواستارم از برای ستائیدن[۱] ꙮ

۲ با این زَورْ و بر سم اهورا مزدای پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم; امشاسپندان, شهریاران نیكِ خوب کنش را خواستار ستائیدنم ꙮ

۳ با این زَورْ و بر سم (فرشتگان) گاهها (و) ردان پاکی را خواستار ستائیدنم; هاونی پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم; ساونگهی و ویسیه پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم.

همچنین نباید بکلمهٔ دیگر فارسی زَورْ zōr که بمعني نا درست و دروغ است و در زبان عربي از فارسی بعاریت گرفته زُورْ zūr تلفظ میکنند (شهادة زُورْ = گواهی دروغ) مشتبه شود در فُرس زُورَ zūra بمعنی نادرست و دروغ و زُورَکَرَ zūra kara بمعني بیدادگر است (کتیبهٔ داریوش در بیستون) در اوستا نیز زورَ بهمین معنی است زورو جَتَ Zūro J̌ata یعنی بزور زده شده = بنا حق کشته شده; زورو بِرِتَ zūrō bereta بزور برده شده = بنا حق گرفته شده ناصر خسرو گفته: دل و جان را همیباید شُست از محال و خطا و گفتن زور

۱ کشتی بندي است که بدور شاخه های برسُم بسته میشود این بند در اوستا نیز مانند بندی که زرتستیان بمیان بندند آئیویانگهن aiwyaonhana نامیده شده است و بهمان ترتیبی که زرتشتیان کشتی بمیان بندند بهمان ترتیب این بند بدور شاخه هاي برسم بسته میشود رجوع شود بمقاله نیرنگ کشتی بستن بصفحه ٦٤ خرده اوستا

کلمه اي که به «از روي راستي» ترجمه شده در متن اشبه asaya آمده صفت است از کلمهٔ اَشَ یعني موافق اشا یا قانون ایزدی و مطابق دستور پارسائی یا بعبارت دیگر بحسب راستي و درستی و از روی تقدس و پاکي یا بنا بآئین پاك در کتاب مقدس غالباً باین کلمه بر میخوریم در یسنا ۷ در سر هر فقره تکرار شده است در فقرهٔ فوق برسَمي مقصود است که درست از روي دستور پارسائي و پاکي و آئین ایزدی گسترده شده و از برای مراسم فراهم شده باشد چنانکه در فقرهٔ ۳ یسنا ۳ گیاه هذا نیثتا که از روي دستور آئین راستي گذاشته شده و رویهم چیده شده باشد در خواست گردیده است

با این زَورْ و برسم مهر دارندهٔ دشتهای فراخ، هزار گوش ده هزار چشم، ایزدی را که بنام خوانده شده خواستار ستائیدنم؛ رام چراگاه خوب بخشنده را خواستار ستائیدنم؛[1] ⁂

۴ با این زَورْ و برسم رپیتوین پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم؛ فرادت فشو و زنتوم پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم.
با این زَورْ و برسم اردیبهشت و آذر پسر اهورا مزدا را خواستار ستائیدنم ⁂

۵ با این زَورْ و برسم اُزیرین پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم؛ فرادت ویر و دخیوم پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم.
با این زَورْ و برسم سرور بزرگوار شهریار شیدور اَپمْ نپات تیز اسب را خواستار ستائیدنم و آبهای مزدا دادهٔ پاك را خواستار ستائیدنم ⁂

۶ با این زَورْ و برسم اویسروتریم آئیبی گیّه پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم؛ فرادت ویسپم هوجیاتی و زرتشتوم پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم.
با این زَورْ و برسم فروهرهای نیك توانای مقدس پاکدینان را خواستار ستائیدنم و زنان با گروه فرزندان را خواستار ستائیدنم و یائیریه هوشیتی را خواستار ستائیدنم و اَمَ خوب ساخته شدهِ خوب رسته را (خوب بالا را) خواستار ستائیدنم و بهرام اهورا داده را خواستار ستائیدنم و اوپرتات شکست دهنده را خواستار ستائیدنم ⁂

۷ با این زَورْ و برسم اُشهین پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم؛ برجیه و نمانیه پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم.
با این زور و برسم سروش مقدس خوب رَستهٔ (خوب بالای) پیروزگر

---

۱ شبیه فقرهٔ ۳ یسنا ۱ و فقرهٔ ۵ یسنا ۳ و فقرهٔ ۸ یسنا ٤ و فقرهٔ ۲ یسنا ٦ و فقرهٔ ۵ یسنا ۷

جهان افزای پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم; رشن راست ترین را خواستار ستائیدنم و ارشتاد جهان افزا (و) بالنده (پروراننده) جهان را خواستار ستائیدنم ⁂

۸ با این زَور و بر سم (فرشتگان) پاك ماه (و) ردان پاکی را خواستار ستائیدنم; اندر ماه پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم; پُر ماه و ویشپتث پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم[۱] ⁂

۹ با این زَور و بر سم (فرشتگان) پاك گهنبارها (و) ردان پاکی را خواستار ستائیدنم; میدیوزرم پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم.
با این زَور و بر سم میدیوشم پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم.
با این زور و بر سم پتیه شهیم پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم.
با این زَور و بر سم ایاسرم پاك (و) رد پاکی را—(هنگامی که گله فرود آینده و گوسفند نر رها شده—خواستار ستائیدنم.
با این زَور و بر سم میدیارم پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم.
با این زَور و بر سم همسپتمدم پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدنم.
با این زور و بر سم (فرشتگان) پاك سال (و) ردان پاکی را خواستار ستائیدنم[۲] ⁂

۱۰ با این زَور و بر سم همهٔ ردان پاك را خواستار ستائیدنم آنانی که سی و سه ردان پاکی هستند نزدیك پیرامون هاونی, آنان از بهترین اشا (راستي و پاکی) هستند که مزدا آموخته, زرتشت گفته ⁂

۱۱ با این زور و بر سم اهورا (و) مهر, بزرگواران آسیب نیا بندگان (و) پاکان را خواستار ستائیدنم و ستارگان و ماه و خُر—با گیاه بر سم—

---

۱ شبیه بفقرهٔ ۸ یسنا ۱ و فقره ۱۰ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ٤ و فقره ۷ یسنا ٦ و فقره ۱۰ یسنا ۷

۲ شبیه بفقرهٔ ۹ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱٤ یسنا ٤ و فقرهٔ ۸ یسنا ٦ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۷

مهر دهخدای (شهریار) همهٔ ممالك را خواستار ستائیدئم.
با این زور و بر سم [روز] هرمزد (روز) رایومند ُخرهمند را خواستار ستائیدئم.
با این زَور و بر سم [ماه] فروهرهای (فروردین ماه) نیكِ توانای مقدس پاکدینان را خواستار ستائیدئم[۱] ٭

۱۲ با این زور و بر سم ُترا ای آذر پسر اهورا مزدا, پاك (و) رد پاکی خواستار ستائیدئم, با همهٔ آتشها.
با این زور و بر سم آبهای نیكِ بهترینِ مزدا داده پاك را خواستار ستائیدئم; همهٔ آبهای مزدا دادهٔ پاك را خواستار ستائیدئم; همهٔ گیاههای مزدا داده پاك را خواستار ستائیدئم ٭

۱۳ با این زَور و بر سم ماراسپند بسیار ُخرهمند را خواستار ستائیدئم; قانون ضدّ دیوها را خواستار ستائیدئم; قانون زرتشتی را خواستار ستائیدئم; ُسنّت کهن را خواستار ستائیدئم; دین نیك مزدیسنی را خواستار ستائیدئم[۲] ٭

۱٤ با این زور و بر سم کوه اُشیدَرِنَ مزدا داده, (آن) ایزد رفاهیّت راستی بخشنده را خواستار ستائیدئم; همهٔ کوههای رفاهیّت راستی بخشنده (و) بسیار رفاهیّت بخشنده مزدا دادهٔ پاك (و) رد پاکی را خواستار ستائیدئم; فرّ کیانی چیر مزدا داده را خواستار ستائیدئم; فرّ چیر بدست نیا مدني مزدا داده را خواستار ستائیدئم.
با این زور و بر سم ارت نیك را خواستار ستائیدئم, (آن) شیدور بزرگوار نیرومند خوب رَستهٔ (خوب بالای) بخشایشگر را; فرّ مزدا داده را خواستار ستائیدئم; سود مزدا داده را خواستار ستائیدئم ٭

---

۱ شبیه فقرهٔ ۱۱ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱٦ یسنا ٤ و فقرهٔ ۱۰ یسنا ٦ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۷ از برای توضیحات بیاد داشتهای فقرهٔ ۱۱ یسنا ۱ ملاحظه شود

۲ شبیه فقرهٔ ۱۳ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۵ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ٤ و فقرهٔ ۱۲ یسنا ٦ و فقرهٔ ۱۵ یسنا ۷

۱۵ با این زَورْ و بر سم آفرین نیك پارسا را خواستار ستائیدنم; و (خود) پارسا, مرد پاك را خواستار ستائیدنم; داموئیش اوَپمنَ, ایزد چیر دلیر را خواستار ستائیدنم ꙮ

۱٦ با این زور و بر سم این آبها و زمینها و گیاهها را خواستار ستائیدنم; این جاها و روستاها و چراخورها و میهن ها و آبخورها را خواستار ستائیدنم و دارندهٔ این روستاها را (این اراضی را) خواستار ستائیدنم, آن اهورا مزدا را[۲] ꙮ

۱۷ با این زور و بر سم همهٔ بزرگترین ردان را خواستار ستائیدنم: (فرشتگان) روز (و) گاهها (و) ماه (و) گنهبارها (و) سال را.
با این زور و بر سم فروهرهای نیك توانای مقدس پاکدینان را خواستار ستائیدنم ꙮ

۱۸ با این زَورْ و بر سم همهٔ ایزدان پاك را خواستار ستائیدنم; همهٔ ردان پاکی را خواستار ستائیدنم: هنگام ردی (سروری) هاونی, هنگام ردی ساونگهی و ویسیه, هنگام ردی همهٔ ردان بزرگ ꙮ

---

۲ شبیه فقرهٔ ۱٦ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۳ و فقرهٔ ۲۱ یسنا ٤ و فقرهٔ ۱۵ یسنا ٦ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۷

یسنا ها ۳

مندرجات بیشتر فقرات ها ۳ مطابق مندرجات ها ۷ میباشد

فقرات ۵ـ۱۹ ها ۳ بفقرات ۳ـ۱۷ ها ۱ و بفقرات ۸ـ۲۲ ها ٤ شباهت دارد؛

فقرات ۲۰ـ۲۳ بفقرات ۲۳ـ۲۵ ها ٤ شباهت دارد؛

فقرات ۲۲ـ۲۳ ها ۳ بفقرات ۱۸ـ۱۹ ها ۱ شباهت دارد

۱ (اینک) بر ُسم نهاده شده، با زَورْ، در هنگام هاونی (بامداد) خورش میزد، ُخرداد (و) امرداد (و) شیر خوشی دهنده را خواستار ستائیدنم: از برای خوشنود ساختن اهورامزدا (و) امشاسپندان، از برای خوشنود ساختن سروش مقدس پاداش دهندهِ پیروزگر جهان افزا[1] ⁂

---

۱ بر ُسم نهاده شده یعنی در بر ُسمدان گذاشته شده امروزه آن را نیز ماهروی گویند زیرا که از برای نگاهداشتن شاخه های بر سم دو نیم دائره بشکل تیغهٔ ماه در مقابل همدیگر در روی پایه‌ها نصب است کلهٔ که به خورش ترجمه شده در متن خوارثِ x̌ʷaretha آمده از فعل خوار x̌ʷar = خوردن در پهلوی و فارسی خورشن و خورش و خوال و خوالی گویند خوالیگر یعنی طباخ؛ بفرمود خالیگران را که خوان بیارند و بنهند پیش گوان فردوسی در توضیحات فقرهٔ ۱ یسنا ۲ گفتیم که میزد در اوستا از برای نذورات خوردنی استعمال شده در مقابل زَورْ که آشامیدنی است

امشاسپند ُخرداد در جهان خاکی نگاهبان آب و امشاسپند امرداد نگاهبان گیاه است ذکر اسامی آنان بمناسبت آشام زَورْ و خورش میزد است و از خود آنان آب و گیاه یا اینکه مطلق نذورات مایع و جامد اراده کرده اند در سر کلهٔ که به «شیر» ترجمه شده و در متن گاوش gāuš آمده اختلاف کرده اند برخی بمعنی گوشت گرفته اند و برخی دیگر بمعنی شیر و برخی هم بهمان معنی لغوی کله گاو دانسته اند نظر باینکه میزد بمعنی مطلق خوردنی است و از آن نذروات و خیرات گوشت نیز مفهوم میشود (رجوع بفقرهٔ ۳ آفرینگان گهنبار) مقرون تر بصواب مینماید که کله گا ُوش در این جا بمعنی شیر گاو باشد بخصوصه که شیر در مراسم دینی از برای آمیختن با هوم بکار میرود فقرهٔ ۳ همین یسنا نیز ممد بر این است رجوع شود به Vendidād Vol. II, Glossarial Index by D. Hoshang Jamasp, p. 55

صفتی که پاداش دهنده ترجمه شده در متن اشیونت ašivant و در نسخهٔ بدل اَشونت asavant آمده است صفت اولی را باید پاداش مند یا جزا دهنده ترجمه کرد از کلهٔ اشی که بمعنی توانگری و بخشایش و ُمزد و بهره و گشایش و فراوانی

۲ هوم و پراهوم را خواستار ستائیدنم[۱] از برای خوشنود ساختن فروهر زرتشت سپنتمان پاك.

هیزم (و) بوی را (بخور را) را خواستار ستائیدنم[۲] از برای خوشنود ساختن تو ای آذر پسر اهورا مزدا ٥

۳ هوم را خواستار ستائیدنم از برای خوشنود ساختن آبهای نیك (و) آبهای نیك مزدا داده, آب هوم را خواستار ستائیدنم[۳] شیر روان را خواستار ستائیدنم[٤] گیاه هذانئپتا را که از روی راستی

و خواسته است (رجوع شود بجلد دوم یشتها ص ۱۷۹) صفت دومی را که از کلمهٔ آش asha میباشد مقدس و پاك و پارسا و دُرستکار و راستکردار و پاکدین وغیره میتوان ترجمه کرد اشبونت در تفسیر پهلوی ترسا ترجمه شده یعنی از خدا ترسنده

۱ پراهوم parahaoma عبارت است از فشرده گیاه هوم آمیخته با آب و شیر و فشردهٔ گیاه هذانئپتا در این فقره چنانکه در فقرهٔ ۱ یسنا ٤ و فقرهٔ ۲٦ یسنا ۷ و فقرهٔ ۱ یسنا ۸ وغیره هوم و پرا هوم باهم آمده اند از اولی گیاه هوم و از دومی فشرده آن مقصود میباشد پراهوم لفظاً یعنی «هوم دیگر» بواسطهٔ کلمهٔ پَرَ گیاه هوم از فشرده هوم تشخیص داده شده است در فقرهٔ ۳ آب و شیر و فشردهٔ هذانئپتا که از اجزاء پرا هوم هستند بر شمرده شده اند در خصوص هذانئپتا که بطور تحقیق نمیدانیم چه گیاه و درختی است و امروزه بجای آن فشرده شاخهٔ انار از برای آمیختن با پرا هوم بکار میبرند بمقالهٔ گیاههای خوشبو در جلد خُرده اوستا ملاحظه شود ص ۱۳۸ـ۱٤۷

۲ راجع بهیزم که از برای آتشکده بکار آید و بوهای خوش یا بَخوُر بمقالهٔ گیاههای خوشبو ملاحظه شود

۳ مقصود از آب هوم آبی است که از برای آمیختن با پرا هوم بکار آید

٤ شیر روان در متن gam jīvyąm هر چند که کلمهٔ اولی در تفسیر پهلوي بسریا basaryā ترجمه شده و این کلمه آرامي بجاي گوشت نوشته میشده ولی بدون شك در اوستا از این کلمه شیر اراده کرده اند نه گوشت شیر باسم خود گاو gao نامیده شده زیرا که شیر از گاو بعمل آید در این جا یادآور میشویم که گاو در اوستا بعموم چارپایان سود مند اطلاق میشود همچنین لغت گوشت (تلفظ درست gŏšt) از همان کلمهٔ گاو میباشد که در اوستا نیز gao بمعني گوشت بسیار آمده است اما کلمه اي که روان ترجمه شده در متن جیویه jīvya آمده است این صفت در پهلوي زیوندك شده و در فارسي زنده گوئیم این صفت را نیز میتوان گردنده و جنبنده ترجمه کرد نگارنده بمناسبت شیر آن را روان ترجمه کردم سیماب را که در فارسي ژیوه یا جیوه نامیده اند و زیبق معرب آن شده از همین صفت اوستائي است و بواسطه متحرك بودنش چنین خوانده شده است

گذاشته شده[۱] خواستار ستائیدنم از برای خوشنود ساختن آبهای مزدا داده ❀

۴ این برسم را با زَور (و) با کشتی (بر سیم) از روی راستی گسترده شده خواستار ستائیدنم[۲] از برای خوشنود ساختن امشاسپندان سخن (راجع به) پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک را خواستار ستائیدنم، سرود گاتها را خواستار ستائیدنم، فرمان (ایزدی) نیک بجای آورده شده را خواستار ستائیدنم، بهره ای از زندگی (دیگر سرا) و پاکی و (نماز) رد پسند[۳] ردان را خواستار ستائیدنم از برای خوشنود ساختن ایزدان پاک مینوی (و) جهانی و از برای خوشنود ساختن روان خویش ❀

۵ خواستار ستائیدنم (فرشتگان) گاهها، ردان پاکی را؛ خواستار ستائیدنم هاونی پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستائیدنم ساونگهی و ویسیه پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستائیدنم مهردارندهٔ دشتهای فراخ، هزار گوش ده هزار چشم، ایزدی را که بنام خوانده شده (و) رام چراگاه خوب بخشنده را[٤] ❀

٦ خواستار ستائیدنم رپیتوین پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستائیدنم فرادت فشو و زنتوم پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستائیدنم اردیبهشت و آذر اهورا مزدا را ❀

---

۱ [illegible] [illegible] که تحت اللفظی از روی راستی گذاشته شده ترجمه کرده ایم یعنی موافق آئین تهیه گردیده رجوع شود به یسنا ۲۲ فقرهٔ ۱

۲ رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۱ یسنا ۲

۳ بجای کلمهٔ رد پسند در متن رتوفریتی [illegible] ratufritī آمده در فقرهٔ ۳ یسنا ۲۲ و در یسنا ۵۵ فقرهٔ ٤ و در یسنا ۷۱ فقرهٔ ۳ وغیره بهمین کلمه برمیخوریم مقصود از آن ستایش و پرستش و نمازی است که موجب خوشنودی ردان باشد یا بعبارت دیگر رضای حق در آن باشد و ایزدان آن را پسند کنند

٤ شبیه فقرهٔ ۳ یسنا ۱ و فقرهٔ ۳ یسنا ۳ و فقرهٔ ۸ یسنا ٤ و فقرهٔ ۲ یسنا ٦ و فقرهٔ ٥ یسنا ۷

۷ خواستار ستائیدنم اُزیرن پاك (و) رد پاکی را؛ خواستار ستائیدنم فرادت ویر و دخیوم پاك (و) رد پاکی را؛ خواستار ستائیدنم سرور بزرگوار نپات اَپم وآبهای مزدا داده را ۞

۸ خواستار ستائیدنم اویسروتریم آئیبی گیّه پاك (و) رد پاکی را؛ خواستار ستائیدنم فرادت ویسپم هوجیاتی و زرتشتوم پاك (و) رد پاکی را؛ خواستار ستائیدنم فروهرهای پاکدینان و زنان با گروه فرزندان و یائیریه هوشیتی و اَمَ خوب ساخته شدهِ خوب رسته را (خوب بالا را) و بهرام اهورا داده را و اوپرتات شکست دهنده را ۞

۹ خواستار ستائیدنم اُشهین پاك (و) رد پاکی را؛ خواستار ستائیدنم برجیه و نمانیه پاك (و) رد پاکی را؛ خواستار ستائیدنم سروش مقدسِ پاداش بخشندهِ پیروزگر جهان افزا (و) وشن راست ترین و ارشتاد جهان افزا (و) بالنده (پرورانندهٔ) جهان را ۞

۱۰ خواستار ستائیدنم (فرشتگان) ماه، ردان پاکی را؛ اندر ماه پاك (و) رد پاکی را؛ حواستار ستائیدنم پرماه و ویشپتث پاك (و) رد پاکی را[1] ۞

۱۱ خواستار ستائیدنم (فرشتگان) گنهبارها، ردان پاکی را؛ میدیوزرم پاك (و) رد پاکی را؛ خواستار ستائیدنم میدیوشم پاك (و) رد پاکی را؛ خواستاو ستائیدنم پتیه شهیم پاك (و) رد پاکی را؛ خواستار ستائیدنم ایا سرم پاك (و) رد پاکی را-(هنگامی که گله) فرود آینده و گوسفندنر رها شده - خواستار ستائیدنم میدیارم پاك (و) رد پاکی را؛ خواستار ستائیدنم همسپتمدم پاك (و) رد پاکی را؛ خواستار ستائیدنم (فرشتگان) سال، ردان پاکی را[2] ۞

---

۱ شبیه بفقرهٔ ۸ یسنا ۱ و فقرهٔ ۸ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ٤ و فقرهٔ ۷ یسنا ٦ فقرهٔ ۱۰ یسنا ۷

۲ شبیه بفقرهٔ ۹ یسنا ۱ و فقرهٔ ۹ یسنا ۲ و فقرهٔ ١٤ یسنا ٤ و فقرهٔ ۸ یسنا ٦ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۷

۱۲ خواستار ستائیدنم همهٔ این ردان را که سی و سه ردان پاکی هستند نزدیك پیرامون هاونی آنان از بهترین اشا (راستی و پاکی) هستند که مزدا آموخته, زرتشت گفته ꙮ

۱۳ خواستار ستائیدنم اهورا (و) مهر, بزرگوارانِ آسیب نیابندگان پاکان و ستارگانِ آفریدگان خرد مقدس و ستارهٔ تشتر رایومندِ خرهمند و ماه در بردارندهٔ تخمهٔ گاو (چارپان) و خورشید تیز اسب, دیدهٔ اهورا مزدا (و) مهر دهخدای (شهریار) ممالك را.
خواستار ستائیدنم [روز] هرمزد (روز) رایومند خرهمند را
خواستار ستائیدنم [ماه] فروهرهای (فرودین ماه) پاکدینان را[1] ꙮ

۱٤ خواستار ستائیدنم ترا ای آذر پسر اهورا مزدا, با همهٔ آتشها; خواستار ستائیدنم آبهای نیك و همهٔ آبهای مزدا داده و همهٔ گیاهای مزدا داده را ꙮ

۱۵ خواستار ستائیدنم ماراسپندِ پاك کار گر (ورزیده) را; قانون ضد دیوها را; قانون زرتشتی را; سنّت کهن را; دین نیك مزدیسنی را[2] ꙮ

۱٦ خواستار ستائیدنم کوه اوشیدَرنَ مزدا داده (و) رفاهیّت راستی بخشنده و همهٔ کوههای رفاهیّت راستی بخشنده (و) بسیار رفاهیّت بخشنده مزدا داده و فرّ کیانی مزدا داده و فرّ بدست نیامدنی مزدا داده را; خواستار ستائیدنم ارت نیك, چیستی (علم) نیك, اِرثِ نیك, رَستات نیك, فرّ (و) سود مزدا داده را ꙮ

۱۷ خواستار ستائیدنم آفرین نیك پارسا و (خود) پارسا (و) مرد پاکدین و داموئیش او پمنَ ایزد چیرِ دلیر را ꙮ

---

۱ شبیه فقرهٔ ۱۱ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱٦ یسنا ٤ و فقرهٔ ۱۰ یسنا ٦ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۷ از برای توضیحات بیاد داشتهای فقرهٔ ۱۱ یسنا ۱ ملاحظه شود

۲ شبیه فقرهٔ ۱۳ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ٤ و فقرهٔ ۱۲ یسنا ٦ و فقرهٔ ۱۵ یسنا ۷

۱۸ خواستار ستائیدنم این جاها و روستاها و چراخورها و میهن‌ها و آبخورها و آبها و زمینها و گیاهها (رُستنیها) و این زمین و آن آسمان و باد پاك، ستاره (و) ماه (و) خور (و) انیران جاودانی و همهٔ آفریدگان خرد مقدس (سپند مینو)، مقدسین و مقدسات را که ردان پاکی (تقدس) اند[1] ۞

۱۹ خواستار ستائیدنم رد بزرگوار پاکی را، ردان روز و گاهها و ماه و گنهبارها و سال را که ردان پاکی هستند در وقت هاونی (بامداد) ۞

[زوت و راسپی]

۲۰ خورش میزد را خواستار ستائیدنم، خرداد (و) امرداد (و) شیر خوشی دهنده را:[2] از برای خوشنود ساختن سروش مقدس دلیر تن فرمانِ[3] قوی سلاحِ[4] اهورائی، ایزد بنام خوانده شده ۞

---

۱ شبیه فقرهٔ ۱۶ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۶ یسنا ۲ و فقرهٔ ۲۱ یسنا ٤ و فقرهٔ ۱۵ یسنا ٦ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۷

۲ رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۱

۳ تن فرمان در متن تنو منثر tanu mathra آمده منثر بمعنی گفتار ایزدی و سخن خدائی است این صفت در ترجمه پهلوي (زند) تن فرمان شده و در توضیحات افزوده شده «کسی که تن بفرمان دارد» نظر باینکه ایزد سروش نماینده اطاعت و فرمانبری است تن او را یا بعبارت دیگر وجود و شخصش را مطیع اوامر و احکام خداوندی خوانده اند رجوع شود بمقالهٔ سروش در جلد اول یشتها ص ۵۱۸

٤ قوی سلاح در متن درشي درو darši dru آمده جزء اول این صفت مرکب درشی بمعني شدید و تند و سخت و چالاك در فقرات ۵ و ۷ اشتاد یشت وغیره صفت از براي باد آمده است در کتاب مقدس مشتقات این کلمه بسیار استعمال گردیده در پهلوی شگفت ترجمه شده است در فرس هخامنشی (در کتیبهٔ بهستان = بیستون) درش darš بمعنی جرأت کردن و جسارت ورزیدن است و درشم daršam بمعنی شدید و تند و قوی است جزء دوم درو که اسم سلاحی است از کلمهٔ داورو dāuru که در پهلوی () و فارسی دار گوئیم و بمعنی درخت و چوب است مشتق شده است بنا بر این، درشی درو باید سلاحي باشد از چوب چون گرز در تفسیر پهلوی (زند) شگفت زین ترجمه شده یعني سخت زین افزار یا قوي اسلحه

۲۱ هوم و پراهوم را خواستار ستائیدنم: از برای خوشنود ساختن فروهر زرتشت سپنتمان پاك, ایزد بنام خوانده شده,[۱] هیزم و بوی را (بخور را) خواستار ستائیدنم:[۲] از برای خوشنود ساختن تو ای آذر پسر اهورا مزدا, ایزد بنام خوانده شده خورش میزد را خواستار ستائیدنم . . . (دوبار)[۳] ꙮ

۲۲ خواستار ستائیدنم فروهرهای چیر پیروزگر پاکدینان, فروهرهای نخستین آموزگاران کیش را, فروهای نیاگان را[٤] ꙮ

۲۳ خواستار ستائیدنم همهٔ ردان پاکی را; خواستار ستائیدنم همهٔ نیکی دهندگان: ایزدان مینوی و جهانی را که بستایش و نیایش (برازنده) هستند از روی بهترین راستی ꙮ

۲٤ «فروراانه» من اقرار دارم که مزدا پرست زرتشتی, دشمن دیوها (و) اهورائی کیشم. به هاونی پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین; به ساونگهی و به ویسیه پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین; به ردان روز و گاهها و ماه و گنهبارها و سال ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[٥] ꙮ

۲۵ [زوت] «یتا اهو وئیریو» که زوت بمن بگوید

[راسپی] «یتا اهو وئیریو» که او, زوت بمن بگوید

[زوت] «اَثار توش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[٦] ꙮ

---

۱ پیغمبر ایران زرتشت سپنتمان مانند سروش و آذر ایزد خوانده شده, چنانکه میدانیم کلمهٔ ایزد=یزت yazata بمعني برازنده ستایش و در خور نیایش است در یسنا ۱٦ فقرات ۱-۲ اهورا مزدا در سر ایزدان مینوي و زرتشت در سر ایزدان جهاني جاي گرفته اند رجوع شود بمقالهٔ سیروزه, خرده اوستا ص ۱۸٦

۲ رجوع شود بفقرهٔ ۲

۳ فقرات ۲۰-۲۱ دو بار تکرار میشود فقرات ۲۰-۲۳ شبیه فقرات ۲۰-۲۳ یسنا ۷ میباشد

٤ فقرهٔ ۲۲ شبیه است بفقرهٔ ۱۸ یسنا ۱ بفقرهٔ ۲٤ یسنا ٤ بفقرهٔ ۲۲ یسنا ۷

٥ رجوع شود بفقرهٔ ۲۳ یسنا ۱

٦ رجوع شود بسر آغاز یسنا فقرهٔ ۱۳ بفقرهٔ ۹ یسنا ۸ و فقرهٔ ۱٦ یسنا ۱۱ و فقرهٔ ٤ یسنا ۱٤ و فقرهٔ ۱ یسنا ٥۷ وغیره نیز ملاحظه شود

یسنا ها ٤

فقرات سراسر این ها تقریباً مطابق فقرات یسنا ۲٤ میباشد رجوع شود بآن

[زوت و راسپي]

۱ این پندارهای نیك و گفتارهای نیك و کردارهای نیك [زوت] این هومها و میزدها و زَوَرْها و بر سُیم از روی راستي گسترده شده و گوشت خوشی دهنده، خُرداد (و) امرداد و شیر خوشی دهنده[1] و هوم و پراهوم، هیزم و بوی (بَخُور)، این بهره از زندگی (دیگر سرا) و پاکي و نماز رد پسند ردان و سرود گاتها و فرمان (ایزدی) نیك بجای آورده شده[2] (همهٔ اینهارا) تقدیم میکنیم و نذر میکنیم[3] ۵۵

۲ اینك آنها را چنین نذر میکنیم باهورا مزدا و بسروش پاك و بامشاسپندان و بفروهرهای پاکدینان و بروانهای پاکدینان و بآذر

---

۱ در جملات گوشت خوشی دهنده و شیر خوشی دهنده در هر دو جا که گاو آمده بنظر نگارنده از اولی گوشت و از دومی شیر اراده شده است چنانکه ملاحظه میشود در این فقره نذورات و خیرات مادی و معنوی مانند هوم و میزد و آب زور و بر سم و هیزم و بخور و پندار و گفتار و کردار نیك و ایمان بپاداش اخروی و ادعیه خوشنودی ردان و سرود گاتها و اطاعت از احکام آفریدگار شایسته دانسته شده که تقدیم اهورامزدا و امشاسپندان و فرشتگان شود گوشت و شیر نیز جزو نذورات مادی است راجع باینکه کلمه گاو در اوستا بمطلق گوشت و شیر اطلاق شده بتوضیحات فقرهٔ ۱ یسنا ۳ ملاحظه شود

۲ بفقرهٔ ٤ یسنا ۳ ملاحظه شود

۳ افعالی که به تقدیم کردن و نذر کردن ترجمه شده اولی از مصدر دا «دا» که بمعنی دادن و بخشیدن است مشتق است که مصدر به پیشوند pairi بمعنی پیشکش نمودن و تقدیم کردن و در راه خدا بخشودن است دومی که فعل عمدهٔ این یسنا و در هر فقره تکرار شده از مصدر وَئِذْ «vaēdh» که ذکرش در توضیحات فقرهٔ ۱ یسنا ۱ گذشت مشتق میباشد اما در این جا مصدر به آ «آ» که از ضمائم است بمعنی نذر کردن و وقف نمودن و در راه خداوند انفاق کردن است

اهورا مزدا و بردان بزرگوار و بسراسر آفرینش پاك ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین ❀

۳ اینك آنها را چنین نذر میکنیم, این پندار نیك و گفتار نیك و کردار نیك; این هومها و میزدها و زَوَرها و بر سِم از روی راستی گسترده شده و گوشت خوشی دهنده; خُرداد(و) امرداد و شیر خوشی دهنده; هوم و پراهوم و هیزم و بوی (بخور); این بهره از زندگی (دیگر سرا) و پاکی و نماز رد پسند[1] ردان و سرود گاتها و فرمان (ایزدی) نیك بجای آورده شده (همهٔ اینهارا) تقدیم میکنیم و نذر میدهم ❀

٤ اینك آنها را چنین نذر میکنیم بامشاسپندان, شهر باران نیكِ خوب کنشِ جاودان زنده, جاودان سود دهنده که در منش نیك بسر برند و (مادههای آنان) نیز[2] ❀

۵ اینك آنها را چنین نذر میکنیم از برای افزایش این خان و مان, و از برای فزونی این خان و مان از چارپایان و مردان پاكِ زائیده شده و آنانی که زائیده خواهند شد که از آن (خانه) هستند[3] ❀

٦ اینك آنها را چنین نذر میکنیم بفروهرهای نیك پاکدینان چیر پیروزگر تا که یاوری کنند پاکان را ❀

۷ اینك آنها را چنین نذر میکنیم به دادار اهورا مزدای رایومند خُرهمند به مینویان مینوی, به امشاسپندان ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین ❀

---

۱ رد پسند = [illegible] خوشنودی رد رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ٤ یسنا ۳

۲ چنانکه میدانیم درمیان امشاسپندان: بهمن و اردیبهشت و شهریور مذکر دانسته شده و سفندارمذ و خرداد و امرداد مؤنث در فقرهٔ فوق مقصود این است: امشاسپندان ماده همچنین در منش نیك بسر برند مانند امشاسپندان نر فقرات ٤-۷ = فقرات ۹-۱۲ یسنا ۲٤

۳ هرچند که در جملهٔ اخیر: [illegible] معنی مبهم است ولی چنان مینماید که مقصود این باشد: این خانه از چارپایان و مردان پارسا که اکنون در آن بسر میبرند و یا بعدها متولد خواهند شد ولی متعلق بهمین خانه و دودمان هستند در افزایش وگشایش باد

۸ اینك آنها را چنین نذر میکنیم به (فرشتگان) گاهها, ردان پاكي; به هاونی پاك (و) رد پاکي ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.
اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به ساونگهی و ویسهٔ پاك (و) رد پاکي ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین
اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به مهردارنده دشتهای فراخ, هزار گوش ده هزار چشم, ایزدی که بنام خوانده شده, به رام چراگاه خوب بخشنده ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۱] ⁂

۹ اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به رپیتوین پاك (و) رد پاکي ستایش و نیایش و خوشنودي و آفرین
اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به فرادت فشو و زنتوم پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین
اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به اردیبهشت و بآذر اهورا مزدا ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین ⁂

۱۰ اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به اُزیرین پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین
اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به فرادت ویر و دخیوم پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین
اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به سرور بزرگوار نپات اَپم و آبهای مزدا داده ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین ⁂

۱۱ اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به اویسروتریم ائیبی گیّه پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی وآفرین
اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به فرادت ویسپم هوجیاتي و به زرتشتوم پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین

---

۱ فقرهٔ ۸ = فقرهٔ ۳ یسنا ۱ وغیره فقرات ۸-۲۲ = فقرات ۱۳-۲۷ یسنا ۲٤

اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به فروهرهای پاکدینان و بزنان باگروه فرزندان و به یائیریه هوشیتی و به امّ خوب ساخته شده خوب رسته (خوب بالا) و به بهرام اهورا داده و به اوپرتات شکست دهنده ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین ❀

۱۲ اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به اشهین پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین

اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به برجیه و نمانیه پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین

اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به سروش مقدس پاداش دهنده پیروزگر جهان افزا؛ به رشن راست ترین؛ و به ارشتاد جهان افزا (و) بالندهٔ (پرورانندهٔ) جهان ❀

۱۳ اینك آنها را چنین نذر میکنیم به (فرشتگان) ماه، ردان پاکی؛ به اندر ماه پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین

اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به پرُ ماه و ویشپتث پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[1] ❀

۱٤ اینك آنها را چنین نذر میکنیم به (فرشتگان) گهنبارها، ردان پاکی؛ به میدیوزرم پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به میدیوشم پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین

اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به پتیه شهیم پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین

اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به ایا سرم پاك (و) رد پاکی (هنگامی که گله) فرود آینده و گوسفند نر رها شده، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین

---

۱ فقرهٔ ۱۳ شبیه فقرهٔ ۸ یسنا ۱ وغیره

اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به میدیارم پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین
اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به همسپتمدم پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین
اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به (فرشتگان) سال, ردان پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین [۲] ꙮ

۱۵ اینك آنها را چنین نذر میکنیم: بهمهٔ این که سی و سه ردان پاکی هستند نزدیك پیرامون هاونی, آنان از بهترین اشا (راستی و پاکی) هستند که مزدا آموخته, زرتشت گفته, ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین ꙮ

۱٦ اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به اهورا (و) مهر, بزرگواران آسیب نیا بندگان پاکان و بستارگان آفریدگان خرد مقدس (سپند مینو) و بستارهٔ تشتر رایومند خرهمند و بماه در بردارندهٔ تخمهٔ گاو (چارپایان) و بخورشید تیز اسب, دیدهٔ اهورا مزدا; بمهر دهخدای (شهریار) ممالك ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین
اینك آنها را چنین نذر میکنیم: [روز] به هرمزد (روز) رایومند و خرهمند ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین
اینك آنها را چنین نذر میکنیم: [ماه] بفروهرهای (فروردین ماه) پاکدینان ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین [۳] ꙮ

۱۷ اینك آنها را چنین نذر میکنیم: بتو ای آذر پسر اهورا, با همهٔ آتشها, ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین
اینك آنها را چنین نذر میکنیم: بآبهای نیك و بهمهٔ آبهای مزدا داده و بهمهٔ گیاههای مزدا داده ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین ꙮ

---

۲ فقرهٔ ۱٤ شبیه فقرهٔ ۹ یسنا ۱ وغیره
۳ فقرهٔ ۱٦ شبیه فقرهٔ ۱۱ یسنا ۱ وغیره

۱۸ اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به مارا سپند پاكِ کار گر (ورزیده) بقانون ضدّ دیوها، بقانون زرتشتی، بسنّت کهن، بدین نیك مزدیسنی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[1] ؕ

۱۹ اینك آنها را چنین نذر میکنیم: بکوه اُوشیدرنَ مزدا داده (و) رفاهیّت راستی بخشنده و بهمهٔ کوههای رفاهیّت راستی بخشنده (و) بسیار رفاهیّت بخشندهٔ مزدا داده؛ بفرّ کیانی مزدا داده و فرّ بدست نیامدنی مزدا داده ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین
اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به ارت نیك، به چیستی (علم) نیك، به ارِتِ نیك، به رستات نیك، بفرّ (و) سود مزدا داده ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین ؕ

۲۰ اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به آفرین نیك پارسا و به (خود) پارسا، بمرد پاکدین و به داموئیش او پمنَ ایزد چیر دلیر ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین ؕ

۲۱ اینك آنها را چنین نذر میکنیم: باین جاها و روستاها و چراخورها و میهن ها و آبخورها و آبها و زمینها و گیاهها (رستینها) و این زمین و آن آسمان و باد پاك؛ بستاره (و) ماه (و) خُر (و) انیران جاودانی و بهمه آفریدگان خرد مقدس (سپندمینو)؛ بهمه مقدسین و مقدسات که ردان پاکی (تقدس) اند ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[2] ؕ

۲۲ اینك آنها را چنین نذر میکنیم: به رد بزرگوار پاکی؛ به ردان روز وگاهها وماه وگنهبار ها و سال که ردان پاکی هستند در وقت هاونی (بامداد) ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین ؕ

۲۳ اینك آنها را چنین نذر میکنیم: [راسپی] بخوشنودی سروش مقدس

---

۱ فقرهٔ ۱۸ شبیه فقرهٔ ۱۴ یسنا ۱ وغیره
۲ رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۱۶ یسنا ۱

دلیر تن فرمان قوی سلاح اهورائی ستایش و نیایش و خوشنودي وآفرین
اینك آنها را چنین نذر میکنیم: بخوشنودی فروهر زرتشت سپنتمان
پاك ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین
اینك آنها را چنین نذر میکنیم: بخوشنودی تو ای آذر پسر اهورا مزدا
ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین ۞

۲٤ اینك آنها را چنین نذر میکنیم: بفروهرهای چیر پیروزگر پاکدینان؛
بفروهرهای نخستین آموزگاران کیش؛ بفروهرهای نیاگان ستایش
و نیایش و خوشنودی و آفرین ۞

۲۵ اینك آنها را چنین نذر میکنیم: بهمهٔ ردان پاکی ستایش و نیایش و
خوشنودی و آفرین
اینك آنها را چنین نذر میکنیم: بهمهٔ نیکی دهندگان ایزدان مینوی
و جهاني که بستایش و نیایش (برازنده) هستند از روی بهترین راستی[۱]
امشاسپندان شهریاران نیك خوب کنش را ما میستائیم ۞

۲٦ «ینگهه هاتم» مزدا اهورا آگاه است از آن کسی که (چه مرد وچه زن)
درمیان موجودات ستایشش بهتر است، بحسب راستی، این چنین
مردان و این چنین زنان راما میستائیم ۞

---

۱ از فقره ۲۳ تا اینجا بفرشتگاني که در فقرات ۲۰-۲۳ یسنا ۳ آمده بر میخوریم رجوع شود بآنجا فقرات ۲٤ و ۲۵ شبیه فقرات ۳۳ و ۳٤ یسنا ۲٤ میباشد

یسنا ها ۵*

۱ [زوت] ایدر ما میستائیم اهورا مزدا را که جانور و راستی بیافرید، آبها و گیاههای نیک بیافرید، روشنائی و بوم (زمین) و همه چیزهای نیک بیافرید، از برای شهریاری و بزرگواری و صنعت زیبای (وی) ⁂

۲ او را ایدون با پیشوائی ستایش کسانی که با گاو (چارپایان) آسایند میستائیم[1] ⁂

۳ او را ایدون بنامهای مقدس اهورائی (و) محبوب مزدائی میستائیم، او را با تن و جان خودمان میستائیم؛ او (و) فروهرهای مردان و زنان پاکدین را میستائیم ⁂

۴ ایدون اردیبهشت را میستائیم، آن زیبا ترین امشاسپند، آن روشنی، آن سراسر بهی را (نیکی را) ⁂

۵ بهمن را میستائیم و شهریور[2] و دین نیک و پاداش نیک[3] و ارمیتی (سپندارمذ) نیک را ⁂

۶ « ینگهه هاتم »

---

* این یسنا از هفت ها، یسنا ۳۷، برداشته شده است

۱ مقصود از کسانی که با گاو آسایند، کسانی هستند که چارپایان را پرستاری میکنند و از روی دستور مزدیسنی نگاهداری ستوران و همهٔ چارپایان خرد و بزرگ سودمند را از اعمال نیک میشمرند

۲ در متن وهو خشتر vohu xšathra آمده غالباً این امشاسپند در اوستا خشتر وئیریه xšathra vairya نامیده شده است

۳ کلمهٔ که به پاداش ترجمه شده بنا بترجمه بارتولومه Bartholomae است این کلمه در متن فسرتو fseratu آمده در تفسیر پهلوی سرداری ترجمه شده و از برای توضیح اسامی خرداد و امرداد افزوده اند لابد باین ترتیب خواسته اند عدد امشاسپندان را تکمیل نموده از هر شش یاد کرده باشند ولی از ذکر کلمهٔ دین چنین بر میآید که در فقرات ۴-۵ بر شمردن نامهای تمام امشاسپندان مقصود نبوده است

یسنا ها ٦

مندرجات بیشتر فقرات ها ٦ برابر مندرجات ها ۲ میباشد رجوع شود به ها ۲

۱ دادار اهورا مزدا را میستائیم; امشاسپندان, شهریاران نیك خوب کنش را میستائیم[1] ꙮ

۲ (فرشتگان) پاك گاهها (و) ردان پاکی را میستائیم; هاونی پاك (و) ردپاکی را میستائیم; ساونگهي و ویسه پاك (و) رد پاکی را میستائیم; مهر دارندهٔ دشتهای فراخ, هزار گوش ده هزار چشم, ایزد بنام خوانده شده را میستائیم; رام چراگاه خوب بخشنده را میستائیم[2] ꙮ

۳ رپیتوین پاك (و) رد پاکی را میستائیم; فرادت فشو و زنتوم پاك (و) رد پاکی را میستائیم; اردیبهشت و آذر پسر اهورا مزدا را میستائیم ꙮ

٤ اُزیرین پاك (و) رد پاکی را میستائیم; فرادت ویر و دخیوم پاك (و) رد پاکی را میستائیم; سرور بزرگوار, شهریار شیدور آپم نپات تیز اسب را میستائیم; آبهای مزدا داده پاك را میستائیم ꙮ

۵ اویسروتریم آئیبی گیه پاك (و) رد پاکی را میستائیم; فرادت ویسیم هوجیاتی و زرتشتوم پاك (و) رد پاکی را میستائیم; فروهرهای نیك توانای مقدس پاکدینان را میستائیم; و زنان با گروه فرزندان را میستائیم; و یائیریه هوشیتی را میستائیم; و امَ خوب ساخته شده خوب رسته را

---

۱ فقرات ۱-۱۰ یسنا ٦ باستثنای جملهٔ اولی از فقرهٔ اولی مطابق فقرات ۱-۱۰ یسنا ۱۷ میباشد

۲ فقره ۲ شبیه است بفقرهٔ ۳ یسنا ۱ و فقرهٔ ۳ یسنا ۲ و فقرهٔ ۸ یسنا ٤ و فقرهٔ ۵ یسنا ۷

(خوب بالارا) میستائیم؛ و بهرام اهورا داده را میستائیم؛ و اوپرتات شکست دهنده را میستائیم ꙰

۶ اُشهین پاك (و) رد پاکی را میستائیم؛ برجیه و نمانیه پاك (و) رد پاکی را میستائیم؛ سروش مقدس خوب رستهٔ (خوب بالای) پیروزگر جهان افزای پاك (و) رد پاکی را میستائیم؛ رشن راست ترین را میستائیم؛ ارشتاد جهان افزا (و) بالنده (پرورانندهٔ) جهان را میستائیم ꙰

۷ (فرشتگان) پاك ماه (و) ردان پاکی را میستائیم؛ اندر ماه پاك (و) رد پاکی را میستائیم؛ پرماه و ویشپتثَ پاك (و) رد پاکی را میستائیم[۱] ꙰

۸ (فرشتگان) پاك گهنبارها (و) ردان پاکی را میستائیم؛ میدیوزرم پاك (و) رد پاکی را میستائیم؛ میدیوشم پاك (و) رد پاکی را میستائیم؛ پتیه شهیم پاك (و) رد پاکی را میستائیم؛ ایاسرم پاك (و) رد پاکی را (هنگامی که گله) فرود آینده و گوسفند نر رها شده ـ میستائیم؛ میدیارم پاك (و) رد پاکی را میستائیم؛ همسپتمدم پاك (و) رد پاکی را میستائیم؛ (فرشتگان) پاك سال (و) ردان پاکی را میستائیم[۲] ꙰

۹ همهٔ ردان پاکی را میستائیم آنانی که سی و سه ردان پاکی هستند نزدیك پیرامون هاونی، آنان از بهترین اشا (راستی و پاکی) هستند که مزدا آموخته، زرتشت گفته ꙰

۱۰ اهورا و مهر، بزرگواران آسیب نیابندگان (و) پاکان را میستائیم؛ ستارگان و ماه و خُر ـ با گیاه بر سم ـ مهر دهخدای (شهر یار) همهٔ ممالك را میستائیم

---

۱ شبیه است بفقرهٔ ۸ یسنا ۱ و فقرهٔ ۸ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۰ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۰ یسنا ۷

۲ شبیه است بفقرهٔ ۹ یسنا ۱ و فقرهٔ ۹ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۴ یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۷

[روز] هرمزد (روز) رایومند خرهمند را میستائیم
[ماه] فروهرهای (فرور دین ماه) نیك توانای مقدس پاکدینان را میستائیم[1] ꙮ

۱۱ ترا ای آذر پسر اهورا مزدا، پاك (و) رد پاکی میستائیم، با همهٔ آتشها؛ آبهای نیك بهترین مزدا داده پاك را میستائیم؛ همهٔ آبهای مزدا داده پاك را میستائیم؛ همهٔ گیاههای مزدا داده پاك را میستائیم ꙮ

۱۲ ماراسپند بسیار خرهمند را میستائیم؛ قانون ضدّ دیوها را میستائیم؛ قانون زرتشتی را میستائیم؛ سنّت کهن را میستائیم؛ دین نیك مزدیسنی را میستائیم[2] ꙮ

۱۳ کوه اوشیدَرنَ مزدا داده، (آن) ایزد رفاهیّت راستی بخشنده را میستائیم؛ همه کوههای رفاهیّت راستی بخشنده (و) بسیار رفاهیّت بخشنده مزدا داده پاك (و) رد پاکی را میستائیم؛ فرّ کیانی چیر مزدا داده را میستائیم؛ فرّ چیر بدست نیامدنی مزدا داده را میستائیم؛ ارت نیك را میستائیم، (آن) شید ورِ بزرگوار نیرومند خوب رَستهٔ (خوب بالای) بخشا یشگر را: فرّ مزدا داده را میستائیم؛ سود مزدا داده را میستائیم ꙮ

۱٤ آفرین نیك پارسا را میستائیم: و (خود) پارسا، مرد پاك را میستائیم؛ داموئیش او پمنَ ایزد چیر دلیر را میستائیم[3] ꙮ

۱٥ این آبها و زمینها وگیاهها را میستائیم؛ این جاها و روستاها و چراخورها

---

۱ شبیه است بفقرهٔ ۱۱ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱٦ یسنا ٤ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۷ بتوضیحات فقرهٔ ۱۱ یسنا ۱ نیز ملاحظه شود

۲ شبیه است بفقرهٔ ۱۳ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱٥ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ٤ و فقرهٔ ۱٥ یسنا ۷

۳ فقرات ۱٤-۱٦ یسنا ٦، مطابق فقرات ۱۹-۲۱ یسنا ۷۱ میباشد

و میهن ها و آبخورها را میستائیم و دارنده این روستاها (این اراضی) را میستائیم آن اهورا مزدا را[1] ஃ

۱٦ همهٔ بزرگترین ردان را میستائیم: (فرشتگان) روز (و) ماه (و) گنهبارها (و) سال را ஃ

[زوت و راسپی]

۱۷ خرداد و امرداد را میستائیم; شیرِ خوشی دهنده را میستائیم سروش مقدس خوب رسته (خوب بالای) پیروزگر جهان افزای پاك (و) رد پاکی را میستائیم ஃ

۱۸ هوم و پراهوم را میستائیم; پاداش و فروهر زرتشت سپنتمان پاك را میستائیم; هیزم و بوی را (بخور را) میستائیم; تُرا ای آذر پسر اهورا مزدا, پاك (و) رد پاکی میستائیم ஃ

۱۹ فروهرهای نیك توانای مقدس پاکدینان را میستائیم ஃ

۲۰ همهٔ ایزدان پاك را میستائیم; همهٔ ردان پاکی را میستائیم: هنگام ردی (سروری) هاونی, هنگام ردی ساونگهی و ویسه, هنگام ردی همهٔ ردان بزرگ ஃ

۲۱ «ینگهه هاتم»
[راسپی] «یتا اهووئیریو» که زوت بمن بگوید
[زوت] «اثار توش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید ஃ

---

۱ شبیه بفقرهٔ ۱٦ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱٦ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۳ و فقرهٔ ۲۱ یسنا ٤ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۷

یسنا ها ۷

مندرجات بیشتر فقرات ها ۷ مطابق مندرجات ها ۳ میباشد (رجوع شود به ها ۳) و بعلاوه فقرات ۵ ـ ۱۹ مطابق فقرات ۳ ـ ۱۷ از ها ۱ و مطابق فقرات ۸ـ۲۲ از ها ٤ میباشد فقرات ۲۰ ـ ۲۳ مطابق فقرات ۲۳ ـ ۲۵ از ها ٤ میباشد

هم چنین فقرات ۵ـ۱۹ از ها ۷ در فقرات ۲ـ۱۶ از ها ٦٦ تکرار شده است

[زوت و راسپی]

۱ « اشم و هو » راستی بهترین نیکی است (وهم مایهٔ) سعادت است، سعادت از برای کسی است که راست (و خواستار) بهترین راستی است (سه بار)

[زوت] از روی راستی میدهم[۱] خورش میزد، خرداد (و) امرداد (و) شیر خوشی دهنده: از برای خوشنود ساختن اهورا مزدا (و) امشاسپندان، از برای خوشنود ساختن سروش مقدس پاداش دهندهٔ پیروزگر جهان افزا ؂

۲ از روی راستی میدهم هوم و پراهوم: از برای خوشنود ساختن فروهر زرتشت سپنتمان پاك؛ از روی راستی میدهم هیزم (و) بوی (بخور) از برای خوشنود ساختن آذر پسر اهورا مزدا ؂

۳ از روی راستی میدهم هوم از برای خوشنود ساختن آبهای نیك (و)

---

۱ فعل عمدهٔ این یسنا دَدمی [illegible] از مصدر دا [illegible] که بمعنی دادن است مشتق میباشد رجوع شود بفقرهٔ ۱ یسنا ٤

کلمه ای که « از روی راستی » ترجمه شده در متن [illegible] آمده رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۱ یسنا ۲

آبهای نیك مزدا داده؛ از روی راستی میدهم آب هوم، از روی راستی میدهم شیر روان، از روی راستی میدهم گیاه هذانئپتا که از روی راستی گذاشته شده: از برای خوشنود ساختن آبهای مزدا داده ○○

۴ از روی راستی میدهم برسم با زور (و) با کشتی (برسم) از روی راستی گسترده شده: از برای خوشنود ساختن امشاسپندان؛ از روی راستی میدهم سخن (راجع به) پندار نیك، گفتار نیك، کردار نیك؛ از روی راستی میدهم سرودگاتها؛ از روی راستی میدهم فرمان (ایزدی) نیك بجای آورده شده؛ از روی راستی میدهم بهرهٔ زندگی (دیگر سرا) و پاکی و نماز رد پسند ردان[1] از برای خوشنود ساختن ایزدان پاك مینوی (و) جهانی و از برای خوشنود ساختن روان خویش ○○

۵ از روی راستی میدهم به (فرشتگان) گاهها، ردان پاکی؛ از روی راستی میدهم به هاونی پاك (و) رد پاکی، از روی راستی میدهم به ساونگهی و ویسه پاك (و) رد پاکی؛ از روی راستی میدهم به مهر دارنده دشتهای فراخ، هزار گوش ده هزار چشم، ایزدی که بنام خوانده شده (و) رام چراگاه خوب بخشنده ○○

۶ از روی راستی میدهم به رپیتوین پاك (و) رد پاکی؛ از روی راستی میدهم به فرادت فشو و زنتوم پاك (و) رد پاکی؛ از روی راستی میدهم به اردیبهشت و آذر اهورا مزدا ○○

۷ از روی راستی میدهم به ازیرین پاك (و) رد پاکی؛ از روی راستی میدهم به فرادت ویر و دخیوم پاك (و) رد پاکی؛ از روی راستی میدهم به سرور بزرگوار نپات اپم و بآبهای مزدا داده ○○

۸ از روی راستی میدهم به اویسروتریم آئیبی گیه پاك (و) رد پاکی؛

---

۱ رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۴ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱ یسنا ۴

از روی راستی میدهم به فرادت ویسپم هوجیانی و زرتشتوم پاك (و) رد پاکی; از روی راستی میدهم به فروهرهای پاکدینان و زنان با گروه فرزندان و یائیریه هوشیتی و امَ خوب ساخته شدهِ خوب رَستهٔ (خوب بالا) و به بهرام اهورا داده و به اوپرتات شکست دهنده ۞

۹ از روی راستی میدهم به اُشهین پاك (و) رد پاکی; از روي راستی میدهم به برجیه و نمانیه پاك (و) رد پاکي; از روی راستی میدهم به سروش مقدس پاداش دهنده پیروزگر جهان افزا (و) برشن راست ترین و بارشتاد جهان افزا (و) بالندهٔ (پرورانندهٔ) جهان ۞

۱۰ از روی راستی میدهم به (فرشتگان) ماه, ردان پاکی; به اندر ماه پاك (و) رد پاکی; به پُر ماه و ویشپتث پاك (و) رد پاکی[1] ۞

۱۱ از روي راستی میدهم به (فرشتگان) گنهبارها, ردان پاکی; به میدیوزرم پاك و رد پاکی; از روي راستي میدهم به میدیوشم پاك (و) رد پاکی; از روی راستی میدهم به پتیه شهیم پاك (و) رد پاکی; از روی راستی میدهم به ایاسرم پاك (و) رد پاکی ـ (هنگامي که) گله فرود آینده و گوسفند نرها شده ـ از روی راستی میدهم به میدیارم پاك (و) رد پاکی; از روی راستی میدهم به همسپتمدم پاك (و) رد پاکی از روی راستی میدهم به (فرشتگان) سال ردان پاکی[2] ۞

۱۲ از روی راستی میدهم بهمهٔ این ردان که سی و سه ردان پاکی هستند نزدیك پیرامون هاونی آنان از بهترین اشا (راستی و پاکی) هستند که مزدا آموخته, زرتشت گفته ۞

---

۱ شبیه بفقرهٔ ۸ یسنا ۱ و فقرهٔ ۸ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۰ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ٤ و فقرهٔ ۷ یسنا ٦

۲ شبیه بفقرهٔ ۹ یسنا ۱ و فقرهٔ ۹ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱٤ یسنا ٤ و فقرهٔ ۸ یسنا ٦

۱۳ از روی راستی میدهم به اهورا (و) مهر، بزرگواران، آسیب نیابندگان پاکان و ستارگان آفریدگان خرد مقدس و ستارهٔ تشتر رایومند خرهمند و ماه در بر دارندهٔ تخمه‌گاو (چارپایان) و خورشید تیز اسب، دیدهٔ اهورا مزدا، به مهر دهخدای (شهریار) ممالك؛
از روی راستی میدهم [روز] به هر مزد (روز) رایومندِ خُرهمند؛
از روی راستی میدهم [ماه] به فروهرهای (فروردین ماه) پاکدینان[1] ۞

۱٤ از روی راستی میدهم بتو ای آذر پسر اهورا مزدا، بهمهٔ آتشها: از روی راستی میدهم بآبهای نیك و بهمهٔ آبهای مزدا داده و بهمهٔ گیاههای مزدا داده ۞

۱۵ از روی راستی میدهم به ماراسپند پاك کارگر (ورزیده)؛ به قانون ضد دیوها؛ به قانون زرتشتی، به سنّت کهن، به دین نیك مزدیسنی[2] ۞

۱٦ از روی راستی میدهم بکوه اوشیدرن مزدا داده (و) رفاهیّت راستی بخشنده و همه کوههای رفاهیّت راستی بخشنده (و) بسیار رفاهیّت بخشنده مزدا داده و به فرّ کیانی مزدا داده و به فرّ بدست نیامدنی مزدا داده؛
از روی راستی میدهم به ارت نیك، به چیستی نیك، به اِرث نیك، به رستات نیك به فرّ (و) به سود مزدا داده ۞

۱۷ از روی راستی میدهم به آفرینِ نیك پارسا و به (خود) پارسا (و) بمرد پاکدین و به داموئیش او پمن ایزد چیر دلیر ۞

۱۸ از روی راستی میدهم باین جاها و روستاها و چراخورها و میهن ها و آبخورها و آبها و زمینها و گیاهها (رُستنیها) و این زمین و آن آسمان

---

۱ شبیه بفقرهٔ ۱۱ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱٦ یسنا ٤ وفقرهٔ ۱۰ یسنا ٦

۲ شبیه فقرهٔ ۱۳ یسنا ۱ و فقره ۱۳ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۵ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ٤ و فقرهٔ ۱۲ یسنا ٦

و باد پاك (و) ستاره (و) ماه (و) خُر (و) ایران جاودانی و همهٔ آفریدگان خرد مقدس (سپند مینو), بمقدسین و مقدسات که ردان پاکی (تقدس) اند[۱] ؞

۱۹ از روی راستی میدهم به رد بزرگوار پاکی; به ردان روز و گاهها و ماه و گنهبارها و سال که ردان پاکی هستند در وقت هاونی (بامداد) ؞

۲۰ از روی راستی میدهم [زوت و راسپی]: خورش میزد, خرداد (و) امرداد (و) شیر خوشی دهنده: از برای خوشنود ساختن سروش مقدس دلیر تن فرمان قوی سلاح اهورائی, ایزد بنام خوانده شده[۲] ؞

۲۱ از روی راستي میدهم هوم و پراهوم: از برای خوشنود ساختن فروهر زرتشت سپنتمان پاك, ایزد بنام خوانده شده; از روی راستي میدهم هیزم (و) بوی (بخور) از برای خوشنود ساختن تو ای آذر پسر اهورا مزدا, ایزد بنام خوانده شده

از روی راستي میدهم خورش میزد, خرداد (و) امرداد . . . . (دوبار)[۳] ؞

۲۲ از روی راستی میدهم بفروهرهای چیر پیروزگر پاکدینان; بفروهرهای نخستین آموزگاران کیش; بفروهرهای نیاکان ؞

۲۳ از روي راستی میدهم بهمهٔ ردان پاکي; از روی راستی میدهم بهمهٔ نیکی دهندگان, ایزدان مینوي و جهانی که بستایش و نیایش (برازنده) هستند از روی بهترین راستی ؞

---

۱ شبیه فقرهٔ ۱٦ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱٦ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۳ و فقرهٔ ۲۱ یسنا ٤ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ٦

۲ فقرات ۲۰-۲۳ شبیه فقرات ۲۰-۲۳ یسنا ۳ میباشد

۳ فقرات ۲۰-۲۱ باید دو بار تکرار شود

۲۴ از روی راستی او بسوی ما آید[1] از سود یا زیانی که او بخشد (همه) آگاه گردند[2] سرودگران و پیامبران تو, ای اهورا مزدا, خوانده شدیم و پذیرفتیم (آن را) و خورسندیم بآن مزدی که از برای دین مانند من کسانی پیمان دادی, ای مزدا اهورا (دوبار)[3] ॰॰

۲۵ این (مزد) را تو بما دادی از برای زندگی اینجا و مینوی (جهان) تا اینکه ما بمصاحبت تو و اشا بدر آئیم, هماره جاودان[4]
یتا اهو وئیریو . . . (دوبار)

۲۶ اهون وئیریه را میستائیم,[5] سخن درست گفتهٔ شده را میستائیم, آفرین نیك پارسا را میستائیم, داموئیش اوپمن ایزد چیر دلیر را میستائیم, خرداد و امرداد را میستائیم, شیر خوشی دهنده را میستائیم, هوم و پراهوم را میستائیم, هیزم و بوی را (بخور را) میستائیم از برای آفرین خوانی به آفرین نیك پارسا[6] ॰॰

۲۷ ینگهه هاتم . . .

۲۸ [راسپی] « یتا اهو وئیریو » که زوت بمن بگوید
[زوت] « اثار توش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید

---

۱ پس از انجام دهش و بخشش ستاینده در راه خدا و ایزدان در فقرهٔ ۲۴ بستاینده از طرف خداوند گفته شده که بسوی عالم بالا روی کنند تا پاداش مقرّره در یابد

۲ جملهٔ « از سود یا زیانی که او بخشد همه آگاه گردند » از گاتها یسنا ۴۵ قطعهٔ ۷ میباشد « او » راجع است باهورا مزدا

۳ فقرهٔ ۲۴ از « سرودگویان و پیامبران تو » تا انجام فقره دو بار تکرار میشود

۴ این فقره و فقرهٔ ۲۴ از « سرودگویان و پیامبران تو » از هفت ها یسنا ۴۱ فقرات ۵ ـ ۶ میباشد

۵ اهون وئیریه همان نماز یتا اهو میباشد

۶ کلهٔ که آفرین خوانی ترجمه شده در متن فرستی 𐬟𐬭𐬀𐬯𐬀𐬯𐬙𐬌 frasasti آمده و در تفسیر پهلوی فراچ آفرینگانی ترجمه شده است یعنی مدح و ثنا آفرین دوم در متن نیز همین کله یعنی آفریتی 𐬀𐬟𐬭𐬌𐬙𐬌 آمده که بمعنی دعای خیر است در فقرهٔ فوق بخصوصه دعای نیکی که از طرف پارسا و پرهیزکار و خدا پرست و دینداری است رجوع شود بمقاله آفرینگان در خرده اوستا ص ۲۲۵

یسنا ها ۸

[زوت و راسپی]

۱ اشم وهو . . . (سه بار)

از روی راستی میدهم خورش میزد، خُرداد (و) امرداد (و) شیر خوشی دهنده، هوم و پراهوم، هیزم و بوی (بخور) از برای آفرین خوانی اهورا مزدا، اهون وئیریه، سخن درست گفته شده، آفرین نیك پارسا، داموئیش اوپمن چیر، هوم و منتر[1] و زرتشت پاك از روی راستی بسوی ما آید[2] ◌ֻ

۲ [راسپی] بخورید شما ای مردان این میزد را، ای کسانی که آن را بواسطهٔ پاکی و درستکاری[3] بخود ارزانی داشتید ◌ֻ

۳ [زوت] ای امشاسپندان، ای دین مزدیسنی ای بهان نر و بهان ماده[4] و ای زَوَرْها، کسی که درمیان این مزدیسنان خود را مزدا پرست خوانده (و) پیرو اشا شمرده (اما) با جادو جهان راستي را ویران کند، اورا بنمایانید (نشان بدهید بما) شما ای آبها و گیاهها و زَوَرْها ◌ֻ

---

۱ منتر غالباً با کلمهٔ سپنت آمده (mąthra spenta) یعنی کلام مقدس در فارسی ماراسپند و ماراسپند و مهراسپند و مهراسفند گویند رجوع شود بآغاز مقاله آذرباد مهراسپندان در جلد خرده اوستا بفقرهٔ ۲۶ یسنا ۷ و بتوضیحات آن ملاحظه شود راجع باسامي امشاسپندان خرداد و امرداد که نگاهبانان آب و گیاه میباشند بتوضیحات فقرهٔ ۱ یسنا ۳ نگاه کنید

۲ در خصوص این جملهٔ اخیر بتوضیحات جملهٔ اولی از فقرهٔ ۲۴ یسنا ۷ ملاحظه شود

۳ بجاي کلمهٔ درستکاری فررتی frēreti آمده که در تفسیر پهلوی فرانا مشن ترجمهٔ شده است مرکب است از کلمات فرَ fra و اِرِتي ereti

۴ بهان نر بهان ماده بهیأت تذکیر و تأنیث همان کلمهٔ ونکهو vañhu = وُهو vohu میباشد که در پهلوی و فارسي وه و به گوئیم از این بهان یا نیکان مذکر و مؤنث فرشتگان اراده کرده اند چنانکه میدانیم فرشتگان برخي مذکر و برخی دیگر مونث اند مثلاً درمیان امشاسپندان، چنانکه درتوضیحات فقرهٔ ٤ از یسنا ٤ گفتیم، سه تن از آنان مذکر و سه تن دیگر مؤنث اند همچنین در فقره فوق «دین» (دَئنا) و «زَوْر» (زاوثرا) که هردو از ایزدان دانسته شده و از آنان درخواست گردیده که سرّ کساني که خود را مزدا پرست و پیرو اشا یعني قانون راستی و درستي مینامند اما بجادوئي میپردازند فاش کنند هردو مؤنث هستند

۴ و کسی که درمیان این مزدیسنان بُرنا (بالغ) از برگفتن این سخن که از او خواسته شده نگفت بر او جُرم جادو گری وارد آید[1]

اشم وهو . . . (سه و چهار بار)

یتااهو وئیریو . . . . (دوبار) ۰۰

۵ بشود بکام و بخواهش (خود) تو ای اهورا مزدا بآفریدگان خود شهریاری کنی باراده خود (بخواهش خود) بآبها, بخواهش خود بگیاهها, بخواهش خود بهمهٔ بهان راست نژاد براست شهریاری (توانائی) دهید (و) بدروغ ناتوانائی[2] ۰۰

۶ کامروا باد راست, ناکام باد دروغ, سپری شده, بر انداخته شده, زدوده شده از آفرینش خرد مقدس (سپند مینو), بَرده (و) ناکام (باد) ۰۰

۷ بر انگیزانم من زرتشت, اینك سران خان و مانها و دهها و شهرها و ممالك را که بحسب دین اهورائی زرتشتی بیندیشند و سخن گویند و رفتار کنند ۰۰

۸ [راسپی] فراخي و خواری (سُهولت, رفاهیّت) آرزومندم از برای سراسر آفرینش راست, تنگی و دُشخواری آرزومندم از برای سراسر آفرینش ناپاك (دروغ) ۰۰

۹ اشم وهو . . . (سه بار)

بخوشنودی هوم راستی پرور ستائیدن و نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن

[زوت] «یتااهو وئیریو» که زوت بمن بگوید

[راسپی] «یتااهو وئیریو» که او زوت بمن بگوید

[زوت] «اَثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید ۰۰

---

۱ سخني که یك زرتشتی بالغ و مکلف (برنا) باید تکرار کند و اگر نکرد دلیل ایمان متزلزل و وجدان ناپاك اوست و اورا مستوجب سزاي جادوگري میسازد همان فقره فوق است: ای امشاسپندان, ای دین مزدیسنی . . . .

۲ فقرات ۵-۷ این یسنا در یسنا ۶۰ فقرات ۸-۱۰ و در یسنا ۷۱ فقرات ۲۶-۲۸ و فقرات ۵-۸ آن در یسنا ۱۱ فقرات ۱۲-۱۵ و در یسنا ۵۲ فقرات ۵-۸ و در یسنا ۶۸ فقرات ۱۶-۱۹ نیز موجود است

یسنا ها ۹

(هوم یشت)

راجع بترجمهٔ هوم یشت (یسنا ۹ـ۱۱) گذشته از ترجمهٔ اشپیگل Spiegel،
دارمستتر Darmesteter، میلز Mills (S.B.E. Vol. XXXI) و دُهارله De Harlez
بترجمه های ذیل نیز ملاحظه شود:

Über die Metrik des Jüngeren Avesta von Geldner; Tübingen 1877, S. 120–162
گلدنر فقط یسنا ۹ و یسنا ۱۰ را ترجمه کرده است

Essays on the Sacred Language, Writings, and Religion of the Parsis by Haug, second edition edited by West; London 1878, p. 175—185.

Avesta Reader: Texts, Notes, Glossary and Index by H. Reichelt; Strassburg 1911, pp. 94—100 and 170—171 ریخلت فقط یسنا ۹ و یسنا ۱۱ را ترجمه کرده است

Selections from Avesta and Old Persian (First Series), Part I, by I. J. S. Taraporewala, Calcutta 1922, pp. 2—50.

The Pahlavī Version of Yasna IX, edited and translated by Manekji Bamanji Davar, Leipzig 1904.

Neryosang's Sanskrit version of the Hōm Yašt (Yasna IX-XI), translated by J. M. Unvala, Vienna 1924.

Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) von K. Geldner; in Religionsgeschichtliches Lesebuch von Bertholet Zweite Auflage, Heft I, Tübingen 1926, S. 25—27.

Die Yäšt's des Awesta übersetzt und eingeleitet von Herman Lommel, Göttingen 1927, S. 187—195.

Yasna XI: Petite Étude de philologie éranienne par Guillaume Bang; Bruxelles 1889 Extrait des Bulletins de l'Académie royale de Belgique, 3me Série, t. XVIII, No. 8; 1889.

Yasna 10, 1—7 und Yasna 9, 11 von Bartholomae im Grundriss der Iranischen Philologie, I Band, Abteilung, S. 241—243.

Yasna II Notes; Avesta Reader, First Series, by Williams Jackson; Stuttgart 1893, p. 37.

The Pahlavi Text of the Yasna IX transcribed by Mills, published in the Journal of the Royal Asiatic Society, London 1900, 511—528 and in the Journal of the American Oriental Society, New York 23, 1—8, translated in JRAS. 103, 313—324 and in JAOS. 24, 66—76.

The Pahlavi Text of the Yasna X, translated by Mills, published in Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft, Leipzig 56, 117—122, translated in JRAS. 1903, 495—512.

The transcribed Pahlavi Text of the Yasna XI, published and translated in ZDMG. 26, 453—460, by Hübschmann, in ZDMG. 56, 516—520 and in JRAS. 1904, 75—82, by Mills.

۱ در هاونگاه (بامدادان) هوم بر آمد بزرتشت که پیرامون آتش پاك میکرد[۱] و گاتها میسرائید از او پرسید زرتشت: اي مرد که هستی تو که مرا در سراسر خاکی جهان نیکو ترین بدیدار میآئی, با جان درخشان و بیمرگ خویش[۲] ۵۵

۲ آنگاه بمن پاسخ گفت این هوم پاك دور دارندهٔ مرگ:[۳] من ای زرتشت, هوم پاك, دور دارندهٔ مرگ هستم آنِ من بخواه (از آنِ من بجوی), ای سپنتمان, مرا از برای اشامیدن آماده ساز;[٤] بستای مرا بستایش, آنچنان که مرا پس از این سوشیانتها خواهند ستائید[۵] ۵۵

۳ بدو گفت زرتشت: نماز (درود) بهوم ـ که ترا نخستین بار, اي هوم, درمیان مردمان خاکی جهان آماده ساخت, کدام پاداش باو داده شد, چه نیك بختی باو رسید؟ ۵۵

---

۱ در تفسیر پهلوی و توضیحات آن آمده: «در هنگامی که زرتشت آتشدان را می‌شست» مقصود این است در بامداد زرتشت درآتشکده درکار آراستن آذر مقدس و سرودن گاتها بود که ناگاه هوم خود را باو نمود

۲ جان = گیه [illegible] یعنی زندگی یا بعبارت دیگر هستی. بیمرگ = اَمِشَ [illegible] یعنی جاوداني و آسیب نیافتني

۳ دور دارندهٔ مرگ = دُورَ اوشَ [illegible] dūraoša این صفت مرکب است از صفت دُورَ [illegible] که در فرس هخامنشي و پهلوی و فارسي نیز دور گوئیم و از کلمه ائوش [illegible] (ائوشه [illegible]) که در پهلوي ([illegible]) و در فارسی هوش شده و بمعني مرگ است و بهمین معني در ادبیات فارسی باقی است (رجوع شود بمقاله هوشبام درخرده اوستا) در تفسیر پهلوي یسنا ۹ راجع باین کلمه درتوضیحات نوشته اند: که از روان مردمان مرگ (هوش) دور برد روشن گفت بیمرگي (اَهوشي) به هوم بود روشن یکي از مفسرین اوستاست مکرراً نامش در تفسیر پهلوي (زند) یاد شده است

٤ در متن [illegible] (از خوار [illegible] = خوردن) آمده که بمعني خوردن است این کلمه در اوستا چنانکه کلمه خوردن در فارسی از برای آشامیدن و خوردن هردو استعمال شده است از براي کلمه آماده ساختن در متن [illegible] از فعل هو° [illegible] hav بمعني فشردن است در پهلوی هونیتن hunitan نریوسنگ در ترجمه سانسکریت یسنا کلمه مذکور را درسانسکریت آماده ساختن ترجمه نموده است یعني گیاه هوم را فشرده و شیرهٔ آن را از براي نوشیدن حاضر و آماده کردن

۵ در تفسیر پهلوي کلمه سوشیانت سودمند ترجمه شده است از آن رهنمایان آینده دین اراده شده است

۴ آنگاه بمن پاسخ گفت این هوم پاك، دور دارندهٔ مرگ: ویونگهان مرا نخستین بار درمیان مردمان خاکی جهان آماده ساخت؛ این پاداش باو داده شد، این نیك بختی باو رسید که او را پسری زائیده شد، آن جمشید دارنده رمه خوب،[۱] خرمند ترین درمیان مردمان زائیده شده (و) خورشید سان نگران،[۲] کسی که در شهریاری خود جانور و مردم را نمردنی ساخت، آب (و) گیاه را نخشکیدنی، خوردنی را خورش نکاستنی[۳] ⁂

۵ در (هنگام) شهریاری جم دلیر نه سرما بود نه گرما، نه پیری بود نه مرگ، نه رشك دیو آفریده، پدر و پسر، هر یك از آنان، بصورتِ ظاهر پانزده ساله میگردیدند[۴] در مدتی که جم دارندهٔ رمه خوب، پسر ویونگهان شهریاری میکرد ⁂

---

۱ دارندهٔ رمه خوب صفت مخصوص جمشید است در اوستا هوثو [illegible] hvathwa این صفت مرکب است از هو [illegible] hu که بمعنی خوب است و از وَثوَ [illegible] که بمعنی دسته و گروه و گله و رمه است که هم از برای گروه مردان استعمال شده وهم از برای رمه و گله چارپایان چنانکه در فقرات ۱۵ و ۱۸ و ۱۹ تیر یشت این صفت در تفسیر پهلوی (زند) هورمك [illegible] شده و در توضیحات افزوده اند: کوش (یعنی که جمشید) رمك مردُمان ورمك گوسپندان (چارپایان) درست داشت بفقرهٔ ۹۴ اُوگمدئچا نیز ملاحظه شود

۲ خورشید سان نگران یا خور آسابیننده در متن هوَرِ دَرِس [illegible] hvare.daresa این صفت مرکب است از کلمات هوَرْ [illegible] hvar هور (خورشید) و دَرِسَ [illegible] که بمعنی نگاه و بینش است از فعل دَرِس [illegible] (دیدن) در رام یشت فقرهٔ ۱۶ همین صفت از برای جمشید آورده شده است در تفسیر پهلوی همان معنی فوق باین صفت داده شده و در توضیح افزوده اند هو چشم توم یعنی خوب چشم یا نیك نظر در مقابل بد چشم که امروزه معمولاً شور چشم میگوئیم این صفت درکتاب شکند گمانیك وجر در فصل ۱ در فقرات ۵۶ـ۵۷ چنین بیان شده است: « کسي که همهٔ آفریدگان نیك را بچشم خوب بنگرد چشم اوی چشم خورشید است، چه خورشید همه آفریدگان را بخوب چشمي نگاهبان و آراینده است »

۳ در تفسیر پهلوی جمله اخیر چنین توضیح داده شده: چون یکی (از خورشها) خورده میشده دیگر بجاي آن میآمده

۴ نظر باینکه در عهد جمشید پیری وجود نداشت همه مردم بصورت ظاهر جوان پانزده ساله مینمودند درمیان پدر با پسر بحسب ظاهر تفاوت سن دیده نمیشد پانزده سالگي در اوستا آغاز جوانی شمرده شده است رجوع شود بجلد دوم یشتها ص ۱۹۸ و بمقالهٔ نیرنگ کشتی بستن در خرده اوستا ص ۶۵ـ۶۶

۶ که تُرا دیگر بار, ای هوم, درمیان مردمان خاکی جهان آماده ساخت, کدام پاداش باو داده شد, چه نیک بختی باو رسید؟ ꙳

۷ آنگاه بمن پاسخ گفت این هوم پاکِ دور دارندهِ مرگ: آبتین مرا دوم بار درمیان مردمان خاکي جهان آماده ساخت; این پاداش باو داده شد, این نیك بختی باو رسید که اورا پسری زائیده شد, فریدون, از خاندان توانا ꙳

۸ کسی که زد (کشت) اژدهاك سه پوزه,[۱] سه کله, شش چشم[۲] هزار چُستی دارنده; دیو دروغ بسیار زورمند, آسیب جهان (و) خبیث (دُروند),[۳] آن بسیار زورمند ترین دروغي که اهریمن ساخت بر ضد خاکی جهان از برای مرگ جهان راستي ꙳

۹ که تُرا سومین بار, ای هوم, درمیان مردمان خاکي جهان آماده ساخت, کدام پاداش باو داده شد, چه نیك بختی باو رسید؟ ꙳

---

۱ بجای کلمهٔ پوزه در متن زَفن Zafan (زَفرْ) آمده و در پهلوی زفر شده زَفر در اشعار قدماء بسیار آمده و بمعنی دهان است بخصوصه دهان جانوران در ادبیات فارسی نیز غالباً از برای دهان اژدها استعمال شده است در مهریشت فقرهٔ ۱۲۹ زرنیوزَفر Zaranyō Zafar یعنی زرین زفر از براي ناوك تیر استعمال شده است صفت سه پوزه یا سه زفر صفت مخصوص اژدهاك (ضحاك) میباشد در آبان یشت فقرهٔ ۲۹ و رام یشت فقرهٔ ۱۹ و زامیاد یشت فقرات ۴۷-۵۰ همین صفت از براي ضحاك آورده شده و بعلاوهٔ صفات دیگر شبیه فقرهٔ ۸ یسنا ۹, در فقرهٔ ۳۴ از آبان یشت و در فقرهٔ ۲۴ از رام یشت و در فقره ۳۷ زامیاد یشت بهمهٔ این صفات برمیخوریم در این جا بی مناسبت نیست که یادآور شویم از براي پوزه سگ لغت مخصوصی است: ستمن Staman چنانکه در فرگرد ۱۳ وندیداد فقرهٔ ۳۰ آمده است

۲ کلماتي که در اوستا از براي سر و چشم و گردن و دست و پاي دروغپرستان و دیوها و کلیه آفریدگان بدو اهریمنی استعمال شده غیر ازکلماتی است که از براي همین اعضاء و جوارح خدا پرستان و فرشتگان و کلیه آفرینش ایزدی بکار رفته است رجوع شود بمقالهٔ «لغات ایزدی و اهریمنی» در انجام یسنا ۲۷

۳ لغت دُروند که در ادبیات زرتشتیان معروف است در گاتها درگونت و در قسمتهای دیگر اوستا درونت یعنی طرفدار دروغ, دوستار دروغ در مقابل اَشونْ که بمعنی طرفدار راستی و دوستار درستي است

۱۰ آنگاه بمن پاسخ گفت این هوم پاك، دور دارندهٔ مرگ: اترط، سود خواستار ترین سام سوم بار مرا درمیان مردمان خاکی جهان آماده ساخت; این پاداش باو داده شد، این نیك بختی باو رسید که اورا دو پسر زائیده شدند، اوروا خشیه و گرشاسب; آن اولی یك داور و قانون آرا; آن دیگری یك زبردست، جوان گیسور گرز ور[۱] ⁂

۱۱ کسی که زد (کشت) اژی شاخدار[۲] را که اسبها فرو میبرد (می او بارید=می بلعید)، مردها فرو میبرد، آن زهر آلود زرد رنگ، از او

---

۱ صفات گشسو [اوستایی] از کلمهٔ گئش [اوستایی] (گیس) و گذوَر [اوستایی] از کلمهٔ گذَ [اوستایی] گرز که بمعنی گیسو یا گیس دارنده و گرز ور یا گرز دارنده است از صفات مخصوص گرشاسب است در هر جای از اوستا که از این یل نامور یاد شده با همین صفات آمده است

۲ اژی [اوستایی] aži در سانسکریت آهی ahi بمعنی مار آمده است در فرگرد ۱ وندیداد فقرهٔ ۲ مارهای سرخ در آریاویج از آفریدگان اهریمن شمرده شده اند در فقرات ۵-۶ از فرگرد ۱۴ وندیداد در جزو سنگپشت و وزغ و مور و پزدو و مگس از مار (اژی) اسم برده شده و با صفت اودَروثرس [اوستایی] udarō thrąsa آمده یعنی بروی شکم رونده همچنین در فقرهٔ ۶۵ از فرگرد ۱۸ وندیداد مار (اژی) با صفت خشوئوَ [اوستایی] Xšvaêwa آمده که بمعنی زود خزنده و تند رونده است در تفسیر پهلوی اژی شپاک [پهلوی] شده و در توضیحات افزوده شده مارشپاک [پهلوی] اکنون درفارسی مار شیبا گوئیم فخر گرگانی در داستان ویس و رامین گوید:

سر دیوار او پُر مارشیبا جهان از زخم آنها ناشکیبا

کلمهٔ شیبا که در فرهنگهای فارسی بمعنی افعی ضبط شده در واقع صفت مار است همچنین اژی در اوستا اسم یك جانور بزرگ و مهیب اهریمنی است همان است که در فارسی اژدها یا اژدر گوئیم در فقرهٔ فوق اژدر با صفت سروَرَ [اوستایی] آمده این صفت از کلمهٔ سرو [اوستایی] srū که بمعنی شاخ جانور است چنانکه در بهرام یشت فقرهٔ ۷ و از فعل بَر [اوستایی] بردن ترکیب یافته است سرو نیز بمعنی ناخن است چنانکه درفرگرد ۳ وندیداد فقرهٔ ۱۴ وغیره آمده است سروْ در ادبیات فارسی باقی و بمعنی شاخ جانوران است:

ز نور تابش خورشید لعل فام شود سروی آهوی دشتی چو آتشین خلخال (ازرقی)

در فقرهٔ فوق اژدهای شاخدار جانور اهریمنی است که بدست یل نامور گرشاسب کشته گردید همچنین در فقرهٔ ۴۳ زامیاد یشت سناویذَكَ [اوستایی] که یکی از رقبای گرشاسب و بدست وی کشته گشته نیز از تخمه و نژاد شاخدار نامیده شده است (سروُزَنَ [اوستایی]) شکست یافتن اژدهای شاخدار بدست گرشاسب اشاره بمجبر شدن بر دیو بدکنش و اهریمن تبه کار است در قصر داریوش بزرگ (داریوش اول ۵۲۱-۴۸۵ پیش از مسیح) در پارس تخت جمشید

زهر زردوش به بلندی یك نیزه روان بود که بر او گرشاسپ در (دیگ) آهنین در زمان نیمروز خوراك می پُخت و این زیانکار را گرم شد و عرق (خوی) ریخت ناگهان او از زیر (دیگ) آهنین فراز آمد، آب جوشان را پرا کند، گرشاسب مردمنش ترسان بکنار تاخت ꙮ

۱۲ که تُرا چهارمین بار، ای هوم، درمیان مردمان خاکی جهان آماده ساخت، کدام پاداش باو داده شد، چه نیك بختی باو رسید؟ ꙮ

۱۳ آنگاه بمن پاسخ گفت این هوم پاك، دور دارندهٔ مرگ: پوروشسپ[۱] مرا چهارم بار درمیان مردمان خاکی جهان آماده ساخت؛ این پاداش باو داده شد، این نیك بختی باو رسید که تو از برای او زائیده شدی، تو ای زرتشت پاك ازخاندان پوروشسپ، ضد دیوها، (و) اهوراکیش ꙮ

۱٤ ای نامور در آریا ویج[۲] تو ای زرتشت، نخستین بار اهون وئیریه چهار بار بامراعات درنگ بسرودی نیمهٔ دومی را بسرایشی بلندتر[۳] ꙮ

(پرسپولیس) در جزو حجاری و نقوش آنجا جانوران باشاخ و پر بسیار مهیب زشت پیکر دیده میشوند داریوش با دست چپ شاخ جانور اهریمنی گرفته با دست راست دشنه بتهیگاه آن فرو میبرد این نقوش بخوبی یاد آور آئین زرتشتی است و نشان میدهد که چگونه شاهنشاه پارسا و نیك به بدی دست یافته جانوری را که نماینده اهریمن است درهم شکست و باین وسیله در مقابل پیروزهای مادی شاهنشاه پیروزی معنوی او را نیز مجسم ساخته اند

۱ پوروشسپ [اوستائی] Pourušaspa این اسم مرکب است از صفت پئوروش [اوستائی] که بمعنی پیراست چنانکه در وندیداد فرگرد ۷ فقرهٔ ۵۷ آمده است و از کلمه اسب پوروشسپ که بمعنی دارنده اسب پیراست پدر زرتشت است در آبان یشت فقرهٔ ۱۸ زرتشت پسر پوروشسپ نامیده شده است همچنین در فرگرد ۱۹ وندیداد در فقرات ٤ و ٦ و ٤٦ مسعودی در مروج الذهب جلد دوم ص ۱۲۳ در سلسلهٔ نسب پیغمبر ایران نام پدر زرتشت را بورشسف ضبط کرده است راجع بسلسله نسب زرتشت به بندهش باب ۳۲ و به زاد سپرم باب ۱۳ فقرهٔ ٦ و بدینکرد کتاب هفتم فصل ۲ فقرهٔ ۷۰ نیز ملاحظه شود

۲ ایران ویج [اوستائی] رجوع شود بمقالهٔ آن ص ۳۳-۵۲

۳ اهونَ وئیریه همان دعای معروف یتا اهو وئیریه میباشد که در جلد خرده اوستا از آن سخن داشتیم در وندیداد فرگرد ۱۰ در فقرهٔ ۱۱ یتا اهو وئیریه سرودی است که باید چهار بار خوانده شود (چثروش آمروتَ [اوستائی] Čathrušāmrūta = چهار بار گفتنی) یتا اهو دعائی است مرکب از سه فرد شعر در هنگام سرودن باید وزن شعر را منظور داشت و بجائی که باید درنگ نمود

۱۵ تو در زمین پنهان کردی همهٔ دیوها را، ای زرتشت، که پیش از آن بصورت مردان بروی این زمین میگشتند، [۱] (توای) کسی که زورمند ترین، کسی که دلیر ترین، کسی که تخشا ترین، کسی که تند ترین، کسی که پیروزگر ترین شدی درمیان آفریدگان مینویان ॐ

۱٦ آنگاه گفت زرتشت: نماز (درود) بهوم، بهوم نیك، بهوم خوب آفریده شده، راست آفریده شده، نیكِ درمان دهنده خوب اندام، خوب کنشِ پیروزگر، زرد گوّن نرم نالك، (شاخه) چون خورندش بهترین و از برای روان راه جوی ترین (است) ॐ

۱۷ فرود (باینجا) خوانم ای (هوم) زرین نشاهٔ ترا، اینجا جرأت، اینجا پیروزی، اینجا دُرستی، اینجا درمان، اینجا فزایش، این جا بالندگی، اینجا زور همهٔ تن، اینجا فرزانگی از هرگونه (انواع علوم) [۲]
فرود (باینجا) از این رو (خواستارم) تا در جهان (مانند) شهریار کامروا [۳] در آیم، درهمشکننده ستیزه، شکست دهنده دروغ (باشم) ॐ

۱۸ فرود از این رو (خواستارم) تا اینکه ستیزه (دشمنی و بدخواهی و کینه) همهٔ بدخواهان را در همشکنم (چه) از دیوان و مردمان، (چه) از

---

۱ مقصود از دیوها، چنانکه ریخلت Reichelt مینویسد، اُمرا و پیشوایان دیو یسنا میباشند که در گاتها باسم اوسیک (اوسیج) usig و کوی Kavi و کرَپن Karapan زرتشت از آنان نام برده است از این پس از گمراه کنندگان شمرده شده اند (رجوع شود به Avesta Reader, p. 98) بجلد دوم یشتها ص ۲۱۸ نیز ملاحظه شود

۲ کلمه ای که «فرود» ترجمه شده و از برای فهم معنی در جملات دیگر همین فقره هشت بار دیگر به «اینجا» تکرار گردیده در متن نی ni آمده که بمعنی فرود و پائین است در جزو ضمائم در سر یك دسته از کلمات اوستائی و فارسی هم دیده میشود از آنجمله است کلمه نیداتی که در فارسی نهادن شده، بمعنی فرود گذاشتن است

۳ کلمه ای که به «شهریار کامروا» ترجمه شده در متن وسو خشترَ vasō xšathra آمده در تفسیر پهلوی «کامك خُتای» ترجمه شده بارتولومه Bartholomae این کلمه را که در فقرهٔ ۲۵ همین یسنا نیز آمده بمعنی «مستقل» گرفته است و این معنی در هر دو موضع مناسب است

جادوان و پریان, ستمکاران, کویها و کرپانها, زیانکاران دوپا و گمراه کنندگان (اشموغان)[1] دو پا و گرگان چهار پا و لشکر دشمن فراخ که بفریب هجوم آورد ؂

۱۹ این نخستین بخشایش را از تو, ای هوم دور دارندهٔ مرگ خواهش میکنم: بهترین زندگی (بهشت) پاکان,[2] (آن بهشت) روشن و همه (گونه) خواری (آسایش) بخشنده این دومین بخشایش را از تو, ای هوم دور دارندهٔ مرگ خواهش میکنم: درستی از برای این تن, این سومین بخشایش را از تو, ای هوم دور دارنده مرگ خواهش میکنم: زندگی بلندِ جان ؂

۲۰ این چهار مین بخشایش را از تو, ای هوم دور دارنده مرگ خواهش میکنم که من کامروا با جُرأت (و) خُرسند بروی زمین در آیم, در همشکنندهٔ ستیزه, شکست دهنده دروغ (باشم) این پنجمین بخشایش را از تو, ای هوم دور دارندهٔ مرگ خواهش میکنم که من پیروزمند (و) در جنگ شکست دهنده بروی زمین در آیم, در همشکننده ستیزه, شکست دهنده دروغ (باشم) ؂

۲۱ این ششمین بخشایش را از تو, ای هوم دور دارنده مرگ خواهش میکنم: که ما نخست از دزد, نخست از راهزن, نخست از گرگ بوی بریم که هیچکس پیش از ما بوی نبرد که ما همیشه از پیش بوی بریم[3] ؂

۲۲ هوم بآن دلیرانی که در پیکار اسب تازند زور و نیرو بخشد, هوم

---

۱ راجع به اشموغ بخرده اوستا ص ۷۳ پاورقی شمارهٔ ٤ ملاحظه شود

۲ وهیشتم اهوم 𐬬𐬀𐬵𐬌𐬱𐬙𐬆𐬨.𐬀𐬵𐬎𐬨 یعنی بهترین زندگی وهیشت 𐬬𐬀𐬵𐬌𐬱𐬙𐬀 صفت تفضیل است بمعنی بهترین و اهو 𐬀𐬵𐬎 بمعنی زندگی و جهان است این دو کلمه مجموعاً بمعنی فردوس است این صفت تنها در فارسی بمعنی بهشت باقی مانده است

۳ در متن بئود 𐬠𐬀𐬊𐬜 baod که بمعنی بوئیدن است مانند لغت بوی بردن در فارسی بمعنی آگاه شدن و در یافتن آمده است

بزایندگان (بزنان زاینده) پسران نامور (و) فرزندان پارسا دهد, هوم بآنانی که بمیل در آموزش نسك نشینند تقدس و فرزانگی بخشد[۱] ٥

۲۳ هوم بآن کنیزانی (دخترانی) که دیر زمانی شوهر نگرفته نشستند یك شوهر پیمانشناس بخشد بمحض اینکه خواهش شود (از آن) خردمند ٥

۲۴ هوم (بود) آن که کرسانی را از شهر یاری برانداخت,[۲] کسی که از

---

۱ نسك naska اوستا مقصود است دورهٔ کامل آن بیست و یك نسك یا کتاب بوده است

۲ کِرسانی Keresāni در فقرهٔ ۲۴ یسنا ۹ شهریاری است مخالف مزدیسنا کسی است که روا نمیداشت آتربان یعنی پیشوای دین در مملکت تعلیمات دینی انتشار دهد هوم دست این دشمن آئین را از شهریاری کوتاه نمود در وید کتاب مقدس برهمنان, کرسانو Kṛsānu در جهان مینوی نگهبان سوم (= هوم) خوانده شده است شکی نیست که کرسانو و کِرسانی هر دو یکی است جز اینکه این پاسبان سوم در وید دشمن هوم است در اوستا تعریف نقیض وید و اوستا راجع بیك اسم مایهٔ اشتباه دُهارله De Harlez شده دسته ای از ناموران ایرانیان را از آنجمله کِرسانی را غیر از گروه مینویان برهمنان پنداشته است: De l'Exégèse et de la correction des textes avestiques par De Harlez; Leipzig 1888, pp. 82-88 et 108 بسا در اوستا جنبهٔ ملکوتی پروردگاران برهمنان بجنبهٔ اهریمنی تغییر یافته و بسا مینویان هندوان نزد ایرانیان نامورانی شده اند باوجود این تباین آبشخور جمله یکی است رجوع شود به Ameša Spenta, von Bernard Geiger, Wien 1916 S. 46-47 نظایر اینگونه تغییرات در مزدیسنا بسیار است

کِرسانی در تفسیر پهلوی یسنا کرسیاك Karsyāk و بنا بقرأت دیگر کلسیاکا Kalasyākā شده قرأت درست آن باید کلیسیاك Kilisyāk باشد نریوسنگ در تفسیر سانسکریت یسنا این کلمه را کلسیاکاه Kalasiyākāh نوشته و از برای توضیح افزوده: آنان ترسا دین (tarsākadīnih) میباشند چنانکه پیداست کلیسیا که از کلمه یونانی ekklesia آمده بمعنی پرستشگاه عیسویان و ترسا بمعنی عیسوی است بنابر این کلمه کرسانی که در اوستا مفرد است بصیغه جمع آورده شده از آن اهل کلیسیا یا عیسویان اراده گردیده است لابد شباهت لفظی این دو کلمه با همدیگر مایهٔ چنین اشتباهی شده است وگذشته از این چون در عهد ساسانیان کرسانی کلمهٔ نامفهومی بوده و اگر در روزگار کهن شهریاری باین اسم بوده نام و نشانی از او در دست نبوده اوضاع همان عهد راه حلی نموده رقیب آن عهد ایران یعنی دم (بیزانس, رُم سفلی) ترسا یا کلیسیائی که دشمن دین و دولت ایرانیان شمرده میشده مفهوم کلمهٔ کِرسانی پنداشته شده است از این جهت اسکندر نیز که در سنت کهن ایران و بنا بشهادت تاریخ برهم زن آئین ایران بوده مانند دشمنان ایرانیان در عهد ساسانیان رومی و عیسوی کیش خوانده شده است (۱)

---

(۱) رجوع شود به بهمن یشت فصل ۲ فقرهٔ ۱۹ و فصل ۳ فقرات ۳-۵

حرص سلطنت خود مینالید (و) میگفت از این پس اثربان در مملکت
من از برای منتشر کردن آئین نگردد, آنکه همهٔ ترقي را در همشکند,
همه ترقی را بمیراند ﴿

این گونه اشتباه ساده که نباید مایه اشتباه کسی شود نزد دارمستتر Darmesteter عین صواب آمده بنظر دانشمند فرانسوی که اصرار مخصوصی در پائین آوردن عهد انشاء اوستا دارد کرسانی اوستا همان اسکندر مکدونی است یا بعبارت دیگر نویسندهٔ یسنا ۹ در فقرهٔ ۲۴ از کلهٔ کرسانی اسکندر و جا نشینان یونانی وی که سلوکیدها باشند اراده کرده است بنا بر این هوم یشت (یسنا ۹-۱۱) پس از اسکندر در سال ۱٤۰ پیش از مسیح در همان سالی که مهرداد اول سلوکیدها را شکست فاحش داده و بکلی دست یونانیان را از ایران کوتاه کرده انشاء شده است ولي باز صلاح در این دانسته که تقریباً دویست سال دیگر پائین تر آید زیرا که فوراً پس از شکست سلوکیدها ایران شانه از بار نفوذ یونانی تهي نه نموده در عهد بلاش اول که دیگر باره دین زرتشتی در ایران قوتي گرفت و این در سال ٥۰ پس از مسیح بوده هوم یشت ممکن است در این سال انشاء شده باشد(۲) این عقیده بسیار شگفت آمیز دارمستتر مایه اشتباه دانشمندان دیگر نشده هیچ کس کلهٔ کِرِسانی اوستا را با اسکندر مربوط ندانسته و نه هیچکس انشاء هوم یشت را که محققاً از قطعات بسیار قدیم اوستاست صد و چهل سال پیش از مسیح یا پنجاه سال بعد از مسیح نینداشته است معنی لفظی کرسانی معلوم نیست یوستی Justi او را دشمن هوم و دیو گرسنگی دانسته و این کله را با کلهٔ کِرِسسَچه Keresas-ča (𐬐𐬆𐬭𐬆𐬯𐬀𐬯𐬗𐬀) که در فقرهٔ ٦ سروش یشت هادُخت آمده یکی دانسته است(۳) بارتولومه Bartholomae هم احتمال داده که این کله با کله کِرِس 𐬐𐬆𐬭𐬆𐬯𐬀 Keresa مربوط باشد ولی این کله اخیر را که در فقرهٔ ٦ سروش یشت هادخت مذکور آمده بمعنی راهزن و هرزه گرد گرفته است(٤)

---

(۲) Zend-Avesta par Darmesteter, Vol. I, pp. 80-83

(۳) Iranisches Namenbuch von Justi, S. 161

(٤) Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae, S. 469-470.

راجع به کرسانی بکتب ذیل ملاحظه شود:

Arische Periode von Spiegel; Leipzig 1887, S. 223-224.

و رجوع شود به Zarathushtra in the Gathas and in the Greek and Roman Classics, translated from the German of Geiger and Windischman by Darab Dastur Peshotan Sanjana; Leipzig 1897, p. 156.

The Pahlavi version of Yasna IX edited (in Roman characters) and translated by Maneckji Bamanji Davar; Leipzig 1904, p. 53.

Neryosangh's Sanskrit Version of the Hōm Yašt (Yasna IX-XI) by Jamshedji Maneckji Unvala; Vienna 1924, p. 37-38.

Selections from Avesta and Old Persian (First Series), Part I, by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala; Calcutta 1922, p. 42.

Sacred Books of the East, Vol. V, by West, p. 200.

۲۵ خوشا بتو ای هوم که از نیروی خویش شهر یار کامروا هستی
خوشا بتو که بسیار سخنان راست گفته دانی
خوشا بتو که از پرسیدن سخنان راست گفته شده بی نیازی ❀

۲۶ از برای تو فراز آورد مزدا نخست کمر بند (کشتی) ستاره نشان مینوی ساخته شده دین نیك مزدیسنی را این چنین کمر بمیان بسته همیشه هستی در سرکوه پناه و نگهدار گفتار ایزدی (منتر)[1] ❀

۲۷ ای هوم, (تو ای) بزرگ خان و مان, بزرگ ده, بزرگ شهر, بزرگ مملکت, ای در تقدس دانشمدار, نیروی و پیروزی ترا از برای تنم همیخوانم و گشایش بسیار رهاننده ❀

۲۸ برهان از ما کین کینور را, بگردان منش خشمکین را و از هر مردمی که در این خانه, که در این ده, که در این شهر, که در این مملکت گناه ورزد برگیر از پاهایش زور, هوشش تیره ساز[2] منشش در همشکن (پریشان ساز) ❀

۲۹ با دو پا فرانتواناد رفتن, با دوست کاری نتواناد ساختن, با چشمان زمین مبیناد, با چشمان جانور مبیناد آنکه بمنش ما کین ورزد, آنکه بپیکر ما کین ورزد ❀

۳۰ بر ضد آژی زرد سهمگین زهر آلود که پیکر پارسا نابود میکنند,[3] ای هوم زرین, سلاح برزن;
بر ضد راهزن نابکار خونخوار آزار رساننده که پیکر پارسا نابود میکنند, ای هوم زرین, سلاح برزن ❀

---

۱ رجوع شود به Zum Altiranischen Wörterbuch Nacharbeiten und Vorarbeiten von Bartholomae; Strassburg 1906 S. 175-6.

۲ بنا بترجمهٔ وُلف Wolff گوشهایش برکن

۳ بتوضیحات فقرهٔ ۱۱ ملاحظه شود

۳۱ بر ضد کلهٔ مردم دروغپرست ستمکار که سر بر افرازد (مغرور), که پیکر پارسا نابود میکند, ای هوم زرین, سلاح برزن, بر ضد گمراه کننده (اشموغ) ناپاك تباه کنندهٔ زندگی که گفتار این دین بیاد دارد (اما) در کردار نیاورد, که پیکر پارسا نابود میکند, ای هوم زرین, سلاح برزن ❀

۳۲ بر ضد زن بدعمل (جهیکا) جادوگر شهوت انگیز پناه دهنده (گناهکاران) که منش وی متزلزل است مانند ابری که از باد در جنبش باشد, که پیکر پارسا نابود میکند, ای هوم زرین, سلاح برزن
بر ضد هرآنکسی که پیکر پارسا نابود میکند, ای هوم زرین, سلاح برزن ❀

یسنا ۱۰

(هوم یشت)

۱ دور روند از این جا، دور دیوها، دور ماده دیوها سروش نیک پایا ماند، ارت نیك این جا بسر برد، ارت نیك آرام گزینند این جا در این خان و مانی که از آنِ اهورا که از آنِ هوم راستی پرور (است) ❀

۲ پیشین قسمت هاون تُرا که شاخهٔ (هوم) درهمگیرد با باژ[1] میستایم ای خردمند، زبرین قسمت هاون تُرا که اندر آن (شاخهٔ هوم) بازور مردانه فرو کوبم، با باژ میستایم ای خردمند[2] ❀

۳ ستایم ابرها و باران را[3] که پیکر ترا به بالاند بر فراز کوه، ستایم آن

---

۱ راجع بکلمهٔ باژ که بمعنی سخن و گفتار و گوشن است و در این جا بمعنی نماز و درود و ستایش است به خرده اوستا مقالهٔ سروش باژ ملاحظه شود

۲ در این فقره از صفات فرَتَرَ fratara که بمعنی پیشین و اُوَپرَ upara که بمعنی زبرین است و بمعانی نخستین و دومین هم گرفته اند درست معلوم نیست که چه چیز اراده شده است دارمستتر Darmesteter و بارتولومه Bartholomae کلمهٔ اولی را بمعنی نخستین یا بعبارت دیگر قسمت زیرین یعنی خود هاون که در آن شاخهٔ هوم گذارند و کلمهٔ دوی را بمعنی زبرین یا بعبارت دیگر جزء دیگر هاون که دستهٔ آن باشد و با آن شاخهٔ هوم در همکوبند مقصو دانسته اند (Zend-Avesta I. 98; Altira. Wörterb. 1786) دستور اون والا Unvala کلمات مذکور را از برای تعیین نخستین فشردهٔ و دومین فشرده هوم مقصود گرفته است: در یزشنه یا در مراسم دینی در هنگام تهیه نمودن شیرهٔ هوم نخست راسپی شاخه های هوم را در هاون در همکوبد و پس از آن زوت اوستا سرویان دیگر باره آنها را بیفشرد
Neryosangh's Sanskrit Version of the Hom Yašt by Unvala, p. 52.

۳ کلمات ابر و باران در متن مئغ maēgha و وار vār آمده است دوی بهیأت باران در فارسی باقی است در سانسکریت وار vār بمعنی آب است وار نیز در اوستا فعل است بمعنی باریدن اولی در ادبیات فارسی بهیأت میغ بسیار استعمال شده در لغت فرس اسدی ضبط است: میغ ابر بوذ فردوسی گفت

همانا که بارات نبارذ ز میغ فزوت ز آنك بارید بر سرش تیغ

هم چنین کلمهٔ مئغ در اوستا بمعنی ژرفی و فرو رفتگی است چنانکه در فرگرد ۱۳ وندیداد در فقرهٔ ۳۷ آمده در فارسی مغ (مغاک) بفتح میم، در اوستا کلمهٔ اَورَ awra = ابر نیز استعمال شده چنانکه در یسنا ۹ فقرهٔ ۳۲

قلّهٔ کوهی که تو در آنجا بروئیدی ای هوم ❀

۴ ستایم زمین فراخ پهن کار فرمای بخشایشگر در بردارندهٔ ترا, ای هوم پاك; ستایم سر زمینی را که تو از آنجا بسان یل (گیاههای) خوشبو و گیاه خوب مزدا میروئی, ای هوم, بروی[۲] بر زبر کوه و نموّ کن در همه جا بدرستی توئی سر چشمهٔ راستی ❀

۵ به بال[۳] (راسپی) از نماز (باژ) من: در سراسر ریشه ها و در سراسر ساقه ها و در سراسر شاخه ها
به بال در سراسر ریشه ها . . . . (دوبار)[۴] ❀

۶ (زوت) هوم بر فزاید (اگر) بستایندش, همچنین مردی که اورا بستاید پیروزگر بود نیز کمترین فشردهٔ هوم, نیز کمترین ستایش هوم, نیز کمترین خورش هوم بس است از برای کشتن هزار دیو ❀

۷ نا بود شود بزودی هر آن آلودگی که بوجود آمده باشد, از آن خانه ای که در آنجا آورند و در آنجا بسرایند در مان پدیدار (آشکار = واضع) هوم را درستی (و) چاره بخشی (آن را) (از برای خانواده و دودمانش)[۵] ❀

۸ آری همهٔ می های دیگر را خشم خونین سلاح در پی است اما آن می هوم را رامش راستی همراه است مستی هوم سبك سازد هر آن مردمی که هوم را چون پسر (فرزند) خرد سالی نوازش کند[۱] هوم خود را

---

۱ بروی از فعل روئیدن در پهلوی رستن در متن رئود raod

۲ به بال = پرورش یاب, ترقی کن از فعل بالیدن در پهلوی والیتن در متن وَرِدْ vared

۳ فقرهٔ ۵ از آغاز تا انجام دو بار تکرار میشود

۴ جلهٔ که درمیان ابروان گذاشته شده بعدها افزوده شده است

۵ کلمهٔ که «خرد سال» ترجمه شده درمتن تَرونَ Taᵘruna آمده کلمهٔ تر (= تازه) در فارسی با این صفت اوستائی بیك معنی است در فقرهٔ فوق چنانك در فقرات ۵۴-۵۶ ارت یشت بمعنی کودك و بچه یا بعبارت دیگر جوان خرد سال که هنوز از حیث سن ترو تازه است و از همین لغت است کلمه ترانه که بمعنی جوان خوش روی و کودك ترو تازه

از برای آنان آماده ساخته به تن شان در مان بخشد ❀

۹ ای هوم مرا از آن در مانهائی ده که تو از آنها در مان سازی؛
ای هوم مرا از آن پیروزیهائی ده که تو از آنها دشمن را شکست دهی.
خواستارم که دوست و ستایشگر تو باشم یك دوست ستایشگر را دادار اهورا مزدا بهتر خواند چنانکه اردیبهشت را ❀

۱۰ ترا، ای دلیر آفریدهٔ دادار، بغ صنعتگری ساخت[1] ترا، ای دلیر آفریدهٔ دادار، بغ صنعتگری بر البرز فرونشاند[2] ❀

۱۱ پس آنگاه ترا مرغ مقدس (و) آزمودهٔ بجهات مختلف بپراکند: در (میان) تیغهای (کوه) اوپائیری سئن، به سرهٔ (کوه) ستروسار، به تهیگاهِ کوسرویت، به پرتگاه ویش پت و بکوه سپیت کون[3] ❀

و نیز بمعنی دوبیتی و سرود گرفته اند چنانك فرخی گفته: هر نسخه دُری دُری میسفت هر ترانه ترانهٔ میگفت و نیز از همین لغت است کلمهٔ توله که از برای بچه سگ استعمال میشود در اوستا هم سپاترونو Spā tauruno بمعنی توله سگ است چنانکه در وندیداد فرگرد ۵ فقره ۳۰ و در فرگرد ۱۳ در فقرات ۱۵ و ۲۳ و ۲۷ همچنین کلمهٔ توره که اصلاً فارسی است بمعنی شغال از ماده کله تورن اوستا شمرده شده است قطران گفته:
تنها من و یک شهر پر ازخصم و تو با من شیری و یکی دشت پر از روبه و تو ره

۱ بغ = bagha در اوستا بمعنی خدا بسیار کم آمده است در کتیبهٔ های پادشاهان هخامنشی غالباً آمده: بغ بزرگ است اهورا مزدا رجوع شود بجلد ۲ یشتها ص ۱۴۵

۲ در خصوص کوه البرز بجلد دوم یشتها ص ۳۲۴ ملاحظه شود

۳ این فقره از فقرات بسیار سخت اوستا ست در آن اسامی کوههائی که بر آن گیاه هوم میروئیده ضبط شده است گذشته از اوپائیری سئن که ذکرش بیاید از کوههای دیگر در هیچ جا اسمی نیست و در ترجمهٔ پهلوی (زند) یسنا بجای ترجمه و توضیح راجع بچهار جملهٔ اخیر این فقره افزوده شده است: « در خصوص این کلمات شرح و توضیحی نیامده است اینها اسامی کوههائی است که بر آنها هوم میروید » چنانکه از این عبارت برمیآید در زمان ساسانیان هم راجع بجملات مذکور معانی سنتی در دست نداشته که در تفسیر پهلوی ضبط کنند مستشرقین نیز بواسطه نا معلوم بودن برخی از کلمات این جمله ها در ترجمه آنها بهمدیگر موافق نیستند بنظر دارمستتر Darmesteter در فقره فوق اسامی کوههائی که در آنها گیاه هوم سر میزده ذکر شده نگارنده را نیز همین عقیده مقرون تر بصواب مینماید
کلماتی که بحسب ترتیب تیغه، سره، تهیگاه، پرتگاه ترجمه شده در متن چنین آمده است:
(نخست) اپشکت iškata یعنی سنگ خارا درفقرهٔ ۱۴ مهریشت نیز بهمین لغت

۱۲ از این پس در این کوهها, پُرشیره, گوناگون و زرد رنگ میروئی
تو ای هوم, درمانهای تو با خوشي وهومن بپیوسته است
اینك برگردان از من منش (سؤ قصد) بدگوی را, اینك آن منش را
نابود (ساز) آن منش بدگوئی که بر ضد من است ✿

برمیخوریم اگر آن را اسم جمع بدانیم میتوان بمعني سلسلهٔ از خاراها و تیغهای کوه گرفت ممکن است نیز ایشکت جزو اسم اوپائیری سئِن که ذکرش بیاید باشد در فقرهٔ ۳ زامیاد یشت همین کلمات, مانند فقرهٔ فوق, باهم آمده و مینماید که از آن سلسلهٔ کوه اوپائیری سئِن اراده کرده باشند (رجوع بجلد ۲ یشتها ص ۳۲۶)

در بندهش فصل ۱۲ از « کوه وس شکَفت » نام برده شده و در فقرهٔ ۲۱ آن « کوه وس شکفت » شعبه‌ای از کوه اپارسن (=اوپائیری سئِن) شمرده شده است وس شکفت در پهلوی یعني « بسیار شکاف دارنده » یا « بس با شکاف » وندیشمان Windischmann و یوستي Justi کلهٔ ایشکَتَ را بمعنی شکاف کوه گرفته اند (رجوع شود به Zoroastrische Studien S. 6 u. 166; Handbuch der Zendsprache, S. 62)

در فقرهٔ فوق ایشکَتَ در تفسیر پهلوی شکَفت که بمعنی شکاف است ترجمه شده نریوسنگ Neryosengh آن کله را بمعنی شکفت که بمعنی تعجب است, بزمزم همي باژ خواهد گرفت سزدگر بمانی از او در شگفت (فردوسي) گرفته و در ترجمه سانسکریت یسنا آن را Vicitra ترجمه کرده یعني شگفت انگیز یا تعجب آور

(دوم) ستئَرَ Staēra بمعنی سره یا کوه سر و قله است لابد با کله تئر taēra که بمعنی قله است و بخصوصه ازبرای قله البرز استعمال شده ارتباطي دارد (رجوع بجلد ۲ یشتها ص ۳۲۹-۳۳۰) دارمستتر Darmesteter همین کله را اسم کوهي از سلسله غور بند (در شمال کابل) احتمال داده است Z. A. I. p.102

(سوم) کوسرَ Kusra صفت است بمعنی تُهی در سانسکریت Kośa بمعنی فضای خالی است در فقرهٔ فوق شاید از کلهٔ مذکور فضای میان کوه اراده کرده باشند

(چهارم) پَوْران Pawrāna بمعنی پرتگاه است دارمستتر Darmesteter همین کله را اسم خاص کوهی دانسته و بواسطهٔ شباهت لفظی به پروان Parvān, تنگهٔ هندوکُش منتقل شده است Z. A. I. p. 108

اینك معانی لفظي کلمات دیگر فقرهٔ فوق که برخي از آنها محققاً اسامي کوهها میباشد و در برخی دیگر از آنها اختلاف کرده اند: (نخست) اوپائیری سئِن Upāiri Saēna در فقرهٔ ۳ زامیاد یشت نیز یاد شده است آن را شعبه ای از هندوکش دانسته اند لفظاً یعنی بر تر از پرش شاهین این اسم لابد بمناسبت بلندی این کوه است یعنی کوهی که در بلندی شاهین بلند پرواز هم بر فراز آن نتواند رسید (رجوع بجلد دوم یشتها ص ۳۲۶-۳۲۷)

۱۳ نماز به هوم که منش درویش را چون آنِ توانگر بزرگ کند

نماز به هوم که منش درویش را آنچنان بزرگ کند که او بآرزوی خود رسیده باشد تو از نران (مردان = دلیران) بسیار برخوردار کنی (و) مقدس تر (و) دانشمند تر (سازی) آن کسی که بدرستی از تو ای هوم زرین آمیخته بشیر، بخشی یابد °°

(دوم) ستروسار Starō.Sāra یعني ستاره سر، کوهی است که در بلندي سر بستاره کشیده نظر باین معنی باید ستارو سار Stārō.Sāra باشد معلوم نیست که این کوه در کجاست در توضیحات کلمهٔ ستئر Staēra گفتیم که دارمستتر این کلمهٔ اخیر را که با « ستروسار» یکجا آمده اسم کوهی از سلسله غوربند احتمال داده است

(سوم) کوسرویت Kusrō.pata مرکب است از « کوسرو » که گفتیم بمعنی تهی و خالی است و از ریشه فعل پت pat که بمعنی افتادن و پرتاب شدن و پریدن است این اسم مرکب را می توان تهی نشیب ترجمه کرد دارمستتر احتمال داده که کوسرویت یکی از تنگه های غوربند باشد

(چهارم) ویش پث Vîšpatha لفظاً یعنی « در همه جا » یا بعبارت دیگر «گرداگرد» این کلمه بهمین معنی در فقرهٔ ٤ همین یسنا نیز آمده است

دارمستتر این کلمه را بمعني گذر گرفته و کلمهٔ مقدم بر آن را که « یوران » باشد و ذکرش گذشته، یکي از تنگه های هندو کش پنداشته است

(پنجم) سپیت گون Spita gaona اسم سپید گون یا سفید رنگ لابد بمناسبت رنگ آن کوه است و در متن بخصوصه کلمهٔ گئیری که بمعنی کوه است نیز قید گردیده یعنی سفید کوه در فقرهٔ ٦ زامیاد نیز کوهی سپیت ورِنه Spitavarenah یعنی سفید رنگ یاد شده است درمیان رودها و دشتها و کوههای ایران زمین بسیاری با صفات سفید و سیاه نامزد شده اند دار مستتر Darmesteter کوه سفید گون فقرهٔ فوق را مانند کوههای دیگر این فقره از سلسلهٔ هندوکش دانسته بد و شعبهٔ « کوه بابا » که هردو سفید کوه خوانده میشوند منتقل شده است درمیان این پنج کوه فقط از اولي که اوپائیری سئن باشد در فقرات اولی زامیاد که در آنجا از پنجاه و سه کوه یاد شده اسم برده شده و در فصل ۱۲ بندهش نیز که راجع است بکوهها باستثنای اپارسن (اوپائیری سئن) از کوههای دیگر فقرهٔ فوق اسمي نیست ولي شکي نیست که « ستاره سر » و « سپیت گون » نیز اسم دو کوه است « کو سرویت » و « ویش پث » هم باید اسامی کوهها یا از متعلقات کوه مانند گردنه و کمره و تنگه و دره وغیره باشد چنانکه در تفسیر هوم یشت ملاحظه میشود همیشه گیاه هوم با کوه ذکر شده و در فقرهٔ ۱۲ یسنا ۱۰ پس از ذکر کوهها در فقرهٔ پیش آن مندرج است : «از این پس تو (هوم) در این کوهها (...) میروئی»

در خصوص معانی لغات رجوع شود به Altira. Wörb. von Bartholomae Sp. 475 u. 844 u. 1474 u. 1588 u. 1599 u. 1628.

۱٤ نباید از براي من آنانی که از آن (هوم) نوشیدند بدلخواه خود مانند گاو درفش[1] درجنبش باشند باید آنانی که از تو نشاهٔ یابند زنده دل پیش روند (و) ورزیده (کار پرداز) بدر آیند
بتو ای هوم راست (و) راستي پرور دهم (تقدیم کنم) این تن را که مرا خوب رسته مینماید ꙮ

---

۱ گاو درفش در متن گاوُش درفش Gāuš drafša در تفسیر پهلوی گاو درفش یعنی علم گاو این لغت درست یاد آور درفش کاویانی است که از چرم بوده است
آغاز داستانی این علم معروف است: کاوه آهنگر از ستم ضحاك بستوه آمده آن پوست که آهنگران بران بندند بر سر چوبی بلندکرده مردم را بپادشاه بیدادگر بشورانید فریدون آن علم را بفال نیك گرفته بزر و گوهر بیار است
فرو هشت از زرد و سرخ و بنفش همي خواندش کاویانی درفش (فردوسی)
بنا بمندرجات ابوریحان (آثارالباقیه ص ۲۲۲) این رایت که نامزد بوده به درفش کابیان از پوست خرس بود و بقولی دیگر از پوست شیر و بزر و گوهر آراسته بود خوارزمی در مفاتیح‌العلوم مینویسد: «درفش کابیان یعنی علم کابیان کسی که برضحاك بشورید تا اینکه آفریدون ضحاك را بکشت درفش کابی از پوست خرس بود و نیز گویند، از پوست شیر بود پادشاهان فرس آن را فرخنده دانسته بزر و جواهر گرانبها بیاراستند»
رجوع شود به The translation of an extract from Mafâtîh al-Ulûm of Al-Khwarazmî by J. M. Unwala. (Separate print) from the Journal of K. R. Cama Oriental Institute, No. 11, Bombay 1928, p. 3.
در تاریخ ایران غالباً از این علم مقدس یاد شده ثعالبی مینویسد: درفش کاوه پس از پیروزی فریدون بزر و گوهر آراسته شده علم مقدس ایران بود تا اینکه در جنگ قادسیه بدست عربی از قبیلهٔ نخع افتاد سعد بن وقاص آن را در جزو ذخایر و جواهر یزدگرد نزد عمر بن الخطاب فرستاد عمر امر کرد که آن را از چوبه برگرفتند و خود درفش پاره پاره کرده میان مسلمانان قسمت کردند رجوع شود به غُرَر اخبار ملوك‌الفرُس باهتمام Zotenberg ص ۳۲ و ۳۸-۳۹
درفش کاویانی در جنگ قادسیه پس از کشته شدن سردار ایران رستم پسر فرخ هرمزد بدست سعد وقاص افتاد بلعمی (ص ٤٦) مینویسد: بعد از وی (بعد از آفریدون) پادشاه بپادشاه میآمد و عزیزش میداشتند و هر یکی پیرایه و جواهر چندی بر آن می بستند تا وقت یزدگردشاه چون مسلمانان خزینه او غارت کردند او را پیش امیرالمؤمنین عمرخطاب رضی الله عنه آوردند و امیرالمؤمنین بفرمودند تا آن گوهرها برداشتند و آن پوست را بسوختند قیمت جواهرات درفش به ۳۰,۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی تخمین شده است در روی مسکوکات شهریاران پارس در عهد اشکانیان در پهلوی آتشکده لواي مربعی نقش است این لوا باید درفش کاویان باشد
رجوع شود به Geschichte der. orienta. Völker im Altertum von Justi, S. 453

۱۵ بهلم کم و کاستی زن نابکار کوته خرد را که بفریفتن آتربان و هوم اندیشد (اما) خود او فریفته شده یکسره نا بود شود, کسی که بر آن شده سور هوم را خود بخورد (هوم) باو پسران اتربان ندهد و نه پسران خوب[1] ☘

۱۶ از برای پنج (چیز) هستم, از برای پنج (چیز) نیستم:
از برای پندار نیك هستم, از برای پندار زشت نیستم
از برای گفتار نیک هستم, از برای گفتار زشت نیستم
از برای کردار نیك هستم, از برای کردار زشت نیستم
از برای فرمانبرداری هستم, از برای نا فرمانی نیستم
از برای راستی هستم, از برای دروغ نیستم
این چنین تا (بروز) واپسین که درمیان دو گوهر فتح قطعی بود[2] ☘

۱۷ آنگاه گفت زرتشت: نماز (درود) به هوم مزدا داده, نیك (است) هوم مزدا داده, نماز (درود) به هوم همهٔ هومها را میستایم چه آنکه برز بر کوهها (و) چه آنکه در درهٔ رودها (میروید), هم چنین آنکه در تنگنا دارند و در بند زنان هستند[3] از تشت سیمین (تُرا) به (تشت) زرین ریزم[4] تُرا بزمین نیفکنم زیرا که رایومند (شکوهنده) و ارجندی ☘

---

۱ یعنی زنی که سور یا ضیافت و خیراتی که باید از برای هوم در راه خدا داده شود از بینوایان و مستمندان دریغ کند و خود بخورد از اعقاب پاك و فرزندانی که ممکن است آتربانان و پیشوایان دینی گردند و از مطلق پسران نیك محروم ماند

۲ اشاره است به دو گوهر یا مینویان غیر مرئی: سپند مینو (خرد مقدس) و اهریمن که در طی جهان مادی بضد همدیگر در ستیزه اند تا اینکه در سر انجام سپند مینو یا روح راستی و نیکی غلبه نموده روح خبیث اهریمن شکست یابد

۳ یعنی همه هومها را ستوده و بزرگ میدارم چه آنهائی که هنوز در بالای کوهها و در درهٔ رودهاست و چه آنهائی که زنان چیده و بسته نموده درجائی انبار کرده نگاهداشته اند

٤ در متن نیز کلمهٔ تشت [اوستایی] tašta آمده است این لغت در عربی از فارسی گرفته شده طشت یا طست گفته اند و از همین کلمه است لغت طس و طاس در عربی که در فرانسه tasse گویند بفرهنگها بلغات تشتخانه و تشت دار نیز ملاحظه شود در فقرهٔ فوق تشت بمعنی پیاله و جام است در فارسی بمعنی لگنچه استعمال کنند

۱۸ این است سرودهای تو ای هوم، این است ستایشهای (تو) این است درود (تو) این است گفتار راست که درستی آورد (و) پیروزی دهد، در مقابل دشمن چاره و درمان بخشد ❀

۱۹ اینها (هستند) از برای تو (اما) از برای من: چالاك فرا رسد نشاهٔ تو؛ روشن فرارسد نشاهٔ تو؛ سبك در آید نشاهٔ تو
آن پیروزگر را بستایند هماره با این گفتار سرودنی ❀

۲۰ درود بچارپان، درود بچارپایان، سخن خوش از برای چارپایان، پیروزی از برای چارپایان، خوراك از برای چارپایان، چراگاه از برای چارپایان، کشت و ورز از برای چارپایان، که از برای خورش ما بپرورد [1] ❀

۲۱ هوم زرین بزرگ را میستائیم، هوم .. [2] جهان افزا را میستائیم، هوم دور دارندهٔ مرگ را میستائیم، همهٔ هومها را میستائیم
اینك پاداش و فروهر زرتشت سپیتمان پاك را میستائیم
« ینگهه هاتم » [3]

---

۱ فقرهٔ ۲۰ مثل فقرهٔ ٦۱ بهرام یشت است در جملهٔ اخیر از یسنا ٤۸ قطعهٔ ٥ میباشد
۲ بجای نقاط کلمهٔ فراشمی [illegible] گلد نر آن را نوشیدنی ترجمه کرده
Geldner, 8 Yt. 115 رجوع بفهرست لغات اوستا جلد اول یشتها
۳ مثل فقرهٔ ۲٦ یسنا ٤

یسنا ۱۱

(هوم یشت)

[زوت و راسپی]

۱ بدرستی سه پاکان نفرین خوانند: گاو و اسب و هوم
گاو به زوت نفرین کند: بکند که بی فرزند شوی و ببدنامی دُچار کردی تو ای کسی که مرا وقتی که پخته هستم (بارزانیان) بخش نه نمائی بلکه از برای پروراندن زن خود یا پسر (اولاد) خود یا شکم خویش بکار میبری

۲ اسب بسوار نفرین کند: بکند که تو اسبان نتوانی بستن، نه بر اسبان نشستن، نه باسبان لگام زدن توای کسی که آرزو نه نمائی از برای (نشان دادن) زورم در بسا از انجمن گروه مردان در کشت زار[۱]

۳ هوم بخورنده نفرین کند: بکند که بی فرزند شوی و ببدنامی دُچار گردی تو ای کسی که مرا وقتی که در همفشرده شده ام نگاه میداری چون دزد محکوم بمرگ[۲] بهیچ وجه نیستم محکوم بمرگ منی که هوم پاك دور دارندهٔ مرگ (هستم)[۳]

---

۱ کلمه ای که « کشت زار» ترجمه شده در متن کرشو [illegible] Karšū آمده از کلمه کرش [illegible] Karš که بمعنی کشتن یا کاشتن است در فقره مذکور ممکن است از این کلمه میدان اسب دوانی اراده کرده باشند

۲ کلمه اي که «محکوم بمرگ» ترجمه شده در متن پشو سارَ [illegible] Pešō.Sāra آمده یعنی کسی که (از برای گناهش) سرش محکوم است

همچنین در اوستا کلمهٔ پشوتنوُ [illegible] نیز بهمین معنی است یعنی کسی که (از براي گناهش) تنش محکوم است کلمه اولي در تفسیر پهلوي «یورتك سر» و کلمه دومی « تنا پور » شده و در توضیحات افزوده اند مرگ ارزان یعنی سزاوار مرگ یا مستوجب قتل

۳ راجع بنفرین نمودن گاو و اسب و هوم کساني را که از آنها غفلت میورزند به باب ۲۶ روایت پهلوي نیز ملاحظه شود : The Pahlavi Rivāyat accompanying the Dâdistân i Dinik edited by Ervad Bomonji Nasarvanji Dhabhar; Bombay 1913, pp. 92-98.

۴ از برای من هوم، پدر پاك اهورا مزدا از قربانی[1] دو ارواره با زبان و چشم چپ ارزانی داشت[2]

۵ کسی که از این قربانی من برباید یا بدزدد یا بردارد آنچه را که اهورا مزدای پاك بمن داد: دو ارواره با زبان و چشم چپ

۶ اندر خانه اش زائیده نشود اثربان، نه رزمی و نه برزیگر بلکه اندر خانه اش زائیده شوند دهك ها و مورك ها و ورشن های گوناگون[3]

---

۱ بجای کلمهٔ قربانی در متن درون Draona آمده در فقرهٔ ۱۵ یسنا ۱۰ نیز بهمین کلمه برخوردیم در فقرهٔ ۷ همین یسنا نیز این کلمه موجود است در تفسیر پهلوی سور ترجمه شده کلمهٔ که در فارسی نیز باقی است چنانکه از فقرات مذکور برمیآید از کلمهٔ درون قربانی یا سوری که از گوشت باشد اراده کرده اند در مراسم دینی زرتشتیان درون عبارت است از نانهای کوچك بدون خمیر مایه درون یشتن از جمله مراسمی است که در آن از همین نانها از برای امشاسپندان یا فرشتگان و فروهرهای درگذشتگان خیرات میشود عدد این نانها در سروش باژ شش و از برای ایزدان دیگر چهار مقرر شده است رجوع شود به

Vendidâd Vol. II Glossarial Index by Dastoor Hoshang Jamasp; Bombay 1407, p. 82.

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by J. J. Modi; و به Bombay 1922, p. 296.

۲ لغت ارواره در فرهنگهای فارسی ضبط نشده شاید از لغات عامیانه پنداشته شده باشد این کلمه در اوستا hanuharena آمده و در تفسیر پهلوی اروارك ērvārak ترجمه شده است در فصل ۲۴ بندهش فقرهٔ ۳ کلمه اروار نیز بهمین معنی آمده است به « یاد کار زریران » نیز ملاحظه شود: Yātkar-i Zarirān übersetzt von Geiger, S. 54 N. 27

از برای کلمهٔ زبان هیزو hizū و از برای چشم دَایثرَ dōithra آمده است چنانکه از فقرهٔ فوق برمیآید مقرر است در جشنی که از برای خوشنودی هوم فرشتهٔ موکل گیاه هوم آرایند اعضاء معینی از قربانی باین ایزد تقدیم گردد در فقرهٔ ۴ از فصل ۱۱ شایست لا شایست کلیهٔ اعضاء یك گوسفند قربانی از برای خوشنودی امشاسپندان و فرشتگان و فروهرهای پاکان و نامداران چنین تقسیم شده: زبان و چانه (ارواره) و چشم چپ از برای ایزد هوم؛ گردن از برای امشاسپند اردیبهشت که از برای ایزد «وای» موکل هوا؛ شانهٔ راست از برای اردویسور فرشتهٔ آب؛ شانهٔ چپ از برای درواسپ=گوش، ایزد نگهبان چارپایان سود مند؛ ران راست از برای فروهر گشتاسب؛ ران چپ از برای جاماسب ... وغیره

۳ از دهك، مورك، ورشن نمیدانیم چه طبقه ای از مردمان اراده کرده اند چنانکه از فقره فوق برمیآید آنان باید از اشخاص اهریمنی باشند در مقابل سه طبقه از

۷ زود از برای هوم دلیر آن گوشت سور را به بر تا اینکه ترا هوم به بند نه نماید چنانکه به بند بست افراسیاب زیانکار تورانی را که درمیان ثلث[1] زمین درمیان دیوار آهنین احاطه شده بود[2] ✿

اشخاص ایزدی که آتربان یا پیشوای دینی و رزمی و دهقان باشند بنابراین اعمال آنان باید نقطهٔ مقابل پیشوایان و لشکریان و کشاورزان باشد از تفسیر پهلوی (زند) فقرهٔ فوق نیز چنین برمیاید

دهك [اوستایی] dahaka معنی لفظی این کله معلوم نیست اگر هم مربوط بکلمهٔ دهاك [اوستایی] که در اوستا اسم ضحاك است باشد باز نمیدانیم که معنی لغوی آن چیست زیرا که معنی لفظی این اسم اخیر نیز معلوم نیست دهك در تفسیر پهلوی دخشك کاهنیتار Daxšak Kāhenitār ترجمه شده و از برای توضیح افزوده اند: «کسی که نشانهٔ هرمزد بکاهد» در ترجمهٔ سانسکریت دهك به Cihna که بمعنی نشانه و علامت خاص است ترجمه شده است بنابر این تفاسیر دَهك برخلاف آتربان که حافظ علائم دینی است، کسی است که در او آثار و علائم دینی نیست

مُورَكَ mūraka شاید بکلمات مُورَ [اوستایی] که در آبان یشت فقرهٔ ۹۳ آمده و صفت است بمعنی کند فهم وکم شعور و کاهل و به مرورَ [اوستایی] mrūra که در فرگرد ۲ وندیداد در فقرهٔ ۲۲ آمده و نیز صفت است بمعنی خراب کننده، تباه سازنده، آسیب رساننده مربوط باشد

مورك در تفسیر پهلوی موتك کرتار (کردار) شده و از برای توضیح افزوده شده: کسی که همه چیز را تباه کند در ترجمهٔ سانسکریت مورک به māndya که بمعنی تنبلی و ناتوانی است ترجمه شده است

ورشنَ [اوستایی] varšna در فقرهٔ فوق باکلهٔ پورو سَرِذَ [اوستایی] pouru.saredha آمده که بمعنی انواع و اقسام است و نگارنده گوناگون ترجمه کردم در تفسیر پهلوی این دو کله باهم تفسیر شده پُرسرتك ورزیتار شده یعنی گوناگون کارگزار و در توضیح افزوده شده: کسی که کار دادستان بسیار فراگیرد اما هیچیک را بانجام نرساند نریوسنگ این کله را در تفسیر سانسکریت خود ترجمه نکرده است

۱ ثلث یا سه یك = تریشوَ [اوستایی] thrišva از کلهٔ تری [اوستایی] thri یعنی سه از ثلث زمین روی زمین اراده شده چه در مقابل قسمت هفتگانه سطح زمین، هفت کشور که در ادبیات فارسی نیز معروف است، از برای عمق زمین سه طبقه قائل شده اند در وید نیز از همین تقسیم سه گانه سخن رفته است این تقسیم سه گانه از روی تقسیم سه گانه کائنات: آسمان و هوا و زمین اقتباس شده است بفقرهٔ ۲ فروردین یشت نیز ملاحظه شود

۲ اشاره است به بند نمودن هوم افراسیاب را که مکرراً در اوستا از آن یاد شده است در جلد اول و دوم یشتها مفصلاً از پادشاه تورانی که ازکیخسرو شکست یافته در کریز بود تا اینکه هوم او را دستگیر نموده نزدکیخسرو بُرد صحبت داشتیم در این جا فقط یادآور میشویم که بنا بمندرجات شاهنامه هوم عابد افراسیاب را که در بردع در هنگ خود پنهان بود دستگیر کرد رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۲۰۷-۲۱٤ و بجلد دوم ص ۲۵۲-۲۵۳ و ۲٦۰ راجع به بردع بمقاله ایران و یج ملاحظه شود در همین جلد ص ٤۱

۸ آنگاه گفت زرتشت: نماز (درود) به هوم مزدا داده، نیک (است) هوم مزدا داده نماز (درود) به هوم[1]

۹ [راسپی] آنچه از ما یك، اما دو برابر، سه برابر، چهار برابر، پنج برابر، شش برابر، هفت برابر، هشت برابر، نه برابر، ده برابر آن از شما آید[2] ۝

۱۰ [زوت] بتو ای هوم راست (و) راستی پرور دهم (تقدیم کنم) این تن را که مرا خوب رسته مینماید به هوم تخشا (از برای رسیدن) به نشاط، بنیکی، بپاکی بده بمن تو ای هوم پاك دور دارندهٔ مرگ بهترین زندگی (بهشت) پاکان (و) روشنائی همه گونه رفاهیّت بخشنده ۝

۱۱ «اشم وهو» راستی بهترین نیکی است (و هم مایهٔ) سعادت است، سعادت از برای کسی است که راست (و خواستار) بهترین راستی است (سه بار) [راسپی] «اشم وهو ...» (دو و دو و دو سه بار)[3] ۝

۱۲ [زوت] «اشم وهو ...» (چهار بار)
«یتا اهو وئیریو ...» (دو بار)
بشود بکام و بخواهش (خود)، تو ای اهورا مزدا، بآفریدگان خود شهریاری کنی، بارادهٔ (بخواهش) خود بآبها، بخواهش خود بگیاهها، بخواهش

---

۱ در فقرهٔ ۱۷ یسنا ۱۰ نیز بهمین جملات برخوردیم

۲ ترجمه این جمله درست مطابق متن نیست با اینکه معنی کلمات این فقره هر یك جداگانه معلوم است اما از مجموع آنها معنی ای که مطابق صرف و نحو باشد بر نمیآید تفسیر پهلوی آن هم درست معنی حقیقی فقره را نمیرساند ترجمه فوق از روی ترجمهٔ سانسکریت نریوسنگ استخراج شده و مقصود این است: در مقابل هر یك از اعمال نیك ستایندگان دو برابر و سه برابر وغیره پاداش داده خواهد شد

رجوع شود به Commentar über des Avesta von Spiegel II, Band 184-186
و به Neryosangh's Sanskrit version of the Hōm Yašt von Unvala, p. 94.

۳ در هنگامی که زوت «پراهوم» را در سه جرعه مینوشد راسپی در سه بار و در هربار دو اشم وهو میسراید

خود بهمهٔ بهان راست نژاد براست شهریاری (توانائی) دهید (و) بدروغ ناتوانائی[۱] ꕥ

۱۳ کامروا باد راست، ناکام باد دروغ، سپری شده، برانداخته شده، زدوده شده از آفرینش خرد مقدس (سپند مینو)، برده (و) ناکام (باد) ꕥ

۱٤ برانگیزانم من زرتشت، اینك سران خان و مانها و دهها و شهرها و ممالك را که بحسب دین اهورائی زرتشتی بیندیشند و سخن گویند و رفتار کنند ꕥ

۱۵ [راسپی] فراخی و خواری (سهولت، رفاهیّت) آرزومندم از برای سراسر آفرینش راست، تنگی و دُشخوای آرزومندم از برای سراسر آفرینش ناپاك (دروغ) ꕥ

۱٦ «اشم وهو» (سه بار)

«فرَوَرانه» من اقرار دارم که مزدا پرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورائی کیشم به هاونی پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ساونگهی و به ویسیه پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ردان روز و گاهها و ماه و گهنبارها و سال ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۲]

[زوت] «یتا اهو وئیریو» که زوت بمن بگوید

[راسپی] «یتا اهو وئیریو» که او، زوت بمن بگوید

[زوت] «اثارتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[۳] ꕥ

۱۷ [زوت و راسپی] «فرستویه» فراز ستایم پندار نیك و گفتار نیك

---

۱ فقرات ۱۲-۱۵ مطابق فقرات ۵-۸ یسنا ۸ میباشد رجوع شود بآن

۲ در سر آغاز یسنا فقرهٔ ۷ و در یسنا ۱ فقرهٔ ۲۳ و در یسنا ۳ فقرهٔ ۲٤ به فرَورانه برخوردیم رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۲۳ یسنا ۱

۳ رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۲۵ یسنا ۳

و کردار نیك را, آنچه را که در اندیشیدن و گفتن و کردن است من میپذیرم همهٔ پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک را. من فروگذارم همهٔ پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت را[۱] ꙮ

۱۸ فراز آورم بسوی شما, ای امشاسپندان ستایش و نیایش (خود را) با پندار, با گفتار, باکردار باجان «نیز با زندگی تن خود»[۲]

۱۹ من نماز (اشا) راستی میگزارم: «اشم وهو» راستی بهترین نیکی است (و هم مایهٔ) سعادت است, سعادت از برای کسی است که راست (و خواستار) بهترین راستی است (سه بار) ꙮ

---

۱ پیش از کلمهٔ فرستویه 𐬟𐬭𐬀𐬯𐬙𐬎𐬌𐬌𐬈 که در متن اوستای چاپ گلدنر Geldner آغاز فقرهٔ ۱۷ از ها ۱۱ بشمار رفته در تمام نسخ خطی اوستا با نقاط علاماتی گذاشته شده که دلیل پایان یافتن ها ۱۱ میباشد بهمین ملاحظه در متن اوستای چاپ اشپیگل Spiegel فرستویه با دو فقرهٔ بعدش (فقرات ۱۷-۱۹) ها ۱۲ محسوب شده است اما از نسخهٔ خطی معتبر برمیآید که فرستویه را باید جزو ها ۱۱ شمرد در واقع فرستویه مقدمهٔ ها ۱۲ میباشد (رجوع شود بمتن اوستای گلدنر بیاد داشت ها ۱۱)

۲ فقرات ٤-٦ سر آغاز یسنا مثل فقرات ۱۷-۱۹ ها ۱۱ میباشد رجوع شود بآن

یسنا ها ۱۲

ها ۱۲ از قطعات بسیار قدیم اوستاست نظر بانشاء و زبان که بسیار بگاتها نزدیك است فاصلهٔ بزرگی میان عهد مؤسس دین مزدیسنا و زمان انشاء این ها نباید قرار داد بخصوصه فقرهٔ ۷ آن قابل توجه است از اینکه از ناموران عهد کهن فقط از زرتشت و پادشاه معاصر وی کی گشتاسب و دو وزیرش فرشوشتر و جاماسب یاد شده است در این ها که در اعتراف بدین مزدیسناست دیوها و دیو یسنان یعنی گروه پروردگاران آریائی و پیروان آنان نکوهیده و انکار شده و یگانه آفریدگار اهورا مزدا و مهین فرشتگان وی امشاسپندان و پیغمبر برگزیده اش زرتشت ستوده و اقرار شده اند

در این ها یك زرتشتی مزدا پرست از روی ایمان و اعتقاد با همه مشرکین و مفسدین قطع روابط میکند, جادوئی و دروغ را ترك میگوید, بر آن است که دیگر قصد مال و جان کسی نکند, خون نریزد و اسلحه بکار نبرد, از راهزنی و دزدی و غارت و آزار دوری کند, زیان و ویرانی بده بندگان خدای وارد نیاورد, فرشتهٔ زمین سپندارمذ را در کشت و کار از خود خوشنود سازد, بزراعت و آبادانی پردازد, گله و رمه بپروراند, برهمزن آزادي دیگران نباشد, بندگی و بردگی روا مدارد, کاملاً اصول مزدیسنا را که پندار نیك و گفتار نیك و کردار نیك باشد مراعت نماید, بآنچه نیك است روی آورد و از آنچه زشت است روی برتابد, در دینی که آب و گیاه و چارپایان ستوده شده استوار ماند, بالاخره آنچه را که دادار اهورا مزدا بپیامبر خود زرتشت تعلیم داده و زرتشت بجهانیان رسانیده و خود در طیّ زندگی مطیع فرمان ایزدی بوده سر مشق خود داند دو فقره اخیر این ها را که فقرات ۸ و ۹ باشد هرزرتشتی چندین بار در شبانروز در وقت کشتی بستن میخواند[1] چنانکه ملاحظه میشود این اعتراف چندین هزار سالهٔ نیاکان ما دارای جمیع مزایای اخلاقی است چیزی

---

۱ رجوع شود به نیرنگ کشتی بستن در جلد خرده اوستا ص ۷٤

نگفته نماند، که ما بتوانیم امروزه بآن بیفزائیم دینی که در چنین عهد کهن اعترافش این بوده ما هم بجاست جمله فقرهٔ ۹ این ها را درکمال سرافرازی بزبان رانیم: «دین مقدس اهورائی زرتشتی که درمیان همهٔ دینهائی که هست و خواهد بود بزرگترین و بهترین و آراسته ترین است» هم چنین باید بیاد آوریم که این ها در جزو بسیاری از قطعات دیگر اوستا, بخصوصه گاتها, گویای آغاز تمدن ایران است چنانکه تمدن و تاریخ قدیم ایران گویای اثرات همین دستور مقدس است

کتابهای راجع بترجمهٔ یسنا ۱۲

Studien zum Avesta von K. Geldner; Strassburg 1882, S. 132-187.

Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) von K. Geldner in Religiongeschichtliches Lesebuch von Bertholet; Tübingen 1801-1816, S. 16-17.

Avesta Reader von Reichelt; Strassburg 1911, pp. 176-177.

Selections from Avesta and Old Persian (First Series), Part I, by I. J. S. Taraporewala, Calcutta 1922, pp. 124-128.

ها ۱۲ در فقرهٔ ۸ از ها ۱۳ فرّاورتی 𐬟𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬀𐬙𐬌 یعنی های اعتراف نامیده شده است (رجوع بتوضیحات فقرهٔ ۸ از ها ۱۳) گلدنر **Geldner** در متن اوستای خود راجع به ها ۱۲ چنین یاد داشت کرده است: ها ۱۲ بدو قسمت منقسم شده قسمت اولی عبارت است از فقرات ۱–۷ که در واقع فرّاورتی برآن اطلاق میشود قسمت دومی از فقرهٔ ۸ شروع شده تا بخود فقرهٔ ۸ از ها ۱۳ میرسد این قسمت اخیر در فقرهٔ ۸ از ها ۱۳ نیز یاد شده (آستاوَنوَنِم 𐬀𐬯𐬙𐬀𐬎𐬎𐬀𐬥𐬀𐬥𐬆𐬨) در کتب مراسم دینی متأخر فقرهٔ ۱۷ از ها ۱۱ تا خود فقرهٔ ۷ از ها ۱۲ بنا بکلمه اولی فرستویه 𐬟𐬭𐬀𐬯𐬙𐬎𐬌𐬌𐬈 **Frastuye** نامیده شده (رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۱۷ از ها ۱۱) و از فقرهٔ ۸ از ها ۱۲ تا انجام ها ۱۳ «آستویه 𐬁𐬯𐬙𐬎𐬌𐬌𐬈 āstuyē» خوانده شده است

بفقرهٔ اول از فصل ۱۳ شایست نه شایست راجع بسه ها: فرورانه, فرستویه, آستویه ملاحظه شود و بترجمهٔ زند اوستای دارمستتر **Darmesteter** جلد اول ص ۱۱۵ نیز نگاه کنید

[زوت]

۱ نکوهش کنم دیوها را من اقرار دارم که مزدا پرست زرتشتی, دشمن دیوها (و) اهورائی کیشم ستایندهٔ امشاسپندان, پرستندهٔ امشاسپندان به اهورا مزدای نیك (و) خداوند نیکی, پاكِ شکوهندهِ فرهمند همهٔ نیکی را سزاوار دانم زیرا که از اوست آنچه نیکو است از اوست چارپایان, از اوست راستی, از اوست روشنائی (جهان) "از روشنائی او خلعت خوشی یافت"[1] ❀

۲ سپندارمذ نیك را برمیگزینم[2] بکند که او از آنِ من شود من انکار میکنم از دزدی و بدر بردن چارپایان, انکار از اینکه زیان و ویرانی بدهِ مزدیسنان برسانم ❀

۳ من روا میدارم آزادی رفت و آمد, آزادی منزل از برای اهالی خان ومانی که در روی این زمین با چارپایان بسر میبرند[3]
در (هنگام) نماز راستی نزد (آب زَورْ) فراهم شده این را میستایم:
از اکنون به بعد بزیان و ویرانی دهِ مزدیسنان قیام نکنم و نه قصد تن و زندگی (کسی) ❀

٤ با دیوهای مفسدِ زشتِ ناپاكِ شریر آفریده, بستگی را ترك گویم (با آن) آفریدگان دروغ, آفریدگان تباه, آفریدگان زشت ترك (گویم) دیوها را ترك پیروان دیوها را, ترك جادوان را, ترك جادوپرستان را, ترك

---

۱ جملهٔ اخیر از گاتها, یسنا ۳۱ قطعهٔ ۷ میباشد

۲ امشاسپند سپندارمذ نمایندهٔ بردباری اهورا مزدا است و درجهان نگهبانی زمین با اوست بسا در اوستا از کلهٔ سپندارمذ خود زمین اراده کرده اند رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۹۳-۹٤ و بجلد دوم ص ۳۰٦ بفقرهٔ ۱۰ یسنا ۱٦ و بفقرهٔ ۲ یسنا ۲۱ نیز ملاحظه شود

۳ چنانکه پروفسور گلدنر Geldner مینویسد: در این فقره بترك کردن بندگی و بردگی اشاره شده است Die Zoroastrische Religion in Religionsgeschichtliches Lesebuch von Bertholet, S. 16

با آن آفریدگانی که گزند آورند ترك در پندارها, ترك در گفتارها, ترك در کردارها, ترك با آنچه سرزند (از آنان)[۱] اینچنین ترك گویم بستگی با هر یك از دروغ پرستان آزار دهنده را ꙳

۵ اینچنین, اینچنین که اهورا مزدا بزرتشت بیاموخت در همهٔ گفت و شنیدها, در همهٔ انجمنها در آن هنگامی که مزدا و زرتشت باهم سخن داشتند[۲] ꙳

۶ اینچنین, اینچنین که زرتشت بستگی با دیوها را ترك گفت در همهٔ گفت و شنیدها, در همهٔ انجمنها در آن هنگامی که مزدا و زرتشت باهم سخن داشتند اینچنین نیز من که یك مزدا پرست زرتشتی (هستم) بستگی با دیوها را ترك میگویم آنچنان که (بستگی) با آنان را او, زرتشت پاك ترك گفت ꙳

۷ بآن ایمان بآبها, بآن ایمان بگیاهها, بآن ایمان بچارپایان خوب کنش[۳] بآن ایمانی که اهورا مزدا چارپایان بیافرید, که مرد پاك (بیافرید) بآن ایمانی که زرتشت بود, بآن ایمان کی گشتاسب,[٤] بآن ایمان فرشوشتر (و) جاماسب[۵] بآن ایمان هر یك از سوشیانتهای راستی پرور پاك[٦]

---

۱ یعنی تمام ارتباط با آنان را ترك کنم از آنچه مربوط باندیشه و سخن و رفتار آنان است و از آنچه ممکن است بیك قسمی از اقسام از آنان بروز کنند دوری میجویم

۲ یعنی مطابق دستوری که اهورا مزدا به پیغمبرش داد باهمه دیوها یا پروردگاران باطل و پیروان آنان ترك روابط کنم

۳ یعنی من بدینی اعتقاد دارم که بآب وگیاه و چارپایان سود مند اعتقاد دارد یا بعبارت دیگر دینی که بپاکیزگی و زراعت و آبادانی توصیه میکند

٤ راجع بکی گشتاسب دوست و حامی پیغمبر بجلد دوم یشتها ص ۲۶۷-۲۸٤ نگاه کنید

۵ در خصوص فرشوشتر و جاماسب, دو برادر و هردو وزیر کی گشتاسب و از بستگان پیغمبر رجوع شود بجلد دوم یشتها ص ۸۸

٦ در خصوص سوشیانتها, موعودهای زرتشتی رجوع شود بجلد دوم یشتها ص ۹۱ و ص ۱۰۰ و ص ۱۰۸ و برسالهٔ سوشیانس تألیف نگارنده راجع بصفت راستی پرور یا وظیفه گزار که در متن هئیثیاورز [illegible] haithyāvarez آمده بتوضیحات فقرهٔ ۷ رپیتوینگاه در جلد خرده اوستا ص ۱۵۹ ملاحظه شود

بهمین ایمان و کیش نیز [راسپی] من یك مزدا پرست هستم ✿

۸ من اقرار دارم که مزدا پرست زرتشی با ایمان و اعتقادم [1]
من ایمان دارم به پندار نیك اندیشیده، من ایمان دارم بسخن نیك گفته شده، من ایمان دارم بکردار نیك کرده شده ✿

۹ من ایمان دارم بدین مزدیسنا که جنگ را براندازد (و) سلاح را بکنار گذارد به ختودت امر کند (دین) مقدسی که درمیان همهٔ (دینهائی که) هست و خواهد بود بزرگترین و بهترین و زیباترین است آن (دین) اهورائی زرتشتی همهٔ چیزهای نیك را باهورا مزدا سزاوار میدانم
این است ایمان (اعتراف) بدین مزدیسنا

---

۱ راجع بفقرات ۸ـ۹ که در جزو نیرنگ کشتی بستن خوانده میشود بتفسیر خرده اوستا ص ۷٤ ملاحظه شود

یسنا ۱۳

۱ [زوت] اهورا مزدا را ردِ (سرورِ) خانخدای خانه میخوانم و ردِ دهخدای ده و ردِ ایالت‌بان ایالت و رد کشور خدای مملکت ردِ زنان میخوانم دین مزدیسنی را، اشی نیك را، پارندی را و آن زن پاك را و این زمین را که حامل ماست[1] ٥٥

۲ آذر اهورا مزدا را رد یار عزیز و مفید میخوانم
پُر رنجبر ترین (و) در کشت و ورز کارگرترین را درمیان مردان پاك رد برزیگر گله پرور میخوانم نیروی راستي را رد جنگاور میخوانم ٥٥

۳ بزرگترین آگاهی در دین مزدیسنا را رد آتربان میخوانم و آموزگاران آنان را رد میخوانم (و) رد برقرار میدارم: آن امشاسپندان و سوشیانتها را که دانا تر و راست گفتار تر و مددکار تر و خردمند تر (هستند) بزرگترین نیروی دین مزدیسنی را، آتربان و جنگاور و برزیگر گله پرور میخوانم ٥٥

٤ بشما تقدیم میکنم اي امشاسپندان، ای شهریاران نیكِ خوب کنش "نیز زندگی تن خود را"[2] تقدیم میکنم همه خوشی زندگی را [راستي] همانطوری که دو گوهر بیندیشیدند، همانطوری که آنان گفتند و همانطوری که کردند[3] ٥

---

۱ راجع به دین (دَئِنا [illegible]) و اشی = ارت ([illegible]) و پارندی ([illegible]) که بحسب ترتیب فرشتگان دین یا وجدان و ثروت و نعمت اند و هر سه مؤنث اند بجلد دوم یشتها صفحات ۱۵۸ و ۱۷۹ و ۱۸۲ ملاحظه شود

۲ مضمون جملهٔ اخیر از گاتها، یسنا ۳۳ قطعهٔ ١٤ میباشد

۳ مقصود از دو گوهر که در متن مینویان ([illegible]) آمده دو گوهر غیر مرئی ازلی سپند مینو (خرد مقدس) و اهریمن است بفقرهٔ ۱۵ یسنا ۱۰ نیز ملاحظه شود

۵ آنچنان که تو ای اهورا مزدا اندیشیدی و گفتی و دادی و کردی آنچه خوب بود اینچنین بتو تقدیم میکنیم, اینچنین سزاوار دانیم, اینچنین ترا میستائیم, اینچنین نماز آوریم, اینچنین ترا سپاسگزاریم ای مزدا اهورا (دوبار)[1] ❀

۶ [زوت] بمیانجی خویشی نیك با راستی نیك, با پاداش نیك, با پرهیزگاری نیك بسوی تو آئیم (ای اهورا) ❀

۷ فروهر چارپای ([illegible]) خوب کنش و کیومرث پاك را میستائیم[2]
پاداش و فروهر زرتشت سپیتمان را پاك را میستائیم
"ینگهه هاتم" مزدا اهورا آگاه است از آن کسی که (چه مرد و چه زن) درمیان موجودات ستایشش بهتر است, بحسب راستی, اینچنین مردان و اینچنین زنان را ما میستائیم
[زوت و راسپی] "یتا اهووئیریو . . ." (چهار بار)
"اشم وهو . . ." (سه بار) ❀

۸ (نماز) اهون وئیریه را میستائیم
اردیبهشت, زیبا ترین امشاسپند را میستائیم
ها (فصل) فرَاورتی را میستائیم[3]
اعتراف و ستایش بدین مزد یسنا را میستائیم
"ینگهه هاتم . . . ." ❀

---

۱ یعنی همانطوری که در روز ازل هرمزد و اهریمن اراده داشتند مطابق اراده ازلی ایزدی آنچه نیك و سودمند از دادار هرمزد بوجود آمد در مقابل آفرینشهای نیك ستایش و سپاس خود را تقدیم بارگاه خداوندی میکنیم

۲ در اوستا گاو بمعنی مطلق چارپایان مفید آمده است درمیان جانوران گاو نخستین آفریده و درمیان بشر کیومرث نخستین آفریدهٔ ایزدی است

۳ های فرَاورتی [illegible] fraoreti یعنی فصل اعتراف و آن عبارت است از فصل ۱۲ یسنا که گفتیم در اقرار و اعتراف بدین مزدیسنی است رجوع شود بخرده اوستا بتوضیحات فقرهٔ ۱ سروش باژ و بتوضیحات فقرهٔ ۹ اویسروتریمگاه

یسنا ۱٤

۱ [زوت] آماده ام که شما را ای امشاسپندان ستاینده، زوت، خواننده، پرستنده، منادی، سرودگوي باشم بشما امشاسپندان اینك ستایش و نیایش، از برای سوشیانتهای پاكِ ما اینکـ سعادت و تقدّس ☙

۲ بشما تقدیم میکنم ای امشاسپندان، ای شهریاران نیك خوب کنش جان تن خود را، تقدیم میکنم همهٔ خوشی زندگی را[۱] ☙

۳ با این زَوْر و برسم همهٔ ایزدان پاك را خواستار ستائیدنم؛ همهٔ ردان پاکي را خواستار ستائیدنم: هنگام ردی (سروری) هاونی، هنگام ردی ساونگهی و ویسیه، هنگام ردی همهٔ ردان بزرگـ[۲] ☙

٤ [زوت و راسپی] «فرورانه» من اقرار دارم که مزدا پرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورائی کیشم به هاونی پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودي و آفرین؛ به ساونگهی و به ویسیه پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش وخوشنودی و آفرین؛ به ردان روز وگاهها و ماه و گهنبارها و سال ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۳] ☙

۵ [زوت] «یتا اهو وئیریو» که زوت بمن بگوید
[راسپی] «یتا اهوو ئیریو» کهاوزوت بمن بگوید
[زوت] «اثار توش اشات چیتهچا» که مرد پاکدین دانا بگوید ☙

---

۱ مثل فقرهٔ ٤ یسنا ۱۳
۲ مثل فقرهٔ ۱۸ یسنا ۲
۳ فقرات ٤ـ۵ مثل فقرات ۲٤ـ۲۵ یسنا ۳

یسنا ۱۵

۱ با آموزش و با درود و با رامش[۱] امشاسپندان نیک را بنامهای زیبایشان همیخوانم بنا بآداب نیک اشا (ایمان راستی و درستی) بنا بآداب دین مزدیسنی ستایش بجای آورم ﴿

۲ کسی را که از برای من از روی راستی ستایشش بهترین است میشناسد مزدا اهورا (و) آنانی که بوده و هستند اینان را خواستارم که بنامشان بستایم و با درود بآنان نزدیک شوم[۲]
"کشور نیک آرزو شده بهرهٔ برازنده"[۳] ﴿

۳ بشود فرمانبرداری در این جا باشد از برای ستایش اهورامزدا, توانا ترین پاکی که معبود ماست, در آغاز همچنانکه در انجام, آری بشود فرمانبرداری در این جا باشد از برای ستایش اهورامزدا, توانا ترین پاکی که معبود ماست ﴿

۴ "یتا اهووئیریو" که آتروخش بمن بگوید[٤]
"اثارتوش اشات چیت هچا" که مرد پاک دانا بگوید ﴿

---

۱ کلماتی که آموزش, درود, رامش ترجمه شده در متن سستی 𐬯𐬀𐬯𐬙𐬌 sasti وَنتَ 𐬬𐬀𐬥𐬙𐬀 vanta, رفنه 𐬭𐬀𐬟𐬥𐬀 rafna آمده در تفسیر پهلوی آموزش, یاوری, رامشن ترجمه شده ولی کلمهٔ دومی مناسب تر است که درود ترجمه شود در انجام فقره ۲ نیز بهمین کلمه برمیخوریم

۲ این فقرهٔ از گاتها, یسنا ۵۱ قطعهٔ ۲۲ میباشد آنانی که بوده و هستند امشاسپندان (مقدسین فنا ناپذیر) یا مهین فرشتگان هستند ترجمهٔ فوق از روی ترجمهٔ لومل Lommel میباشد رجوع شود به

Zeitschrift für Indologie und Iranistik herausgegeben im Auftrage der D. M. G. von W. Geiger, Band 1, Heft 1; Leipzig 1922.

"Awestische Einzelstudien von H. Lommel, S. 16."

راجع بترجمهٔ قطعهٔ ۲۲ یسنا ۵۱ بترجمهٔ ذیل نیز ملاحظه شود:

Selections from Avesta and Old Persian by Taraporewala, p. 66.

۳ جملهٔ اخیر فقره ۲ از گاتها, یسنا ۵۱ قطعهٔ ۱ میباشد کشور یا خشترَ (شهر) مطلوبه پاداش برازندهٔ ایمان راستی است که بنیکوکاران بخشیده خواهد شد

٤ در خصوص آتروخش 𐬁𐬙𐬀𐬭𐬆𐬬𐬀𐬑𐬱 موبدی که درمیان هفت موبد دیگر بخدمت آذر مقدس گماشته بوده و در رُتبهٔ پیشوائی دارای سومین رُتبه بوده بتوضیحات فقرهٔ ۵ اُزیرینگاه بجلد خرده اوستا ملاحظه شود

یسنا ۱۶

۱ اهورا مزدای پاك (و) رد پاکی، بزرگترین ایزد خوب کنش، آن توانا ترین جهان افزا، دادار آفرینش نیك را میستائیم
با این زَور نذر شده و سخنان راست گفته شده هر ایزد مینوی را میستائیم ꙳

۲ زرتشت پاك (و) رد پاکی را میستائیم، با این زَور نذر شده و سخنان راست گفته شده هر ایزد جهانی را میستائیم
فروهر زرتشت پاك را میستائیم، سرودهای زرتشت را میستائیم، دین زرتشت را میستائیم، ایمان و کیش زرتشت را میستائیم (کسی که از برای) زندگی دیگر کوشا و آرزومند راستی است[1] ꙳

۳ نخستین آفریدگان آفرینش پاك:[2] دادار اهورا مزدای شکوهنده خرهمند را میستائیم؛ بهمن را میستائیم؛ اردیبهشت را میستائیم؛ شهریور را میستائیم؛ سپندارمذ نیك را میستائیم؛ خرداد را میستائیم؛ امرداد را میستائیم[2] ꙳

۴ آفریدگار اهورا مزدا را میستائیم؛ آذر پسر اهور مزدا را میستائیم؛ آبهای

---

۱ جملهٔ اخیر: «(کسی که از برای) زندگی دیگر کوشا و آرزومند راستی است» [illegible] در متن اوستای گلدنر Geldner در آغاز فقرهٔ ۳ نوشته شده اما چنانکه ملاحظه میشود مناسب تر است که آخرین کلمات فقرهٔ ۲ شمرده شود

۲ نخستین آفریدگان آفرینش پاك عبارت اند از ایزدانی که در فقرات ۳ـ۶ از آنان یاد شده است در فقرات ۳ـ۶ از سی ایزدان که نگهبانی هر یك از سی روز ماه با آنان است نام برده شده در فقرات مذکور از ایزدان مانند ایزدان سیروزهٔ کوچك و بزرگ بهمان ترتیب اما مختصر ذکر شده و بحسب ترتیب مطابق است با فقرات ۱ـ۷ و ۸ـ۱۴ و ۱۵ـ۲۲ و ۲۳ـ۳۰ دو سیروزه از این ایزدان در تفسیر خرده اوستا در دو سیروزهٔ کوچك و بزرگ مفصلاً سخن داشتیم رجوع شود بآن

نیك مزدا داده پاك را میستائیم; خورشید تیز اسب را میستائیم; ماه در بردارندهٔ تخمهٔ گاو را (چارپایان را) میستائیم; ستارهٔ تیر شکوهندهٔ خرهمند را میستائیم; گوشورون نیك کنش را میستائیم; ❀

۵ آفریدگار اهورا مزدا را میستائیم; مهر دشتهای فراخ دارنده را میستائیم; سروش پاك را میستائیم; رشن راست ترین را میستائیم; فروهرهای نیك توانای مقدس پاکدینان را میستائیم; بهرام اهورا داده را میستائیم; رام چراگاه خوب بخشنده را میستائیم; باد مقدس خوب کنش را میستائیم ❀

٦ آفریدگار اهورا مزدا را میستائیم; دین نیك مزدیسنی را میستائیم; ارت نیك را میستائیم; ارشتاد را میستائیم; آسمان را میستائیم; زمین خوب کنش را میستائیم; ماراسپند را میستائیم; انیران جاودانی را میستائیم ❀

۷ برزن [1] درخشان را میستائیم, در آنجائی‌که روان مردگان آرام گزینند, آن فروهرهای پاکدینان; بهترین جهان (بهشت) پاکان, روشنائی همه گونه رفاهیّت بخشنده را میستائیم ❀

۸ شیر و چربی, [2] آب روان, درخت (گیاه) بالنده را میستائیم از برای

---

۱ در متن ورِزْ [illegible] verez آمده در تفسیر پهلوی ورزشن ترجمه شده ولی درست این است که این کلمه بمعنی جا و مقام گرفته شود و کلمه بر زن را در فارسی که بمعنی محله است با آن یکی دانست ممد بر این معنی اخیر در تفسیر پهلوی از برای توضیح افزوده شده گروتمان (گرزمان) که بمعنی عرش است از جملات بعد فقرهٔ فوق نیز چنین بر میآید که از این کلمه محل انوار رحمانی اراده شده باشد و جائی باشد مانند بهترین سرای یا بهشت پاکان که محل فروغ و جایگاه همه گونه خوشی و نعمت است

۲ شیر و چربی در متن خشویذ [illegible] xšvīdha, آزوئیتی [illegible] آمده در تفسیر پهلوی اولی شیرینی و دومی چربی ترجمه شده هرچند کلمات شیرین و شیرینی از شیر آمده اما در اوستا لغت مذکور بمعنی شیر است و مطلقاً از برای اغذیه مایع استعمال شده در مقابل اغذیه جامد کلمهٔ آزوئیتی نیز بسا بمعنی فراوانی استعمال شده است رجوع شود بگاثها یسنا ۲۹ قطعهٔ ۹ در وندیداد فرگرد ۱۳ فقرهٔ ۲۸ شیر و چربی و گوشت غذای سگ معین شده است

مقاومت (برضد) آزِ دیو آفریده،[۱] از برای ایستادن برضد و درهمشکستن موش پری[۲] و از برای چیر شدن و برگردانیدن دشمنی آشموغ[۳] ناپاك ستمکار و پر مرگ (پر آسیب)[٤]

۹ میستائیم همهٔ آبها را؛ میستائیم همهٔ گیاهها را؛ میستائیم همهٔ مردان نیك را؛ میستائیم همهٔ زنان نیك را؛ میستائیم همهٔ ایزدان مینوی و جهانی را، آن نیکی بخشندگان پاك را ✿

۱۰ میستائیم ترا چون میهن (ما)، ای سپندارمذ:[٥] میستائیم ترا ای اهورا مزدای پاك از برای میهن با گلهٔ دُرست، با مردان دُرست، با (آنچه) درست پاك بنیان است تا اینکه هرتنی (کسی) بلند تر (دراز تر) در این میهن بسربرد چه در تابستان چه در زمستان ✿

---

۱ آز در اوستا آزی [illegible] دیو حرص و طمع آفریدهٔ اهریمنی است رجوع بجلد دوم یشتها ص ۲۰٤

۲ موش [illegible] که در فقره فوق پری خوانده شده نظر باینکه با دیو آز یکجا یادگردیده باید او را نیز پری ([illegible]) حرص و طمع یا چیزی از این قبیل تصور کنیم در فصل ٥ بندهش فقرهٔ ۲ گوزهر و موش پریك با سیارات مربوط دانسته شده ضد ماه و خورشید میباشند موش پریك در بندهش دزد و دنباله دار خوانده شده است چنانکه میدانیم ذوذنب ها (ستارگان دنباله دار) اهریمنی و یا از پریهای ضد سیارات دانسته شده اند در تیر یشت فقرهٔ ۳۹ تشتر، ستارهٔ باران، ضد پریهاست از پریها همان ذوذنب اراده شده گوزهر در فرهنگهای فارسی نیز ضبط شده چنین تعریف گردیده: «عقده رأس ذنب را گویند و آن دو نقطهٔ تقاطع فلك حامل و مایل قمر است» بفصل ۲۸ بندهش فقرهٔ ٤٤ نیز ملاحظه شود

۳ از آشموغ در خرده اوستا ص ۷۳ صحبت داشتیم رجوع شود بآنجا

٤ فقره ۸ مثل فقرهٔ ۸ یسنا ٦۸ میباشد

٥ میهن [illegible] بمعنی خان و مان و جا و سرای میباشد بتوضیحات فقرهٔ ۱٦ یسنا ۱ ملاحظه شود در فقرهٔ فوق از امشاسپند سپندارمذ که نگهبان زمین است خود زمین اراده شده است بتوضیحات فقرهٔ ۲ یسنا ۱۲ و فقرهٔ ۲ یسنا ۲۱ نیز ملاحظه شود

ها ۱۷

۱ اهورا مزدای پاك (و) رد پاکي را میستائیم; امشاسپندان, شهریاران نیك خوب کنش را میستائیم[۱] ⁂

۲ (فرشتگان) پاك گاهها (و) ردان پاکي را میستائیم; هاونی پاك (و) رد پاکی را میستائیم; ساونگهی و ویسه پاك (و) رد پاکی را میستائیم, مهردارندهٔ دشتهای فراخ, هزار گوش ده هزار چشم, ایزد بنام خوانده شده را میستائیم; رام چراگاه خوب بخشنده را میستائیم ⁂

۳ رپیتوین پاك (و) رد پاکی را میستائیم; فرادت فشو و زنتوم پاك (و) رد پاکي را میستائیم; اردیبهشت و آذر پسر اهورا مزدا را میستائیم ⁂

٤ أزیرین پاك (و) رد پاکی را میستائیم; فرادت ویر و دخیوم پاك (و) رد پاکی را میستائیم; سرور بزرگوار, شهریار شیدوراپم نپات تیز اسب را میستائیم; آبهای مزدا داده پاك را میستائیم ⁂

٥ اویسروتریم اَئیبی گیّه پاك (و) رد پاکی را میستائیم; فرادت ویسپم هوجیاتی و زرتشتوم پاك (و) رد پاکی را میستائیم; فروهرهای نیك توانای مقدس پاکدینان را میستائیم; و زنان با گروه فرزندان را میستائیم; و یائیری هوشیتی را میستائیم; و اَمَ خوب ساخته شده خوب رسته را (خوب بالا را) میستائیم; و بهرام اهورا داده را میستائیم; و اوپرتات شکست دهنده را میستائیم ⁂

---

۱ یسنا ۱۷ مطابق است با یسنا ٦ فقرات ۱-۱۰ باستثنای جملهٔ اول از فقرهٔ اول بعینه مثل فقرات ۱-۱۰ یسنا ٦ میباشد فقرهٔ ۱۱ یسنا ۱۷ دارای مطلب مستقلی است فقرات ۱۲-۱۷ یسنا ۱۷ نیز بعینه مثل فقرات ۱۱-۱٦ یسنا ٦ میباشد فقرهٔ ۱۹ هم بعینه مثل فقرهٔ ۲۰ یسنا ٦ میباشد فقرات ۱-۱۷ یسنا ۱۷ در فقرات ۱-۱۷ یسنا ٥۹ تکرار شده است

۶ أشهین پاك (و) رد پاکی را میستائیم; برجیه و نمانیه پاك (و) رد پاکی را میستائیم; سروش مقدس خوب رستهٔ (خوب بالای) پیروزگر جهان افزای پاك (و) رد پاکی را میستائیم; رشن راست ترین را میستائیم; ارشتاد جهان افزا (و) بالنده (پرورانندهٔ) جهان را میستائیم ✿

۷ (فرشتگان) پاك ماه (و) ردان پاکی را میستائیم; اندر ماه پاك (و) رد پاکی را میستائیم; پر ماه و ویشپتث پاك (و) رد پاکی را میستائیم; ✿

۸ (فرشتگان) پاك گهنبارها (و) ردان پاکی را میستائیم; میدیوزرم پاك (و) رد پاکی را میستائیم; میدیوشم پاك (و) رد پاکی را میستائیم; پتیه شهیم پاك (و) رد پاکی را میستائیم; ایاسرم پاك (و) رد پاکی را — (هنگامی کی گله) فرود آینده و گوسفند نر رها شده — میستائیم; میدیارم پاك (و) رد پاکی را میستائیم; همسپتمدم پاك (و) رد پاکی را میستائیم; (فرشتگان) پاك سال (و) رد پاکی را میستائیم ✿

۹ همهٔ ردان پاکي را میستائیم آنانی که سی و سه ردان پاکی هستند نزدیك پیرامون هاونی, آنان از بهترین اشا (راستي و پاکی) هستند که مزدا آموخته, زرتشت گفته ✿

۱۰ اهورا و مهر, بزرگواران آسیب نیا بندگان (و) پاکان را میستائیم; ستارگان و ماه و خور — با گیاه برسم — مهر دهخدای (شهریار) همهٔ ممالك را میستائیم

[روز] هرمزد (روز) رایومند خرهمند را میستائیم

[ماه] فروهرهای (فروردین ماه) نیك توانای مقدس پاکدینان را میستائیم ✿

۱۱ ترا ای آذر پسر اهورا مزدا ما میستائیم; آذر برزی سونگهه را میستائیم; آذر وُهوْ فریانَ را میستائیم; آذر اُورواز یشت را میستائیم; آذر وازیشت را

میستائیم; آذرسپنیشت را میستائیم;[1] نافهٔ (نبیرهٔ) پادشاهی ایزد نریوسنگ را میستائیم;[2] آذر خانخدای همه خانها, مزدا دادهٔ پسر اهورا مزدا, پاك (و) رد پاکی را با همهٔ آتشها ما میستائیم ۞

۱۲ آبهای نیك بهترین مزدا داده پاك را میستائیم; همهٔ آبهای مزدا داده پاك را میستائیم; همهٔ گیاههای مزدا داده پاك را میستائیم ; ۞

۱۳ ما راسپند بسیار خرهمند را میستائیم; قانون ضدّ دیوها را میستائیم;

---

۱ برزي سونگهه (سوه) berezi savanh ; وهوفریان vohu fryāna ; اُوروازیشت urvāzista ; وازیشت vazišta ; سپنیشت Speništa این پنج قسم آتش در تفسیر پهلوی این فقره چنین تعریف شده:

نخست برزي سوه که در پهلوی بلند سوت (سود) گردیده اسم مطلق آتش بهرام (آتش آتشکده) است دوی وهوفریان شاید لفظاً بمعنی دوستار نیکی باشد در تفسیر پهلوي وه فرنافتار کردیده چنین تعریف شده: آتش تن مردمان و چارپایان (حرارت غریزیه) سومی اُوروازیشت لفظاً یعنی شادماني بخشنده تر خوشی دهنده تر صفت تفضیلی است از فعل اورواز شاد بودن, خرسند شدن بنا بتفسیر پهلوی آتش گیاههاست چهارمی وازیشت نیز صفت تفضیلی است بمعني پیش برنده تر, سودمند تر از فعل وَز (وزیدن) آتش ابرهاست (آتش برق) پنجمي سپنیشت مانند دو کله پیش صفت تفضیلی است یعنی مقدس تر این سه کلمات بمعانی مذکور مکرراً در اوستا استعمال شده در تفسیر پهلوی سپنیشت آتشي تعریف شده که در گرزمان (عرش) پیش اهورا مزداست بتوضیحات فقرهٔ ۱ یسنا ۱۹ ملاحظه شود در فقرهٔ ۸۵ فروردین یشت از آتش اوروازیشت نیزیاد شده و در فقرهٔ ۴۰ از فرگرد ۱۹ وندیداد آمده که آتش وازیشت دیو سپنجغر Spenjaghra را هلاك نمود چنانکه در فقرهٔ ۳۹ از فصل ۲۸ بندهش مندرج است سپنجغر و اپوش هر دو دیو خشکي هستند و در فصل هشتم دینکرد مفصلاً از ستیزه تشتر فرشتهٔ باران با این دو دیو سخن رفته و بالاخره بواسطه آتش وازیشته (آتش برق) که از گرز تشتر شراره کشیده, سپنجغر نابود گردید (رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۳۲۹-۳۳۰) در فصل ۱۷ بندهش از این پنج قسم آتش سخن رفته ولی برخلاف تفسیر پهلوي یسنا ۱۷ برزي سوه آتشي است که نزد اهورا مزدا افروزان است و سپنیشت که پنجمین آتش است آتشي است از براي کار جهاني و هم چنین آتش بهرام از آن است در فصل ۱۱ زاد سپرم نیز از اقسام آتشها صحبت شده است رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۵۱۱-۵۱۲

۲ راجع به نریوسنگ (پیك ایزدي) که در فقرهٔ فوق در ردیف آتشها آمده و باید از او نیز یك قسم آتشي اراده شده باشد بتوضیحات فقرهٔ ۶ آتش بهرام نیایش ملاحظه شود در جلد خرده اوستا ص ۱۳۳

قانون زرتشتی را میستائیم؛ سنّت کهن را میستائیم؛ دین نیك مزدیسنی را میستائیم ꙮ

۱٤ کوه اوشیدَرِنَ مزدا داده، (آن) ایزد رفاهیّت راستی بخشنده را میستائیم؛ همه کوههای رفاهیّت راستی بخشنده (و) بسیار رفاهیّت بخشنده مزدا داده پاك (و) رد پاکی را میستائیم؛ فرّ کیانی چیر مزدا داده را میستائیم؛ فرّ چیر بدست نیامدنی مزدا داده را میستائیم؛ ارت نیك را میستائیم، آن شیدور بزرگوار نیرومند خوب رسته (خوب بالای) بخشایشگر را؛ فرّمزدا داده را میستائیم؛ سودمزدا داده را میستائیم ꙮ

۱۵ آفرین نیك پارسا را میستائیم و (خود) پارسا، مرد پاك را میستائیم؛ داموئیش او پمنَ ایزد چیر دلیر را میستائیم ꙮ

۱٦ این آبها و زمینها و گیاهها را میستائیم؛ این جاها و روستاها و چراخورها و میهن ها و آبخورها را میستائیم و دارندهٔ این روستاها (این اراضی) را میستائیم، آن اهورا مزدا را ꙮ

۱۷ همهٔ بزرگترین ردان را میستائیم: (فرشتگان) روز (و) ماه (و) گهنبارها (و) سال را ꙮ

۱۸ فروهرهای نیك توانای مقدس پاکدینان را میستایم، میخوانم، میسرایم ما میستائیم (فروهرهای) خانواده، ده، ناحیه، مملکت، زرتشتوم را[1]

۱۹ همهٔ ایزدان پاك را میستائیم؛ همهٔ ردان پاکی را میستائیم: هنگام ردی (سروری) هاونی، هنگام ردی ساونگهی و ویسیه، هنگام ردی همه ردان بزرگ

«ینگهه هاتم . . .»

---

۱ فقرهٔ ۱۸ مثل فقرهٔ ۱ یسنا ۲٦ و فقرهٔ ۲۲ یسنا ۷۱ میباشد بفقرهٔ ۲۱ فروردین یشت نیز ملاحظه شود

يسنا ها ۱۸

سراسر ها ۱۸ از گاتها برداشته شده از این قرار: فقرهٔ اول گذشته از "اشم وهو" از گاتها یسنا ۵۱ قطعهٔ ۱ میباشد فقرات ۲ـ۷ از سپنتمدگات، یسنا ۴۷ میباشد فقرهٔ ۸ آن همان فقرهٔ ۲ آن است که تکرار گردیده است

راجع بترجمهٔ یسنا ۴۷ رجوع شود به The Gāthās by K. E. Punegar, The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12, Bombay 1928.

۱ "اشم وهو" راستی بهترین نیکی است (وهم مایهٔ) سعادت است، سعادت از برای کسی است که راست و خواستار بهترین راستی است (سه بار) بده مرا تو ای کسی که چارپایان و آبها و گیاهها آفریدی از خرد مقدس (خویش) جاودانی و رسائی، از منش نیک (خویش) توش ([illegible]) و پایداری در (روز) داوری ❀

۲ نسبت بخرد مقدس، بحسب راستی (اشا) بهتر اندیشیدن و رفتار کردن و سخن گفتن مزدا اهورا بما بقدرت (خشترا) و رأفت (آرمیتی) (خود) رسائی و جاودانی خواهد داد ❀

(این قطعه دو بار تکرار میشود)

۳ [زوت] از برای خرد بسیار مقدس بهترین (اعمال) ورزیدن بازبانی که گفتارش از منش نیک، با کار دستهای پارسائی، این است (حق) معرفت: او، مزدا پدر راستی است ❀

۴ توئی پدر مقدس این خرد، ای کسی که از برای ما چارپای شادمانی بخشنده آفریدی آنگاه از برای چراگاهش آرمیتی باو رامش داد پس از آنکه مزدا با منش نیک مشورت نمود ❀

۵ از این خرد مقدس دروغپرستان برافتادند ای مزدا نه اینچنین راستی پرستان چه کسی کم داشته باشد, چه کسی بسیار, باید دوستار راست پرست باشد و با دروغپرست بد باشد ꙮ

۶ و از آن بهترین چیزی که از خرد مقدس, ای مزدا اهورا به پیرو راستی وعده شده .بی ارادهٔ تو از آن به پیرو دروغ بخشیده میشود, بآن کسی که در کردار خود با منش ناپاك بسر میبرد؟ ꙮ

۷ از این خرد مقدس, ای مزدا اهورا, تو بدستیاری آتش نیکی تقسیم خواهی کرد, بیاری آرمیتی و اشا, آری بسیار کسان خواستار شنیدن آن و ایمان آوردن اند ꙮ

۸ [راسپی] نسبت بخرد مقدس, بحسب راستی (اشا) بهتر اندیشیدن و رفتار کردن و سخن گفتن مزدا اهورا بما بقدرت و رأفت (خود) رسائی و جاودانی خواهد داد

(دو بار تکرار میشود)

"اشم وهو" (سه بار)

سپنتمد ها را میستائیم[۱]

"ینگهه هاتم..."

۹ "یتا اهو وئیریو..." (چهار بار)

"اشم وهو..." (سه بار)

اهون وئیریه را میستائیم[۲]

اردیبهشت زیباترین امشاسپند را میستائیم

"ینگهه هاتم..." ꙮ

---

۱ سپنتمد=سپنتا مینیو [illegible] که سومین گات است دارای چهار فصل یا ها ([illegible] hāiti) میباشد و آن عبارت است از یسنا ۴۷-۵۰ از کلمهٔ سپنتمد در فقرهٔ فوق همان فصل ۴۷ یسنا اراده شده که تمام شش قطعهٔ آن در یسنا ۱۸ آمده است یسنا ۴۷ بخصوصه سپنتمد ها نامیده میشود یعنی فصل سپند مینو (خرد مقدس)

۲ اهون وئیریه همان یتا اهو میباشد

ها ۱۹_۲۱

(بغان یشت)

ها نوزدهم و ها بیستم و ها بیست و یکم از یسنا بحسب ترتیب در فضیلت و شرافت و در تفسیر سه دعای معروف یتااهو وئیریه . . . اشم وهو . . . ینگهه هاتم . . . میباشد از این سه دعای کوچك که جای آنها، بحسب ترتیب، در فقرهٔ ۱۳ و در فقرهٔ ۱٤ و در فقرهٔ ۱۵ از یسنا ۲۷ میباشد مفصلاً در جلد خرده اوستا در صفحات ٤۲_۵۷ صحبت داشتیم سه های مذکور مجموعاً در یك نسخهٔ خطّی معتبر یسنا بغان یشت نامیده شده و بسه فرگرد منقسم گردیده است[1] ها نوزدهم که راجع است به یتااهو وئیریه . . . کردهٔ اول و ها بیستم که راجع است به اشم وهو . . . کردهٔ دوم

---

۱ نسخهٔ مذکور خطی یسنا که بنسخهٔ «پ ت ٤» (Pt 4) معروف است ملکی خانوادهٔ سنجانا، دستور بزرگ بمبئی است این نسخهٔ را دستور کاوس جی سهراب جی مهرجی رانا Rānā در سال ۱۱٤۹ یزدگردي (۱۷۷۹-۸۰ میلادی) از روي یك نسخهٔ قدیم ایراني در شهر نوساري از بلا دهند استنساخ کرده است چنانکه از دیباچه این نسخه برمیآید نساخ نسخهٔ اصلی ایراني هوشنگ سیاوخش شترویار (شهریار) بخت آفرید بوده است از این هوشنگ نسخ دیگری که در سال ۸۸۳ هجري (۱٤۷۸ میلادي) در ایران نوشته شده بهند آورده اند هوشنگ نسخهٔ یسنای خود را از روی نسخهٔ هیربد متر و آپان (مهر آبان) سپنتود ادِ مترو آپان نوشته است هیربد مترو آپان نسخه خود را از روی نسخهٔ هیربد ماه پناه آزاد مرد استنساخ کرده است نسخهٔ ماه پناه ظاهراً از روي نسخهٔ فرن بغ بوده است فرن بغ نسخهٔ خود را از روی دو نسخهٔ قدیم تر نوشته است: نخست از روی نسخهٔ ماهیار فرخوزاد که از روی آن متن اوستای یسنا را استنساخ کرده دوم از روي نسخهٔ ماه وند اد نرماهان (Naremāhān) واهرام مترو (بهرام مهر) که از روي آن متن پهلوی تفسیر (زند) یسنا را استنساخ کرده است. این ماه وند اد پسر نرماهان پسر بهرام پسر مهرآبان از جمله نساخ موثّق قدیم است قسمتی از کتب پهلوی دینکرد را نیز او در دین روز از تیر ماه در سال ۳٦۹ یزدگردي (۱۰۲۰ میلادی = ٤۱۱ هجری) نوشته است

رجوع شود به Sacred Books of the East vol. XXXVII by west, p. XXXIV.

وبه Avesta, herausgegeben von Geldner. Prolegomena, S. XIII und S. XXV.

و ها بیست و یکم که راجع است به ینگهه هاتم . . . کردهٔ سوم شمرده شده است در کتاب پهلوی شایست لا شایست در فصل ۱۳ فقرهٔ ۱ از سه های بغان یاد شده است یتااهو وئیریه . . . اشم وهو . . . ینگهه هاتم . . .
در خود این سه فصل از یسنا که در فضیلت و تفسیر آنهاست مکرراً بغ نامیده شده چنانکه در فقرات ۳ و ۵ و ٦ و ۷ و ۲۱ یسنا ۱۹ و در فقرهٔ ۵ یسنا ۲۰ و در فقرهٔ ۵ یسنا ۲۱

لابد نظر بهمین فقرات است که این سه ها را بغان یشت نامزد کرده اند در فقرات مذکور کلمهٔ بغا [اوستایی] که بهیأت تأنیث آمده بمعنی برخ و بهره و بخش است کلمهٔ بغا در تفسیر پهلوی بختاری ترجمه شده و در توضیح آن کلمهٔ فرکرت که بمعنی فصل است افزوده اند از همین ماده است کلمات بخش [اوستایی] baxš که در اوستا فعل است بمعنی بخشیدن و بخت [اوستایی] baxta که صفت است بمعنی بخشیده شده و بهره مقرره و نیز بمعنی بخت است چنانکه در فارسی زبان در فرس کلمهٔ بگ مکرراً در کتیبه های شاهنشاهان هخامنشی آمده بمعنی خداوند است در اوستا هم چند بار بغ [اوستایی] آمده است لابد این اسم را نظر باینکه بمعنی بخشاینده است از برای دادار روزی دهندهٔ آفریدگان برگزیده اند[۱]

نظر بمشتقات لغت بغ و طرز استعمال لغت بغا از این لغت اخیر برخ و بخشی یا بعبارت دیگر قسمت و فصلی از کلام ایزدی اراده کرده اند در یسنا ۵۵ فقرهٔ ۷ «ستئوت یسن» نیز بغا نامیده شده است[۲]

در این جا یاد آور میشویم که اوستای عهد ساسانیان بنا بمندرجات کلیه کتب دینی مزدیسنی و سنت کهن دارای بیست و یك نسك (کتاب) بوده است سومین نسك بغ نسك نام داشته است در کتاب نهم دینکرد مندرج است که بغ نسك دارای بیست و دو فرگرد (فصل) بوده و مندرجات آنها شرح داده

---

۱ رجوع شود بجلد دوم یشتها ص ۱٤۵

۲ در خصوص ستئوت یسن [اوستایی] Staota yasna بجلد خرده اوستا بتوضیحات فقرهٔ ۸ اردویسور بانو نیایش ص ۱۲۸ و بهمین جلد ص ۳۰ ملاحظه شود

شده است در باب ۲۶ و ٤۷ و ٤۸ از کتاب نهم دینکرد از مندرجات فرگرد اول و دوم و سوم بغ نسک که بحسب ترتیب راجع به یتا اهو . . . اشم وهو . . . ینگهه هاتم . . . میباشد سخن رفته است آن مندرجات درست مطابق مندرجات یسنا ۱۹ـ۲۱ میباشد بنا بر این از بغان نسك قدیم فقط سه فصل اولي آن که در تفسیر سه نماز معروف است در جزو اوستائی که امروزه در دست داریم باقي مانده است و این قدیمترین تفسیری است که بزبان اوستائی از برای چند ادعیه از کتاب مینوی ایرانیان بجا مانده است همچنین بنا بمندرجات دینکرد در سوتکر نسك (نخستین نسك) و در ورشت مانسر نسك (دومین نسك) نیز از یتا اهو وئیریه . . . اشم وهو . . . ینگهه هاتم سخن بوده است[1] در این جا از برای رفع اشتباه مي افزائیم که چهار دهمین نسك اوستا بغان یشت موسوم بوده و بنا بمندرجات کتاب هشتم دینکرد در فصل ۱۵ در ستایش خداوند و فرشتگان بوده است در کتب روایات بغان یشت پانزدهمین نسك و دارای هفده فرگرد ضبط شده است یسنا ۱۹ـ۲۱ که گفتیم بغان یشت نامزد گردیده بقایائی است از سومین نسك اوستا, بغ نسك, نه از چهار دهمین نسك, بغان یشت نسك اگر از برای قطعات دیگر گاسانیك, یعنی از برای قطعاتی که در انشاء و قدمت جزو سرودهای گاتها شمرده میشود, مانند سه دعای کوچك مذکور تفسیر و توضیحی بجای مانده بود هر آینه بهتر بمعاني قطعات گاتها برمیخوردیم و فهم این قسمت بسیار مشکل اوستا آسان تر میشد هرچند که درین جا باید بیفزائیم: فهم چند فقره از فقرات یسنا ۱۹ـ۲۱ که در تفسیر سه دعای مذکور است بهیچ وجه آسان نیست مُفسر آنها باندازهٔ باختصار کوشیده که امروزه درست پی بمقصود آن نتوانیم برد معانی این سه دعا که اصلاً از قطعات مشکله اوستاست و در سر آنها مباحثات طولانی شده بواسطه این تفسیر روشن تر نشده و خود چند فقرهٔ این تفسیر را نیز باید در جزو فقرات سخت اوستا شمرد در فقرات مذکور از برای ادای مقصود غالباً جملات گاتها

---

۱ رجوع بجلد خرده اوستا ص ٤۸ـ۵۰

بکار رفته و مکرراً کلمهٔ یثَ ‌ (چون, مانند) آورده شده است مقصود مفسر از این شواهد نمودن معانی فلسفی این دعاست مطابق تعالیم گاتها در یسنا ۱۹ فقط فقرات ۱۲ـ۱٤ مستقیماً در تفسیر یتا اهو وئیریه میباشد فقرات دیگر در شرافت این دعاست همچنن درمیان پنج فقرهٔ یسنا ۲۰ و پنج فقرهٔ یسنا ۲۱ فقط سه فقره اولي در این یکی و دو فقرهٔ اولي در دیگری مستقیماً در تفسیر اشم وهو و ینگهه هاتم میباشد تفسیر پهلوی (زند) این سه ها مانند کلیه تفاسیر پهلوی که از برای قطعات "گاسانیك" بجا مانده تفسیری که درست مطابق متن باشد نیست[1] و تفسیر سانسکریت که در قرن دوازدهم میلادی از دستور نریوسنگ مانده از روی تفسیر پهلوی است در کتب روایات داراب هرمزدیار شرح یتا اهووئیریه و شرح اشم و هو ضبط است شرح اخیر بچند روایت ذکر شده است این شروح فارسی نیز باید از روی یك متن پهلوی باشد ولي یك فارسی که بواسطه قصور نویسندهٔ آن قابل توجه نیست[2]

راجع بتفاسیر یسنا ۱۹ـ۲۱ گذشته از اشپیگل Spiegel, دُهارله DeHarlez, میلز Mills, دارمستتر Darmesteter, ولف Wolfe بکتب ذیل نیز ملاحظه شود:

Haug Essays 3rd ed. pp. 185-189

هوگ فقط یسنا ۱۹ را ترجمه کرده است

Studien von Baunack, S. 303-322.

Avesta Reader by Reichelt, pp. 174-176.

ریخلت فقط یسنا ۱۹ را ترجمه کرده است

Selections from Avesta and Old Persian (First Series), Part I, pp. 164-198.

دعای یتا اهو وئیریه را که نیز در اوستا اهون وئیریه [اوستایی] ahuna vairya نامیده شده در فقرهٔ ۱۳ یسنا ۲۷ ترجمه خواهیم کرد برای

---

۱ وست West تفسیر پهلوی این سه ها را بانگلیسی ترجمه کرده رجوع شود بآن:
Sacred Books of the East, Vol. XXXVII, pp. 453-364

۲ رجوع شود به روایات داراب هرمزدیار چاپ بمبئي جلد اول ص ۱۹-۲۲ و جلد دوم ص ۱۳۰-۱۳۲

اینکه بتوانیم بمندرجات فقرات ۱۲ـ۱۴ یسنا ۱۹ که در تفسیر این دعاست پی بریم متن و ترجمهٔ آن را در این جا مینگاریم :

[illegible]
[illegible]
[illegible]

یثا اهو وئیریو اثا رتوش اشات چیت هچا
ونگهئوش دزدا مننگهو شیئوتننم انگهئوش مزدائی
خشثرمچا اهورائی آ یم دریگوبیو دَدت واستارم

مانند سرور (اهو) برگزیده این چنین سرور مینوی (رتو = رد) است (زرتشت) هم، بحسب راستی، کسی که منش نیك کردار جهانی را بسوی مزدا آورد و شهریاری اهورا از برای کسی است که شبان (نگهبان) درویشان (بینوایان) است

یسنا ها ۱۹

(بغان یشت)

۱ [زوت] پرسید زرتشت از اهورا مزدا: ای اهورا مزدا, ای سپند مینو (خرد مقدس تر)[۱] آفرینندهٔ جهان مادی, ای پاك کدام بود آن سخنی که ای اهورا مزدا تو بمن الهام کردی؟ ٥

۲ پیش از (آفرینش) آسمان, پیش از آب, پیش از زمین, پیش از جانور, پیش از گیاه, پیش از آذر پسر اهورا مزدا, پیش از مرد پاك, پیش از "زیانکاران[۲] دیوها و مردم",[۳] پیش از سراسر زندگانی مادی, پیش از همهٔ مزدا آفریدگان نیكِ راستی نژاد ٥٥

۳ آنگاه گفت اهورا مزدا: آن قطعهٔ[٤] اهونَ وئیریه بود, ای سپنتمان زرتشت که من بتو الهام کردم ٥

٤ پیش از (آفرینش) آسمان, پیش از آب, پیش از زمین, پیش از جانور, پیش از گیاه, پیش از آذر پسر اهورا مزدا, پیش از مرد پاك, پیش از زیانکاران دیوها و مردم, پیش از سراسر زندگانی مادی, پیش از همهٔ مزدا آفریدگان نیكِ راستی نژاد ٥٥

---

۱ مقدس تر = 𐬯𐬞𐬆𐬧𐬙𐬋.𐬙𐬀𐬭𐬀 هیأت تفضیلی صفت سپنت 𐬯𐬞𐬆𐬧𐬙𐬀 که بمعنی مقدس است این کلمه در لغات اسفند ماه و اسفند دانه و اسفندیار و گوسفند در فارسی باقی است رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۱۱ یسنا ۱۷ مینو = 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌𐬌𐬎 این لغت نیز در ادبیات فارسی بمعنی بهشت باقی است سپند مینو در مقابل 𐬀𐬢𐬭𐬋 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌𐬌𐬎 اهریمن میباشد

۲ بجای کلمه زیانکار در متن خرفستر 𐬑𐬭𐬀𐬟𐬯𐬙𐬭𐬀 آمده رجوع بجلد دوم یشتها ص ۳۵٦

۳ جملهٔ «پیش از زیانکاران دیوها و مردم» از گاتها یسنا ۳٤ قطعهٔ ٥ اقتباس شده است

٤ کلمهٔ که قطعه ترجمه شده در متن بغ 𐬠𐬀𐬖𐬀 آمده در این جا چنانکه در فقرات ٥ و ٦ و ۷ و ۲۱ بمعنی بهره و قطعه است بفقرهٔ ٥ یسنا ۲۰ و بفقرهٔ ٥ یسنا ۲۱ نیز ملاحظه شود

۵ این قطعهٔ اهونَ وئیریه من، ای سپیتمان زرتشت، بدون انقطاع (و) بدون لغزش سرائیده شده برابر صد گاتهای برگزیدهٔ دیگر است که بدون انقطاع (و) بدون لغزش[۱] سرائیده شده باشد نیز با انقطاع (و) با لغزش سرائیده شده برابر ده (گاتهای) دیگر برگزیده است ꙮ

٦ و کسی که از برای من در این زندگانی مادی، ای سپیتمان زرتشت قطعهٔ اهون وئیریه را از برخواند یا از حافظه بگذراند، زمزمه کند یا زمزمه کنان بسراید یا (آن را) سرایان ستایش کند روانش را من، اهورامزدا، آری سه بار از ز بر پل (چینوت) به بهترین زندگانی (بهشت) رسانم، به بهترین زندگانی، به بهترین راستی، به بهترین روشنائی ꙮ

۷ و کسی که از برای من در این زندگانی مادی، ای سپیتمان زرتشت قطعهٔ اهونَ وئیریه را زمزمه کنان بینداززد خواه نیم را یا سه یك یا چهار یك یا پنج یك آن را روانش را من اهورا مزدا از بهترین زندگانی (بهشت) دور کنم، باندازهٔ درازا و پهنای این زمین من (اورا) دور کنم[۲] و این زمین را بهمان اندازهٔ که دراز است بهمان اندازه پهناست ꙮ

۸ و من سابقاً این کلماتی که «اهو» و «رتو» را در بردارد فرو خواندم[۳] پیش از آفرینش آسمان برین، پیش از آب، پیش از زمین، پیش از گیاه،

---

۱ کلماتی که بدون انقطاع و بدون لغزش ترجمه شده اولی 𐬀𐬥𐬀𐬞𐬌𐬌𐬏𐬑𐬜𐬀 anapyūxdha و دومی 𐬀𐬥𐬀𐬞𐬌𐬱𐬏𐬙𐬀 anapišūta آمده است یعنی در هنگام سرودن گاتها کلمات دیگری بزبان نیاورند و ترتیب کلمات را مراعات نموده آنها را پس و پیش نکنند و چیزی از آنها را نیند ازند رجوع شود به و یسپرد کردهٔ ۱۳ فقرهٔ ۳

۲ در صد در نثر در باب بیست هشتم آمده است، اوستا را باید بدرستی و راستی آموخت و آهسته خواند و آنچه آموخته باشند باید پیوسته خواند و از یاد نداد زیرا در دین به آمده خداوند میفرماید آنکه اوستا را از یاد دهد روانش را از بهشت دور کنم چندان که زمین را پهناست

۳ «اهو» «رتو» 𐬀𐬵𐬎 𐬭𐬀𐬙𐬎: سرور جهانی؛ بزرگ مینوی

پیش از آفرینش جانور چهار پا, پیش از زایش مرد پاك دو پا, پیش از اینکه پیکر خورشید برین آفریده شود پس از آفرینش امشاسپندان[۱] ☙

۹ (بعالم وجود) خواند از براي من, از (میان) دو مینویان, آن یکی مقدس, سراسر آفرینش مقدسی را که هست و بوده و خواهد بود بواسطهٔ جملهٔ «شیئوثننم» (کُنش): شیئوثننم انگهئوش مزدائی[۲] ☙

۱۰ و این درمیان کلامها مؤثر ترین کلامي است که اصلاً گفته شده و بزبان آورده شده و خوانده شده زیرا که در آن باندازهٔ قوّت است که اگر سراسر جهان مادی آن را در یابد (و) دریافته بحافظه بسپارد, خود را از مرگ نجات تواند داد ☙

۱۱ و این کلام ما گفته شده تا یاد گرفته شود و تفکّر شود بواسطهٔ هر یك از موجودات, از روی بهترین راستی ☙

۱۲ «یثا» ایدون گوید که او را (زرتشت را) اهو و رتو قرار دادند;
«اثا»[۳] بیان میکند که او, اهورا مزدا چنین است (اهو و رتو میباشد)
نزد موجودات در نخستین اندیشه
«یثا» تعلیم میدهد که او از همه بزرگتر است;

---

۱ چنانکه در این جا صراحةً ذکر شده خلقت امشاسپندان پیش از تلفظ نمودن یتااهو بوده اما در فصل اول بندهش در فقرهٔ ۲۳ امشاسپند بهمن (منش خوب) پس از تلفظ یتااهو آفریده شده است

۲ دو مینویان یا دو گوهر, یا دو خرد عالم غیر مرئی یکی سپند مینو یعنی خرد مقدس و دیگری انگرَ مینو (اهریمن) یعنی خرد شریر و خبیث است معنی فقرهٔ فوق این است: درمیان دو گوهر متضاد آن یکی مقدس, سراسر آفرینش پاك را آنچه بوده و هست و خواهد بود از کلمهٔ «شیّئوثننم» بعرصهٔ وجود آورد شیّئوثننم از کلمهٔ شیّئوثنَ [illegible] šyaothna که بمعنی کنش و کار میباشد در جزو جملهٔ دوم از فرد دوم قطعهٔ (یتااهو) «شیئوثننم انگهئوش مزدائی» دیده میشود

۳ در متن اوستای گلدنر Geldner ایثا [illegible] آمده اما بنظر بارتولومه Bartholomae و ریخلت Reichelt باید اثا [illegible] باشد بمعنی «چنین» همانطوری که باز در همین فقره «یثا» و «اثا» تکرار شده است

از (کلمهٔ) «اثا» برمیآید: از برای اوست آفرینش ۞

۱۳ زندگی خوب از برای مزدا «ونگهئوش» در سومین دستور (کیش = تعلیم)[1]
ثابت میکند (آن را)
«دزدا مننگهو» بیان میکند: او از برای منش (نیك است) یعنی آموزگار
منش (نیك است) «مننگهو» اشاره میکند این را بسوی او
«شیئوثننم اشاره میکند به «اهو» ۞

۱٤ از (کلمهٔ) مزدا برمیآید: او از برای آفرینش است همانطوری که آن
آفرینش از برای اوست از (کلمهٔ) «خششرم اهورائی» برمیآید: «ترُاست
ای مزدا شهر یاری»[2] (کلمات) «دریگوبیو واستارم» اشاره است
«بآنکه دوست سپیتمان (است)»[3] پنج کیش (دستور ــ تعلیم)[4]
سراسر کلام (یثا اهو) یک الهام (و) همه کلام اهورا مزداست ۞

۱۵ اهورا مزدای بهتر، اهون وئیریه را بسرود (و آن خدای) بهتر، همه را
بساخت ــ اهریمن (سوء) بتنگ آمد ــ و از دور آن خبیث را باین کلام

---

۱ کلمه ای که دستور و تعلیم ترجمه شده در متن تکئش tkaēša آمده که
بمعنی تعلیم دینی است از فعل کئش که بمعنی آموختن است از همین کلمه است لغت کیش در
فارسی در فقرهٔ ۱٤ نیز بهمین کلمه بمعنی مذکور برمیخوریم بفقرات ۱ و ۳ یسنا ۲۰ و
بفقرهٔ ۲ یسنا ۲۱ نیز ملاحظه شود معني جمله فوق این است: در دعای یثااهو وئیریه جمله
ای که با کلمهٔ ونگهئوش بمعنی وه و نیکی شروع شده دلالت دارد بسومین تعلیم دین
مزدیسني بنا بر این، نخستین تعلیم از جمله ای که با کلمه «یثا» شروع شده و دومین تعلیم
از جملهٔ که دارای کلمه «اثا» میباشد، (هردو در فرد اول) مفهوم میشود

۲ یعنی کلمات «خششرم اهورائي» که بمعني شهریاری اهوراست اشاره میکند
بسلطنت مطلقه اهورا «ترُاست ای مزدا شهر یاری» از گاتها یسنا ۵۳ قطعهٔ ۹ میباشد

۳ کلمات «در یگوبیو واستارم» که بمعنی شبان درویشان است دلالت دارد
بآنکسی در پرستاری بینوایان دوست زرتشت شمرده میشود جمله «بآنکه دوست سپیتمان
است» از گاتها یسنا ۵۱ قطعهٔ ۱۱ میباشد: کدام مرد دوست سپیتمان زرتشت است ای
مزدا؟ ــ آنکسي که راستي طرف مشورت اوست . . .

٤ یعني دعاي «یثااهو وئیریه» پنج تعلیم در بردارد که در تحت برخي از کلمات
آن در فقرات ۱۲-۱٤ بیان شده است

منفی مخاطب ساخت: «نه منش, نه آموزش, نه خرد, نه اعتقاد, نه گفتار, نه کنش, نه دین, نه روان ما با هم در سازش هستند»[۱] ꙮ

۱۶ و این کلام گفته شدهٔ مزدا سه فردی, چهار پیشه, پنج رد, با رادی انجام یابد[۲] کدامند (سه) فردش؟ــ پندار نیك, گفتار نیك, کردار نیك ꙮ

۱۷ کدام (هستند چهار) پیشه؟ــ آذربان, رزمي, برزیگر گله پرور, صنعتگر تکلیف همهٔ[۳] (این طبقات) در راست اندیشیدن, در راست گفتن, در راست رفتار کردن با مرد پاکدینی که پیرو راهنما (رد), پژوهندهٔ دین است برابر است «از کردارش جهان راستی برافزاید»[٤] ꙮ

---

۱ جملهٔ اخیر از گاتها, یسنا ٤٥ قطعهٔ ۲ میباشد

۲ یعني دعای یثا اهو وئیریه که دارای سه فرد (افسمن =مصراع) و دلالت دارد بچهار پیشه (پیشتر) و اشاره است بپنج رد (رتو =سرور و بزرگ) سر انجامش با رادی (رایتی) یعنی دهش و بخشش توام است در روایات داراب هرمزدیار جلد ۱ ص ۲۲ چنین مندرج است: اشم وهو در فصل راستی گفتن و یثا اهو در فصل رادی و سخاوت کردن است در دین نیك مزدیسنا نخست راستی و پس از آن رادی است و هیچ کرفه بهتر از این دو چیز نیست در جملات و فقرات بعد بیان شده که سه فرد اشاره بچیست و چهار پیشه یا طبقهٔ مردم کدامند و پنج ردان یا سروران و فرماندهان چه کساني هستند از ردان در جاهای دیگر سخن داشتیم در این جا مختصراً چهار طبقهٔ از مردمان را یاد آور میشویم: اساساً در ایران قدیم مردم بسه طبقه منقسم شده: آثرون āthravan, رثئشتر rathaēštar, واستریه vāstrya این کلمات در پهلوی آسروك āsrōk, ارتشتار arteštār, واستریوش vāstryōš بحسب ترتیب یعنی آذربان (پیشوای دینی), رزمی یاسپاهي, برزیگر یکشاورز اهل حرفه و صنعت را جزو واستریوشان میشمردند بعدها آنان را نیز طبقه مخصوصی قرار داده هوئیتی hūiti خواندند که در پهلوی پازند هوتخش شده است رجوع شود بجلد دوم یشتها ص ۳۳۱ و از براي اصلاح سهوی که در صفحهٔ مذکور روی داده بغلطنامهٔ همان کتاب در صفحه ید ملاحظه شود

۳ بجاي این دو کلمه درمتن آمده و در نسخ خطی هر دو کلمه باملاءهای مختلف ضبط شده بطوری که شکي نیست این کلمات خراب شده اگر کلمهٔ اولی تحریف شده باشد معنی آن معلوم است (هر یا همه) کلمهٔ دومي را مفسرین اوستا مختلف معني کرده اند از آن جمله است تکلیف که نگارنده اختیار کرده است

٤ جمله اخیر از گاتها, یسنا ٤۳ قطعهٔ ٦ میباشد

۱۸ کدام (هستند) ردها؟ـ آنِ خانواده, آنِ ده, آنِ ایالت, آنِ مملکت, پنجمی زرتشت: در ممالك دیگر, جز از ری زرتشتي
در ری زرتشتی (فقط) چهار رد
کدام (هستند) ردهای این (ممالك)؟ـ آنِ خانواده و آنِ ده و آنِ ایالت (و) زرتشت پنجمی[1] ☘

۱۹ چه (هست) پندار نیك؟ ـ نخستین منش پاك.
چه (هست) گفتار نیك؟ ـ کلام مقدس.
چه (هست) کردار نیك؟ ـ سرود ستایش و مقدّم داشتن آفریدگان تقدس را ☘

۲۰ مزدا گفت ـ بکه گفت؟ ـ بیا کدین مینوی و جهانی
چه گفت در الهام (خویش)؟ ـ بهترین شهریار
بچه کسی (چنین گفت)؟ ـ بپاك و بهتري که در سلطنت خود سر نباشد ☘

۲۱ قطعهٔ اهونَ وئیریه را میستائیم; اهون وئیریه را میستائیم چه بلند خوانده شده, چه آهسته زمزمه شده, چه سرائیده شده, چه ستائیده شده «ینگهه هاتم . . . »

---

۱ یعنی در هر مملکتی پنج رد یا بزرگ میباشد باستثنای مملکت ری که در آنجا فقط چهار رد میباشند ریاست مادی و روحانی بایکی است در تفسیر فصل اول وندیداد مفصلاً از ری که خرابهٔ آن نزدیك طهران موجود است صحبت خواهیم داشت

ها ۲۰

(بغان یشت)

متن و ترجمهٔ اشم وهو که غالباً در اوستا نماز اش وهیشت [illegible] [illegible] aša. vahišta نامیده شده این است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اشم وهو وهیشتم استی
اوشتا استی, اوشتا اهمائی
هیت اشائی وهیشتائی اشم
راستی بهترین نیکی است
(وهم مایهٔ) سعادت است, سعادت کسی راست
که راست و خواستار بهترین راستی است.

ها ۲۰ که در تفسیر اشم وهو میباشد نیز فرامروت [illegible] Framraot نامیده شده یعنی باولین کلمهٔ خود که نگارنده «گفت» ترجمه کرده نامزد گردیده است گذشته از یسنا ۲۰ یك قطعه دیگری نیز در اوستائی که امروزه در دست است در تعریف و توصیف «اشم وهو» میباشد این قطعه در متن اوستای وسترگارد Westergaard یشت بیست و یکم شمرده شده ولي در واقع این قطعه, فرگرد (فصل) اولي از سه فرگرد هادخت نسك را که بیستمین نسك اوستا بوده تشکیل میدهد در جلد خرده اوستا این فرگرد را ترجمه کردیم در این جا محتاج بتفصیل نیست رجوع شود بصفحات ۵۱ـ۵۲ آن

یسنا ها ۲۰

۱ گفت اهورا مزدا: «اشم وهو وهیشتم استی» (از این کلمات) برمیآید:
باو بهترین نیکی داده شود آنچنانکه بعلاقمند علاقه
«وهو وهیشتم استی» این چنین کیش را (تعلیم دینی را) کار بندد ૪

۲ «اوشتا استی اوشتا اهمائی» از جمله «اُوشتا» برمیآید که سراسر (نعمت) راستی از برای هر یك از خواستاران راستی است, این چنین پایدار, (از این جمله) برمیآید: سراسر (نعمت) راستی از برای هر یك از خواستاران راستی است ૪

۳ «یت[۱] اشائی وهیشتائی اشم» (این جمله) دلالت دارد بسراسر کلام مقدسی که در همهٔ منتر[۲] محتوی است این چنین که آن تعلیم میدهد: راستی از کشور (جاودانی اهورا) است و بستایندگان راستی (نعمت) راستی بخشیده شود و بشما راستی بخشند آن سوشیانتها: سه کیش (دستور = تعلیم)[۳] سراسر کلام «اشم وهو» یك الهام (و) همه کلام اهورا مزداست

۴ مزدا گفت ـ بکه گفت؟ ـ بپاکدین مینوی و جهانی
چه گفت در الهام (خویش)؟ ـ بهترین شهریار
بچه کسی (چنین گفت)؟ ـ بپاك و بهتری که در سلطنت خود سرانباشد ૪

۵ قطعهٔ اش وهیشت را میستائیم; اش وهیشت را میستائیم چه بلند خوانده شده
چه آهسته زمزمه شده, چه سرائیده شده, چه ستائیده شده
«ینگهه هاتم» «. . .»

---

۱ در چند نسخه «هیت» آمده همانطوری که در خود دعاي «اشم وهو» هست
۲ منترَ mąthra کلیه کلام مقدس و گفتار ایزدي است
۳ سه کیش یا سه دستور عبارت است از مندرجات سه فرد منظومهٔ اشم وهو که در فقرات ۱-۳ بیان شده است

ها ۲۱

(بغان یشت)

متن و ترجمهٔ ینگهه هاتم :

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ینگههٔ هاتم آئت یسن پئیتی ونگهو

مزدا و اهورو وَئثا اشات هچا

یاونگهمچا تسچا تاوسچا یزمئیدَ

مزدا اهورا آگاه است از آن کسی که (چه مرد و چه زن) درمیان موجودات ستایشش بهتر است, بحسب راستی, این چنین مردان و این چنین زنان را میستائیم

یسنا ۲۱ در تفسیر ینگهه هاتم میباشد گفتیم جای اصلی این دعا در فقرهٔ ۱۵ یسنا ۲۷ میباشد خود این قطعه که پس از یتا اهو و اشم وهو در فضیلت داری سومین رتبه دانسته شده از روی گاتها, یسنا ۵۱ قطعهٔ ۲۲ انشاء شده است چه کلمات و جملات آن از قطعهٔ مذکور وهوخشترگات میباشد نزد برخی از مفسرین اوستا معانی این دو قطعه هم موافق همدیگر است[۱] اما معنی ای که نگارنده از روی ترجمهٔ لومل Lommel از برای قطعهٔ ۲۲ یسنا ۵۱ برگزیده و در فقرهٔ ۲ یسنا ۱۵ ترجمه کرده ام موافق معنی ینگهه هاتم نیست[۲]

---

۱ رجوع شود به Awestalitteratur von Geldner im Grundriss der Iranischen Philologie, II Band, S. 36

و به Selections from Avesta and old Persian (First Series), Part I, by Taraporewala, p. 66.

۲ رجوع شود بتوضیحات فقره ۲ یسنا ۱۵

یسنا ها ۲۱

۱ سخن ستایش زرتشت پاك (چنین است): «ینگهه ها تم آئت یسن پئیتی»
«ینگهه» در این جا ستایش مزدا میآموزد آنچنان که در قانون اهوراست
«ها تم» میآموزد ستایشی که از برای زندگی موجودات (بکار آید) ꙳

۲ «یاونگهم» در این جا دلالت دارد بستایش مقدسات که آنان را
ارمئتی نخستین کسی است از برای نیایش امشاسپندان[1]
سه کیش (تعلیم = دستور)[2]
سراسر کلام برازندهٔ ستایش (است)
از برای کیست این ستایش؟ــ از برای ستایش امشاسپندان ꙳

۳ آنگاه گفت مزدا سعادت بر او، آنکه را که از او بهر کس سعادت (رسد)
پادشاه مطلق مزدا اهورا (چنین) دهاد ꙳

۴ با این گفتار چه پیام داد او؟ــ سعادت پیام داد او و با کلمهٔ سعادت
بهر یك از پاکان که هست و بوده و خواهد بود بهترین (سعادت) پیام
داد، آن (خدای) بهتر، مزدای بهتر، آن را به (زرتشت) پاكِ بهتر، از برای
هر یك از پاکانِ بهتر پیام داد ꙳

۵ قطعهٔ «ینگهه هاتم» خوب ستائیده شدهٔ مقدس را میستائیم
«ینگهه ها تم ...» ꙳

---

۱ یعنی زنان پارسا را در نیایش امشاسپندان (جاودانیهای مقدس) ارمئتی در سر جای دارد چنانکه میدانیم سپنت آرمئتی [illegible] = سپندارمذ در اوستا امشاسپند مؤنث آمده در عالم روحانی نماینده پارسائی و بردباری ایزدی است درجهان مادی نگهبانی زمین با اوست بفقرهٔ ۲ یسنا ۱۲ و بفقرهٔ ۱۰ یسنا ۱۶ نیز ملاحظه شود

۲ سه کیش یا سه دستور عبارت است از مندرجات سه فردمنظومه «ینگهه هاتم»

یسنا ها ۲۲

ها ۲۲ شباهت دارد به ها ۲۵ از این قرار:
فقرات ۱ـ۳ = فقرات ۱ـ۳ از ها ۲۵
فقرات ۲۳ـ۲۶ = فقرات ٤ ـ ۷ از ها ۲۵

۱ «اشم وهو . . . » (سه بار)
(اینك) برسم نهاده شده بازَور، از برای دادار اهورا مزدای رایومند خرهمند (و) امشاسپندان این هوم از روی راستی گذاشته شده را خواستار ستائیدنم و این شیرروان از روی راستی گذشته شده را خواستار ستائیدنم و این گیاه هذانئپتا از روی راستی گذشته شده را خواستار ستائیدنم[1] ❀

۲ با آبهای نیك این زَور ها‌ی آمیخته بهوم، آمیخته بشیر، آمیخته به هذانئپتا از روی راستی گذاشته شده را خواستار ستائیدنم و با آبهای نیك آب هوم را خواستار ستائیدنم و هاون سنگین را خواستار ستائیدنم و هاون آهنین را خواستار ستائیدنم[2] ❀

۳ این گیاه برُسم و اتصّال بخوشنودی رد؛[3] یاد گرفتن و عمل کردن دین نیک مزدیسنا و سرودن گاتها و اتصّال خوشنودی رد، پاك (و) رد پاکی؛ این هیزم و بخور را خواستار ستائیدنم از برای توای آذر پسر اهورا مزدا

---

۱ راجع بکلماتی که از روی راستی گذاشته شده (یعنی مطابق آئین تهیه گردیده) و خواستارم و شیر روان و گیاه هذانئپتا ترجمه گردیده بتوضیحات فقرهٔ ۱ یسنا ۲ و فقرهٔ ۳ یسنا ۳ ملاحظه شود

۲ در خصوص هاون سنگین و هاون آهنین رجوع شود بجلد خرده اوستا بتوضیحات فقرهٔ ۵ اویسروتریمگاه

۳ یا بعبارت دیگر اتصّال برضای حق بتوضیحات فقرهٔ ٤ یسنا ۳ ملاحظه شود

و سراسر مزدا آفریدگان نیک پاك نژاد را خواستار ستائیدنم:[۱] ꙮ

۴ از برای خوشنود ساختن اهورا مزدا; امشاسپندان; سروش پاك; آذر اهورا مزدا آن رد بزرگوار پاکی ꙮ

۵-۱۹ خواستار ستائیدنم (فرشتگان) گاهها . . . . . [۲]

۲۰ [زوت و راسپی] این هوم از روی راستی گذاشته شده را خواستار ستائیدنم و این شیر روان از روی راستی گذاشته شده را خواستار ستائیدنم و این گیاه هذانئپتا از روی راستی گذاشته شده را خواستار ستائیدنم[۳] ꙮ

۲۱ با آبهای نیک این زَورْ های آمیخته بهوم, آمیخته بشیر, آمیخته به هذانئپتا از روی راستی گذاشته شده را خواستار ستائیدنم و با آبهای نیک آبِ هوم را خواستار ستائیدنم و هاون سنگین را خواستار ستائیدنم و هاون آهنین را خواستار ستائیدنم ꙮ

۲۲ این گیاه برسم و اتّصال بخوشنودی رد; یاد گرفتن و عمل کردن دین نیک مزدیسنی و سرودن گاتها و رد خوشنودی و اتّصال بخوشنودی رد, پاك (و) رد پاکی; این هیزم و بخور را خواستار ستائیدنم از برای توای آذرِ پسر اهورا مزدا و سراسر مزدا آفریدگان نیک پاك نژاد را خواستار ستائیدنم ꙮ

۲۳ از برای خوشنود ساختن اهورا مزدای رایومند خرهمند, امشاسپندان, مهر دارندهٔ دشتهای فراخ و رام چراگاه خوب بخشنده;[۴] ꙮ

---

۱ فقرات ۳-۴ مربوط بهم است

۲ فقرات ۵-۱۹ یسنا ۲۲ بعینه مانند فقرات ۵-۱۹ یسنا ۳ میباشد

۳ فقرات ۲۰-۲۲ مثل فقرات ۱-۳ همین یسنا میباشد

۴ فقرات ۲۳-۲۷ مطابق فقرات ۸-۱۲ سر اغاز یسنا میباشد

۲٤ خورشید بیمرگ (جاودانی) شکوهندهٔ تیز اسب؛ اندروای در بالا کارگر که دیدبان سایر آفریدگان است ــ آنچه از توای اندروای که از خرد مقدس است؛ ــ راست ترین علم (چیستا) مزدا دادهٔ مقدس؛ دین نیک مزدیسنی؛ ٥

۲٥ ماراسپند پاك کارگر (ورزیده)؛ قانون ضدّ دیوها؛ قانون زرتشتی؛ سنّت کهن؛ دین نیک مزدیسنی؛ ایمان بکلام مقدس (ماراسپند)؛ هوش (ادراك) دریافتن دین مزدیسنی؛ آگاهی از کلام مقدس (ماراسپند)؛ دانش فطری مزدا داده؛ دانش اکتسابی مزدا داده؛[۱] ٥

۲٦ آذر پسر اهورا مزدا، تُرا ای آذر پسر اهورا مزدا با همهٔ آتشها؛ کوه اوشیدَرِنَ مزدا داده (و) رفاهیّت راستی بخشنده ٥

۲۷ همهٔ ایزدان پاك مینوی (و) جهانی؛ فروهرهای نیرومندِ بسیار پیروزگر پاکدینان؛ فروهرهای نخستین آموزگاران کیش (پوریوتکیشان)؛ فروهرهای نیاگان (نبانزدیشتان) (و هریك از) ایزد بنام یاد شده این هوم از روی راستی گذاشته شده را خواستار ستائیدنم . . . .
(دوبار)[۲] ٥٥

---

۱ فقرهٔ ۲٥ مثل فقرهٔ ۲۹ سیروزه است

۲ فقرات ۲۰-۲۷ همین یسنا دو بار در انجام تکرار میشود

یسنا ها ۲۳

۱ خواستار ستائیدنم [زوت] فروهرهاي کسانی که سابقاً در این خان و مانها و دهها و ایالتها و مملکتها بودند آنانی که آسمان را نگهداری کردند که آب را نگهداري کردند که زمین را نگهداری کردند که جانور را نگهداری کردند که بچه را در شکم مادرِ بارور نگهداری کرده نمرد[۱] ꙮ

۲ خواستار ستائیدنم فروهر اهورا مزدا (و) امشاسپندان را با آن فروهرهای پاك همهٔ ایزدان مینوی را خواستار ستائیدنم فروهر کیومرث،[۲] زرتشت سپیتمان، کی گشتاسب، ایست واستر پسر زرتشت[۳] را با آن فروهرهای پاك همهٔ نخستین آموزگاران کیش (پوریوتکیشان) را ꙮ

۳ خواستار ستائیدنم فروهرهای هر یك از پاکان هر زمانی را که در روي این زمین مرده است (فروهر) پارسا: (چه) زن (چه) نا برنا (چه) کنیزك[٤] که درکار و کوشش بسر برد (و) از این خانه در گذشت (و اینك) بامید ستایش نیك و پاداش میباشد[٥] ꙮ

٤ خواستار ستائیدنم فروهرهای چیر پیروزگر پاکدینان؛ فروهرهای نخستین

---

۱ در خصوص مضمون این فقره بفقرهٔ ۲۸ فروردین یشت ملاحظه شود در این جا یاد آور میشویم که در فقرهٔ فوق بهمان ترتیبی که در سنت آفرینش کائنات بتوسط اهورا مزد صورت گرفت نخست از آسمان و پس از آن از آب و زمین و جانور و انسان یاد شده است

۲ کیومرث در آئین ایران نخستین بشر است رجوع شود بمقالهٔ آن در جلد دوم یشتها ص ٤۱ ـ ٤٥

۳ راجع به ایسد واستر، بزرگترین پسر پیغمبر بجلد دوم یشتها ص ۸۳ نگاه کنید

٤ در متن نیز کلمات نا برنا (𐬀𐬞𐬆𐬭𐬆𐬥𐬁𐬌𐬌𐬏 و کنیزك 𐬐𐬀𐬌𐬥𐬌𐬥𐬋) آمده یعنی نا بالغ و دختر

٥ معنی فقرهٔ ۳ مشکوك است

آموز کاران کیش؛ فروهرهای نیاکان؛ فروهر روان خویش (خودم)[1] را خواستار ستائیدنم همهٔ ردان پاکي را خواستار ستائیدنم همهٔ نیکی دهندگان: ایزدان مینوی و جهانی را که بستایش و نیایش (برازنده) هستند از روی بهترین راستی ۞

۵ "فرَوَرانه" من اقراردارم که مزدا پرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورائی کیشم به هاونی پاك (و) رد پاکي ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ساونگهی و به ویسه پاك (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودي و آفرین؛ به ردان روز و گاهها و ماه و گهنبارها و سال ستایش و نیایش و خوشنودي و آفرین

[زوت] "یتا اهو وئیریو" که زوت بمن بگوید

[راسپی] "یتا اهو وئیریو" که او زوت بمن بگوید

[زوت] "اثار توش اشات چیت هچا" که مرد پاکدین دانا بگوید ۞

---

۱ فقرات ٤-٥ باستثنای جملهٔ «فروهر روان خویش» در فقرهٔ ٤ مطابق فقرات ۲۲-۲۵ یسنا ۳ میباشد

یسنا ها ۲٤

۱ [زوت و راسپی] باهورا مزدا هومها را نذر میکنیم; این هومها و میزدها و زَورْها و این برسم از روی راستی گسترده شده و گوشت خوشی دهنده و این شیر روان از روی راستي گذاشته شده و این گیاه هذانئپتا از روی راستی گذاشته شده;[1] ٥

۲ با آبهای نیك, این زَورْهای آمیخته بهوم, آمیخته بشیر, آمیخته به هذانئپتا, از روی راستی گذاشته شده با آبهای نیك, آب هوم و هاون سنگین و هاون آهنین; ٥

۳ این گیاه برسم و اتّصال بخوشنودی رد; یاد گرفتن و عمل کردن دین نیك مزدیسنی و سرودن گاتها و اتّصال بخوشنودي رد پاك (و) رد پاکی; این هیزم و بخور را از برای تو ای آذر پسر اهورا مزدا و سراسر آفریدگان نیك پاك نژاد تقدیم میکنم و نذر میدهم[2] اینك اینها را چنین نذر میکنیم: ٥

٤ باهورا مزدا و سروش پاك و بامشاسپندان و بفروهرهای پاکان و بروانهای پاکان و بآذر اهورا مزدا و به ردان بزرگوار و بسراسر آفرینش پاك ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[3] ٥٥

٥ اینك آنها را چنین نذر میکنیم بفروهر زرتشت سپیتمان پاك که در جهان, راستی درخواست, ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین با فروهرهای همهٔ پاکان: آن پاکانی که مرده اند و آن پاکانی که زنده اند و آن

---

۱ بتوضیحات فقرهٔ ۱ یسنا ٤ ملاحظه شود

۲ بفقرات ۱-۳ یسنا ۲۲ که شبیه فقرات ۱-۳ این یسناست ملاحظه شود

۳ بفقرهٔ ۲ یسنا ٤ نگاه کنند

مردانی که هنوز زائیده نشده سوشیانتهای نو کننده اند[۱] ꙳

۶ این هومها و میزدها و زَوْرها و این برسم از روی راستی گسترده شده و گوشت خوشی دهنده و این شیر روان از روی راستی گذاشته شده و این گیاه هذانئپتا از روی راستی گذاشته شده؛[۲] ꙳

۷ با آبهای نیك، این زورهای آمیخته بهوم، آمیخته بشیر، آمیخته به هذانئپتا، از روی راستی گذاشته شده با آبهای نیك، آب هوم و هاون سنگین و هاون آهنین؛ ꙳

۸ این گیاه برسم و اتصال بخوشنودی رد؛ یادگرفتن و عمل کردن دین نیك مزدیسنی و سرودن گاتها و اتصال بخوشنودی رد پاك (و) رد پاكی؛ این هیزم و بخور را از برای توای آذر پسر اهورا مزدا و سراسر آفریدگان نیك پاك نژاد تقدیم میکنم و نذر میدهم اینك آنها را چنین نذر میکنیم: ꙳

۹ بامشاسپندان، شهریاران نیكِ خوب کنش جاودان زنده، جاودان سود دهنده که در منش نیك بسر برند و (مادههای آنان) نیز[۳] ꙳

۱۰ اینك آنها را چنین نذر میکنم از برای افزایش این خان و مان و از برای فزونی این خان و مان از چارپایان و مردان پاكِ زائیده و آنانی که زائیده خواهند شد که از آن (خانه) هستند ꙳

۱۱ اینك آنها را چنین نذر میکنیم بفروهرهای چیرِ پیروزگر پاکدینان تا که یاوری کنند پاکان را ꙳

۱۲ اینك آنها را نذر میکنیم به دادار اهورا مزدای رایومند خُرهمند، به مینویان مینوی به امشاسپندان ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین ꙳

---

۱ راجع بصفت نو کننده = [illegible] رجوع شود بجلد دوم یشتها ص ۳۳۲ و به Zeitschrift D. M. G. Band 1, Heft I, S. 29, von Lommel

۲ فقرات ۶ـ۸ مثل فقرات ۱ـ۳ همین یسناست

۳ فقرات ۹ـ۱۲ مطابق فقرات ٤ـ۷ یسنا ٤ میباشد

۱۳-۲۷ اینک آنها را چنین نذر میکنیم به (فرشتگان) گاهها، ردان پاکی؛ به هاونی پاک (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین . . . [۱] ꙮ

۲۸-۳۲ اینک آنها را چنین نذر میکنم
[زوت و راسپی] اهورا مزدای رایومند خرهمند، امشاسپندان . . . . [۲] ꙮ

۳۳ اینک آنها را چنین نذر میکنیم بفروهرهای چیر پیروزگر پاکدینان؛ بفروهرهای نخستین آموزگاران کیش؛ بفروهرهای نیاکان؛ بفروهر روان خویش (خودم) ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۳] ꙮ

۳٤ اینک آنها را نذر میکنم: بهمهٔ ردان پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین
اینک آنها را نذر میکنم بهمهٔ نیکی دهندگان ایزدان مینوی و جهانی که بستایش و نیایش برازنده هستند از روی بهترین راستی ꙮ

---

۱ فقرات ۱۳-۲۷ بعینه مثل فقرات ۸-۲۲ یسنا ٤ میباشد
۲ فقرات ۲۸-۳۲ بعینه مانند فقرات ۸-۱۲ سر آغاز یسنا و فقرات ۲۳-۲۷ یسنا ۲۲ میباشد
۳ فقرات ۳۳ و ۳٤ باستثنای «فروهر روان خود» مثل فقرات ۲٤ و ۲۵ یسنا ٤ میباشد

یسنا ها ۲۵

ها ۲۵ شباهت دارد به ها ۲۲ از این قرار:
فقرات ۱ـ۳ = فقرات ۱ـ۳ از ها ۲۲
فقرات ٤ـ۷ = فقرات ۲۳ـ۲٦ از ها ۲۲

۱ [زوت و راسپی] امشاسپندان شهریاران نیك خوب کنش را میستائیم این هوم از روی راستی گذاشته شده را میستائیم و این شیر روان از روی راستی گذاشته شده را میستائیم و این گیاه هذانئپتا از روی راستی گذاشته شده را میستائیم ꙮ

۲ با آبهای نیک، این زورهای آمیخته بهوم، آمیخته بشیر، آمیخته به هذانئپتا، از روی راستی گذاشته شده را میستائیم؛ و با آبهای نیک، آب هوم را میستائیم؛ هاون سنگین را میستائیم وهاون آهنین را میستائیم ꙮ

۳ ین گیاه برسم و اتصال بخوشنودی رد؛ یاد گرفتن و عمل کردن دین نیک مزدیسنی و سرودن گاتها و اتصال بخوشنودی رد پاك (و) رد پاکی؛ این هیزم و بخور را از برای توای آذر پسر اهور را میستائیم و سراسر آفریدگان نیک پاك نژاد را میستائیم ꙮ

٤ اهورای مزدای رایومند خرهمند را میستائیم؛ امشاسپندان شهریاران نیک خوب کنش را میستائیم؛ مهردارندهٔ دشتهای فراخ را میستائیم؛ رام چراگاه خوب بخشنده را میستائیم؛ خورشید بیمرگ (جاودانی) شکوهمند تیز اسب را میستائیم ꙮ

۵ اندروای (فرشتهٔ هوا) پاك را میستائیم؛ اندروای در بالا کارگر را که دیدبان سایر آفریدگان است میستائیم؛ آنچه از توای اندروای که از خرد

مقدس است میستائیم; راست ترین علم (چیستا) مزدا دادهٔ مقدس را میستائیم; دین نیک مزدیسنی را میستائیم[1] ꙮ

۶ ماراسپند بسیار خرهمند را میستائیم; قانون ضدّ دیوها را میستائیم; قانون زرتشتی را میستائیم; سنّت کهن را میستائیم; دین نیک مزدیسنی را میستائیم; ایمان بکلام مقدس (ماراسپند) را میستائیم; هوش (ادراك) دریافتن دین مزدیسنی را میستائیم; آگاهی از کلام مقدس (ماراسپند) را میستائیم; دانش فطری مزدا داده را میستائیم; دانش اکتسابی مزدا داده را میستائیم ꙮ

۷ آذر پسر اهورا مزدا را میستائیم; ترا ای آذر پاك پسر اهورا مزدا (و) رد پاک میستائیم; همهٔ آتشها را میستائیم; کوه اوشیدرن مزدا داده، ایزد رفاهیّت راستی بخشنده را میستائیم ꙮ

۸ و همه ایزدان پاك مینوی را میستائیم; و همهٔ ایزدان پاك جهانی را میستائیم ꙮ

---

۱ راجع بفقرات ۵ و ۶ و ۸ بفقرات ۲۱ و ۲۹ و ۳۰ سیروزه بزرگ ملاحظه شود بفقرهٔ ۱۲ یسنا ۶ و بفقرهٔ ۹ خورشید نیایش نیز ملاحظه شود

یسنا ها ۲۶

یسنا ۲۶ راجع است بفروهر تمام این یسنا (فقرات ۱ـ۱۰) در انجام فقرهٔ ۳۰ سیروزه بزرگ افزوده شده است راجع بترجمهٔ این یسنا رجوع شود به Selections from Avesta and old Persion (First Series), Part 1, by Irach Jehangir S. Taraporewala; Bombay 1922, pp. 90—104.

و راجع بمتن اوستائی یسنا ۲۶ و برخی یاد داشتها رجوع شود به: Avesta Reader First Series Jackson; Stuttgart 1898, pp. 5—8 and p. 88.

مقداری از فقرات یسنا ۲۶ چنانکه در پای صفحه نشان داده شده بعینه مثل فقرات فروردین یشت است

تمام فقرات ۱ـ۱۰ از ها ۲۶ در فقرات ۱۸ـ۲۷ از ها ۵۹ نیز موجود است

۱ فروهرهای نیک توانای مقدس پاکدینان را [زوت] میستایم، میخوانم، میسرایم؛ ما میستائیم (فروهرهای) خانواده، ده، ناحیه، مملکت، زرتشتوم را[1] ۞

۲ و درمیان همهٔ این نخستین فروهرها اکنون میستائیم آن فروهر اهورامزدا را که مهتر و بهتر و زیباتر و سخت تر (استوار تر) و خردمند تر و خوب اندام تر و در تقدس سر آمدتر است[2] ۞

۳ فروهرهای نیک توانای مقدس پاکان را میستائیم، آن (فروهرهای) امشاسپندان مؤثر دیدگان بزرگواران بسیار زورمند دلیران اهورائی فنا ناپذیر پاک را ۞

---

۱ فقرهٔ ۱=فقرهٔ ۱۸ یسنا ۱۷=فقرهٔ ۲۲ یسنا ۷۱ بفقرهٔ ۲۱ فروردین یشت نیز ملاحظه شود
۲ فقرهٔ ۲=فقرهٔ ۸۰ فروردین یشت فقرهٔ ۳=فقرهٔ ۸۲ فروردین یشت فقرهٔ ٤ = فقرهٔ ۱٤۹ فروردین یشت

٤ ما میستائیم اکنون جان و وجدان و درّاکه و روان و فروهر نخستین آموزگاران کیش (و) نخستین شنوندگان (آموزندگان) آموزش (تعلیم دینی) را آن مقدسین و مقدّساتی که از برای راستی فتح نمودند روان گوش نیک کنشن را میستائیم ‌ꕤ

۵ آن (فروهرهای) کسانی که از برای راستی فتح نمودند (و) فروهر کیومرث پاکدین را میستائیم, اکنون پاداش و فروهر زرتشت سپیتمان پاك را میستائیم, فروهر کی گشتاسب پاکدین را میستائیم, فروهر پاکدین ایسدواستر پسر زرتشت را میستائیم ꕤ

٦ ما میستائیم اکنون جان و وجدان و درّاکه و روان و فروهر نیاگان را آن مقدسین و مقدساتی که از برای راستی فتح نمودند با فروهرهای همه پاکان, آن پاکانی که مرده اند و آن پاکانی که زنده اند و آن مردانی که (هنوز) زائیده نشده سوشیانتهای نوکنندگان اند ꕤ

۷ اکنون روانهای مردگان را میستائیم آن فروهرهای پاکدینان را, ما میستائیم اکنون همهٔ نیاکان درگذشتهٔ این خاندان را (از) آموزگار (و) آموزنده (خواه) مردان پاك (و خواه) زنان پاك ꕤ

۸ فروهرهای همه آموزگاران پاك را میستائیم, فروهرهای همه آموزندگان پاك را میستائیم, فروهرهای همه مردان پاك را میستائیم, فروهرهای همه زنان پاك را میستائیم ꕤ

۹ فروهرهای همهٔ بچکان پاکی که از پارسائی بوجود آمدند میستائیم, فروهرهای پاکانی که در مملکت اند میستائیم, فروهرهای پاکانی که بیرون از مملکت اند میستائیم ꕤ

۱۰ فروهرهای مردان پاك را میستائیم و فروهرهای زنان پاك را میستائیم,

همهٔ فروهرهای نیك توانای مقدس پاکان را میستائیم از آن (فروهر) کیومرث تا سوشیانت پیروزگر ꙮ

۱۱ [زوت و راسپی] همهٔ فروهرهای پاکان را میستائیم, روانهای مردگان را میستائیم آن فروهرهای پاکان را

« ینگهه هاتم . . . . »

[راسپی] "یثااهو وئیریو" که زوت بمن بگوید

[زوت] "اثارتوش اشات چیت هچا" که مرد پاکدین دانا بگوید ꙮ

یسنا هـــا ۲۷

۱ اینك آن بزرگتر از همه را اهو و رد برگزینیم, آن اهورا مزدا را از برای برانداختن اهریمن نابکار, از برای برانداختن (دیو) خشم خونین سلاح, از برای برانداختن دیوهای مازندران, از برای برانداختن همهٔ دیوها و دروغپرستان وَرِنَ؛[۱] ꙮ

۲ از برای برافراشتن اهورا مزدای رایومندِ خرهمند (فروغنده و شکوهمند), از برای برافراشتن امشاسپندان, از برای برافراشتن ستارهٔ فروغنده (و) شکوهندهٔ تشتر, از برای برافراشتن مرد پاك, از برای برافراشتن همهٔ آفریدگان پاكِ خرد مقدس ꙮ

۳ یتااهو وئیریو . . . (چهاربار) ꙮ

۴ ای مزدا مرا از بهترین تعالیم و اعمال خبرده, شما ای وهومن وای اشا از ستایشی که باید (خبردهید) از قدرت خویش آشکار ساز ای اهورا که عالم وجود بارادهٔ شما نوگردد (چهاربار)[۲] ꙮ

۵ اینجا آی ای ائیریمن عزیز از برای یاری مردان و زنان زرتشتی, از برای یاری منش نیك از برای هر آن وجدانی که در خور مزدگرانبها گردد, خواستارم بخشایش آرزو شدهٔ راستی را که اهورا مزدا ارزانی خواهد داشت[۳] اشم وهو . . . . . ꙮ

---

۱ فقرات ۱-۲ مثل فقرهٔ ۳۲ هر مزد یشت میباشد بفقرات ۲-۳ هوشبام, در جلد خرده اوستا ص ۱۰۰ نیز نگاه کنید

۲ فقرهٔ ٤ از گاتها, یسنا ۳٤ قطعهٔ ۱۵ میباشد

۳ فقرهٔ ۵ از یسنا ۵٤ فقرهٔ ۱ میباشد راجع به ائیرین بتوضیحات فقرهٔ ٦ هاونگاه در جلد خرده اوستا ملاحظه شود

راجع بترجمهٔ فقرهٔ ۵ بکتب ذیل ملاحظه شود: Studien Zum Avesta von Karl Geldner; Strassburg 1882 S. 33.

Avesta Reader von Reichelt p. 177.

Selections from Avesta and Old Persian von Taraporewala 206–213.

بارتولومه نیز Bartholomae از ائیرین ایشه در ZDMG. 85. 158, صحبت داشته

۶ هومهای مزدا قدرت, ردان پاکی, پالائیده (تصفیه شده) سروش نیك "آنکه با ارت گنجور همراه است"[۱] میباید در اینجا همواره کوشا باشد[۲] ❀

۷ مامی آموزانیم همایون[۳] . . . اهونَ وئیریه از روی راستی سروده شده را و هاون از روی راستی بکار انداخته شده را و کلام راست گفته شده را اینچنین آنها همایون تر (فرخنده تر) کردند ❀

۸ ای تواناترین اهورا مزدا و آرمیتی و اشای جهان افزا و وهومن و خشترا بمن گوش دهید و بیا مرزید مرا (ببخشائید مرا) هر آندمی که پاداش واپسین در رسد (سه بار)[٤] ❀

۹ خود را بمن بنما ای اهورا بواسطهٔ آرمیتی توانائی ده, بواسطهٔ خردمقدس, ای مزدا قوّت پاداش نیك (و) بواسطهٔ اشا نیروی سخت (و) بواسطهٔ و هومن بخشایش ❀

۱۰ از برای رامش من تو ای دور بیننده (بخشایش) کشور بیمانند تان را چون پاداش منش نیك ارزانی دارید ای آرمیتی مقدس, وجدان را از راستی تعلیم ده ❀

۱۱ بسان رادی, زرتشت زندگی تن خود تقدیم میکند (چنانکه) برگزیده ترین پندار نیك, کردار و گفتار (خود را) بمزدا (و) باشا, اطاعت و قدرت (خود را نیز)

اشم وهو . . . (سه بار) ❀

---

۱ جملهٔ «سروش نیك مصاحب فرشته توانگری ارت» از گاتها, یسنا ۴۳ قطعهٔ ۱۲ اقتباس شده است

۲ با معلوم بودن معانی لغات فقرهٔ ۶ معنی مجموع آن مبهم است

۳ بجای نقاط از لغت [illegible] معنی مناسبی نیافتم

٤ فقرات ۸-۱۱=گاتها, یسنا ۳۳ قطعات ۱۱-۱٤ آرمیتی و اشا و وهومن و خشترا همان امشاسپندان سفندارمذ و اردیبهشت و بهمن و شهریور میباشند

۱۲ «فرَوَرانه» من اقرار دارم که مزدا پرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورائی کیشم:
به هاونی پاك (و) ردِ پاکِ ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛
به ساونگهی و به ویسیه پاك (و) ردِ پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛
به ردان روز و گاهها و ماه و گنهبارها و سال ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[1] ꙮ

۱۳ "یتااهو وئیریو" مانند سرورِ (اَهو) برگزیده این چنین سرور مینوی (رتو = رد) است (زرتشت) هم، بحسب راستی، کسی که طاعت جهانی منش نیك را بسوی مزدا آورد و شهر یاری از آنِ اهور است کسی که اورا (زرتشت را) شبان (نگهبان) درویشان (بینوایان) بگماشت (چهار بار)[2] ꙮ

۱٤ "اشم وهو" راستی بهترین نیکی است (وهم مایهٔ) سعادت است، سعادت کسی راست که راست و خواستار بهترین راستی است (سه بار)[3] ꙮ

۱٥ (نماز) اهون وئیریه را میستائیم؛ اردیبهشت زیبا ترین امشاسپند را میستائیم "ینگهه هاتم" مزدا اهورا آگاه است از آن کسی که (چه مرد وچه زن) درمیان موجودات ستایشش بهتر است، بحسب راستی، این چنین مردان و این چنین زنان را میستائیم[4] ꙮ ꙮ ꙮ

---

۱ «فرَوَرانه» بهمین ترتیب که در فقرهٔ فوق آمده غالباً در یسنا های دیگر تکرار شده است رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۲۳ یسنا ۱

۲ راجع به "یتااهو وئیریه" بمقالهٔ بغان یشت و به یسنا ۱۹ ملاحظه شود

۳ رجوع شود بمقالهٔ بغان یشت و به یسنا ۲۰

٤ بمقاله بغان یشت و به یسنا ۲۱ نگاه کنید راجع به یتا اهو و اشم وهو و ینگهه هاتم بجلد خرده اوستا ص ٤٥-٥٦ ملاحظه شود

لغات ایزدی و اهریمنی در اوستا

چنانك میدانیم در آئین مزدیسنا آنچه در جهان خوب و سودمند است آفریدهٔ اهورامزداست, از دادار مهربان جز نیکی نیاید آنچه بد و زیان آور است پدید آوردهٔ خرد خبیث یا اهریمن است از ستیزگی خرد خبیث است که گیتی دُچار گزند و آسیب است از اوست درد و رنج و اندوه از اوست که آدمی در زندگانی گرفتار تا خویشها میشود و باید همواره هوشیار بوده نگذارد بدیهای اهریمني بدو رخنه یابد و زشتی بنیکی چیر شود این فلسفهٔ دقیق که در واقع یك اصل مسلّمی است و هر یك از ما در هر قدمی ناظر این جنگ دائمی میان خوبی و بدی هستیم یکی از منطقی ترین تعالیم زرتشتی است نیاکان ما بطوری جهان پاك ایزدی را از جهان تیرهٔ اهریمنی جدا میدانستند که راجع بهماوردان این دو میدان کارزار استعمال الفاظ مُشترك را هم روا نمیدانستند از برای هر یك از دو عالم متضاد و آنچه از آنهاست کلمات و تعبیرات مخصوص بکار میبردند لفظاً, چنانکه معناً, میان آنها امتیازی قرار میدادند مثلاً در وقت سخن از فرشتگان و نیکان و مزدا پرستان و همهٔ آفریدگان ایزدی لغاتی و در هنگام سخن از دیوان و ناپاکان و دروغپرستان لغات دیگری بکار میبردند از برای سر و گردن و گوش و چشم و دهان و دست و پای آفریدگان نیك کلماتی غیر از غیر کلماتی که از برای اعضاء و جوارح آفریدگان زشت بکار میرفته, استعمال میکردند همچنین افعال و اسمائی که از برای ادای فکری در خصوص هر یك از این دو دستهٔ ایزدی و اهریمني لازم میشده از همدیگر مشخص بود

در این مقاله تقریباً هفتاد لغت جمع شده برخی از آنها جُفت و برخی دیگر منفرد است و جفت آن یعنی لغت مقابل آن بنظر نیامده است این چند لغت فقط از برای نمونه در اینجا ذکر میشود اگر در اوستا دُرست تفتیش کنیم

بیشتر از این گونه لغات بدست خواهیم آورد مقداری از این لغات کهن سال هنوز در زبان فارسی باقی است و مقداری در نوشتهای پهلوی و پازند موجود اما در زبان فارسي متروك شده است از این لغات بخوبی میتوان دریافت که زبان اوستا بچه وسعت بوده و نیز بخوبی میتوان دریافت که تا بچه اندازه در آئین مزدیسنا خیر و شرّ را از همدیگر امتیاز میدادند اینك آن لغات:[1]

(افعال)

فرا ثورس	[illegible]	frā.thwares	آفریدن, ساختن	(ایزدی)
فرا کرت	[illegible]	frā.karet	آفریدن,ساختن,تراشیدن[2]	(اهریمنی)
بو	[illegible]	bav	بودن	(ایزدی)
اه	[illegible]	ah	بودن	(اهریمنی)
زن	[illegible]	zan	زائیدن	(ایزدی)
هو	[illegible]	hav	زائیدن	(اهریمنی)
مرو	[illegible]	mrū	گفتن	(ایزدی)
ائوج	[illegible]	aoj	گفتن	(ایزدی)
وش	[illegible]	vaš	گفتن	(ایزدی)
دو	[illegible]	dav	گفتن	(اهریمني)
نی هد	[illegible]	nī.had	نشستن	(ایزدی)
هن دور	[illegible]	han.dvar	نشستن,سرنگون شدن[3]	(اهریمنی)
گم	[illegible]	gam	رفتن, گامزدن	(ایزدی)

۱ بکتب ذیل نیز ملاحظه شود: Etymological Studies in Ormazdian and Ahrimanian words in Avesta by Leo J. Frachtenberg, in Spiegel Memorial Volume, Bombay 1908, p. 269-289; Altiraniches Wörterbuch von Bartholomae; Zend-Avesta par Darmesteter, vol. I, p. 94.

۲ این دو فعل در تمام فقرات فرگرد اول وندیداد تکرار شده اولی از برای آفرینش اهورا دوی از برای آنچه اهریمن پدید آورده است

۳ این دوفعل درهادُخت نسك درفرگرد دوم فقرهٔ ۲ و درفرگرد سوم فقرهٔ ۲۰ آمده است

دَوَر	dvar	رفتن [1]	(اهریمنی)
تَکْ	tak	تاختن, روان شدن, رفتن [2]	(ایزدی)
زْبَرْ	zbar	تاختن, روان شدن	(اهریمنی)
چَرْ	čar	رفتن, خرامیدن [3]	(ایزدی)
پَتْ	pat	رفتن, پریدن, افتادن	(اهریمنی)
خوار	xᵛar	خوردن	(ایزدی)
گَهْ	gah	خوردن	(اهریمنی)
رَئُوذْ	raodh	نالیدن, فریاد کردن [4]	(اهریمنی)

تبئش, دوَئش, دبئش

dbaēš ,dvaēš ,tabaēš ستیزیدن, دشمنی ورزیدن نسبت بآفریدگان نیک (اهریمنی)

مَرِکْ marek کشته شدن, نابود گشتن, ویران کردیدن (ایزدی)

رَئثْ (مصدر به پَرَ = پَرَرَئث

para-raēth مردن (ایزدی)

مَرْ (مصدر به اَوَ = اَوَمَرْ

ava.mar مردن (اهریمنی)

(اسماء)

وَغذَنَ	vaghdhana	سر [5]	(ایزدی)
کَمَرَذَ	kameredha	سر, کله	(اهریمنی)

---

۱ این کلمه در پهلوی دواریستن dvāristan شده و هنوز در لهجهٔ گیلکی مستعمل است

۲ از همین لغت است کلمات تك و دو, تك و تازو تکاور, تکاپو در فارسی

۳ از همین کله است چریدن در فارسی

٤ رَئودْ raod (با دال) در گاتها از برای نالیدن گاو که از آفریدگان ایزدی است آمده اما با ذال در سایر قسمتهای اوستا از برای نالیدن و فغان برداشتن آفریدگان اهریمنی استعمال شده چنانکه در یسنا ۹ فقرهٔ ۲٤

۵ در اوستا نیز از برای کلمهٔ سر برشنو barešnu آمده که در مورد آفریدگان ایزدی استعمال شده چنانك در فرگرد ۸ وندیداد فقرات ٤٠ـ٤١ برشنو غالباً

منؤثری		manaothri	گردن، گلو	(ایزدی)
گریوا		grīvā	گریبان، گردن، گلو	(اهریمنی)
دُایثرَ		dōithra	چشم، دیده[۱]	(ایزدی)
اَشْ		aš	چشم	(اهریمنی)
اُوشْ		uš	گوش	(ایزدی)
کرنَ		karena	گوش[۲]	(اهریمنی)
آهْ		āh	دهان[۳]	(ایزدی)
زَفرْ		zafar	زفر، پوزه، دهان[٤]	(اهریمنی)
آئوشتَ		aošta	لب زیرین، دولب[٥]	(اهریمنی)
زَستَ		zasta	دست	(ایزدی)
گوْ		gav	دست	(اهریمنی)
پاذَ		pādha	پا	(ایزدی)
پیتیشتانَ		paitištāna	پا	(اهریمنی)

بمعنی پشته و قلهٔ کوه یا کوه سرو فراز آسمان است همچنین کلمات سره Sarah چنانك در مهریشت فقرهٔ ٤٠ و سارَ Sāra چنانك در آبان یشت فقرهٔ ۷۷ بمعنی سر است سارَ وارَ sāra vāra که در فقرهٔ ۹ از فرگرد ١٤ وندیداد آمده بمعنی سرپوش یا خود است جزء دوم این اسم مرکب وَرْ var بمعنی پوشانیدن و نهفتن است این اسم در تفسیر پهلوی اوستا سارواز Sārvār شده و از برای توضیح افزوده اند ترک

۱ کلمهٔ دیگری از برای چشم که در اوستا آمده و در فارسی باقیمانده چشمن čašman میباشد

۲ همین کلمه نیز در اوستا بمعنی کر (نا شنوا) استعمال شده چنانک در آبان یشت فقرهٔ ۹۳ کلمهٔ کرن بمعنی گوش در سروش یشت هادخت فقرهٔ ۲ با کلمات آش و آوش گوش و گوْ دست و دوَرِثرَ یا و زفر زفر، دهان از برای دروغپرست اهریمنی استعمال شده است

۳ این کلمه در گاتها اِ آه ēeāh آمده است

٤ این لغت در ادبیات فارسی باقیمانده فرخی گفته :

خدای خوانند آن سنگ را همی شمنا   چه بیهده سخن است این که خاکشان بزفر

٥ در وندیداد فرگرد ۷ فقرهٔ ٥٩ آمده است

زَبَرَثَ zbaratha یا[۱] (ایزدی)

دوَریثرَ dvarithra یا[۲] (اهریمنی)

بی پئیتیشتان bi.paitištāna دو پا (ایزدی)

بی زنگرَ bi.zangra دو پا (اهریمنی)

چثوَرِ پئیتیشتان čathware.paitištāna چهار پا (ایزدی)

چثوَرِ زنگرَ čathware.zangra چهار پا (اهریمنی)

اُورُوثوَن، اُوروثور uruthwar, uruthwan شکم[۳] (ایزدی)

مَرِشوُ maršū شکم[٤] (اهریمنی)

زَنگَ، زِنگَ zenga, zanga قوزك پا (ایزدی)

زَنگرَ، زِنگرَ zengra, zangra قوزك پا (اهریمنی)

پوُثرَ puthra پور، پسر، پُس، زاده (ایزدی)

هونو hunu پسر، زاده (اهریمنی)

هَئوتَ haota پشت، تخمه، نژاد، صُلب[٥] (اهریمنی)

نائیریکا nāirikā زنِ نیك (ایزدی)

جهیکا jahikā زنِ بد (اهریمنی)

چرائیتی čarāiti زنِ جوان (ایزدی)

هَنجمنَ han.jamana انجمن (ایزدی)

---

۱ زَبَرَثَ (یسنا ۹ فقرهٔ ۲۹) از فعل زَبَرْ (زامیاد یشت فقرهٔ ٤۲) مشتق شده است

۲ دوَریثرَ از فعل دوَر مشتق شده است در فقرهٔ ۲ سروش یشت هادخت با کلمات چشم و گوش و دست و دهان (زفر) در روغبرست یکجا آمده است

۳ رجوع شود بفروردین یشت فقرهٔ ۱۱

٤ رجوع شود به یسنا ۹ فقرهٔ ۱

٥ هَئوتَ از فعل هَوْ hav که ذکرش گذشت مشتق است

هَندوَرِنَ	han.dvarena	انجمن	(اهریمنی)
نمانَ	nmāna	خان و مان	(ایزدی)
گِرِذَ	geredha	خانه، مغاك، غار	(اهریمنی)
هئنا	haēnā	لشکر، سپاه دشمن[۱]	(اهریمنی)
آتر	ā-tar	حمله کننده، هجوم آورنده	(اهریمنی)
وَچْ	vač	سخن، گفتار	(ایزدی)
دئوایثری	daoithrī	سخن، گفتار	(اهریمنی)
بئوذی	baodhi	بوی، بوی خوش	(ایزدی)
گَنتی	gainti	گند، بوی بد	(اهریمنی)
ایریستی	iristī	(مصدر به پرَ = ...)	
	para-iristī	مرگ[۲]	(ایزدی)
مِرِتی	meretī	(مصدر به اوَ = ...)	
	ava-meretī	مرگ[۳]	(اهریمنی)

---

۱ در فرس هخامنشی هاینا hainā مکرراً در کتیبهٔ بیستون آمده است

۲ ایریستی از فعل رئث raēth که ذکرش گذشت مشتق است در هادُخت نسك فرگرد ۲ فقرهٔ ۱۸ آمده است .

۳ مِرِتی از فعل مَرْ mar که ذکرش گذشت مشتق است در هادُخت نسك فرگرد ۳ فقرهٔ ۳۶ آمده است

فرهنگ اوستا

(لغاتی که در این جلد معنی شده است)*

(آ = [illegible])

			صفحه
اثیرین	[illegible]	ایران	۴۰,۳۴
اثیریه	[illegible]	ایرانی، آریائی	۳۵
آن اثیریه	[illegible]	غیر آریائی، غیر ایرانی	۷۲,۳۵
اثیرین وئجه	[illegible]	ایران ویج	۱۶۳,۳۸
اثیریوشین	[illegible]	خان و مان ایرانی	۴۴
اثیریوخشوث	[illegible]	کوهی است	۵۶
اثیریمن ایشیه	[illegible]	یسنا ۵۴ از ادعیه معروف	۲۹
اثیویانگهن	[illegible]	کُشتی، کُشتی	۱۲۶
اپرنایو	[illegible]	نا برنا، نا بالغ	۲۲۰
آثَ	[illegible]	چنین، تك	۲۰۹
اپایز	[illegible]	از ستایش رفع بلا نمودن	۲۳
اپئوش	[illegible]	دیو خشکی	۱۹۸
ارجت اسپ	[illegible]	ارجاسپ	۶۲
ارجهوت	[illegible]	یکی از پارسایان پسر تور [illegible]	۵۴
اژی	[illegible]	مار	۱۶۲

* از برای معانی مفصلتر و اشتقاق کلمات و ارتباط آنها با لغات فرس هخامنشی وپهلوي و فارسی رجوع شود بصفحاتی که با اعداد معین شده است بفرهنگ لغات اوستا درجلد اول و دوم یشتها و جلد خرده اوستا تفسیر نگارنده نیز ملاحظه شود

	معنی	صفحه
آسَه	جا	۱۲۲
اسنیه	فرشتهٔ نگهبان پنجگاه شبانروز	۲۱۱
اشَ	راستی, درستی, پاکی	۱۳۲,۱۲۶
اشون	طرفدار راستی, اشو	۱۶۱
اشیه	موافق قانون ایزدی, بحسب راستی	۱۵۰,۱۲۶
اشَ وهیشت	اشم وهو	۲۱۳
اشونت	راستکردار, درستکار	۱۳۲
اشی	فرشتهٔ توانگری	۱۸۹,۱۳۱,۷۰,۵۶
شیونت	پاداش دهنده	۱۳۱
اشت ائورونت	یکی از دیو یسنان	٦٤
اتْ ناوخشیه هایتی	فصل سوم از اهنودکات	۲٦
اشیه اوزدات	ازروی راستی گذاشته شده, موافق آیین تهیه شده	۱۳۳
افسمن	مصراع	۲۱۱
امش	بیمرگ, جاودانی	۱۵۹
انَ پیشوتَ	بی لغزش	۲۰۸
انَ پیوخذَ	بی انقطاع	۲۰۸
انگرمینیو	اهریمن	۲۰۷
انومیه	چارپای خرد چون گوسفند و بز	۵٥
ائوش	(ائوشه) هوش, مرگ	۱۵۹
اوْرَ	ابر	۱۷۰
اغریرث	اغریرث	٦۹

		صفحه
آوهمیّه	غیرقابل نیایش	۲۴
اأوروت اسپ	لهر اسب	۱۰۵
آوُخوارنَ	آبخور	۱۲۲
اَهو	زندگی, جهان	۱۶۵
اَهوم ستوت	یکی از پارسایان	۶۷
اَهو	سرور جهانی	۲۰۸
اَهونَ وئیریه	یثا اهو وئیریه	۲۰۵
اهیاس هایتی	فصل اول از اهنودگات	۲۵
اَیر	فرشتهٔ نگهبان روز	۱۱۲
اَیسنّیه	غیر قابل ستایش	۲۴

آ =

آثرون	آتُربان	۲۱۱
آثروخش	یکی‌ازهفت پیشوایان دینی, دارای دومین رُتبه	۱۹۲,۶۷
آثویه	آبتین پدر فریدون	۵۷
آزی	آز	۱۹۵
آزوئیتی	چربی	۱۹۴
آستویه	از فقرهٔ ۸ از ها ۱۲ تا انجام ها ۱۳ از یسنا چنین نامیده شده	۱۸۵
آفریتی	دعای خیر	۱۵۵
آوَنذ	نذر کردن, وقف نمودن در راه خدا دادن	۱۳۸
آیز	ستائیدن, ستودن	۲۳

اِ = 𐬈؛ اِی = 𐬌

			صفحه
اِرِخشَ	𐬈𐬭𐬆𐬑𐬱𐬀	آرش	۵۶
اِرِتی	𐬈𐬭𐬆𐬙𐬌	دُرستی, راستی	۱۵۶
ایسونت	𐬌𐬯𐬬𐬀𐬥𐬙	پسروَرازَ یکی ازپارسایان	۶۷
ایشکتَ	𐬌𐬱𐬐𐬀𐬙𐬀	تیغهٔ کوه, سنگ خارا	۱۷۲

اُو = 𐬎

اُوپَرَ	𐬎𐬞𐬀𐬭𐬀	زبرین	۱۷۰
اُوپائیری سئن	𐬎𐬞𐬀𐬌𐬭𐬌.𐬯𐬀𐬉𐬥𐬀	شعبه ای از هندوکُش	۱۷۳
اُوروئس	𐬎𐬭𐬬𐬀𐬉𐬯	گردیدن	۱۱۸
اُوروازیشت	𐬎𐬭𐬬𐬁𐬰𐬌𐬱𐬙𐬀	آتشی است	۱۹۸
اُوسیج	𐬎𐬯𐬌𐬖	از پیشوایان دیویسنا	۱۶۴
اُودَروثرس	𐬎𐬛𐬀𐬭𐬋.𐬚𐬭𐬀𐬯𐬀	بروی شکم رونده (چون مار)	۱۶۲
اُوغرَ	𐬎𐬔𐬭𐬀	چیر	۱۲۲

ب = 𐬠

بَرْ	𐬠𐬀𐬭	بُردن	۱۶۲
بغَ	𐬠𐬀𐬔𐬀	بغ, خداوند	۲۰۳,۱۷۲
بغ	𐬠𐬀𐬔𐬀	برخ, بهره, بخش	۲۰۳
بغا	𐬠𐬀𐬔𐬁	قطعه, جزوه, پاره	۲۰۳
بخت	𐬠𐬀𐬑𐬙𐬀	بخت, بخشیده شده	۲۰۳
بخش	𐬠𐬀𐬑𐬱	بخشیدن	۲۰۳
برزی سونگهه	𐬠𐬆𐬭𐬆𐬰𐬌.𐬯𐬀𐬬𐬀𐬢𐬵𐬀	آتشی است	۱۹۸
بئود	𐬠𐬀𐬊𐬜	بوئیدن	۱۶۵

ب = [illegible]

			صفحه
پارندی	[illegible]	فرشتهٔ نعمت و فراوانی	۱۸۹,۵۶
پراهوم	[illegible]	پراهوم	۱۳۲
پَتْ	[illegible]	افتادن, پریدن, پرتاب شدن	۱۷۴
پشن	[illegible]	یکی از دیو یسنان	۶۴
پشوسارَ	[illegible]	گناهکاری که سرش محکوم است	۱۷۸
پشوتنو	[illegible]	گناهکاری که تنش محکوم است	۱۷۸
پئیریکا	[illegible]	پری	۱۹۵
پورو سرِدَ	[illegible]	گوناگون	۱۸۰
پیشترَ	[illegible]	پیشه	۲۱۱
پئوروتا	[illegible]	سلسلهٔ کوه	۱۷٤
پئوروش	[illegible]	پیر	۱۶۳
پئوروش اسپ	[illegible]	پورشسپ پدر زرتشت	۱۶۳
پئیری دا	[illegible]	پیشکش کردن, در راه خدا بخشودن	۱۳۸
پئوروشیاتی	[illegible]	(Parysatis) پرشادی	۸۲
پئوائیریوتکئش	[illegible]	آموزگار کیش	۶۷
پوران	[illegible]	پرتگاه	۱۷۳

ت = [illegible]

تئریه ونت	[illegible]	یکی از دیو یسنان	٦٤
ترونَ	[illegible]	خرد سال	۱۷۱
تئرَ	[illegible]	قله, قلهٔ البرز	۱۷۳
تشتَ	[illegible]	تشت	۱۷٦
تکئش	[illegible]	تعلیم دینی, کیش	۲۱۰

			صفحه
تور		توراني	۵۳
تویشی		توش, توان	۲۰۰
تو ئیریه		توراني	۵۳,۴۲
تور		یکی از پارسایان	۵۴
تیشتریه		تیر, فرشتهٔ باران	۵۶
تنومنثر		تن فرمان	۱۳۶

ث = 𐬚

ثری		سه (۳)	۱۸۰
ثریشو		سه یك, ثلث	۱۸۰
ثرئتئون		فریدون	۵۷

ج = 𐬘 ; چ = 𐬗

جیویه		گردنده, جنبنده, روان	۱۳۲
چثروش آمروت		چهار بار گفتنی	۱۶۳

خ = 𐬑

خرفستر		زیانکار (حشره)	۲۰۷
خشثرو ئیریه		شهریور (امشاسپند)	۱۴۵
خشثروسوك		گذری است درکوه کنگ	۵۴
خشو ئو		چابك خزنده, تند رونده	۱۶۲
خشویذ		شیر	۱۹۴
خشماویه گئوش اورو ئهایتی		فصل دوم از اهنودگات	۲۶
خشتاوی		یکی از ناموران پارسا	۶۱

خ با واو معدوله = 𐬓

			صفحه
خوا ایریزم	𐬓𐬁𐬌𐬭𐬌𐬰𐬆𐬨	خوارزم، خیوه	٤٤
خوارنه	𐬓𐬀𐬭𐬆𐬥𐬀𐬵	خرّه، فرّ	٦٨
خوار	𐬓𐬀𐬭	خوردن	۱۵۹،۱۳۱
خوارث	𐬓𐬀𐬭𐬆𐬚𐬀	خورش	۱۳۱
خوانونت	𐬓𐬀𐬥𐬎𐬎𐬀𐬧𐬙	کوهی است	٥٦
خوانیرث	𐬓𐬀𐬥𐬌𐬭𐬀𐬚	کشوری مرکزی	٥٨
خویون	𐬓𐬌𐬌𐬀𐬊𐬥𐬀	قومی است	٦۱-٦۲

د = 𐬛

دا	𐬛𐬁	دادن، بخشیدن	۱۵۰،۱۳۸
داَاوروَ	𐬛𐬁𐬎𐬭𐬎	درخت، چوب	۱۳٦
دات	𐬛𐬁𐬙𐬀	داد، قانون	٥٠
دائیتیّه	𐬛𐬁𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀	موافق قاعده، مطابق قانون	٥٠
دائیتیا	𐬛𐬁𐬌𐬙𐬌𐬌𐬁	رودی است در آریاوج	٥٠
دانئین	𐬛𐬁𐬥𐬀𐬌𐬌𐬀𐬥	اسم خاندانی است	٦۱
دانو	𐬛𐬁𐬥𐬎	قومی است	٦۱
داهه	𐬛𐬁𐬵𐬀	قومی است	٦۱
دهاك	𐬛𐬀𐬵𐬁𐬐𐬀	ضحاك	۱۸۰
دَهک	𐬛𐬀𐬵𐬀𐬐𐬀	گناهکاری است یا کسی که نقصی در او است	۱۸۰
دُایثرَ	𐬛𐬋𐬌𐬚𐬭𐬀	چشم، دیده	۱۷۹
دئوِیز	𐬛𐬀𐬉𐬎𐬎𐬌𐬌𐬀𐬰	ستایندهٔ دیو	۲٤
دئوَیسن	𐬛𐬀𐬉𐬎𐬎𐬌𐬌𐬀𐬯𐬥𐬀	ستایندهٔ دیو	۲٤
دئنا	𐬛𐬀𐬉𐬥𐬁	دین	۱۸۹،۱۵٦

			صفحه
دَرِسْ	𐬛𐬀𐬭𐬆𐬯	دیدن	۱٦۰
درئون	𐬛𐬭𐬀𐬊𐬥𐬀	(درئونه 𐬛𐬭𐬀𐬊𐬥𐬀𐬵) نان مقدسی که در مراسم دینی بکار برند	۱۷۹,۲۸
درِجا	𐬛𐬀𐬭𐬆𐬘𐬀	رودی است	٤۹
درشنیك	𐬛𐬀𐬭𐬆𐬱𐬌𐬥𐬌𐬐𐬀	یکی از دیویسنان	٦٤
درشی	𐬛𐬀𐬭𐬱𐬌	تُند, سخت	۱۳٦
درشی درو	𐬛𐬀𐬭𐬱𐬌𐬛𐬭𐬎	قوی سلاح	۱۳٦
درو	𐬛𐬭𐬎	سلاحی است	۱۳٦
درگونت	𐬛𐬭𐬆𐬔𐬎𐬎𐬀𐬧𐬙	(دُرونت 𐬛𐬭𐬎𐬎𐬀𐬧𐬙) دُروند طرفدار دروغ	۱٦۱
دُورَ	𐬛𐬏𐬭𐬀	دور	۱۵۹
دورَاوش	𐬛𐬏𐬭𐬀𐬊𐬱𐬀	دور دارندهٔ مرگ, (صفت هوم)	۱۵۹
دَهمَ آفریتی	𐬛𐬀𐬵𐬨𐬀.𐬁𐬟𐬭𐬌𐬙𐬌	اسمی است که بفصل ٦۰ یسنا داده شده	۳۲

𐬭 = ر

رنگها	𐬭𐬀𐬢𐬵𐬀	رودی است	٦۷
رفنه	𐬭𐬀𐬟𐬥𐬀𐬵	رامش	۱۹۲
رتو	𐬭𐬀𐬙𐬎	رَد, بزرگ, سرور	۲۱۱,۲۰۸
رتو فریتی	𐬭𐬀𐬙𐬎𐬟𐬭𐬌𐬙𐬌	رَدپسند, نماز و ستایشی که موجب خوشنودی ردان باشد	۱۳۹,۱۳۳
روئوخشن	𐬭𐬀𐬊𐬑𐬱𐬥𐬀	روشن	۸۸
رئود	𐬭𐬀𐬊𐬛	روئیدن	۱۷۱

			صفحه
رایتی		رادی	۲۱۱
رثشتر		ارتشتار, رزمی	۲۱۱

ز = 𐬰

زاوثرَ		(زاوثرا …) آب زورْ, آب مقدس و فرشتهٔ ایست	۱۵۶,۱۲۵,۲۳
زاورْ		زور	۱۲۵
زورَ		دورغ	۱۲۶
زوروُجتَ		بزور زده شده, بناحق کشته شده	۱۲۶
زورو برت		بزور برده شده, بناحق گرفته شده	۱۲۶
زرثشتروفراوخته		زرتشت گفت	۱۲۰
زفن		(زفرْ …) زفر, پوزه	۱۶۱
زَرَنیوزفر		زرین زفر, زرین ناوُك	۱۶۱
زئینیگاو		یکی از دشمنان ایران	۶۹
زبره		پشته و بلندی	۴۹
زئیری وئیری		زریر	٦۴

س = 𐬯

ستی		آموزش	۱۹۲
سئن		پسر اهوم ستوت یکی از پارسایان	۶۷
سرذَ		فرشتهٔ نگهبان شش گهنبارها	۱۱۲

			صفحه
سئوشیانت	[illegible]	سوشیانت ,موعود زرتشتی	۵۸
سئیریم	[illegible]	قوم سرم یا سلم	۵۸ـ۵۹
سائینی	[illegible]	قومی است	۵۸ـ۵۹, ۶۷
سپنت	[illegible]	مقدس	۲۰۷
سپنیشت	[illegible]	مقدس تر	۲۰۷
سپنیشت	[illegible]	آتشي است	۱۹۸
سپنت آرمئتی	[illegible]	سپندارمذ (امشاسپند)	۱۱۶
سپنتامینیو	[illegible]	اسم سومین گات = یسنا ۴۷ـ۵۰	۲۰۱
سپنجغر	[illegible]	دیوخشکی	۱۹۸
سپیت کون	[illegible]	کوهی است	۱۷۴
سپیت ورنه	[illegible] ([illegible])	کوهي است	۱۷۴
سپینج اوروشك	[illegible]	یکی از دیو یسنان	۶۴
سپاترونو	[illegible]	توله, بچه سگ	۱۷۲
ستئر	[illegible]	سرهٔ کوه, کوه سر, قلّه	۱۷۳
ستئوت یسنیّه	[illegible]	فصولي از یسنا	۳۰ـ۳۱
ستمن	[illegible]	پوزهٔ سگ	۱۶۱
ستروسار	[illegible]	(ستاروسار [illegible] [illegible]) کوهی است	۱۷۴
سناویذك	[illegible]	یکی از رقبای گرشاسب	۱۶۲
سرو	[illegible]	شاخ, ناخن	۱۶۲
سرووَر	[illegible]	شاخدار	۱۶۲
سروزن	[illegible]	از تخمه و نژاد شاخدار	۱۶۲

ش = 𐬱

			صفحه
شیئُونَ	[illegible]	کنش و کار	۲۰۹
شوئیثرَ	[illegible]	روستا	۱۲۲

ف = 𐬟

فرایز	[illegible]	فرازستائیدن, استغاثه کردن	۲۳
فرا اورِتی	[illegible]	اسم یسنا ۱۲ که در اعتراف بدین زرتشتی است	۲۶, ۲۹, ۱۸۵, ۱۹۰
فرارازی	[illegible]	یکی از پارسایان پسر تور [illegible]	۵۴
فرنگرسئین	[illegible]	افراسیاب	۵۴, ۶۲
فریانَ	[illegible]	یکی از پارسایان تورانی	۶۷
فرَوَرانه	[illegible]	نخستین فقرهٔ یسنا ۱۲ در اعتراف بدین زرتشتی	۱۱۱
فرستویه	[illegible]	از ادعیه معروف جای آن در یسنا ۱۱	۱۱۲, ۱۸۳, ۱۸۵
فرئوراوروئشتریم	[illegible]	فراز آینده, بازگردنده, فرود آینده	۱۱۸
فرَوَشی	[illegible]	فروهر	۱۲۱
فررتی	[illegible]	درستکاری	۱۵۶
فرستی	[illegible]	آفرین خوانی	۱۵۵
فرترَ	[illegible]	پیشین	۱۷۰
فراشمی	[illegible]	نوشیدنی ؟	۱۷۷
فرامروتَ	[illegible]	اسمی است که به یسنا ۲۰ داده شده	۲۱۳

			صفحه
فرَشوچرِتَ	[illegible]	نوکننده	۲۲۳
فسرتو	[illegible]	پاداش	۱٤۵
فشوشومنثرَ	[illegible]	اسم یسنا ۵۸	۳۱

ک = [illegible]

کوی	[illegible]	از امرای دیو یسنا	۱٦٤
کرپن	[illegible]	از پیشوایان دیویسنا	۱٦٤
کوی سیاورشن	[illegible]	سیاوش، سیاوخش	۵۵
کنگه	[illegible]	کنگ دژ	۵۵
کرش	[illegible]	کشتن، کاشتن	۱۷۸
کرشو	[illegible]	کشت زار	۱۷۸
کَش	[illegible]	آموختن	۲۱۰
کثنیا	[illegible] ([illegible])	کنیزک، دختر	۲۲۰
کِرساسپ	[illegible]	گرشاسب	٦۱
کِرِسوزْدَ	[illegible]	گریسوز	٦۹
کِرِشَ	[illegible]	راهزن، هرزه؟	۱٦۷
کِرسانی	[illegible]	شهریاری است مخالف مزد یسنا	۱٦٦
کوسرَ	[illegible]	تهی، تهیگاه	۱۷۳
کوسرویت	[illegible]	کوهی است	۱۷٤

گ = [illegible]

گاو (گئو)	[illegible]	گاو	۱۳۲,۱۲۲
گاو	[illegible]	گوشت	۱۳۲
گاوش	[illegible]	شیر	۱۳۱

		صحفه
گئوییَوتی	چراگاه	۱۲۲
گا اُوش درفش	گاو درفش, درفش کاویان	۱۷۵
گیَه	جان	۱۵۹
گیَه مَرِتن	کیومرث	۵۸,۳۵
گئیری	کر, کوه	۱۷٤
گئسَ	گیس, گیسو	۱٦۲
گئسو	گیسودارنده	۱٦۲
گذَ	گرز	۱٦۲
گذَوَرَ		۱٦۲

م = ϵ

مزدیسن	ستاینده مزدا	۲٤
مزدوفرساستَ	مزدا آموخت	۱۲۰
مئینیو	مینو	۲۰۷
مئغ	میغ, ابر, ژرفی, فرورفتگی	۱۷۰
مئثنَ	میهن	۱۲۲
مئیریه	نابکار	٦۸
منوش چیثرَ	منوچهر	٥٦
مهرکوش	دیو ملکوش, دیوزمستان	٤٥
ماهیَه	فرشتهٔ نگهبان ماه	۱۱۲
منثرَسپنتَ	مار اسپند, مهراسپند	۱٥٦
َمیزدَ	میزد, نذورات و خیرات غیر مایع مثل نان و گوشت و میوه و گل	۲۸
میثرَ	فرشتهٔ فروغ, مهر	٥٦

		صفحه
موغو	مغ	۷۶
موغوتبیش	مغ آزار	۷۶
موش	اسم یکی از پریها	۱۹۵
مور	کند فهم، کم شعور، کاهل	۱۸۰
مورکَ	گناهکاری است یا کسی که در او نقصی است	۱۸۰

ن =

نئوتئیریه	از خاندان نوذر، نوذری	۷۰
نسکَ	نسک، جزوی از اوستا	۱۶۶
نئیریو سنگهه	آتشی است	۱۹۸
نیذاتی	نهادن، فروگذاشتن	۱۶۴
نی وَئذ	آگاهانیدن، نوید دادن	۱۱۵

و =

وَزْ	وزیدن	۱۹۸
ونت	درود	۱۹۲
وار	باریدن	۱۷۰
وار	باران	۱۷۰
وَرِدْ	بالیدن	۱۷۱
وَئذ	شناختن، دریافتن، آموختن	۱۳۸
ونگوهی	وه، به، نیک	۵۰
ونگهو	= وهو وه، به	۱۵۶
ورشنی	گشن، گوسفند نر، قوچ	۱۱۸
ورشنی هرشت	(صفت) گوسفند نر رها شده یله گشته (از برای جفتگیری)	۱۱۸

		صفحه
وَراز	پدر ایسونت یکی از پارسایان	۶۷
وَرشو	کسی است که بدست گرشاسب کشته شد	۶۱
وخش	افزودن, بالیدن	۵۰
وَرَ	ورجکرد, باغی که جمشید از برای طوفان آینده بنا کرد	۴۵
وئسك	ویسه	۵۴
وهم	نیایش	۲۴
وهمیه	در خور نیایش	۲۴
وندرمئینیش	اندریهان, اندریمن, اندیرمان	۶۴
ویسپ تئوروَاشتی	یکی از دیویسنان	۶۴
وهیشت	بهتر	۱۶۵
وهیشتم اهوم	بهترین زندگی (بهشت)	۱۶۵
وسوخشتر	شهریار کامروا	۱۶۴
ورشن	گناهکاری است یا کسی که در او نقصی است	۱۸۰
واستریه	واستروش, برزیگر, کشاورز	۲۱۱
وثو	دسته, گروه, گله, رمه	۱۶۰
وِرِزْ	برزن	۱۹۴
ویسپَ	همه	۲۱۱
ویش پتَ	کوهی است	۱۷۴
وهوخشترا	شهریور, (امشاسپند)	۱۴۵
وُروکش	فراخکرت	۵۵
وهوفریان	آتشی است	۱۹۸

ه = 𐬵

			صفحه
ها	𐬵𐬁	بهم پیوستن, بستن	۲۵
هایتی	𐬵𐬁𐬌𐬙𐬌	باب, فصل	۲۵
هپتنگ هایتی	𐬵𐬀𐬞𐬙𐬀𐬢𐬵𐬁𐬌𐬙𐬌	هفت ها, یسنا ۳۵–۴۱	۲۷,۲۶
هن کرْ	𐬵𐬀𐬥𐬐𐬀𐬭	مجری داشتن, بپایان رسانیدن	۱۱۵
هَرزْ	𐬵𐬀𐬭𐬆𐬰	هشتن, یله کردن, رها نمودن	۱۱۸
هَو	𐬵𐬀𐬎	فشردن	۱۵۹
هَو	𐬵𐬀𐬎	زائیدن (اهریمنی) ورندن	
هو	𐬵𐬀𐬎	پختن و جوشانیدن و سرخ کردن و دم کردن رجوع بمقالهٔ لغات ایزدی و اهریمنی	
هنکومرنَ	[illegible]	اورواره	۱۷۹
هئیثیاورز	𐬵𐬀𐬌𐬚𐬌𐬌𐬁𐬬𐬀𐬭𐬆𐬰	راستی پرور, وظیفه گزار	۱۸۷
هوئیتی	𐬵𐬏𐬌𐬙𐬌	هوتخش, پیشه‌ور, اهل حرفه	۲۱۱
هو	𐬵𐬎	خوب	۱۶۰
هوخشتر	𐬵𐬎𐬑𐬱𐬀𐬚𐬭𐬀	شهریار خوب	۸۷
هومیک	𐬵𐬎𐬨𐬀𐬌𐬌𐬀𐬐𐬀	یکی از دیو یسنان	۶۴
هیندو	𐬵𐬌𐬧𐬛𐬎	هندو 𐬵𐬆𐬧𐬛𐬎 هند	۳۴
هیزو	𐬵𐬌𐬰𐬎	زبان	۱۷۹
هوَرْ	𐬵𐬬𐬀𐬭	هور, خورشید	۱۶۰
هورِدَرِسَ	𐬵𐬬𐬀𐬭𐬆𐬛𐬀𐬭𐬆𐬯𐬀	خورشید سان نگران	۱۶۰
هوئوَ	[illegible]	دارندهٔ رمه و گلهٔ خوب	۱۶۰

ی = 𐬫

یثَ	𐬫𐬀𐬚𐬀	چون, مانند	۲۰۵
یونَ	𐬫𐬀𐬊𐬥𐬀	جا	۱۲۲

			صفحه
یز	𐬫𐬀𐬰	پرستیدن، ستائیدن	۲۳
یسنَ	𐬫𐬀𐬯𐬥𐬀	یسنا، ستایش، پرستش	۲۳
یشتی	𐬫𐬀𐬱𐬙𐬌	ستایش، پرستش	۲۳
یشتر	𐬫𐬀𐬱𐬙𐬀𐬭	ستاینده	۲۳
یشتوَ	𐬫𐬀𐬱𐬙𐬬𐬀	درخورستایش	۲۳
یسوبرتَ	𐬫𐬀𐬯𐬋.𐬠𐬆𐬭𐬆𐬙𐬀	نذر برازنده، (صفت آبزَورْ)	۲۳
یسنیه	𐬫𐬀𐬯𐬥𐬌𐬌𐬀	درخورستایش	۲۴
یزتَ	𐬫𐬀𐬰𐬀𐬙𐬀	درخورستایش	۲۴,۱۳۷
یزتو.کرتَ	𐬫𐬀𐬰𐬀𐬙𐬋.𐬐𐬆𐬭𐬆𐬙𐬀	کرده یا آفریدهٔ ایزد (یزدگرد)	۲۵
یائیریه	𐬫𐬁𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀	فرشتهٔ نگهبان شش گهنبار	۱۱۲
یاس	𐬫𐬁𐬯 ([illegible])	خواستن، خواهش داشتن	۱۲۵
یوایشت	𐬫𐬋𐬌𐬱𐬙𐬀	پارسائی ازخاندان فریان	۶۷

فرهنگ پهلوی

		صفحه
ارتشتار	رزمی	۲۱۱
اژی شپاک	مار تند رونده	۱۶۲
آسروک	آتربان	۲۱۱
آبخور	آبخور	۱۲۲
بار	کنار، کناره دریا	۴۹
بسریا	گوشت	۱۳۲
بوی هونستن	خواستن	۱۲۵
تاپورستان	طبرستان	۵۱
توران		۵٤
تن فرمان	کسی که تن بفرمان دارد	۱۳۶
جیناک	جا	۱۲۲
چیر		۲۲۲
خواستن		۱۲۵
دار	دار، درخت	۱۳۶
دایتی	رودی است در آریاویج	۵۰
درون	نان مقدسی که در مراسم بکار برند	۲۸
روستاک	روستا	۱۲۲
رُستن		۱۷۱
زور	(زوهر) آب مقدسی که در مراسم بکار برند	۱۲۵

			صفحه
سرداری	[illegible]		۱٤٥
کایوت	[illegible]	چراگاه، چراخور	۱۲۲
گرونمان	[illegible]	گرزمان	۱۹٤
مارشپاك	[illegible]	مارشیبا	۱٦۲
موك	[illegible]	مغ	۷۸
مهن	[illegible]	میهن	۱۲۲
هات	[illegible]	فصل	۲٥
هوش	[illegible]	مرگ	۱٥۹
هورمك	[illegible]	دارندهٔ رمهٔ خوب	۱٦۰
واستریوش	[illegible]	کشاورز، برزیگر	۲۱۱
ورزشن	[illegible]	ورزش	۱۹٤
وخشتین	[illegible]	افزودن، بالیدن	٥۱
یزد	[illegible]	ایزد	۲٥
یزدان	[illegible]	ایزدان	۲٥
یشت	[illegible]	ستایش	۲۳
یشتن	[illegible]	ستائیدن، پرستیدن	۲۳
یزشن	[illegible]	ستایش، پرستش	۲۳
یشتار	[illegible]	ستاینده	۲۳

فهرست برخی از لغات

فهرست اسامی قبایل و اشخاص و کتب و اماکن

(ش)

(ط, ض, ع, غ,)

(ف, ق)

پندار نیک گفتار نیک کردار نیک

𐬵𐬎𐬨𐬀𐬙𐬀 𐬵𐬎𐬑𐬙𐬀 𐬵𐬎𐬬𐬀𐬭𐬱𐬙𐬀

یسنا

بخش دوم

گزارش

پورداود

بکوشش

بهرام فره وشی

از انتشارات انجمن ایرانشناسی

فروردین ماه ۱۳۳۷

فهرست

✿ ❋ ✿

یسنا

هفت هات

✿ ❋ ✿

✿ ❊ ✿

✿ ❊ ✿

پیشگفتار

بنام هرمزد دادار دانا و توانا

خدای‌را سپاس که پس از بیست و چهار سال که از تاریخ پخش نخست یسنا میگذرد، بانتشار پخش دوم آن کامیاب‌شده ، بدسترس خواستاران ارجمندمیگذارم.

درست است که کار گزارش نامه کهنسال‌اوستا ، بدستیاری هر که باشد و درهر کجا وهر زبانی که انجام گیرد ، سالیان بلندی فرا خواهد گـرفت ، بویژه اگر آن‌گزارش ، گفتارهایی نیز ازبرای شناسانیدن‌مزدیسنا دربر داشته باشد.

گزارش اوستای نگارنده با گفتار هایی که در آن گنجانیده شده ، پخش بزرگی‌از زندگانی‌نگارنده راگرفته است .

پس‌ازبیش‌ازسی‌و دو سال کوشش ، باهمین نامه ، هشت‌جلد آن بدسترس خوانندگـان گذاشته شده ، هنوز دوجلد دیگر،ویسپرد و وندیداد بجـای مانـده است . امید است بیاری مزدا ، اگر آسیب اهریمنی در پـی نباشد ، کار آنها هم پایان پذیرد .

گذشته ازکار دشوار این گزارش که بناچار بدرازا میکشد ، پیش‌آمد های ناخوش نیز سبب‌گردیدکه بیش ازبیش بدرازاکشد

آسیبهای فراوانی که در طی سالهای گزارش اوستا روی داد ، در دیباچهٔ «فرهنگ ایران باستان» و در مقدمه و سرآغاز وپیشگفتارو دیباچهٔ «گاتهاگزارش دوم» ودر دیباچهٔ «یادداشتهای گاتهـا» بر شمرده شده‌و آنچه درین باره باید از برای پوزش خواهی نگارنده گفته شود ، نگاشته آمده،دراینجا نیازی بتکرارآنها نیست . ازآنچه درآن پیشگفتارهای گوناگون آمده ، خوانندگان گرامی بخوبی خواهند دریافت که نگارنده درکار خود کوتاه نیامدم و از کوشش باز نماندم واز رنجی‌که در روزگار جوانی بجان پذیرفتم خسته‌نشدم و دلسردنگشتم ، گرچه‌در این سالهای بلندبسابافسردگی‌و آزردگی دچار آمدم .

بناچار زمانی که در گیر و دارها ، بی اینکه خود بخواهیم ، از دست میرود، بهمان اندازه مایهٔ امید بروزگار آینده بکاهش میرود . این است کـه امروزه به‌پایان‌رسانیدن کتابهایی کـه در زمینهٔ ایران باستان کم و بیش فراهم کـردم ، کمتر امیدوارم .

بااین ، گردش زمانه یاپیش‌آمد روزگار هرچه باشد، کجرفتاریا سازگار ، دست از کار نباید بازداشت تاآنکه آن دست آسیب پذیر ، بناچار از کار بازماند. کار نیك و سودمند هرگونه کاری که باشد ، خود یك نیروی ایزدی و یکـی از بخشایشهای جاودانی آسمانی است ، هر آنکه‌از آن برخوردار باشد، در زندگی کامکار باشد . این است‌با نومیدی از خود، امیدوارم دانش پژوهان‌ما در زمینهٔ کار ایرانشناسی بهره‌ور ورستگار گردند ، بکاری روی‌آورندکه بیش ازهزار سال دیو فراموشی بر آن چیر بود ، بکاری دست یازند که گرد و غبار هزار ساله از روی یادگارهای گرانبهای نیاکان پارسای‌ما زدوده‌شود واوستاآنچنان‌که درخورپایه‌آن است‌شناخته‌گردد .

نسخه‌همین بخش دوم‌یسنارا که‌اینك بدیدخوانندگان گرامی میرسد، درهشتم ماه اردیبهشت ۱۳۱٤ (۲۹.۰آوریل۱۹۳۵) از برلین برای چاپ به بمبئی فرستادم . سالها در آنجادر گوشه‌ای ماند ، پس‌از گذشتن سیزده‌سال که دیدم دوستان‌آنجا بکاری که در آن‌رنجی نبرده وزیانی ندیده ، نباید آویزشی داشته باشند ، ناچار بادرد و دریغ نسخه خودراپس خواستم ، آن‌نسخه در۲۷ فروردین۱۳۲۷ درتهران بدستم‌رسید . شاید اگر آن‌را پس‌نخواسته بودم ، تابامروز هم در آنجا بگوشه‌ای آرمیده بود یایکسره ازمیان رفته‌بود .

هرچند از این رفتار ناستوده ، سالهای گرانبهـای زندگی بیهوده ورایگان از دست‌رفت وآن از دست رفته بازنخواهدگشت ، باز جای‌سپاس‌است که‌درهنگام بیست‌سـالی که در ایران هستم ، توانستم تاکنون دوجلد ازگزارش اوستای خود را ، با آنهمه دشواری که در بردارد ، بدستیاری یکی از دانش پژوهان که‌یاد

خواهم کرد بدسترس خوانندگان ارجمند بگذارم .

واگر باز از بخشایش ایزدی برخوردار باشم ، بخشهای دیگر اوستا را درهمینجا بچاپ خواهم رسانید، نگفته خود پیداست که هیچ نویسنده روا نمیدارد کار چندین سال پیش خود را ، آنچنان که بوده ، انتشار دهد ، نگارنده نیز روا ندانست ، گزارش بخش دوم یسنا را که در بیست و دو سال پیش در براین انجام گرفت، بی کم و کاست بچاپ رساند و آن گزارش را با شناسایی کنونی خود سازگار نسازد . این است که کار را از سر گرفت و آن گزارش را از نو بنیاد نهاد .

یسنا که بزرگترین بخش اوستاست ، رویهمرفته دارای هفتاد و دو هات (فصل) است. پنج سرود گاتها را که از سخنان خود وخشور زرتشت است و هفده هات در بردارد ، در میان همین یسنا جای داده اند. گزارش این هفده هات ، در یك جلد و یادداشتهای آن در جلد دیگر انتشار یافته است .

بیست و هفت هات از یسنا ، آنچنانکه در آغاز یاد کردیم در بیست و چهار سال پیش از این انتشار یافته و بیست و هشت هات دیگر ، در همین نامه است . اینچنین هفتاد و دو هات یسنا در سه جلد گنجانیده شده و درباره یسنا و گاتها و «هفت هات» از هریك بجای خود سخن داشتیم . دو بخش دیگر اوستا که ویسپرد و وندیداد است بجا مانده و باز در زمینه اوستا و آیین زرتشتی یادداشتهایی در بارهٔ سوشیانت (موعود مزدیسنا) فراهم شده ، اگر بخواست خدا ، این سه جلد هم بدسترس خواستاران گذاشته شود ، کاری ساخته شده که جز با بردباری و شکیبایی انجام پذیر نیست. این نامه چنانکه «یادداشتهای گاتها» که در مهر ماه ١٣٣٦ در تهران انتشار یافته، بکوشش دوست دانش پژوه جوان و شاگرد مهربانم آقای بهرام فره‌وشی ، پایان پذیرفته است . کامیابی این جوان نیك نهاد و پاك سرشت را از مزدا خواستارم .

در ١٦ آبان ١٣٠٤ (نوامبر ١٩٢٥) که از برای گزارش اوستا به بندر بمبئی رسیدم ، همینکه از کشتی فرود آمدم و نخستین بار پای بزمین هند نهادم، از میان چند تن از پارسیان که به پیشواز آمده بودند ، مرد بزرگواری طوق گلی بگردنم آویخت و

خوش آمدی گفت،این‌مرد فرشته خوی ، دینشاه ایرانی بود که در ۱۲ آبان ۱۳۱۷ (۳ نوامبر ۱۹۳۸) از جهان درگذشت ونام‌بسیارنیکی ازخود بجای‌گذاشت .

اینك‌پس ازسپری‌شدن سالیان‌بلند ، بپاس آن دوستی بی‌آلایش، و آیین وفا شناسی،این گفتاررابنام‌فرخنده‌او انجام میدهم ، بشوداین نامهٔ مینوی مایهٔ خشنودی روان‌پاك‌او گردد.ازاهورا خواستارم‌همماره‌اورا ازبخشایش خویش در بارگاه فروغ بی‌پایان(انیران)برخوردار داراد .

پورداود

تهران- فروردین‌ماه ۲۵۷۰ مادی - فروردین ماه۱۳۳۷خورشیدی

(فهرست نامه‌ها)

۱ ابن‌الاثیر — تاریخ الکامل — قاهره ۱۳۰۱

۲ ابن بطوطه — رحلة — قاهره ۱۹۳۳
این کتاب بفارسی گردانیده شده : سفرنامه ابن بطوطه ، ترجمه محمد علی موحد
از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب — تهران ۱۳۳۷

۳ ابن‌البلخی — فارسنامه باهتمام کای لیسترانج و رینولد نیکلسون
کمبریج ۱۳۳۹

٤ ابن حوقل — صورت الارض — لیدن ۱۹۳۸

۵ ابن خرداذبه — کتاب‌المسالك والممالك — لیدن ۱۳۰٦

٦ ابن رسته — اعلاق النفیسه — لیدن ۱۸۹۱

۷ ابن‌الفقیه — کتاب البلدان — لیدن ۱۳۰۲

۸ ابوریحان بیرونی — آثارالباقیه بکوشش زاخو Sachau لیپزیك ۱۹۲۳
این کتاب بفارسی گردانیده شده : آثارالباقیه ترجمه اکبر دانا سرشت (صیرفی)
تهران ۱۳۲۱

۹ ابوالفدا — تقویم البلدان — پاریس ۱۸٤۰ مسیحیه

۱۰ ابونصر فراهی — نصاب الصبیان — برلین ۱۳٤۱ = ۱۹۲۳

۱۱ اصطخری — مسالك‌الممالك — لیدن ۱۹۲۷

۱۲ انجیل — Diatessaron Persiano par Giuseppe Messina, Roma 1951

۱۳ بارتولد — جغرافیای تاریخی ایران — ترجمه حمزه سردادور — تهران ۱۳۰۸

۱٤ برون — ازسعدی تاجامی — ترجمه علی اصغر حکمت — تهران ۱۳۲۷

۱۵ برهان قاطع — باهتمام دکتر محمد معین — تهران ۱۳۳۰ ـ ۱۳۳۵
فرهنگ‌های دیگر که کم و بیش بکار آمده : اسدی ـ جهانگیری ـ سروری
رشیدی ـ انجمن‌آرا وجز اینها

۱٦ تاریخ قم — باهتمام جلال‌الدین تهرانی — تهران ۱۳۱۳

۱۷ تاریخ المعجم فی آثار ملوك العجم — تالیف فضل‌الله الحسینی

۱۸ ترك وفرانسه لسانلرینك لغتی — Dictionnaire Turc_Français
par J. D. Kieffer et T. Bianchi, Paris 1835-1837

۱۹ غرر اخبار ملوك الفرس وسیرهم بکوشش زوتنبرك
Histoire Des Rois Des Perses par Al-Thaâlibi publié et traduit
par H. Zotenberg, Paris 1900
این کتاب بفارسی گردانیده شده : شاهنامه ثعالبی ، ترجمه محمود هدایت ،
تهران ۱۳۲۷

فهرست نامه‌ها

۲۰ حدودالعالم چاپ تهران ۱۳۵۲ ترجمه همین کتاب ازروی چاپ
بارتولد Barthold : Hudûd al _ Alam, Translated And
Explained by V· Minorsky, London 1937

۲۱ حمدالله مستوفی نزهة القلوب بکوشش لیسترانج Le Strange لیدن ۱۳۳۱

۲۲ خوارزمی مفاتیح العلوم قاهره ۱۳٤۲

۲۳ خواند میر تاریخ حبیب السیر تهران ۱۳۳۳

۲٤ دروتی مکای مدن العراق القدیمة ، ترجمه یوسف یعقوب مسکونی بغداد ۱۳۷۱

۲۵ دهخدا لغت نامه تهران

۲٦ روایات داراب هرمزدیار، بکوشش موبد رستم مانک اونوالا ، بمبئی ۱۹۲۲ میلادی
ترجمه ویادداشتهایی ازین کتاب بانگلیسی :
The Persian Rivayat of Hormazdyar Framarz , by Ervad B. N. Dhabhar , Bombay 1932

۲۷ زکریا بن محمد بن محمود القزوینی آثار البلاد واخبار العباد طبع و نشر
فردیناند وستنفلد F. Wüstenfeld گوتینگن ۱۸٤۸

۲۸ » » » عجایب المخلوقات در حاشیه حیاة الحیوان دمیری،
مصر ۱۳۵٦
ترجمه فارسی عجایب المخلوقات طهران ۱۲۸۳

۲۹ سروشیان (جمشید) فرهنك بهدینان تهران ۱۳۳۵

۳۰ شهرستانی الملل والنحل بمبئی ۱۳۱٤
این کتاب بفارسی گردانیده شده : بدستیاری افضل الدین صدر ترکه اصفهانی
تهران ۱۳۲۱

۳۱ صد در نثر وصددر بندهش, Saddar Nasr And Saddar Bundehesh
نگاه کنید بشماره ۲٦ edited by Ervad B. N. Dhabhar , Bombay 1909

۳۲ طبری تاریخ الامم والملوك قاهره ۱۳۵۷ ـ ۱۳۵۸
ترجمه فارسی این کتاب : تاریخ بلعمی چاپ کانپور (هند)
ترجمه تاریخ ساسانیان بآلمانی ازروی متن عربی طبری :
Tabari übersetzt Von Th. Nöldeke , Leyden 1879
ترجمه تاریخ طبری آزابوعلی محمد بلعمی (قسمت مربوط بایران) باهتمام دکتر
محمد جواد مشکور تهران ۱۳۳۷

۳۳ فردوسی شاهنامه چاپ بروخیم تهران ۱۳۱۳ ـ ۱۳۱۵

۳٤ فرهنگستان ایران واژه‌های نو تاپایان سال ۱۳۱۸

۳۵ کیهان (مسعود) جغرافیای ایران ، طبیعی تهران ۱۳۱۰

۳٦ گوهرنامه تألیف محمد بن منصور، بکوشش منوچهر ستوده (دفترسوم از جلد
چهارم فرهنك ایران زمین) تهران پاییز ۱۳۳۵

۳۷ مجمل التواریخ باهتمام بهار تهران ۱۳۱۸

۳۸ مسعر بن المهلهل (ابودلف) الرسالة الثانیه اعتنی بنشرها و . مینورسکی

قاهره ۱۹۵۵ :
Abû _ Dulaf Mis'ar ... Travel In Iran (Circa A. D.950)Arabic Text With an English Translation and Commentary by V. Minorsky, Cairo 1955

۳۹ مسعودی التنبیه والاشراف قاهره ۱۳۵۷
۴۰ مسعودی مروج الذهب قاهره ۱۳۴۶
۴۱ معین (دکترمحمد) مزدیسناوتأثیرآن درادبیات فارسی ، تهران ۱۳۲۶
۴۲ مقدسی احسن التقاسیم لیدن ۱۹۰۶
۴۳ میرخواند روضة الصفا باهتمام هدایت طهران ۱۲۷۰
۴۴ ناصرخسرو سفرنامه برلین ۱۳۴۱
۴۵ ناصرخسرو دیوان تهران ۱۳۰۴- ۱۳۰۷
۴۶ نظامی سکندرنامه ، جلد پنجم ازخمسه نظامی بمبئی ۱۲۶۵
۴۷ ویس ورامین فخرالدین گرگانی باهتمام لیس Lees کلکته ۱۸۶۵
ویس ورامین باهتمام محمد جعفرمحجوب تهران ۱۳۳۷
۴۸ هزاره فردوسی تهران ۱۳۲۲
۴۹ یاقوت معجم البلدان چاپ مصر
۵۰ یعقوبی تاریخ نجف ۱۳۵۸
۵۱ یعقوبی کتاب البلدان نجف ۱۳۳۸

☆☆☆

۵۲ Ammianus Marcellinus, Römische Geschichte, Uebersetzt Von Tross, Ulm 1898.

۵۳ Anklesaria (B. T.) Zand _ i _ Vohuman Yasn and Two Pahlavi Fragments, Bombay 1957 زند وهومن‌یسن

۵۴ Apte (Vaman Shivram) The Practical Sanskrit - English Dicti_ onary, Bombay 1924

۵۵ Artâ Vîraf Nâmak, Traduction par M. A. Barthelémy, ارداویرافنامه Paris 1887

۵۶ Arda _ Viraf, The Pahlavi Text, prepared by Asa. Revised and translated by Martin Haug, Bombay 1872

۵۷ Antia (Edalji k.) kârnâmak _ I Artakhshîr کارنامك ارتخشیرپاپکان pâpakân, Bombay 1900

۵۸ Arrianos, Anabasis, übersetzt und erklärt Von C. Cless, Stuttgart 1862

۵۹ Athar - E. Irân Tome III, paris 1938. آثارایران

۶۰ Bartholomae (Christian) Altiranisches Wörterbuch, Strassburg 1904.

۶۱ Bartholomae Zum Sassanidischen Recht IV, Heidelberg 1922

۶۲ Bartholomae Zur Kenntnis der mitteliranischen Mundarten VI, Heidelberg 1925

۶۳ Bailey (H.W.) Zoroastrian Problem in the Ninth Century Books, Oxford 1943

۶۴ Benfey (Theodore) Sanskrit – Englisch Dictionary, London 1866

۶۵ Baunack (J.) Und Baunack (T.) Studien, Leipzig 1888

۶۶ Benveniste (E.) Les Infinitifs Avestiques Paris 1933

۶۷ Bulsara (Sohrab) Aêrpatastân And Nirangastân, Bombay 1915
هیربدستان و نیرنگستان

۶۸ Bezold (Carl) Babylonisch-Assyrisches Glossar, Heidelberg 1922

۶۹ Bulletin of the American Institute for Iranian Art and Archaelogie June 1937

۷۰ Christensen(Arthur) L'Iran Sous Les Sassanides, Copenhague 1930

۷۱ Christensen Le Règne Du Rois Kowâdh I et le Communisme Mazdakite, Kobenhavn 1925

۷۲ Curtius Rufus, Verdeutscht Von Johanes Sieblis, Stuttgart 1800

۷۳ Dhabhar (Ervad B. N.) Zand -i- Khurtak Avistâk, Bombay 1927
زند خورتك اوستاك

۷۴ Dhabhar, Pahlavi yasna And Visperad, Bombay 1944
گزارش پهلوی یسنا و ویسپرد

۷۵ Dhalla (M. N.) The Nyaisches or Zoroastrian Litanies, New York 1908
پنج نیایش

۷۶ Dinkard by Sanjana
دینکرد

۷۷ Dinshah Irani Memorial Volume, Bombay 1948

۷۸ Darmesteter (James) Zend - Avesta, Paris 1892-3

۷۹ Darmesteter Etudes Iraniennes, Paris 1883

۸۰ Dastur Hoshang Memorial Volume, Bombay 1918

۸۱ Diodor Von Sicilien, Uebersetzt Von J. F. Wurm, Stuttgart 1838
Diodor De Sicile, Traduction Nouvelle par M. Ferd. Hoefer Paris 1851

۸۲ Encyclopedia of Religion and Ethics, edited by James Hastings, Edinburg 1955 - 56

۸۳ Encyclopédie De L'Islâm, Leyde 1913 - 1934

۸۴ Geiger (Wilhelm) Ostiranische Kultur, Erlangen 1882

۸۵ Geiger (Wilhelm) Etymologie des Balûči. Muenchen 1890

۸۶ Geldner (Karl F.) Avesta, Die Heiligen Buecher Der Parsen Stuttgart 1893 - 1895
اوستا

۸۷ Geldner Studien Zum Avesta, Strassburg 1882

۸۸ Grundriss der Iranischen Philologie , herausgegeben Von W. Geiger und E. Kuhn , Strassburg 1895 - 1901

۸۹ Gutschmid (Alfred Von) Geschichte Irans, Tuebingen 1888

۹۰ Jackson (Williams) Zoroaster , The Prophet of Ancient Iran , New york 1901

۹۱ Jackson (Williams) Persian Past And Present , New york 1906

۹۲ Jeffery(Arthur) Foreigne Vocabulary of the Qurân, baroda1938

۹۳ Junianus Justinus Uebersetzt Von Ernst Schaumann , Prenzlau 1830

۹۴ Justi (Ferdinand) Bundehesh, uebersetzt, Leipzig 1868 بندهش

۹۵ Justi (Ferdinand) Geschichte des Alten Persiens, Berlin 1874

۹۶ Justi (Ferdinand) Iranisches Namenbuch, Marburg 1895

۹۷ Le Strange , The Land of Eastern Caliphate, Combridge 1930
این کتاب بفارسی گردانیده‌شده : جغرافیای‌تاریخی‌سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۳۷ .

۹۸ Lommel (Hermann) , Die yašt's des Avesta Göttingen 1927

۹۹ Marquart Eranšahr , Berlin 1901

۱۰۰ Marquart Ostasiatische Streifzuege , Leipzig 1903

۱۰۱ Marquart Geschichte Von Eran Göttingen Heft I1896 , Heft II 1905

۱۰۲ Marquart A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr. Edited by Messina , Roma 1931 شهرستانهای ایران

۱۰۳ Modi (Jivanji) The Religions Ceremonies and Customs of the Parsees , Bombay 1922

۱۰۴ Olmstead (A. T.) History of the Persian Empire , Chicago 1948

۱۰۵ Rawlinson (George) , Partia , London 1893

۱۰۶ Reichelt (Hans) , Avesta Reader : Texts , Notes , Glossary and Index , Strassburg 1911

۱۰۷ Religionsgeschichtliches Lesebuch , herausgegeben Von Alfred Bertholet , Tuebingen 1926 - 1932

۱۰۸ Sacred Books of the East (SBE) Pahlavi Texts , edited by Max Mueller , Oxford .
Volume V , 1880 بندهش- چیتکیهای زادسپرم- بهمن یشت- شایست نه شایست
Vol. XVIII 1882 داتستان دینیك - نامکیهای منوچهر
Vol. XXIV 1885 دانای مینوخرد - شکند گمانیك و یچار- صددر
Vol. XXXVII 1892 دینکرد بخش هشتم و نهم - زادسپرم - دینکرد

Vol. XLVII 1897 دینکرد بخش پنجم وهفتم - چیتکیهای زادسپرم

۱۰۹ Soltau (wilhelm) Orientalische ... Geschichte, Breslau 1913_1914

۱۱۰ Spiegel (Friedrich) Eranische Alterthumskunde Leipzig 1871-1878

۱۱۱ Spiegel (Friedrich) Eran , Das Land Zwischen Dem Indus und Tigris, Berlin 1863

۱۱۲ Spiegel (Friedrich) Commentar ueber Das Avesta , Wien 1864 - 1868

۱۱۳ Spiegel (Friedrich) Heiligen schriften der Parsen , Leipzig 1853-1863

۱۱٤ Strabo's Erdbeschreibung,Uebersetzt Von Forbiger stuttgart 1858
Strabo , The Geography, Translated by H. C. Hamilton, London 1912–1913

۱۱۵ Stuttgarter Bibel - Atlas , Stuttgart

۱۱٦ Sykes (Sir Percy), A history of Persia Third Edition, London 1930
این کتاب بفارسی گردانیده شده : فخرداعی تهران

۱۱۷ Taraporewala (Irach J. S.) Selections from Avesta and Old Persian , Part I Calcutta 1922

۱۱۸ Taraporewala (Irach J. S.) The Divine Songs of Zarathushtra Bombay 1951

۱۱۹ Tavadia (Jehangir C.) šâyast - nê šâyast Hamburg 1930
شایست نه شایست

۱۲۰ West (E. W.) Mainyo –I– Khard Stuttgart - London 1870
مینوخرد

۱۲۱ Wolff (Fritz) Die Heiligen Bücher der Parsen - uebersetzt - Strassburg 1910

۱۲۲ Zimmern (Heinrich) Akkadische Fremdwörter, Leipzig 1917

دین دبیری

[illegible]

حرفهای با آوا VOWELS

Transcription	مثال ازاوستا	English	اوستا
ahura	𐬀𐬵𐬎𐬭𐬀 .	a short	𐬀 .
âdâ	𐬁𐬛𐬁 .	â long	𐬁 .
yazamaide	𐬫𐬀𐬰𐬀𐬨𐬀𐬌𐬜𐬈 .	e short	𐬈 .
daênâ	𐬛𐬀𐬉𐬥𐬁 .	ê long	𐬉 .
ə-vərəzika	𐬆𐬬𐬆𐬭𐬆𐬰𐬌𐬐𐬀 .	ə short	𐬆 .
ə̄mạvaṇt	𐬇𐬨𐬀𐬬𐬀𐬥𐬝 .	ə̄ long	𐬇 .
gaona	𐬔𐬀𐬊𐬥𐬀 .	o short	𐬊 .
nôiṭ	𐬥𐬋𐬌𐬝 .	ô long	𐬋 .
ȧṅhan	𐬂𐬢𐬵𐬀𐬥 .	ȧ = aw	𐬂 .
ạsu	𐬄𐬯𐬎 .	ạ	𐬄 .
idha	𐬌𐬜𐬀 .	i short	𐬌 .
îštî	𐬍𐬱𐬙𐬍 .	î long	𐬍 .
urvarâ	𐬎𐬭𐬬𐬀𐬭𐬁 .	u short	𐬎 .
ûtha	𐬏𐬚𐬀 .	û long	𐬏 .

حرفهای بی آوا CONSONANTS

Transcription	مثال ازاوستا	English	اوستا
kar	𐬐𐬀𐬭 .	k	𐬐 .
gam	𐬔𐬀𐬨 .	g	𐬔 .
xratu	𐬑𐬭𐬀𐬙𐬎 .	x = kh	𐬑 .
ghžar	𐬖𐬲𐬀𐬭 .	gh	𐬖 .
čithra	𐬗𐬌𐬚𐬭𐬀 .	č = ch	𐬗 .
J̌âmâspa	𐬘𐬁𐬨𐬁𐬯𐬞𐬀 .	ǰ	𐬘 .
tafnu	𐬙𐬀𐬟𐬥𐬎 .	t	𐬙 .
dûra	𐬛𐬏𐬭𐬀 .	d	𐬛 .
gâthâ	𐬔𐬁𐬚𐬁 .	th	𐬚 .

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
baodha	[illegible]	dh	[illegible]
barat̰	[illegible]	t̰	[illegible]
pərətu	[illegible]	p	[illegible]
bar	[illegible]	b	[illegible]
fraêšta	[illegible]	f	[illegible]
awra	[illegible]	w	[illegible]
vaṅhu	[illegible]	ṅ ang nasal	[illegible]
daiṅ̈hu	[illegible]	ṅ̈ ang nasal	[illegible]
nmâna	[illegible]	n	[illegible]
Haêtumant	[illegible]	ṇ	[illegible]
myazda	[illegible]	m	[illegible]
yasna	[illegible]	Y	[illegible]
nyâka	[illegible]	y	[illegible]
varəz	[illegible]	V	[illegible]
hâvana	[illegible]	v	[illegible]
raoxshna	[illegible]	r	[illegible]
saiəta	[illegible]	s	[illegible]
zyâ	[illegible]	z	[illegible]
uštra	[illegible]	š = sh	[illegible]
shu	[illegible]	sh	[illegible]
šyâ	[illegible]	š(y)	[illegible]
žnâtar	[illegible]	ž	[illegible]
hunara	[illegible]	h	[illegible]
ḣyaona	[illegible]	ḣ = kh	[illegible]
x^vafna	[illegible]	x^v = kh^v	[illegible]
		Y	[illegible]

پیشوایان

درنخستین بخش یسنا و درهمین دومین بخش آن ، در سر بسیاری از پاره‌ها واژه‌های [زوت] و [راسپی] و بسا هم [زوت وراسپی] دیده میشود . در جلدهای دیگر گزارش اوستا ، این دو پیشوای دینی وهمکاران آنان را یاد کرده‌ایم[1] دراینجا باید دگرباره یاد آور شویم : واژه‌های زوت و راسپی که در سر پاره ها افزوده شده ، نمودار آن است که آن‌پاره‌را زوت در هنگام بجای آوردن آیین دینی یا یزشنه‌کردن ، بتنهایی باید بسرایدو پاره دیگر را راسپی بتنهایی بسراید و گاهی زوت‌وراسپی‌با همدیگر هم آواز شده ، آن‌پاره‌را میخوانند.

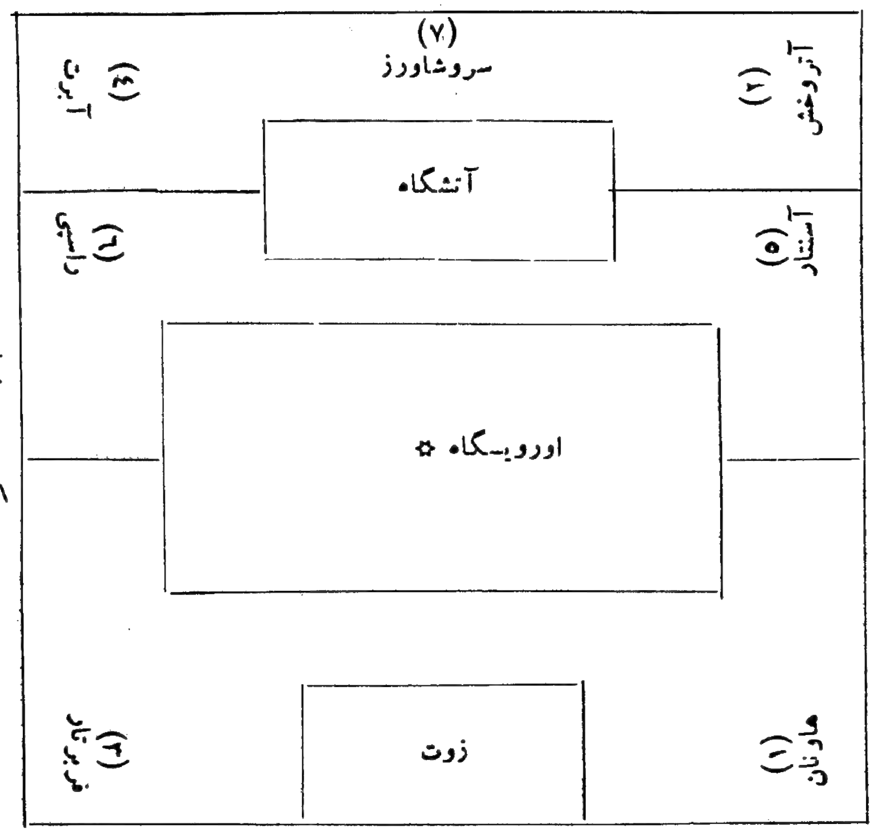
در روزگاران پیش هفت تن ازپیشوایان یاموبدان باهم آیین‌دینی‌میگزاردند و در سر آنان موبد دیگری که‌زوت خوانده شده ، جای داشت . بسا در اوستا و نامه های پهلوی ازین هشت پیشوا یاد گردیده است . نامهایی که باین پیشوایان داده شده ، هریك‌گویای کاری است که درهنگام«یزشنه» کردن، از آنان برمیآید، چون‌فشردن‌هوم در هاون و افروخته داشتن آتشدان وشست‌وشوی ابزار هایی که در این هنگام‌بکاررود وجز اینها .

اینکه در پارینه هشت تن به « یزشنه » گماشته بودند و امروزه دو تن از موبدان این آیین‌را انجام‌میدهند، شایداز اینرو باشدکه‌پس‌ازگزندی که از تازیان بایران رسید وبناچار رفته رفته ، گروه انبوه‌پیروان‌مزدیسنادر ایران زمین بزرك روی‌بکاهش نهاد، شمارموبدان درهنگام یزشنه، از هشت تن به‌دوتن رسیده باشد.

درویسپرد که‌بخشی است از اوستا و بویژه در«یزشنه » سروده میشود ، در کردهٔ (فصل) سوم هفت تن از موبدان و درسر آنان از «زوت» یادگردیده، امروزه «راسپی» بتنهایی‌کار هفت موبد دیگر را انجام میدهد ، در نامهٔ پهلوی نیرنگستان

۱ـ نگاه کنید بجلد۱ یشتهاص ٤٦٩ ؛ خرده اوستاص۱٦۱ ـ ۱٦۲ ، یادداشتهای گاتهاص ۱۷٦

فرگرد (فصل) ۲۷ جای هریك ازین موبدان‌در هنگام‌یزشنه‌چنین نگاشته‌شده:[۱]



نامهای این‌موبدان دراوستاچنین آمده : زئوتر Zaotar ـ هاونن Hâvanan

---

۱ـ Aêrpatastân And Nirangastân Translated by Sohrab Bulsara, Bombay 1915 p. 391–397

جاهایی که امروزه در یزشنگاه از برای هشت موبدان پنداشته میشود با آنچه در نیرنگستان یاد گردیده تفاوتی دارد و آن این است که آسنتارسوی‌چپ‌وراسپی‌سوی راست جای داده شده است.

✡ اورویس دراوستا Urvaês بمعنی گردش است از مصدر اوروئس urvaês گردیدن . اورویسگاه در پهلوی لفظ مترادف یزشنگاه بکار رفته : در آنجایی که یزشنه کنند یا آیین دینی بجای آورند یاجشن گزارند ، آلات یاابزارهائی که ازبرای مراسم دینی بکار برند ، در اورویسگاه گذارند .

آتروَخش âtrəvaxš ـ فرَ بر تر frabərətar ـ آبرت âbərət ـ آسناتر âsnâtar ـ رَ ثویشکر raêthwiškara ـ سرئوشاورز sraošâvərəz

درگزارش پهلوی اوستا همین واژه ها با اندك تغییری بکار رفته است. آنچنانکه گفتم زوت (زئوتر) سر وبزرگ این پیشوایان است ، موبدان دیگر : «هاونن» دارای نخستین‌پایه‌و« سروشاورز» که کارنظم‌وترتیب یزشنگاه بااواست،در پایه هفتمین بر شمرده شده است.

دیگر از جاهایی که در اوستا این هفت پیشوا (هاونان ـ آتروخش ـ فربرتار ـ آبرت ـ آسنتار ـ راثوی = راسپی ـ سروشاورز) با هم یاد گردیده و ستوده شده‌اند، دراُزیرینگاه پارهٔ پنجم است[1]

همچنین در وندیدادفرگرد ٥ درپاره های٥٧ و ٥٨ باین پیشوایان‌برمیخوریم که در سر آنان زوت یاد گردیده وپس ازاو هاونان‌تا سروشاورز[2] . در اینجاگفته شده جامه ای که به پلشتی آلوده‌گردد ، هرچند که آن جامه شسته شود ، نشاید که از برای این موبدان ونه هیچیك از پیشوایان دینی ورزمیان و کشاورزان بکار رود . درگشتاسپ یشت پارهٔ ١٥ این موبدان از هاونان تا سروشاورز برشمرده شده اند[3]

در نامه پهلوی داتستان دینیك فرگرد ٤٨ پارهٔ ٢٣ از یزشنه بجای آوردن بدستیاری چند تن از پیشوایان با هم یاد گردیده که برخی از آنان اوستا سرایند وبرخی دیگر آتشدان را بیارایند وبرخی دیگر بخدمت آب مقدس گماشته شده وبرخی دیگر بنظم و اداره یزشنه ، پردازند[4].

درنامهٔ دیگر پهلوی ، دینکرد ، در پخش نهم ، فرگرد ٣٣ پارهٔ ٥ درسخن از « ورشت مانسر » که دومین نسك اوستا بشمار است ، آمده : آنگاه‌که روزپسین

---

١ ـ نگاه کنید بخرده اوستا ص ١٦١

٢ ـ در پارهٔ ١٧ از فرگرد هفتم وندیداد که‌پارهٔ٥٧ ازفرگرد پنجم وندیداد تکرار شده ، بنامهای همه این پیشوایان در آنجا بر میخوریم .

٣ـ نگاه‌کنید به: Zend – Avesta par Darmesteter Vol. II p. 670

٤ـ Sacred Books of the East Vol. XVIII p. 167

فرا رسد و تازه شدن گیتی آغاز گردد ، زرتشت از خاندان « ایزم » بستایش ایستد وخود در آن « یزشنه » زوت گردد ؛ و هُوستی پسر سنئویه در آن یزشنه، هاونان شود و ایسونت پسر وراز ، از سرزمین توران ، بجای آتروخش باشد ؛ سئن پسر اهوم ستوت از سرزمین سائینی ، بجای فربرتار باشد ؛ گشتاسپ از خاندان نوذر ، در آن یزشنه چون سروشاورز باشد[۱]

در بند هش فرگرد ۳۰ پارهٔ ۳۰ از یزشنه پسین که در هنگامهٔ رستاخیز باشد، سخن رفته و گفته شده خود اهورامزدا از برای نابود کردن اهریمن در آن یزشنه زوت گردد و ایزد سروش ، بجای راسپی باشد[۲]

زوت امروزه مانند پارینه در هنگام یزشنه کردن سر و بزرگ بشمار میرود و راسپی که بجای هفت موبد روزگاران پیش گماشته است ، دستیار زوت است .

زوت (زئوتر Zaotar) از پیشوایان دینی روزگار آریایی است،درسانسکریت هوتر (hotar) خوانده شده است امروزه پارسیان چون در زبان گجراتی حرف « زاء » ندارند آن را « جوتی » گویند .

زرتشت خود را در گاتها (یسنا ۳۳ بند ٦) زئوتر خوانده ، اینچنین « منم آن پیشوا (زئوتر = زوت)که از آیین راستین راه درست [بیاموختم] اکنون از بهتر منش خواستار آموختن برزیگری هستم و با بکار بردن آن آرزومندم بدیدار (فرشتهٔ) راستی ومنش نیك رسیدن »

همین یکبار در گاتها ، زرتشت خود را پیشوا خوانده ، پنج بار خود را در

۱- Sacred books of the East Vol. XXXVII p. 261

دربارهٔ « ایزم » که نیازم وهایزم نیز خوانده شده و یازدهمین نیای زرتشت دانسته شده ، نگاه کنید به « یادداشتهای گاتها » ص ٤١٥ ــ در پاره های ۹٦-۹۷ از فروردین ، از وهوستی Vohvasti پسرسنئویه Snaoya و ازایسونت Isvant پسر وراز Varâza واز سئن Saêna پسراهوم ستوت Ahûm- Stût یاد گردیده و بفرور های پاك این پارسایان درود فرستاده شده‌است، نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۸۱ ــ ۸۲

درباره سرزمین سائینی Sâini نگاه کنید بجلد۲ یشتها ص ٥٦

دربارهٔ نوذر که گشتاسپ از آن خاندان‌است نگاه کنید به جلد ۲ یشتها ص۲۷۲

۲- Sacred Books of the East , Vol. V p. 128

گاتها ماثرن mathran خوانده است یعنی وخشور یا پیغمبر[۱]

در بخشهای دیگر اوستا بواژه زئوتر بسیار بر میخوریم[۲] از آنهاست در اردیبهشت‌یشت‌پارهٔ ۱-۲ که زرتشت، زوت(پیشوا) وستاینده‌وسرودگوی واندرزبَد وپارسا خوانده شده است .

این هشت تن از پیشوایان کسانی هستندکه در هنگام برگزاری آیین دینی یا یزشنه‌کردن ، هریك بمناسبت وظیفه ای که دارند ، بنامی خوانده میشوند. از معانی لفظی این واژه ها کار هریك از آنان نیزدانسته‌میشود. پیشوایان‌دینی مزدیسنا در ایران باستان چنانکه امروزه نزد پیروان این آیین ، هرگروهی از آنان ازروی پایهٔ خود ، دستور ، موبد وهیربد خوانده میشوند . همچنین‌پیشوایان دینی دیویسنا که پیش از برانگیخته شدن زرتشت ، برهبری پیروان گماشته‌بودند ، برخی اوسیج Usij و برخی دیگر کَرَپن Karapan خوانده میشدند . بگواهی سرود های گاتها اینان از بدخواهان مزدا پرستان بودند[۳]

دستور درپهلوی دستوَر dastovar (= دستوبر dastobar) ازواژه داستوا dastvâ بمعنی داوری و از مصدر بر bara (بردن) در آمیخته‌است[٤] . دستوردر معنی،درست‌همانند واژه وزیر است که بمعنی داوری کننده یا فتوی دهنده‌است[٥] . دستور یکی از پایه وران دادستان است . در پهلوی چنانکه در فارسی بزرگترین

---

۱ ـ نگاه کنید به یادداشتهای گاتها، یادداشت شمارهٔ ۱ ص ۱۷٦

۲ ـ یسنا ۳ پاره ۲۵ ؛ یسنا ٦٥ پارهٔ ۹ ؛ یسنا ٦۸ پارهٔ ۱۲؛ ویسپرد کردهٔ۱۱ پارهٔ ۱۹ ؛ آبان یشت پارهٔ ۱۲۳ ، مهریشت پارهٔ۱۲۰، ارت‌یشت پارهٔ ٦۱ و جز اینها.
دربارهٔاین‌هشت‌پیشوای‌دینی که درگزارش‌پهلوی‌اوستا(زند) زوت Zôt - هاونان Hâvanân - آتروخش Atarvaxš - آسنتار Asnatâr - آبرت Abart - فربرتار Frabartâr سروشاورز Srôšâvarz خوانده شده، نگاه کنید به :

Zend–Avesta par Darmesteter Vol. I p. LXXI
Sacred Books of the East Vol. XXXVII p. 262 ;
The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji J. Modi , Bombay 1922 p. 335 - 339

۳ ـ نگاه کنید به « یادداشتهای گاتها » ص ۳۸٤ ـ ۳۸۷

٤ ـ نگاه کنید به « یادداشتهای گاتها » ص۲۸٤ ـ ۲۸۷

٥ ـ نگاه کنید به « یادداشتهای گاتها » ص ۳۸ ـ ۳۹

اندرزبد یا نخستین وزیر است[1] :

صید کنان موکب نوشیروان دور شد از کوکبهٔ خسروان

مونس خسروشده‌دستوروبس خسرو ودستوردگرهیچکس

(نظامی)

همچنین دستور بزرگترین پایه پیشوایی‌است. دستوران دستور مانند موبدان موبد در سر دستوران جای دارد .

موبد در اوستا مغو moghu ودر فارسی باستان مگو magu و در پهلوی مغوپت گویند، موبدان یامغان از میان قبیله ای‌که از سرزمین ماد بود ، بر گزیده میشدند. این برتری هماره با این گروه از مردم ماد بود وپیشوایان بنام آن قبیله وخاندان مغوپت‌خوانده‌میشدند وتاکنون همین نام‌پایدارمانده‌موبدگوییم[2] ، هرچند در اوستا پیشوای دینی آترون âthravan خوانده‌شده وآنرا یاد کردیم[3]

یعقوبی در تاریخ خود گوید : وکانت تسمی‌العالم القیم بشرائع دینهم « موبذ موبذان » ومعناه‌عالم‌العلماء وکانت قیم‌النار « الهربذ»[4] .

خوارزمی درمفاتیح‌العلوم آورده : الموبذ هو قاضی‌المجوس وموبذان موبذ قاضی‌القضاة ، الهربذ خادم‌النارو‌الجمع هرابذ[5].

مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف آورده :[6] وکانت للفرس مراتب اعظمها خمس هم وسائط بین الملك و بین سائر رعیته فأولها و اعلاها « الموبذ »

۱ـ نگاه کنید به: Zum Sassanidischen Recht IV Von Bartholomae Heidelberg 1922 S. 52-54;
L'Iran Sous Les Sassanides par Christensen, Copenhague 1936 p. 110-117

۲ ـ نگاه کنید به یسنا بخش ۱ گزارش نگارنده ص ۷۵ـ۷۹ وبه«یادداشتهای گاتها » ص ٥٦ ـ ٦١

۳ ـ نگاه کنید بصفحه ۱۲۷ و در بارهٔ مغ بصفحه ۱۲۵ همین نامه

٤ ـ یعقوبی که درسال ۲۹۲ درگذشت همچنین در سخن از ایران‌گوید : وکانت تسمی‌الوزیر « بزرجفرمذار » معناه متقلدالامور و کانت تسمی‌الکاتب « دبیربذ » ... نگاه کنید به تاریخ‌الیعقوبی الجزءالاول چاپ نجف ص ١٤٥

٥ ـ نگاه کنید بمفاتیح‌العلوم چاپ قاهره ص ۷۱

٦ ـ التنبیه والاشراف‌چاپ‌قاهره‌سال۱۳۵۷

تفسیره حافظ الدین لأن‌الدین بلغتهم « مو » و « بذ » حافظ وموبذان موبذ هو رئیس الموابذة و قاضی القضاة و مرتبته عندهـم عظیمة نحو من مراتب‌الانبیاء والهرابذة دون‌الموابذة فی‌الرئاسة . والثانی‌الوزیر واسمه« بزرجفَرمدار»[۱] ....

هیربد آنچنانکه از نوشته یعقوبی و خوارزمی بر میآید پیوستگی خاصی با آتش‌ندارد، پیشوایان دینی از آثرون و دستور و موبد همه در هنگام ستایش در آتشکده با آتش سروکار دارند .

همچنین واژهٔ هیرکه در برخی از فرهنگهای فارسی بمعنی آتش گرفته‌شده » درست نیست .

در فرهنگ جهانگیری ، « هیرکده » بمعنی آتشکده یاد گردیده و بشعرمعزی گواه آورده شده :

در هیرکده گرزمدیح تو بخوانند   بیزارشود هیربد از زند وز پازند

این شعر دردیوان معزی چنین آمده : دربتکده گردفتر مدح تو بخوانند[۲]

هیربدکه در اوستا ائثرپئیتی aêthra paiti و در پهلوی ارپت êhrpat شده و درفارسی هیربدگوییم بمعنی آموزگاراست.ائثر aêthra بمعنی آموزش‌وجزء پئیتی همان است که در موبد و سپهبد واندرزبد و دبیربد وجز اینها دیده‌میشود وبمعنی دارنده‌است. ائثریه aêthrya یعنی آموزنده و شاگرد، این واژه ها بهمین دو معنی در اوستا بسیار بکار رفته وبسا هم با واژهٔ هاویشت hâvišta که آنهم بمعنی پیرو و شاگرد است آمده چنانکه در یسنا ٦۸ پارهٔ ۱۲ ومهر یشت پارهٔ ۱۱٦ ،چون در روزگاران پیش ، کار آموزش و پرورش‌مردم با آتربانان (پیشوایان دینی) بوده، این است که هیربدان یااستادان‌و آموزگاران ازهمان گروه‌پیشوایان‌بشماررفتند[۳]

۱ـ بزرجفر مدار= بزرك فرمدار

۲ ـ نگاه کنید به برهان قاطع چاپ تهران باهتمام دکترمحمد معین

۳ ـ هاویشت hâvišta در پهلوی هاویشت ودر فرهنگهای فارسی ازلغات زند وپازند یاد شده و بمعنی امت گرفته شده است ، نگاه‌کنید بگزارش اوستای‌نگارنده: یشتها بخش ۲ص ۲۷۷ ـ ۲۸۱ ؛ خرده اوستا ص ۲۳۸ ـ ۲۳۹ ؛ یادداشتهای گاتها ص ٤۰۲

ناصرخسرو که ازهمه مردم‌روزگارخود ناخشنوداست، ازهیربدان بیچاره‌زمان ☆

از آنچه گذشت گروه پیشوایان دینی را از روی پایه آنان دستور ـ موبد ـ هیربد خوانند و همه زرتشتیان را بهدین نامند[١]

چنانکه میدانیم نزد ایرانیان و نزد هندوان[٢] مردم بسه گروه پخش شده: نخست پیشوایان یا آتربانان (âthravan = athaurvan) دوم رزمیان (rathaestar ؛ سوم کشاورزان (vâstrya)[٣] ، درفروردین یشت پارهٔ ۸۸ خود پیغمبر زرتشت نخستین پیشوا و نخستین رزمآزما و نخستین برزیگر خوانده شده است . در سنت آنچنانکه در بند هش آمده ، هریك ازین سه گروه بیکی از سه پسران زرتشت باز خوانده شده اند . ایسدواستر Isat-Vâstra پسر مهتر ، موبدان موبد بود ؛ اُروتد نر Urvatat.Nara پسر میانکی ، بزرگ برزیگران بود ، خورشید چهر (ـ Hvarə čithra) پسر کهتر زرتشت ، در سر سپاهیان بود .[۴]

پیشوایی ارثی بود ، از پدر بهپسر میرسید چنانکه داوری و برخی دیگر از منصبهای ایران باستان چنین بود. تاکنون هم موبدی ، ارثی است ، موبد یا هیربد زرتشتیان ایران و پارسیان هند باید از خاندان پیشوایان باشند[٥] پسری از خاندان

☆ خودش نیز دلتنك است ، یا اینکه دریغ داشت که قافیه هیربد در ردیف خرد ـ دد ـ وزد وجزاینها از دست رود :

بدی مار گرزه است ازو دور باش که بد بدتر از مار گرزه گزد
اگر هیربد بد بود بد مکن که گر بد کنی خود تویی هیربد

١ـ نگاه کنید به « پیشگفتار » نگارنده در فرهنك بهدینان گرد آورده جمشید سروشیان ص شانزده ـ هجده. درباره پیشوایان دینی ایران نگاه کنید به:
Encyclopedia of Religion and Ethics edited by James Hastings Volume X Edinburgh p. 319 – 322

٢ـ گروه سه گانه نزد هندوان: براهمنه Brâhmana ؛ کشتریه **Ksatriya** ؛ ویسیه Vaisya

٣ـ نگاه کنید به دومین گزارش گاتها ، بگفتار « پیشه وران » ص یم ـ یت

٤ـ **Sacred** Books of the East Vol. V. p. 142
و نگاه کنید به یشتها بخش ۲ گزارش نگارنده ص ۸۳

٥ـ نگاه کنید به: **Ostîrânische** Kultur Von W. Geiger , Erlangen **1882 S. 463** – 76
Erânische Alterthumskunde Von Fr. Spiegel III Band Leipzig 1878 **S. 559 – 596**

هوبد پس از بجای آوردن آیین مخصوصی که ناور Nâvar (نابر Nâbar)خوانندبپایه پیشوایی میرسد و میتواند خود آیین دینی بجای آورد و باید سن او کمتر از پانزده سال نباشد[1]

آنچنانکه پیشوایان دینی زرتشتی ازپشت زرتشت دانسته شده‌اند ، ربانیهای یهود نیزازپشت هارون ، برادرموسی دانسته‌شده اند[2] ،آنچنانکه مغان از خاندانی ازماد بودند ، نزدبنی اسرائیل هم ربانیها از قبیلهٔ لاوی بودند .

در اوستا ، ایزدی که بنگهبانی گروه پیشوایان گماشته است ، زرثوشترو تمه Zarathuštrôtəma خوانده‌شده، این‌واژه که‌در پهلوی زرتوشتوم zaratuštum شده، یعنی زرتشت سان ، یا کسی که بزرتشت‌همیماند،دریسنا ۱ پارهٔ ٦ و یسنا۲ پارهٔ ٦ ودر اویسروتریمگاه پاره‌های ٦ و ۹ بآن برمیخوریم .

در وندیداد فرگرد ۱۸ درپاره‌های ۱ــ٦ گفته شده که چه کسانی‌را میتوان آترون نامید وازچه کسانی که خود رامانند پیشوایان ساخته اند ، بایددوری کرد

۱- The Religious Ceremonies and customs of the Parsees by J. J. Modi , Bombay , 1922 p. 197–209

۲- The Dastur Hoshang Memorial Volume , Bombay 1918 p. 16–23

هفت هات

در جلد اول یشتها ، ص۱۱۰ـ۱۳۰ از هفت هات سخن داشتیم وفصلهای آن را تفسیر کردیم، درآنجا بمناسبت اینکه هفت هات نظر باسمش هفتن یشت بزرگ خوانده شده ، در مقابل هفتن یشت خرد (کوچك) آن را در جزء یشتها آوردیم اما هفت هات باهفت امشاسپندان پیوستگـی خاصی ندارد وبخشی ازیسنا شمرده میشود نه یشت . اینک دراین دومین جلد یسنا ، دیگـر باره ازهفت هات سخن میداریم وبگزارش فصلهای آن میپردازیم تاترتیب فصلهای یسنارارعایت کرده باشیم .

این دومین گزارش هفت هات با نخستین گزارش آن که درجلد اول یشتها آمده وبیست‌وهفت سال ازانتشار آن‌میگذرد ، فرقی دارد ، چه دربرخی ازواژه ها وچه درساختمان جمله‌ها اما مفهوم آنها تفاوت زیادی باهمدیگر ندارند .

درنخستین‌جلدیسناص۲۷ـ۲۸ گفتیم که هَپتَنگهائیتی [illegible] Haptanhâiti یاهفت هات ، جزء یسنا ودر میان نخستین گات‌که اهنُوَد باشد ودومین گات‌که اُشتُوَد باشد ، جای داده شده و فصلهای ۳۵ـ۴۲ این بخش از اوستا را « هفت هات » نامیده اند. چنانکه دیده میشود هفت هات برخلاف اسمش دارای هشت هات یا فصل میباشد ، اما هات ۴۲ متمم فصلهای پیش است ، خود فصل مستقلی شمرده نمیشود ، آن را بعدها افزوده اند وازحیث انشاء ومفهوم با فصلهای هفتگانـه بسیار فرق دارد . اززمان پیش نیز هات ۴۲ از هفت هات جدا دانسته شده است :

درنامهٔ پهلوی شایست نه‌شایست (چم‌گاسانیك) از هفت هات سخن رفته ، مندرجات هریك ازفصلهای آن وشمار فقره های هریك فصل‌آن معین گردیده وسبب تکرار پاره‌ای ازفقرات‌آن نیزبیان شده است . آغاز هریك ازهفت فصل هفت هات با ذکر کلمه و یا کلمات اولی همان فصل، معین گردیده است ، در ضمن این تشریح

آغاز و انجام هفت هات چنین محدود شده است : « هفت هات با واژهٔ هومَتَنام humatanam آغاز شده و باهمین واژه انجام یافته است » ۱ چنانکه درمتن هفت هات میبینیم پارهٔ دومی از یسنا ۳۵ باواژهٔ هومتنام شروع شده ودرپارهٔ ۷ ازیسنا ٤۱ باز بهمین واژه برمیخوریم ، باین معنی که پارهٔ دوم ازیسنا ۳۵ درپایان هفت هات تکرار شده است . بنا براین سنت کهن که دراین نوشتهٔ پهلوی بجای مانده ، هات ٤۲ جزء هفت هات نیست و نه پارهٔ نخستین ازهات ۳۵ که بعد ها افزوده‌شده است. گلدنر Geldner گمان کرده که‌هفت هات ازپارهٔ سوم یسنا ۳۵ آغاز میگردد وبا یسنا ٤۱ پایان می پذیرد[۲] ، بوناك Baunack براین است که آغاز هات ۳۵ازپارهٔ دوم آن‌باشد زیرا همین پاره است که درانجام هفت‌هات (پارهٔ ۸ ازیسنا٤۱) دوبار تکرار میگردد چنانك درانجام فصلهای هریك از پنج گاتها نخستین بندی که آن گات‌با آن آغاز یافته دوبار تکرار میگردد ، ازاین‌گذشته بجاست که نظربزبان نیزپارهٔ دوم ازهات ۳۵ جزء هفت هات قدیم شمرده شود نه ازاضافات نسبةً نو[۳]

هریك ازفصلهای هفت هات گویای مطلب خاصی است ، اینچنین : درنخستین فصل (هات۳۵) ازتکلیف دینداران سخن رفته ، درهات ۳٦ از آذر یاد شده بویژه آذری‌که در آزمایش روز پسین افروخته گردد ، هات ۳۷ درستایش و سپاسگزاری از اهورامزداست ، ازبرای آفرینش نیك وی ؛ هات ۳۸ در نیایش وستایش زمین‌وآب

---

۱ ــ نگاه کنید به : Sacred Books of the East, Edited by M. Müller –
Pahlavi Texts, Translated by E.W.West Vol. V. p. 360-362
(شایست نه‌شایست فصل۱۳ فقر ۱٦-۲٦-چم گاسانیك)

۲ ــ AVESTA Die Heiligen Bücher Der Parsen Herausgegeben von
K. F. Geldner, Stuttgart 1895 S. 128

۳ ــ Studien Von J. Baunack Und T. Baunack . Leipzig 1888 S. 342

است ؛ درهات ۳۹ بروان مردان‌وزنان پاك وچهارپایان سودمند وفرشتگان درود فرستاده شده ؛ درهات ۴۰ ودرهات ۴۱ ازپاداش جهانی ومزد مینوی پاکان درجهان دیگر سخن رفته است . .

هفت هات در میان بخشهای دیگر اوستا جنبهٔ خاصی دارد : ازحیث زبان و انشاءمانند پنج سرود گاتهاست، بنابراین درردیف گاتها ازکهنترین بخش کتاب‌مینوی بشمار است وبلندترین مطالب اخلاقی را دربردارد . نظر بهمین زبان وانشاء ومعنی هفت هات‌است که درنامه های پهلوی ، بخش گاسانیك یعنی گاتهایی بشماررفته‌است.

دردینکرد ،دربخش‌نهم آن ، درفصل دوازدهم ، هفت‌هات ازیازدهمین فرگرد (=فصل)ازسوتکر نسك (نخستین نسك‌اوستا) دانسته شده وآن‌را رویهم یك‌باب بشمار آورده ، مندرجاتش یادگردیده است .

هفت‌هات‌نثراست باستثنای چندبند منظوم‌که درآن دیده میشود ، ازآنهاست پارهٔ۸ ازهات ۳۵ وپارهٔ ۱ ازهات ۴۰ که دوبند چهار شعری وهرشعری هشت‌آهنگی (هجائی = سیلابیك) است .

ازاین دوبندمنظوم‌که بگذریم، هفت هات نثراست، با این،درسنت سراسرهفت هات مانند پنج سرودگاتها منظوم خوانده شده و از ابیاتش (افسمَن [illegible] afsman) وازقطعات منظومش (وَچَس تَشتی [illegible] vačastašti) یادشده است. درخود اوستا ، درسرآغازکردهٔ (=فصل) شانزدهم ویسپرد و در پارهٔ چهارم‌آن ،ابیات وقطعات منظوم‌هفت‌هات بافصلها وواژه‌ها وگزارش آن‌ستاییده شده، آنچنانکه‌ابیات وقطعات پنج‌سرودگاتهای‌منظوم درکرده‌های دیگرویسپرد ستاییده شده‌است: درسرآغاز کردهٔ۱۴ ویسپرد ودرپارهٔ ۴آن مانندکردهٔ ۱۶ ویسپرد ابیات و قطعات اَهنُوَدگات ستوده شده (بپارهٔ ۱۳ از کردهٔ ۱۳ ویسپرد نیز نگاه کنید) همچنین درسرآغاز کردهٔ ۱۸ ویسپرد ودرپارهٔ ۳ آن از ابیات وقطعات اشتودگات ودرسرآغازکردهٔ۱۹ویسپرد ودرپارهٔ ۳آن ازابیات وقطعات سپنتمدگات ودرسرآغاز کردهٔ ۲۰ وهوخشترگات وپارهٔ ۳ آن ودرسرآغازکردهٔ ۲۳ ویسپرد وپارهٔ ۲ آن از

ابیات وقطعات وهیشتواشت گات یاد گردیده است . درست بهمان ترتیبی که ازهفت هات درکردهٔ ۱٦ ویسپرد با ابیات وقطعات وزند (گزارش) و پرسشها وپاسخها یاد گردیده ، بهمان ترتیب ازپنج سرود گاتها در جاهای دیگر ویسپرد که برشمردیم یادگردیده است .

این سنت که هفت هات را منظوم میدانستند در نوشتهای متأخر نیز چنین دانسته شده ، دریك نسخهٔ بسیار معتبر یسنا با گزارش پهلوی (زند) که گلدنر در متن‌اوستای خود بنشانهٔ Pt4 آورده و امروزه در خانوادهٔ سنجانا در بمبئی است ، هر یك از ابیات و قطعات هفت هات بخط پهلوی [پهلوی] gâs و ویچست [پهلوی] vičast آورده شده‌است[1] . نظر بهمین سنت‌که درخود اوستا ونوشتهای پهلوی بجای مانده وچند بند منظوم‌که درهفت هات دیده میشود، بوناكBaunack براین شده‌که سراسر هفت هات را ازپارهٔ ۳ ازهات ۳۵ تا خود پارهٔ ٦ از هات ۱٤۱ را منظوم‌بداند که هریك شعرش دارای هشت آهنك (هجا) بوده اما چندی پس ازآن واژه هایی باین منظومه افزوده شده و وزن آنها را خراب کرده بهیئت نثر در آورده است . دانشمند نامبرده این واژه های افزوده را باز شناخته وآنها را بر کنار کرده ، هیئت اصلی منظومـه را نشان داده است . نزد او ابیات و قطعات هفت هات بمنظومه ودا veda نامهٔ دینی برهمنان همانند است ونظر بزبان هفت هات بهیچ روی نمیتوان گفت کـه این بخش از اوستا پس از زرتشت انشاء شده باشد . باختصار دانشمند نامبرده براین است کـه هفت هات چنانکه، سه دعای کوچك مزدیسنان : اشم وهو . . . یثا اهو وئیریه . . . ینگه هاتام. . .[2] ازقطعاتی است‌که بسا پیش از زمان زرتشت انشاء

---

۱ ــ نگاه کنید به: Avesta Die Heiligen Bücher Der Parsen Von Karl F. Geldner , Stuttgart 1895 , Prolegomena S. XIII und S.128; Awestalitteratur Von K. Geldner, im Grundriss der Iranischen Philologie B. II S.31

۲ ــ دربارهٔ اشم وهو . . . یثااهو . . . ینگهه هاتام نگاه کنید بگزارش اوستای نگارنده ، خرده اوستا ص ٤٤-٥٦ ونخستین جلد یسنا ص۲۰۲ - ۲۱٦

شده است، هر چند تحقیقات مفصل بوناك بسیار سودمند است اما عقیدهٔ او در بارهٔ قدمت هفت هات نزد اوستا شناسان دیگر پذیرفته نشده است.

در هفت هات درست نشانهای نفوذ آیین و آموزش زرتشتی هویداست و باید زمان انشاء آن‌را پس از زرتشت، ازنخستین پیروان پیغمبر یا درروزگارخود پیغمبر دانست. درست است آنچنانکه بوناك گفته در هیچ جای هفت هات از زرتشت نام برده نشده، اما این را باید اتفاقی پنداشت، باز قطعاتی امروزه ازاوستا در دست داریم که درآنها پیغمبر ایران یادنگردیده وهیچ تردیدی‌هم نداریم که‌پس‌اززرتشت، بسا قرنها پس ازروزگار وی انشاء شده است. گذشته ازین هیچ شك دراین نیست که پارهٔ ۹ از هات ۳۵ اشاره بزرتشت است [۱].

---

۱ — Avesta, Die Heiligen Bücher Der Parsen, übersetzt Von Fritz Wolff, Strassburg 1910 S. 67

هفت هات، یسنا، هات ۳۵*

۱ [زوت] اهورا مزدای پاك (و) رد پاکـی را میستاییم ، امشاسپندان ، شهریاران نیکخـواه را میستاییم ، سراسر هستی پاك مینوی و جهانی را میستاییم ، بدستور راستی نیك ، بدستور دین نیك مـزد یسنا[1]
[راسپی] اهورامزدای پاك (و) ردِ پاکی‌را میستاییم . . . . .[2] ؞

۲ [زوت] ، هومَتَنام [illegible] ، باندیش نیك ،گـفتار نیك ، کردار نیك که در اینجا و در جاهای دیـگر کرده شده و کرده خواهد شد ، درود گوییم ،همچنان (خود) بجان از برای نیکی همیکوشیم[3] ؞

۳ این را از برای خود بر میگـزینیم ای اهـورامزدا ای راستی (اشا) زیبا : آن اندیشه وگفتار وکـرداری را بجای آوریم که درمیان کنشها ، در هردو جهان بهترین هستند .

۴ از پی پاداش پسین ، ازبرای بهترین کنش ، همیگـوییم بدانایان و بنادانان ، بشهان وبفرمانبران که بچارپا رامش بخشند وخورش دهند[4] . ؞

---

* ازبرای گزارش هفت هات به‌بوناك Baunack که ازاو درصفحهٔ پیش نام بردیم نگاه کنید .
پاره های ۳ ـ ۱۰ ازیسنا ۳۵ را Geldner گلدنر نیز بآلمانی گردانیده‌است:
Grundriss Der Iranischen philologie B. II S. 32

۱ ـ دستور ، رسم [illegible] bərəˇa نگاه کنید به :
Altiranisches Wörterb. Sp. 957 , bərəg

۲ ـ راسپی همان نخستین پاره را که زوت خوانده ، میسراید .

۳ ـ هومتنام درپارهٔ۷ازهات ٤۱ ودر پارهٔ ۲۰ از هات ٦۸ ودرپایان هریك از آفرینگان تکرار میشود .

٤ ـ نخستین بخش این پاره در یسنا ، هات ۷۱ پارهٔ ۲۵همچنین درفرگـرد یازدهم وندیداد پارهٔ ٦ و درکردهٔ بیست ودوم ویسپرد پارهٔ ۱ نیز دیده میشود .

۵ براستی پادشاهی را از آن کسی شمریم واز آنِ کسی دانیم واز برای کسی خواستاریم که بهتر پادشاهی کند: از برای مزدا اهورا واردیبهشت (سه بار)[1] ؞

٦ آنچه راکه مرد یا زنی دانست که درست ونیك است ، آنگاه باید آن را بکار بندد ودیگران را نیز بیاگاهاند تاآن را بکار بندند ، آنچنانکه ، هست ؞

۷ اینك از برای شما : ستایش و نیایش از برای اهورامزا و خورش از برای چارپا بهترین (چیز) شمریم ، اینك آن را از برای شما بکار بریم وآن را بیاگاهانیم (بدیگران) آنچنانکه بتوانیم ؞

۸ بسر پرستی اشا ، بهمسایگی اشا ، هر یك از آفریدگان (موجودات) به بهترین پاداش هردو جهان برخوردار شود (دوبار)[2] ؞

---

۱ ــ همین پارهٔ ۵ از هات ۳۵ در پارهٔ ٦ ازآفرینگان گـهنبار وپارهٔ ۸ از فرگرد دهم وندیداد وپارهٔ ۲ از کردهٔ هشتم ویسپرد دیده میشود ودرهمه جابایدسه بار تکرار شود . در نامه پهلوی شایست نه شایست فصل ۱۳ فقرهٔ ۲۲ آمده : این تکرار بمناسبت سه پسر زرتشت میباشد، وست West گوید : ازاین پسران سه‌موعود مزدیسنا کـه پسران آینده پیغمبر هستند (هشیدربامی ، هُشیدر ماه ، سوشیانت) اراده شده : SBE. Vol. p 361 n. 5

۲ ــ درباره تکرار پارهٔ ۸ از هات ۳۵ در شایست نه شایست فصل ۱۳ فقرهٔ ۲۳ آمده :

[illegible] ashahyâ âat Sairî (این سه واژه از بخش نخست ، هشتمین پاره از هات ۳۵ میباشد) این تکرار یکبار از برای درود به اشَ [illegible] asha ویکبار دیگربرای شکست دشمن است . دروندیداد فرگرد دهم درپاره های ۳ ــ ٤ ، بندهای گاسانیك یعنی پنج سرودگاتها وبخشهایی ازاوستاکه درردیف گاتها دانسته شده چون « هفت هات » که ازآن یادکردیم، باید دوبارتکرار شود . این بندهای تکرار شدنی یابیشا مروت [illegible] Bišâmrûta (دوبارگفتنی) چنین برشمرده شده : بند ۱ از یسنا ، هات ۲۸ ، بند۲ ازهات ۳۵ ، بند ۸ ازهات ۳۵ ، بند ۳ از هات ٤۱ ، بند ۵ از هات ٤۱ ، بند ۱ از هات ٤۳ ؛ بند ۱ ازهات ٤۳ ؛ بند ۱ از هات ٤۷ ؛ بند ۱ از هات ۵۱ ، بند ۱ ازهات۵۳ ، چنانك دیده میشودهمهٔ این‌بندها ازپنج سرودگاتهاو ازهفت‌هات میباشد .

۹ این گفتار وحی شده را ای اهورا مزدا با بهترین منش فرا گستریم ، آنگاه ترا (ای زرتشت) گوینده و آموزگار آن دانیم ∴

۱۰ واز برای اشا و وهومن و شهریورنیك ، ای اهورا ، بیش ازبیش ، سرود بر سرودها ، بیش ازبیش درود بردرود ها ، بیش ازبیش ، ستایش برستایشها [فرستیم][۱] .

« ینگه هاتام » مزدا اهورا آگاه است ازآن کسی که [چه مرد وچه زن] در میان جهانیان ، ستایشش از روی راستی ستوده تراست و اینچنین مردان و اینچنین زنان را میستاییم (دوبار)[۲] ∴

---

۱ ــ بجای بیش ازبیش در متن تهوات [illegible] . Thwâṭ آمده و در گزارش پهلوی (زند) به «تو» گردانیده شده و نزد چند تن از اوستا دانها همین معنی تکرار گردیده است .

نگاه کنید به بارتولومه : Altiranisches Wörterb. Sp. 793

۲ ــ « ینگه هاتام » درانجام هریك ازفصل هفت هات میآید ودراینجا دوبار تکرار میشود . آنچنانکه درشایست نه‌شایست آمده : یکبار ازبرای درود بهرمزد وامشاسپندان و بار دیگر ازبرای شکست اهریمن وزادگاه ناپاك وی گفته میشود .

دربارهٔ ینگه هاتام نگاه کنید بجلد خرده اوستا بگفتار « اشم وهو» و « یثا اهو » وبجلد نخست یسنا ص ۲۰۲ و ۱۱۵

یسنا ، هات ۳۶ ✲

۱ بمیانجی کُنش این آذر، نخست بتو نزدیك شویم، ای مزدا اهورا، بتو، بدستیاری خرد پاکت. آن آذر بکسی آسیب رساند که تو آسیب او خواسته باشی [۱] ∴

۲ بخوشترین روش بسوی ما آی ، ای آذرمزدا اهـورا ، بارامش دهنده تـرین شادمانی ، باشایسته‌ترین درود ، درهنگام دادستان بزرك بماروی آر [۲] ∴

۳ تو هستی ای آذر ، خوشی مزدا اهورا ، مانند سپندمینو (خردمینوی) تو خوشی او هستی ، با آن کارسازترین نام تو ، ای آذرمزدا اهورا، بتو نزدیك شویم ∴

۴ بتو با اندیشه نیك ، بتو با آیین درست ، بتو باکـردار و گفتار دانایی نیك نزدیك شویم ∴

۵ ترا نماز بریم [و] سپاسگزاریم ، ای مزدا اهورا ، بتو باهمه اندیشه نیك ، با همه گفتار نیك ، باهمه کردار نیك نزدیك شویم ∴

✲ از برای گزارش یسنا ۳۶ به گلدنر و ریخلت نیز نگاه کنید :

I Die zoroastrische Religion Von K. Geldner, im Religionsgeschichtliches Lesebuch. herausgegeben Von Bertholet Tübingen 1926 S.15; Avesta Reader : Texts, Notes, Glossary and Index by Hans Reichelt ; Strassburg 1911 p. 207-208

۱ ــ واژه‌ای که به «آسیب» گردانیده شده، در متن اختی [illegible] آمده و چندین بار در اوستا (مهریشت پارهٔ ۵۰، فرگرد ۲ وندیداد پارهٔ ۵ وجزاینها) بمعنی درد و رنج و گزند و آسیب و ناخوشی و بیماری بکار رفته است . در زبان ارمنی واژه اخت axt از واژه‌های عاریت ایرانی است.

۲ ــ اشاره است بآزمایش روزپسین در دادستان بزرك ایزدی که بمیانجی خرد پاك خداوندگار مزدا وآذر مینوی انجام خواهد گرفت . نگاه کنید بگاتها : یسنا ۳۱ بند ۳ و یسنا ۴۷ بند ۶

٦ زیبا ترین پیکررا درمیان پیکرها ازآنِتو دانیم ،ای مزدا اهورا : این‌روشنی وآن[فروغ] بلند ترین [جهان] زبرین‌راکه‌خورشید خوانند ∴
« ینگهه ها تـام . . . »[1]

۱ــ نگاه‌کنید بانجام پارهٔ دهم ازهات ۳۵

یسنا، هات ۳۷ ✿

۱ ایدر، ما میستاییم اهورا مزدا را که جانور وراستی بیافرید، آبها و گیاههای نیك بیافرید، روشنایی و زمین (بوم) و همهٔ چیزهای نیك‌بیافرید ∴

۲ از برای‌شهریاری و بزرگواری و خوبکرداری [وی] او را اینچنین با ستایش برگزیده کسانی که باچار پایان [سودمند] آسایند، میستاییم [۱] ∴

۳ ایدون اورا بنامهای پاك اهورایی و پسندیدهٔ مزدایی میستاییم؛ او را بادل و جان خویش، خواستار ستاییدنیم، اورا [و] فرورهای مردان و زنان پاکدین را ∴

۴ ایدون اردیبهشت را میستاییم، آن زیباترین امشاسپند را، آن فروغمند، آن سراسر بهی‌را ∴

۵ بهمن را میستاییم و شهریور نیك را و دین نیك را و پاداش نیك را سپندارمذ نیك را

«ینگهه‌ها تام . . .» ∴

✿ یسناه از یسنا ۳۷ برداشته شده است چون گزارش آن در نخستین بخش یسنا گذشت از برای توضیح برخی از واژه هانگاه کنید بجلد ۱ یسنا صفحه ۱۴۵

۱ ـ مقصوداز کسانی که باچارپایان آسایند یا باگاوزیست کنند، آنچنانکه در متن آمده وازآن‌مطلق چارپایان سودمند خانگی‌اراده میشود، کسانی‌هستند که‌بپرورش گله ورمه‌پردازند. چنانك میدانیم پرستاری چارپایان سودمند ،چه‌خرد وچه بزرك‌آنها مانند میش (گوسفند) وبز و شتر واسب ، درمزدیسنا ازکردارنیك ودرخورپاداش ایزدی‌شمرده شده‌است.

یسنا، هات ۳۸

۱ ایدون این زمین، زمینی راکه مارادر برگرفته واین‌زنان را نیزمیستاییم وآن زنانی‌راکه‌از آنِ توبشمارند، ای‌اهورامزدا واز راستیِ برگزیده برخوردارند، مامیستاییم [1] ⁘

۲ و باشور دینی، چالاکی، هشیاری، نهاد پاك [و] با همه‌اینها پاداش نیك، آرزوی نیك، فراوانی نیك، نام نیك، بخشایش نیك را میستاییم ⁘

۳ ایدون آبها را میستاییم [آن آبهای] فرو چکیده و گردهم آمده وروان‌شده و خوب کنش اهورایی‌را وشمارا[ای آبها] که‌بخوبی‌روان‌وبخوبی درخورشناوری وبخوبی‌ازبرای شست وشو [و] بخشایش دو جهان [هستید ما میستاییم] [2] ⁘

۱ـ دراینجایادکردن زن بازمین‌ازینرواست که هردودرباروری مانندهمدیگرند، بسا در اوستا ازسپندارمذکه‌یکی از امشاسپندان ومادینه دانسته‌شده، زمین اراده کرده‌اند.

۲ ـ پاره‌های ٦ ـ ٨ ازیسنا٦٧ ازپاره‌های ۳ ـ ۵ یسنا ۳۸ (هفت‌هات) برداشته شده‌است. درگزارش پهلوی (زند) دراین پاره‌همان واژه های اوستایی درپهلوی‌بکار رفته، همین‌واژه هاست که چندی پس از آن، نامهای چندگونه‌آب پنداشته‌شده‌است. در فصل ۲۱ نامه پهلوی بندهش هفده‌گونه آب یادکردیده درجزء آنهاست واژه های مئکنت [illegible] maēkant [illegible] هبونت hābvant ؛ فروزنکه [illegible] fravazaṅh که نگارنده آنها را، صفتهای آب گرفته بمعنی: فروچکیده، گردهم‌آمده، روان. نگاه کنید به:

Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp. 991u.1807 u.1104

چنانکه بارتولومه نوشته‌واژه‌های‌مکیدن ومزیدن‌درفارسی به واژه‌مئکنت اوستایی پیوستگی دارد. دربارهٔ هفده‌گونه آب که دربندهش بزرك‌آمده نگاه کنیدبه:

Zend–Avesta par Darmesteter Vol. I p.265–266

Commentar über Das Avesta Von Spiegel B. II S. 308; ونگاه کنیدبه:

Baunack Studien S.335 and 378

۴ اینچنین با نامهایی‌که اهورا مزدای خوشی بخش بشما آبهای نیك داده ، بـا آن [نامها] شمارا میستاییم ، باآنها [ازشما] دوستی‌خواهانیم ، با آن نامها ، نمازگزاریم ، باآن نامها سپاسگزاریم ؞

۵ و شما را ای آبهای بار ور بیاری خوانیم وشما راکه مانند مادری[هستید] ، شما راکه مانند گاو شیرده ، پرستار بینوایان و از همـهٔ آشامهـا بهتر و خوشترید .
شما نیکان را با رادی بلند بازو باینجا [همیخوانیم] تا اینکه در تنگنا (نیاز) پاداش دهید ، یاری‌کنید ، شما ای‌مادران زیونده (زنده) [۱]
«ینگهه ها تام . . . » ؞

۱ـ دراینجاصفت بلند بازویا درازدست که درمتن درغو بازو darəghô-bâzu [illegible] آمده، باین معنی‌است که‌رادی یابخشش ونثارو تقدیمی بزرك و فراوان ، آنچنان رساست که گویی دست بلندش بآستان کردگار تواند رسیدن .

یسنا، هات ۳۹

۱ اینچنین ما میستاییم گوشورون و گوش تَشن را[۱]، روانهای خودمان وچارپایان را که مایهٔ زندگی ما هستند، آنهایی که ما از برای آنها [هستیم] و آنهایی که از برای ماهستند[۲] ∴

۲ و روانهای جانوران سودمند دشتی را میستاییم. اینك روانهای مردان وزنان پاك را، در هرجایی زاییده شده باشند. آنانی که نهادشان از برای پیروزی [راستی] میکوشد وخواهدکوشید و کوشیده‌است[۳] ∴

۳ پس اینچنین مامیستاییم نیکان (نر) و نیکان (ماده)، امشاسپندان جاودان زنده، جاودان سودمند را که بامنش نیك زیند و همچنین مادگان آنان را[٤] ∴

۴ آنچنانکه توای اهورا مزدا بنیکی اندیشیدی وگفتی وکردی و ورزیدی، همچنان ما آنهارا بپیشگاه تو فرازآوریم، همچنان ترا ستایش کنیم ونیایش بجای آریم، همچنان نماز آوریم و سپاسگزاریم، ای مزدا اهورا (دوبار)[۵] ∴

---

۱ ـ دربارهٔ گوشورون و گوش تشن بیادداشت پارهٔ ١٤ از سیروزهٔ کوچك در جلد خرده اوستا صفحه ١٩٤ نگاه کنید.

۲ ـ یعنی مردم از برای نگاهداری چارپایان سودمندآفریده‌شده‌اند وچارپایان سودمند ازبرای زندگی مردم

۳ ـ دربارهٔ ١٥٤ فروردین یشت نیز بهمین‌پاره برمیخوریم.

٤ ـ چنانك میدانیم در میان امشاسپندان یا مهین فرشتگان سه تن نر: بهمن ـ اردیبهشت ـ شهریور و سه‌تن مادینه: سپندارمذ ـ خرداد ـ امرداد، هستند.

٥ـ درپاره‌های ٥ ـ ٦ ازیسنا ١٣ نیز، پاره‌های ٤ ـ ٥ ازیسنا ۳۹ آمده‌است، نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ١٩٠ بیادداشت شمارهٔ ۱

۵ بدستیاری ، پیوند نیك [ما] باراستی ، با پاداش نیك ، باپرهیزگاری نیك ، بسوی تو آییم[۱].

«ینگهه ها تام . . .» ∴

---

۱ ـ دراینجا میان بندگان وآفریدگار ، راستی وپاکی‌ایمان ، میانجی دانسته شده‌است.

یسنا، هات ٤٠

۱ این پاداش را اینك ای مزدا اهورا بیادآر وبجای آر آنچه‌راکه آرزوی‌ماست.
این بخشـایشی راکه تومزد دینداری مانند من‌کسی پیمـان دادی ، ای مزدا اهورا [1] ៰៰

۲ این [مُزد] را تو بما ارزانی داشتی ، در زندگی اینجـا و [جهان] مینوی تا اینکه ما بپیشگاه تو واشا (راستی) رسیم ، هماره ، جاودان [2] ៰៰

۳ ای مزدا اهورا چنان سازکه مردان (رزمیان) براستی بگروند [و] راستی جویند[و]کشاورزان‌کوشا را بیگانگی دیر پایا ، پر شور استوار دار . از برای ما (پیشوایان) که آنان (رزمیان ـ کشاورزان) باما رام باشند[3] ៰៰

۴ بکند اینچنین آزادگان ، اینچنین برزیگران ، اینچنین پیشوایان ، باآنانی

۱ـ جمله اخیر این پاره ، درپاره ٥ از هات٤١ نیزآمده‌است.

۲ـ پارهٔ ۲٥ ازهات ۷ از پارهٔ ۲ ازهمین‌هات ٤٠ میباشد.

۳ـ دراین پاره‌وپارهٔ٤ ازگروه مردم : رزمیان‌و کشاورزان‌وآتربانان(پیشوایان) یادگردیده است ،نگاه‌کنید بگفتار «پیشه‌وران» در بخش نخست‌گاتها صفحه یم - یت

بجای واژهٔ پرشور در متـن ایژا [illegible] . îzâ آمده ، همان است‌که در پارهٔ ۲ ازهات ۳۸ بآن برخوردیم وبمعنی شوردینی‌گرفتیم ودرگات سپنتمد ، هات ٤۹بند ۱۰ وهات ٥٠بند ۸ و وهوخشترگات ،هات ٥۱ بند۱، همچنین دریسنا،هات۷٠ پارهٔ٤ آمده‌است. دریسنا،هات ٤٠ پارهٔ ۳ وهات ٤۱ پارهٔ۳ و ویسپرد کرده۱۲ پارهٔ٤ ایـژیـه [illegible] . îzya آمده که‌صفت است، بارتولومه (379)ترجمه‌کرده erfolgreich و واژه îzâ را ترجمه‌کرده Eifer, Streben بویژه غیرت دینی.

îzâ بسا با واژه yaoštay آمده چنانکه در هات ۳۸ پارهٔ ۲ بمعنی رستگاری و بخت است.

که ما یگانه هستیم، ازشما بشماررو ند و اینچنین ما، ای مزدا اهورا، ازپاکان وراستکردارانی باشیم که بآنچه آرزوی ماست ، بما ارزانی‌دارید.

ینگهه هاتام . . . [۱] ∴

۱ـ نگاه کنید بپایان پارهٔ دهم از هات۳۵

یسنا، هات ۴۱

۱ سرود های درود [و] نیایشهای [خودرا] فرازآوریم بپیشگاه اهورا مزدا و اردیبهشت وبدانها سزاوار وشایسته دانیم ៰៰

۲ باشدکه ازکشور نیك تو ، ای مزدا اهورا ، هماره بهره ورشویم. باشدکه بما مرد و زن شهریارنیکی در هردو جهان شهریاری کند ، ای درمیان باشندگان خوب کنش‌ترین ៰៰

۳ ترا همایون [و] کامیاب [و] ایزدِ از راستی برخوردار دانیم . بشودکه تو درهردو جهان [مانند] جان و تن ما باشی ، ای در میان باشندگان خوب کنش ترین (دوبار) ៰៰

۴ باشدکه بخود ارزانی‌داریم ودریابیم ای مزدا ، پناه دیر پایای‌ترا . بدستیاری تو کامروا ونیرومندگردیم وآنچنان‌که آرزوی ماست ، دیرگاهی مارا درپناه خودگیری ، ای درمیان‌باشندگان خوب‌کنش ترین ៰៰

۵ سرودگران وپیامبران تو، ای اهورا مزدا ، خوانده شدیم وپذیرفتیم [آن‌را] وخورسندیم بآن مُزدی‌که از برای دین مانند من‌کسانی‌پیمان دادی ،ای‌مزدا اهورا (دوبار)[1] ៰៰

۶ این [مُزد] را تو بما دادی چه‌در زندگی اینجا وچه در [جهان] مینوی تا

۱ـ پاره های ۵ ـ ۶ ازهات ۴۱ درباره های۲۴ـ۲۵ ازهات ۷ نیزآمده است. درشایست نه شایست فصل ۱۳ پارهٔ ۲۵ آمده : پارهٔ ۵ از هات ۴۱ دوبارگفته شود : یکبار از برای درود و یزشنه ویکبار از برای میَزد

اینکه ما بپیشگاه تو وراستی توانیم رسیدن ، هماره جاودان[۱] ؛

۷ ینگهه ها تام . . . (دوبار)

«هو متَنام [Avestan script] » باندیشه نیك ، گفتارنیك ، کردار نیك که دراینجا ودرجاهای دیگر بجای آورده شده وبجای آورده خواهد شد ، درود گوییم، آنچنانك ما [خود] ازبرای بجای آوردن نیکی کوشا هستیم(دوبار)[۲] ؛

«یثا اهو و ئیریو . . . . »

« اشم وهو . . . . »[۳]

« ینگهه هاتام . . . . »[٤]

۱ـ مانند پارهٔ۲ از هات ٤۰

۲ـ « هومتنام » همان است که در پارهٔ ۲ از هات ۳۵ بآن برخوردیم و گفتیم «هفت‌هات» بااین واژه آغاز یافته وباجمله‌ای که با همین واژه آغاز شود، انجام میپابد، پس با پارهٔ هفتم از هات ٤۱، هفت هات پایان پذیرفت . درپارهٔ۲۰ازهات ٦۸ نیزبه هومتنام برمیخوریم.

۳ـ دربارهٔ « یثا اهوو ئیریو ... و« اشم‌و هو ...» بجلد خرده اوستاص٤٤ـ٥٦ وبجلد یکم یسنا ص ۲۰۷ ـ ۱۱٤ نگاه کنید.

٤ـ نگاه کنید بپایان پارهٔ دهم ازهات ۳۵

یسنا، هات ۴۲ ✡

۱ (زوت وراسپی)ما میستاییم، ای امشاسپندان پاره های[1] هفت هات را، آبهای چشمه رامیستاییم و آبهای گذرها را میستاییم بهم پیوستگیهای راه را میستاییم وبهم آمدنهای راه را میستاییم ⁘

۲ کوههای آبریزان را میستاییم، دریاچه های آب زا را میستاییم وکشتزار های سود بخش گندم را میستاییم نگهدار و آفریدگـار را میستاییم، مزدا و زرتشت رامیستاییم ⁘

۳ زمین و آسمان را میستاییم و باد چالاك مزدا آفریده را میستاییم و سره کوه البرزرا میستاییم، زمین وهمه چیزهای نیك را میستاییم ⁘

۴ منش نیك و روانهای پارسایان را میستاییم [ماهی] واسی، آن پنچا سد وَرا رامیستاییم وخَرَ، آن پاك را میستاییم آنکه در میان دریای فراخکرت ایستاده است. دریای فراخکرت را میستاییم[2] ⁘

✡در پیشگفت هفت هات یاد کردیم که هات ۴۲ نسبت بهفت فصل دیگر، نو وافزوده بهفت هات شمرده میشود.

۱ـ [illegible]. handâta بمعنی پاره یاجزء وقطعه است واز آن پاره ای از اوستا و بویژه گاتها اراده میشود در ویسپرد کردهٔ ۱ پارهٔ ۳ و کردهٔ ۱۴ پارهٔ ۴ و کرده ۲۴ پارهٔ ۲ نیز بآن بر میخوریم.

۲ـ در نخستین جلد یشتها درص ۱۳۱ـ۱۳۵ از واژههای واسی [illegible]. vâsî و پنچا سد ورا [illegible]. [illegible]. pañčâ - sadvarâ و خر [illegible]. xara جانوران شگفت انگیز و کـوه البرز ودریای فراخکرت که باید دریای گرگان (دریای آبسکون = دریای گیلان = دریای مازندران = دریای خزر) باشد سخن داشتیم.

۵ وهوم زرین(زرد رنك) بُرزمندرا میستاییم، هوم گیتی‌افزا را میستاییم هوم‌دور دارندهٔ مرك را میستاییم ॰:

۶ آب روان ومرغ پران را میستاییم و بازگشت آتربانان را میستاییم، آنانی که بجاهای دور رفته ، بکشور های دیگر ،که دین راستی خواستارند[1]
همه‌امشاسپندان را میستاییم
ینگهه هاتام . . .॰:

۱ـ دربارهٔ آتربانان (پیشوایان دینی) که از برای گسترش مزدیسنا درگردش بودند، بیادداشت پارهٔ ۸ اویسروتریمگاه درجلدخرده اوستا ص۱۶۸ نگاه کنید، بپاره ۳ ازکرده سوم ویسپرد درهمین جلد نیز نگاه کنید.

❁ ❁ ❁

پایان هفت هات

یسنا، هات ۵۲

آنچنانکه هفت هات درمیان نخستین گات اَهنُوَد و دومین گات اُشتُوَد فاصله‌است ، هات ۵۲ درمیان چهارمین گات وُهوخشتَر (هات ۵۱) وپنجمین گات وهیشتوایشت (هات ۵۳) فاصله است [1]

در پارهٔ دوم ازکردهٔ بیستم ویسپرد آمده : « این پیروزی را میستاییم که در میان [گاتها] وهوخشتر و وهیشتوایشت ، گویای اندیشهٔ نیك و گفتار و کردارنیك است» ازین جمله ، هات ۵۲ اراده شده است .

☆☆☆

۱ (زوت وراسپی) «یثا اهو وئیریو . . . » مانند سروربر گزیده، اینچنین سرور مینوی است [زرتشت] هم، ازروی راستی ،کسی که‌منش نیك‌کردار جهانی را بنزد مزدا آورد و شهریاری اهورا از برای کسی است که‌نگهبان بینوایان است (دوبار) [2]

(زوت) [آنچه] به و [آنچه] بهتر است خواستارم ازبرای سراسر آفرینش پاك که هست و بوده وخواهد بود [3]

۱ـ نگاه کنیدبجلد نخست یسناص ۲۷ـ ۲۸ ونگاه کنید بگاتها دومین گزارش نگارنده ص یب ـ یز.

۲ـ معنی بخش دوم « یثااهو وئیریو» که‌اخیراً بنظرنگارنده‌رسیده چنین است : «. . . . . و شهریاری از آن اهوراست آنکه (بزرتشت) نگاهبانی بینوایان داد » بیادداشت پارهٔ ۷ ازهات ۴۱ در همین جلد و بجلد نخست یسناص۲۰۲ نیز نگاه کنید.

۳ـ ازپاره‌های ۱ ـ ۴ ازهات ۵۲، رویهم ، پاره۴۰ هوشبام ، نمازی که‌در بامداد خوانند ، ساخته شده است ، نگاه کنید بخرده اوستاص۱۰۱

اشي . . . [1] که پیروزی دیرپایابخشد . . . [2] بخواست خویش یاری . . . دهد[3] وآرزو بر آورد ؞

۲ [اشي] همه در مانهایی که در آبها وچارپایان و گیاهان است برخوردار است، کسی که ستیزه های دیوها و مردمان راکه بزیان این خانه وخانخدای این خانه ورزند ، درهم تواند شکست ؞

۳ دهش نیك و پاداش نیك ، نیکی پیشین و . . . [3] پسین که پیرزوی دیر پایا بخشد، آنچنان که ما از بزرگترین و بهترین و زیبا ترین پاداش بهره‌مند شویم [4] ؞

۴ امشاسپندان را ستایش و نیایش کنیم و خشنود سازیم و آفرین خوانیم [تا اینکه آنان] این خان و مان را بنوازند (بزرك و بلند کنند و بپرورانند) ، سراسر آفرینش پاك را بنوازند ، سراسر آفرینش دروغ را براندازند ای راستی ، درود گوییم [مزدا را] که نیکخواه آفریدگان است [5] ؞

۵ بشود ، بکام و بخواهش [خود] تو ای اهورا مزدا ، بآفریدگان خود شهریاری کنی ، بخواست خویش بآبها ، بخواست خویش بگیاهان ،

۱ــ بجای نقطه ها از واژهٔ [illegible] که در نسخه بدلها باملاء های دیگرهم نوشته شده ، معنی ای برنمیآید.

۲ــ بجای نقطه ها معنی واژهٔ [illegible] که‌دوبار آمده ،دانسته‌نشد

۳ــ [illegible] râsaintîš ؛

٤ــ جمله‌هایی که درباره های بالا روشن نیست، راجع است به‌اشی [illegible] Ashî فرشته توانگری که در جلد دوم یشتها ص ۱۷۹ ــ ۱۸۵ از او سخن داشتیم ، گذشته از نامفهوم ماندن چند واژه ،در این جمله ها، فعلی هم که بیان مقصود کند ، افتاده‌است.

۵ــ جملهٔ اخیر ازگاتها، یسنا ٤۵ بند ٦ میباشد.

بخواست خویش بهمهٔ بهانِ راست نژاد بپیرو راستی شهریاری (توانایی) دهید [و] بپیرو دروغ ناتوانی [1] ؞

۶ کامروا باد پیرو راستی ، ناکام باد پیرو دروغ ، سپری شده ، بر انداخته شده ، زدوده ، بَرده [و] ناکام [باد] در آفرینش سپند مینو [پیرو دروغ]

۷ برانگیزانم ، من زرتشت ، اینك سران خان ومانها و دهها وشهرها وکشورها را که بروش دین اهورایی زرتشتی بیندیشند و سخن گویند و رفتار کنند ؞

۸ (زوت و راسپی) فراخی و آسانی آرزو مندم از برای سراسر آفرینش راستی، تنگی‌ودشخواری خواستارم ازبرای همه آفرینش دروغ ؞

۱ـ پاره های ۵ ـ ۸ این هات مانند پاره های ۵ ـ ۸ ازهات ۸میباشدهمچنین پاره‌های ۵ـ۷ این هات مانند پاره‌های ۸ـ۱۰ از هات ٦ ومانند پاره های ۲٦ـ۲۸ از هات ۷۱ میباشد و پاره های ۵ ـ ۸این هات مانند پاره های ۱۲ ـ ۱۵ از هات ۱۱ و مانند پاره های ۱٦-۱۹ از هات ٦۸ میباشد .

یسنا

گفتیم پنج گاتها که رویهم هفده هات (= فصل) است ، در میان هفتاد و دو هات یسنا جای داده شده است . نخستین گات که اهنَوَد باشد، از هات بیست و هشت آغاز میشود و با پنجمین گات که وهیشتوایشت باشد پایان میپذیرد . وهیشتوایشت ، پنجاه وسومین هات ازیسنا بشماراست . در میان نخستین گات و پنجمین گات چندین هات فاصله است که آنها را از پنج سرود یااز گاتها نباید شمرد: هشت هات از یسنا که رویهمرفته « هفت هـات » خوانند ، فاصله است میان نخستین گات و دومین ؛ هات پنجـاه و دوم فاصله است میـان چهارمین گات (وهوخشتر) و پنجمین گات . گر چه چندین بار فصلهای یسنا و ترتیب آنها را یاد کردیم[1] برای اینکه اشتباهی روی ندهد دیگر بازه ترتیب هفتاد و دو هات یسنا را و در میان آنها جای هفده هات گاتها را مینگاریم :

یسنا از نخستین هات تا آغاز گاتها	۲۷ هات
نخستین گات (اهنَوَد) از هات ۲۸ تا خود هات ۳٤	۸ «
فاصله : هفت هات از هات ۳٥ تا خود هات ٤۲	۸ «
دومین گات (اُشتود) از هات ٤۳ تا خود هات ٤٦	٤ «
سومین گات (سپنتمد) از هات ٤۷ تا خود هات ٥۰	٤ «
چهارمین گات (وهوخشتر) هات ٥۱	۱ «
فاصله : هات ٥۲	۱ «
پنجمین گات (وهیشتوایشت) هات ٥۳	۱ «
هاتهای دیگر یسنا : هات ٥٤ تا انجام	۱۸ «
	۷۲ هات

۱ ـ نگاه کنید بیادداشت هات ٥۲ درهمین جلد.

یسنا، هات ٥٤ ✡

هات٥٤ ائیریمَن ایشیَه [Avestan script] Airyaman ishya
از این دعای کوچك در جلد خرده اوستا ص ١٥٤ ـ ١٥٥ سخن داشتیم . در کردهٔ ٢٤ از ویسپرد ، از ائیریمن ایشیه یاد شده است.

در نامهٔ پهلوی . چیتکیهای زاد سپرم آمده ، ائیریمن ایشیه پنجاه و هفت واژه در بر دارد[1]

✡✡✡

١ (زوت و راسپی) باینجا آی ، ای ائیریَمَن گرامی، برای یاری مردان وزنان زرتشتی ، برای یاری منش نیك ، برای آن دینی که درخور مُزد گرانبهاست. بخشایش آرزو شدهٔ راستی را کـه اهورا مزدا ارزانی خواهد داشت ، خواستارم (چهار بار)[2]

« اشم و هو . . . » (سه بار) ❊

٢ [نماز] ائیریمن ایشیه را میستاییم ، [آن نماز] توانای پیروزگر د شمن شکن را ، که در میان گفتار های راستی بزرگترین است.

✡ تفسیر ائیریمن ایشیه در تفسیر اوستای خاورشناسان که درطی این تفسیرفارسی ازآنها یاد کردیم دیده میشود . از برای گزارش هات٥٤ بخصوصه کتابهای ذیل شایان توجه است : Selections from Avesta and Old Persian by Irach J . S. Taraporewala Part I , Calcutta 1922 p. 206–213 ;

ایرج تاراپور والا در ١٥ ژانویه ١٩٥٦=٢٤ دی ١٣٣٤ در بمبی از جهان درگذشت .

Avesta Reader by. Hans Reichelt, Strassburg 1911 p. 177 ;
Studien Zum Avesta Von Karl Geldner, Strassburg 1882 S 33

١ـ S B E vol . XXXVII by west p. 405

٢ ـ درپارهٔ٥ از هات ٢٧ نیز بهمین پاره برمیخوریم .

گاتهای پاك ، ردان شهریار پاك را میستاییم : ستوت یَسن را میستاییم[1] ، که نخستین آیین (داد) جهان است[2]

« ینگهه ها تام . . . » ؞

---

۱ ـ ازستئوت یسنیه(ستوت یسن) که درهات آینده(یسنا۵۵) باگاتها ستوده شده، در جلد اول یسنا بتفصیل سخن داشتیم ص ۳۰ ـ ۳۱

۲ ـ جمله اخیر ازگاتها ، یسنا۳۳ بند ۱ میباشد.

یسنا، هات ۵۵ ✡

هات ۵۵ ستئوتَ یسنیَه [Avestan] Staota-yəsnya خوانده شده ، از آن در جلد نخست یسنا ص۳۰-۳۱سخن داشتیم .

در این هات گاتها و بخشی از یسنا که ستئوت یسنیه نامیده شده ، ستوده گردیده است .

✡✡✡

۱ (زوت) سراسر هستی [خویش] از تن و استخوان و جان وپیکر وتوش و بوی (دراکه) و روان و فرورد فراز آوریم و در خور پیشگاه دانیم .
اینچنین ما اینها را در خور پیشگاه گاتهای پاك ، ردان فرمانروای پاك [دانیم] [۱] ∴

✡از برای گزارش هات ۵۵ کتابهای زیردرخوریادآوری است :

Die zoroastrische Religion Von Geldner› im Religionsgeschichtliches Lesebuch herausgegeben Von Bertholet , Tübingen 1926 I S. 17;

Avesta Reader by Reichelt p. 171-172

۱ـ واژه هایی که در این پاره به تـن و استخوان و جان و پیکر و توش و بوی (دراکه) و روان وفرورد گردانیده شده از روی ترتیب درمتن تنو [Avestan] tanu ، ازدی [Avestan] azdi ، اوشتان [Avestan] uštâna ، کهرپ [Avestan] Kəhrp ، تویشی [Avestan] təvîshî ، بئوذ [Avestan] baodha ، اوروَن [Avestan] urvan ، فروشی [Avestan] fravashî آمده است چنانکه دیده میشود همه این واژه ها را جز اوشتان در فارسی‌داریم. واژهٔ ازدی azdi هیأت‌دیگری‌است ازاست [Avestan] ast (استی [Avestan])استه، هسته ، استخوان که در اوستا بسیار آمده. در بارهٔ واژه هایی که به فرازآوردن (یا تقدیم کردن و پیشکش کردن) و در خور پیشگاه دانستن (یا شایسته نذر کردن و در راه ایزدی بخشودن) گردانیدیم نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ۱ از یسنا

۲ گاتها پناه و نگهدار ما هستند و خورش مینوی هستند . از برای روان ما خورش و پوشاك‌اند، این گاتها هستند که بما پناه و پایداری بخشند وخورش مینوی سازند ، اینانند از برای روان ما خورش وپوشاك ، باشدکه اینان بما مُزد (پاداش) خوب، مزد بزرك ، مزد راستی دهند ، در جهان دیگر پس از جدایی تن و نیروی بوی (دراکه) [از همدیگر] ៖

۳ بکند آنان بنزد ما آیند با نیرو ، آنان با پیروزی ،آنان با تندرستی، آنان با درمان ، آنان بافراوانی، آنان با بالندگی(پرورش)، آنان با آمرزش ، آنان با یاوری ، آنان با نیکخواهی ، آنان با راستی ، آنان با رادی ،آنان با دهش : آن ستئوت یسنیه ها،آنچنانکه آنها را مزدای تواناترین پیروزمندِ جهان آرا بیافرید ، از برای نگهداری جهان راستی ، از برای پاسبانی جهان راستی ، از برای سود برندگان و از برای سود رسانندگان و ازبرای سراسر آفرینش راستی ៖

۴ هر آن پاکدینی کـه با این نماز خشنودیِ ردان ، از برای خود آمرزش خواهان ، اندر آید ، تو او را به هومت و هوخت و هورشت رسانی[1] ៖

۵ راستی (اشا) و منش خوب (وهومن) را میستاییم.

---

٤ در جـلد نخست یسنا ص ۱۳۸. بجـای رد فرمـانروا در متن آمـده رتـوخشتر 𐬭𐬀𐬙𐬎𐬑𐬱𐬀𐬚𐬭𐬀 . ratuxshathra صفت است و بهمین واژه در پارهٔ ۲ از یسنا ٥٤ برخوردیم و در آنجا رد شهریار آوردیم یعنی شهریاری که برتری‌دارد و از ردی و بزرگی و سروری برخوردار است.

۱ـ هومت ـ هوخت ـ هورشت = پندار نیك ـ گفتار نیك ـ کردار نیك ، دراینجا نام سه‌پایگاه بهشت‌است. پیش از آنکه روان نیکوکاربگرزمان، یا بیارگاه اهورا مزدا رسد باید این سه پایگاه‌را در نوردد آنچنانك روان گناهکار پیش از رسیدن بدوزخ از سه پایگاه دژمت ـ دژوخت ـ دژورشت= پندار بد ـ گفتار بد ـ کردار بد باید بگذرد، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۱۷۰

گاتهای پاك ، ردان فرمانگزار پاك را میستاییم ∴

۶ ستئوت یسنیه را میستاییم که نخستین آیین جهان (است)[۱] آنکه برشمرده شده ، دو چندان گفته شده، آموخته شده ، آموزانیده گردیده ، استوار داشته شده ، ورزیده شده ، بیاد سپرده شده ، از برخوانده شده ، ستاییده گردیده ، جهان هستی بخواست خویش نو کنند[۲] ∴

۷ بهرهٔ (بخش) ستئوت یسنیه‌را میستاییم ما میستاییم ستئوت یسنیه ازبرخوانده شده و باز گرفته شده و سروده شده و ستاییده شده را[۳]
« ینگهه ها تام . . . » ∴

۱ـ نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ۲ از هات ٥٤

۲ـ یعنی اگر «ستئوت یسنیه » را باژگیرند (زمزمه‌کنند) یا بلند بسرایند و از بر بخوانند و از یاد خویش بگذرانند . . . مایهٔ تازگی و خرمی و خوشی گیتی و زندگی است .

۳ـ در باره فعلهای خواندن و زمزمه‌کردن (باژگرفتن) و سرودن وستاییدن بیادداشت پارهٔ ۷ از کرده سوم ویسپرد نگاه کنید.

واژه‌ای که درسر پارهٔ ۷ به « بهره » گردانیده شده در متن بغ 𐬠𐬀𐬖𐬀. bagha آمده و در اینجا بمعنی بهره یا بسرخ و بخش‌است، چنانکه میدانیم بغ نام پروردگار هم میباشد لفظاً یعنی بخشاینده یا بخشایشگر، نگاه کنید بجلد نخست یسنا ص ۲۰۳

یسنا، هات ٥٦

هات ٥٦ و هات ٥٧ از یسنا، هردو از آنِ سروش ودر نیایش این ایزداست[1] در نخستین جلد یسنا (ص ۳۱) نقل از مدی Modi کرده نوشتیم: هات ٥٦ ، سروش هادخت نامیده شده، چه گمان کرده اند که این هات، از هادخت نسك که بیستمین نسك اوستا و از دست رفته است، بجای مانده باشد[2]

در نخستین جلد یشتها دیدیم که یازدهمین یشت، سروش یشت هادخت خوانده شده است و هات ٥٧ از یسنا را نیز در ردیف یشتها، دومین سروش یشت برشمرده اند و از برای باز شناختن از سروش یشت هادخت، آن را سروش یشت سر شب نامیده اند، زیرا همیشه در سر شب، پیش از بخواب رفتن خوانند. آنچنانکه گفتیم پاسبانی آفریدگان نیك اهورا مزدا، در شب هنگام، با ایزد سروش است.

دارمستتر Darmesteter آن را باشتباه، سروش یشت سه شبه، نامیده است[3]

☆☆☆

۱ بشود فرمانبرداری (شنوایی) در اینجا باشد، از برای ستایش اهورا مزدا، تواناترین پاکی که پرستیده ماست، در آغاز همچنانکه در انجام. ایدون

---

۱ ـ در نخستین جلد یشتها و در خرده اوستا بتفصیل از سروش سخن داشتیم، نگاه کنید به یشتها جلد ۱ ص ٥١٦ ـ ٥٥٥ و خرده اوستاص ۸۲ ـ ۹۰

۲ ـ The Religions Ceremonies and Customs of the parsees by J.J. Modi : Bombay 1922 p . 327

جیوانجی مدی درماه مارس ۱۹۳۳ازجهان درگذشت.

۳ ـ Zend-Avesta par Darmesteter Vol . I p . 358 et Vol . II p . 481

دارمستتر درسال ۱۸۹٤ درگذشت.

ونگاه کنید به: Zand-i-khurtak Avistak , edited by Ervad B . N . Dhabhar : Bombay 1927 p . 24

هیربد دهابردرماه‌دسامبر ۱۹٥۲ ازجهان‌درگذشت.

بشود فرمـانبرداری در اینجا باشد از برای ستایش اهورا مزدا ، تـواناترین پاکی که پرستیده ماست[1] ៚

۲ بشود فرمانبرداری در اینجا باشد ، از برای ستایش آبهای نیك و فروردهای پارسایان که ستوده روانهای ما هستند ، در آغاز همچنانکه در انجام . ایدون بشود فرمـانبرداری در اینجا باشد از برای ستایش آبهای نیك و فروردهای (فروهر های) پارسایان که ستودهٔ روانهای ما هستند ៚

۳ بشود فرمانبرداری نیك در اینجا باشد ازبرای ستایش آبهای نیك، آن‌نیکان و آن امشاسپندان نیك ،آن‌شهریاران خوب ونیکخواه وازبرای ستایش پاداش نیکی که درخور پاکدینی‌است بما ارزانی خواهد شد . و بشود سروش نیك پاداش‌بخش دراینجاباشد،ازبرای ستایش آبهای‌نیك،در آغازهمچنانکه‌درانجام៚

۴ ایدون بشود فرمانبرداری‌نیك در اینجا باشد،از برای‌ستایش آبهای نیك ،آن نکان و آن امشاسپندان نیك،آن شهریاران‌خوب ونیکخواه وازبرای ستایش پاداش نیکی که‌درخور پاکدینی است ، بما ارزانی خواهدشد وبشود سروش نیك پاداش بخش‌دراینجاباشد ،ازبرای ستایش آبهای‌نیك[2] ៚

۵ (زوت وراسپی)« یثا اهو وئیریو. . . » (چهار بار)
« اشم وهو . . . » (سه بار)
سروش پاك خوب بالاىِ پیروزمندگیتی افزاىِ پاك [و] رد پاکی‌را میستاییم «ینگهه هاتام . . .» ៚

۱ـ واژه‌ای که بفرمانبرداری یاشنوایی گردانیدیم، بجای‌سرئوش 𐬯𐬭𐬀𐬊𐬳𐬀 sraosha یاسرئوش 𐬯𐬆𐬭𐬀𐬊𐬳𐬀 sәraosha آمده است .
سرئوش (= سروش) لفظا یعنی فرمانبرداری و شنوایی در برابر آسروشتی 𐬀𐬯𐬭𐬎𐬱𐬙𐬌 asruštī نافرمانبرداری، ناشنوایی‌یاخود سری، پارهٔ ۱ از هات ۵٦ وپارهٔ۳ از هات ۱۵ یکی‌است

۲ـ پاره های ۳ ـ٤ ازهات۵٦ = پاره‌های ۱۷ ـ ۱۸ازهات٦۵

یسنا ، هات ۵۷ ✡

گفتیم پنجاه و هفتمین هات از یسنا « سروش یشت سر شب » خوانده شده است .

گزارش این هات که در جلد نخست یشتها ص ٥٤١ ـ ٥٥٥ گذشت ، نسبة آزاد است و ترتیب فقرات در آنجا مطابق ترتیب فقرات متن اوستای گلدنر Geldner نیست . در اینجا ترتیب پاره ها (فقرات) آنچنانکه در متن اوستای گلدنر میباشد رعایت میشود .

✡✡✡

۱ (زوت وراسپی) « اشم وهو . . . » (سه بار)

بخشنودی سروش پاکِ دلیر تن فرمانِ شکفت زین [۱] اهورایی ، ستاییدن و نیایش کردن و خشنود ساختن (راسپی) و آفرین گفتن .

(زوت) « یثا اهو وئیریو . . . » که زوت بمن بگوید .

(راسپی) « یثا اهو وئیریو . . . » که او زوت بمن بگوید .

(زوت) « اثا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید [۲]

✡ از برای گزارش هات ۵۷ بکتابهای زیر نگاه کنید :

Selections from Avesta and Old Persian by I.J.S. Taraporewala ; Calcutta 1922 p.52-88 ; Die yašt's des Avesta Von Hermann Lommel, Göttingen 1927 S. 85–95 .

۱ـ دربارهٔ تن فرمان یاکسی که سراسر وجود وی گویای شنوایی و فرمانبری از آیین ایزدی است و در بارهٔ شکفت زین یاکسی که از ابزار هـای نیرومند جنگ برخوردار است ، نگاه کنید بجلد نخست یسنا بیادداشت پارهٔ ۲۰ از یسنا ، هات ۳ بصفحهٔ ۱۳٦

۲ـ نگاه کنید بخرده اوستا ص ۸٦ بیادداشت پارهٔ ۱ سروش باژ و بجلد نخست یسنا ص ۱۳۷ بیادداشت پارهٔ ۲۵ از یسنا ۳ .

کردهٔ ۱

۲ (زوت و راسپی) سروش پاك خوب بالای پیروزمند گیتی افزای پاك و رد پاکی را میستاییم .
(زوت) نخستین کسی که در میان آفریدگان مزدا ، درنزد برسم گسترده، بستایید اهورا مزدا را ، بستایید امشاسپندان را ، بستایید نگهبان و آفریدگار را ، آنکه سراسر آفرینش را بساخت ؞

۳ « آهه رَیه [illegible] » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو و پیروزیش، ازبرای یزدان پرستیش ، او را میستاییم ، باستایش بلند [و] با زَور ، آن سروش پاك را و اَشی نیك بزرگوار را و نریوسنك خوب بالا را [1] بشود سروش پیروزمند پاك بیاری ما آید ؞

۴ سروش پاك را میستاییم . رد بزرگوار ، آن اهورا مزدا را میستاییم ، کسی که در پاکی برترین ، کسی که درپاکی سرآمد ترین [است] همهٔ سرود های زرتشتی را میستاییم و سراسر کنش نیك کرده شده را میستاییم ، آنچه شده و آنچه خواهد شد .
« ینگه هاتام . . . » [2] ؞

کردهٔ ۲

۵ سروش پاك خوب بالای پیروزمندِ گیتی افزای پاك و رد پاکی را میستاییم؞

۱ــ در بارهٔ اشی [illegible] Ashi فرشتهٔ گنج و خواسته و توانگری بجلد دوم یشتها ص ۱۷۹ــ۱۸۵ نگاه کنید ودربارهٔ نریوسنك (= نرسی) ، پیك ایزدی ، بجلد نخست یسنا ص ۱۹۸ بیادداشت شمارهٔ ۲ نگاه کنید . همچنین بجلد نخست یشتها ص ۵۱۸ و ۵۲۹ وبجلد دوم یشتها ص ۲۹۹ نگاه کنید .

۲ــ پارههای ۳ــ۴ مانند پارههای ۸ــ۹ سروش یشت هادخت است . نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۵۲۹ــ۵۳۱ .

۶ نخستین کسی که برسم بگسترد : سه شاخه و پنج شاخه و هفت شاخه و نه شاخه ، تا بزانو و تا بمیان پا رسنده ، از برای ستایش ونیایش وخشنودی وآفرین خوانی امشاسپندان.

« اهه رَیه) از برای فروغ وفرش ، از برای نیرو . . . [۱] ⁂

کردهٔ ۳

۷ سروش پاکِ خوب بالای پیروزمند گیتی افزای پاک و رد پاکی را میستاییم ⁂

۸ نخستین کسی که بسرود پنج گاتهای سپیتمان زرتشت پاک را : از افسمن [و] بند با گزارش ، با پاسخ [۲] از برای ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین‌خوانی امشاسپندان .

« اَهه ریه » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو . . . [۱] ⁂

کردهٔ ۴

۹ سروش پاک خوب بالای پیروزمند گیتی افزای پاک و رد پاکی‌را میستاییم ⁂

۱۰ کسی‌که از برای مرد بینوا و از برای زن بینوا یک خانه استوار سازد ، پس از فرو رفتن خورشید [۳] کسی‌که به [دیو] خشم بـا یک زین ابزار کارساز زخم خونین زند ، آنچنان‌که توانایی نا توان را .

« اهه ریه » ازبرای فروغ و فرش ، از برای نیرو . . . [۱] ⁂

۱ـ پاره‌های ۳ ـ ٤ دراینجا تکرار میشود .

۲ـ افسمن = بیت ، بند ، گزارش ، پاسخ . در متن افسمن afsman وچس‌تشتی vačastašti آزئینتی âzainti پئیتی فرس paiti-frasa آمده . نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ۱ ازکردهٔ ١٤ ویسپرد .

۳ـ چون پاسبانی شب با سروش است، این فرشته پس از فرو رفتن خورشید ، مردمان بینوا را درپناه خودگرفته نگهداری‌کند . ابوریحان‌بیرونی نیزدرآثارالباقیه ازسروش ووظایف اویاد میکند . (صفحهٔ ۲۱۹)

کردهٔ ۵

۱۱ سروش پاك خوب بالای پیروزمند گیتی افزای پاك و رد پاکی را میستاییم ، آن دلیرِ چست زورمندِ گستاخ توانای بلند اندیش را [۱] ∴

۱۲ کسی که از همهٔ رزمها (کارزارها) پیروزمند بانجمن امشاسپندان برگردد. « اهه ریه » از برای فروغ و فرش، از برای نیرو . . . [۲] ∴

کردهٔ ٦

۱۳ سروش پاك خوب بالای پیروز مند گیتی افزای پاك و رد پاکی را میستاییم ، آن در میان جوانان زورمند ترین را ، در میان جوانان دلاور ترین را ، در میان جوانانِ تخشا ترین را ، در میان جوانان چست ترین را ، در میان جوانان بیشتر از او در ترس و هراسند[۳]

بکوشید ، ای مزدیسنان از برای ستایش سروش پاك ∴

۱۴ دور روند از این خان و مان ، دور از این ده ، دور از این شهر ، دور از این کشور، نیاز زشت و سیلاب [٤] ، از آن خان و مانی که سروش پاك کامروا

۱ـ واژه‌ای که به « بلند اندیش » گردانیده شده‌درمتن برزی‌ذا [illegible] borezidhâ آمده، نگارنده آنرا (در جلد نخست یشتها ص ٥٤٥) مانند برخی از خاورشناسان « بلند » ترجمه کرده‌ام، در گزارش پهلوی اوستا (=زند) نیز به « بلند » گردانیده شده است .

دربسیاری از نسخه های خطی، این واژه [illegible] borəzaitîm نوشته شده ، بارتولومه این‌واژه را von hoher Einsicht ترجمه کرده است :

Altir. Wörterbuch sp.961

۲ـ پاره‌های ۳ـ٤ دراینجا تکرارمیشود .

۳ـ درمتن‌واژه‌جوان= یون [illegible] yavan آمده‌بمعنی‌مردودلیر، بیشتر به‌بیم وهراس‌اندازنده، ترساننده‌تر: پروکترشتم [illegible] parō. katarštəma نگاه کنید به بارتولومه Altir. Wörterb. sp. 859

٤ـ سیلاب= وئیغنا [illegible] vôighnâ

شده و مرد پاكِ در اندیش نیك سر آمد ، در گفتار نیك سر آمد ، درکردار نیك سر آمد ، خوب پذیرفته شده باشد .

« اهه ریه » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو . . . [۱]

کردهٔ ۷

۱۵ سروش پاك خوب بالای پیروز مند گیتی افزای پاك و رد پاکی را میستاییم ، کسی که شکست دهنده مرد کیذ است ، کسی که شکست دهنده زن کیذ است [۲] کسی که زننده دیو دروغ بسیار زورمند است [آن دروغی که] تباه کننده زندگانی است ، کسی که پاسبان و نگهبان است ، از برای پیشرفت سراسر گیتی ⁖

۱۶ کسی که هرگز بخواب نرفته ، هوشیار نگهدار آفرینش مزداست ، کسی که سراسر جهان خاکی را پس از فرو رفتن خورشید با زین ابزار آخته نگهداری کند ⁖

۱۷ کسی که دیگر ، پس از آن که آن دو گوهر : سپند مینو و اهریمن آفرینش پدید آوردند ، بخواب نرفت ، کسی که آنچه از راستی است ، در همهٔ روز و شب پاسبانی کند و با دیوهای مازندران بجنگد ⁖

۱۸ او از ترس [و] بیم دیوها نگریزد ، از او همهٔ دیوها ترسان ، بناچار بگریزند ، هراسیده در تاریکی سر نگون شوند [۳]

« اهه ریه » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو . . . [۱] ⁖

۱ــ پاره های ۳ ــ ٤ در اینجا تکرار میشود .

۲ــ دربارهٔ گناه کیذ بیادداشت پارهٔ ۹ از اوبستروت یمگاه بجلد خرده اوستا ص ۱۶۹ ، شمارهٔ ۱ نگاه کنید .

۳ــ پاره های ۱۵ــ ۱۸ از هات ۵۷ مانند پاره هـای ۱۰ ــ۱۳ سروش هادخت میباشد .

کردهٔ ۸

۱۹ سروش پاك خوب بالای پیروز مند گیتی افزای پاك ورد پاکی را میستاییم کسی‌راکه هوم . . . [۱] درمان بخش، شهریار زیبای زرین‌چشم (زرد دیدگان) بر زبر بلند ترین سرهٔ کوه هرا بستود [۲] ∴

۲۰ کسی که خوشگو ، در سخن پناه بخش ، بهنگام گویا [و] از هرگونه دانش‌آگاه وپیشوایی‌گفتار آسمانی ( ) را دریافته ، دارای آن است [۳]

« اهه ریه » ازبرای فروغ و فرش ، از برای نیرو . . . [٤] ∴

کردهٔ ۹

۲۱ سروش پاك خوب بالای پیروزمند گیتی افزای پاك ورد پاکی را میستاییم ، خانهٔ صد ستون پیروزمندش بر زبر بلند ترین سرهٔ کوه هرا ساخته شده ، [خانه ای که] در اندرون بخود روشن و از بیرون بستارگان ، آراسته است ∴

۲۲ کسی که « اهون وئیریه » زین ابزار پیروز مندش بکار رفته و یسنا هفت هات و فشوشو ما نثر پیروزمند وسراسر یسنو کرتی [۵]

۱ـ بجای نقطه ها فراشمی . ؟

۲ـ هرئیتی haraitî = هرا hará کوه البرز.

۳ـ معنی این پاره تقریبی است .

٤ـ پاره‌های ۳ـ٤ دراینجا تکرارمیشود .

۵ـ یعنی که این دعاها بجای ابزار های جنك یا اسلحه سروش است . « اهون وئیریه » همان « یثا اهو وئیریه » میباشد . فشوشو مانثر نام هات ۵۸ میباشد . درپارهٔ ۳۳ ازهات۵۹ آمده که فشوشومانثر پاره‌ای ازهادخت نسك (بیستمین نسك) میباشد . نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۳۱ و بجلد خرده اوستا ص ۱۵۸ ـ یسنو کرتی yasnô kərəti نامی‌است که به «ینگه هاتام» داده شده است .

« اهه ریه » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو . . . ؞

کردهٔ ۱۰

۲۳ سروش پاك خوب بالای پیروزمند گیتی افزای پاك ورد پاکی‌را میستاییم ، از نیرو و پیروزی وفرزانگی و دانایی وی امشاسپندان بروی هفت کشور زمین آمدند ، کسی که از برای دین ، آموزگار دینی است [1] ؞

۲۴ او مانند شهریار کامروا بسوی جهان خاکی فرا رود .
باین دین خستوشد (باورکرد = اعتراف کرد) اهورا مزدای پاك ، چنانك بهمن ، چنانك اردیبهشت ، چنانك شهریور ، چنانك سپندارمذ ، چنانك خرداد ، چنانك امرداد ، چنانك پرسش اهورایی ، چنانك کیش اهورایی [2] ؞

۲۵ بشود ، اینك که‌تو در هر دو جهان ، ای سروش پاك خوب بالا ، در هر دو جهان ، بما پناه بخشی ، در این جهان خاکی و [جهان] مینوی : در برابر نا پاك زیانکار ، دربرابر خشم نا پاك ، در برابر لشکریان نا پاکان که درفش خونین برافرازند ، در برابر تاخت و تازهای خشم که [دیو] خشم بدکنش با ویذاتو دیو آفریده ، برانگیزاند [3] ؞

۱ـ ازبرای ترجمه پاره‌های ۱۰ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۳ ازهات ۵۷ نگاه کنید به گلدنر:

Geldner Religionsgeschichtliches Lesebuch , herausgegeben Von Bertholet I Tübingen 1926 S . 20–21

۲ـ در اینجا از هفت امشاسپندان یاد شده و از واژه‌های پرسش‌اهورایی و کیش اهورایی ، پرسشهایی که از اهورا مزدا در بارهٔ دین شده و پاسخهایی که اهورامزدا داده ، اراده شده است . نگاه کنید به :

Heiligen Schriften der Parsen Von Spiegel Band II ; Leipzig 1859 S.181 N.5

۳ـ ویذاتو Vîdhâtu . در فرگردچهارم وندیدادپارهٔ ۴۹ و فرگرد پنجم پاره های ۸ و ۹ استو ویذوتو . Astô.vîdhôtu آمده‌نام دیومرك و نیستی‌است. نگاه کنید بجلد۱ یشتها ص۱۲ ۲و۴۷۵ و۵۱۱ و جلد ۲ یشتها ص ۱۱۶ و ۱۳۷

۲۶ بشود اینکه تو ، ای سروش پاك خوب بالا ، بستورهای ما زور دهی [و] درستی بتنهای [ما] که ما بد خواه را از دور دیدن توانیم ، دشمن را راندن توانیم ، هماورد بدخواه کینه ور را بیك زنش شکستن توانیم .
« اَهه ریه » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو . . .[۱] ∴

کردهٔ ۱۱

۲۷ سروش پاكِ خوب بالای پیروزمندِ گیتی افزای پاك و رد پاکی را میستاییم. او را چهار تکاور[۲] سفید ، روشن ، درخشان پاك هوشیار بی‌سایه ، در مینوی جایگاه[۳] میکشند ؛ سمهای شاخین[۴] آنها زرکوب است . ∴

۲۸ تند ترند از اسبها ، تند ترند از بادها ، تند ترند از باران ، تند ترند از میغ (ابر) ، تند ترند ازمرغهای پران ، تند ترند از تیر خوب رها شده[۵] ∴

۲۹ [تکاورانی] که بهمهٔ کسانی که آنها از پی تازند ، توانند رسیدن ، [بخود] آنها از پی نتوان رسیدن . آن [تکاورانی] که سروش نیك پاك را میکشند ، با دو زین ابزار فرا رسند[۶] اگر کسی در خاور هند باشد او را گرفتار کند (بگیرد) ، اگر در باختر باشد او را براندازد (بزند) .
« اَهه رَیه » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو . . .[۱] ∴

۱ـ پاره های ۳ ـ ٤ دراینجا تکرار میشود .
۲ـ بجای تکاور ائوروَنت aurvant آمده است .
۳ـ جایگاه مینوی یافضای مینوی mainivasaṅh
٤ـ واژه‌ای که به «شاخین» گردانیده شده درمتن سروئن srvaêna آمده ، صفت است از واژهٔ سرو srû ، نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۶۲ .
۵ـ مقصود این است : تکاورانی که گردونه ایزد سروش را میکشند در تك ودو تند وتیزترند ازاسبهای جهانی و چست و چالاك ترند ازباد وباران وابر ومرغ وتیر
۶ـ دانسته نشد که از دوزین ابزار یا ساز جنك و سلاح مقصود چیست ؟ خاور و باختر= مشرق و مغرب . نگاه کنید بهرمزد نامه ص ۳۹۶ .

کردهٔ ١٢

٣٠ سروش پاکِ خوب بالای پیروز مندِ گیتی افزای پاك و ردِ پاکی را میستاییم ، آن بزرگوار را که کمربند بمیان بسته ازبرای آفرینش مزدا نشسته است[١] ⁂

٣١ کسی که سه بار در هر روز و در هر شب باین کشور خونیرس بامی (درخشان) بدرآید ، زین ابزاری برنده ، تیز ، خوب زنش در دست گرفته از برای سر [کوبی] دیوها[٢] ⁂

٣٢ از برای زدن اهریمن ناپاك ، از برای زدن [دیو] خشم خونین زین ابزار[٣] از برای زدن دیوهای مازندران ، از برای زدن همه دیوها .
« اهه ریه » ازبرای فروغ و فرش ، از برای نیرو . . .[٤] ⁂

کردهٔ ١٣

٣٣ سروش پاكِ خوب بالای پیروز مندِ گیتی افزای پاك و رد پاکی را میستاییم ، اینجا و در جای دیگر و در همه جای روی زمین ما میستاییم ، سراسر پیروزی پاك پیروزگر دلیر تن فرمان،[٥] یل جنگاور توانا، بازوان رزم آزما را که دیو ها سر بکوبد ، آن پاك پیروزگر ، در پیروزی پیروز مند را و آن برتری پیروز مند سروش پاك و ایزد ارشتی را[٦] ⁂

١ـ یعنی سروش از برای خدمت بآفریدگان نیك مزدا کمربسته ، آماده است .

٢ـ خونیرس کشور میانگی است درمیان هفت کشور، ایرانشهر در آن است . نگاه کنید بجلد ١ یسنا ص ٥٨ وجلد ١ یشتها ص٤٣٣ . بجای واژه زین ابزار = سازجنگ درمتن سنئی ثیش snaithiš آمده .

٣ـ بجای خونین زین ابزار خرویم درئوش . xrvîm.draoš آمده . نگاه کنید بجلد ١ یسنا ص ١٣٦ بیادداشت شمارهٔ ٤

٤ـ پاره های ٣ ـ ٤ دراینجا تکرار میشود .

٥ـ از برای صفت تن فرمان نگاه کنید بجلد ١ یسنا ص ١٣٦ بیادداشت شمارهٔ٣

٦ـ در بارهٔ ارشتی که همان ارشتات Arštāt میباشد و در فارسی ارشتاد و اشتاد شده ، یکی از ایزدان یا فرشتگان

۳۴ همه خان و مانی که بنگاهداری سروش [درآمده] است ما میستاییم ، آن خان و مانی را که سروش گرامی را ، گرامی داشته و خوب پذیرفته ، و همچنین مرد بسیار نیک اندیش ، بسیار نیک گفتار ، بسیار نیک کردار را [ما میستاییم] [1]

« اهه ریه » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو . . . [2] ⁂

مزدیسناست . نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۲۰۱-۲۰۳ .

پارهٔ ۳۳ از هات ۵۷ (جز چند جملهٔ آغاز آن) مانند پارهٔ ۱۹ سروش یشت هادخت است.

۱- مانند پارهٔ ۲۰ سروش هادخت است .

۲- پاره های ۳ - ٤ در اینجا تکرار میشود .

یسنا ، هات ۵۸

هات پنجاه و هشتم از بخشهای بسیار دشوار اوستاست . درسر معنی بسیاری از جمله های آن ، گزارندگان اروپایی اوستا با همدیگرسازش ندارند .

چون در این هات از پارهٔ ٤ به پس از آن ، از چار پایان خانگی و پرورش گله و رمه سخن رفته ، آنرا فشوشو مانثر (Fshûshô mathra) خوانده اند یعنی « گفتار در چارپایان سودمند خانگی » .

در پارهٔ ۲۲ از هات ۵۷ که یاد کردیم ، از فشوشو مانثر نام برده شده و در پارهٔ ۲۳ از هات ۵۹ که یاد خواهیم کرد ، فشوشو مانثر، یعنی هات ۵۸، جزء هادخت که بیستمین نسک اوستای روزگارساسانیان بوده ، بشمار رفته است .

نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۱۵۸ و بجلد ۱ یشتها ص ۳۱ .

❁❁❁

۱ این را ، زین ابزار ، این را ، پیروزی ، دانیم : این نماز نیك بنیاد به اشه پیوسته [و] به آرمیتی پیوسته را ، نمازی که بنیادش ، اندیش نیك و گفتار نیك و کردار نیك [است] [۱] ∴

۲ باشد که این نماز ما را از ستیزگی دیوان و مردمان پناه بخشد . باین نماز بسپاریم ، دارایی و هستی خود را از برای پناه دادن و پرستاری کردن و

---

۱ ــ واژه‌ای که در سر پارهٔ ۱ به زین ابزار (سلاح ، سازجنك) گردانیده شده از روی ترجمهٔ بارتولومه میباشد :

Altiran. Wörterb. sp. 1577 ; Commentar über Das Avesta von Spiegel, Band II S. 438

واژهٔ نامبرده درمتن سوئیذیش soidhiš آمده است. بنا بمعنی سنتی که باین واژه درگزارش پهلوی (زند) داده شده ، خاور شناسان اوستا دان همان را پیروی کرده بمعنی سود گرفته‌اند.

پاسبانی کردن و نگاهداشتن [۱] ⁂

۳ ای اهورامزدا ، ما در نماز [تو] شادمانیم ، ما خواستاریم که نمازگزار باشیم، ما آماده ایم از برای ستاییدن . بنمـاز سپاریم دارایی و هستی خود را ، از برای پناه دادن و پرستاری کردن و پاسبانی کردن و نگاهداشتن .
« نماز ، آن نمازی که از برای مانند شما کسانی است ، چگونه [بـاید باشد] » ؟ [۲] ⁂

۴ شبان پیرو راستی، پیروزمند است . بهترین شبان را بزرگ میداریم . اوست پدر جانداران و اشا (آیین ایزدی) وهرآنچه ازآفرینش اشاست ، چه مرد و چه زن . بدرستی نیک کنش است او ، این بزرگ و نیک و زیبا را یاد کرده، بزرگ همیداریم .
آن کس که چارپایان پرورد ، با راستی و فراوانی و رادی ودهش و مهربانی با دستیاری آذر اهورامزدا سرپرست و نگاهدار ماست ⁂

۱ــ واژه هایی که به پرستاری کردن و پاسبـانی کردن گردانیدیم در متن نیشنگهرتیئه [illegible] nišanharətayaê و هرثرائی [illegible] harəthrâi آمده وهردو درگزارش پهلوی به « سرداری » گردانیده شده است . این دو واژه هر دو (infinitif) از ریشهٔ هر [illegible] har که بمعنی نگاهداشتن است میباشد . هرتر [illegible] harətar یعنی نگاهدار، از همین واژه است ، هردار که نام یکی از نیاکان زرتشت است و در بندهش ومروج الذهب مسعودی یادگردیده ، نگاه کنید به :

Zoroaster The Prophet of Ancient Iran by Jackson, New york 1901 p. 19

دربارهٔ ۱۵ از هات ۵۷ بواژهٔ هرتر و ائیویاخشتر [illegible] = نگاهدار، نگاهبان برخوردیم . نگاه کنید به :

Les Infinitifs Avestiques par E. Benveniste, Paris 1935 p. 44 et 45 et 54

۲ــ جملهٔ اخیر ازگاتها ، یسنا ۴۴ بند ۱ میباشد.

۵ آنچنان که ما را بیافریدید ، ای امشاسپندان ، آنچنان ما را در پناه خود گیرید .
پناه دهید ما را ای نیکان ، پنـاه دهید ما را ای نیکان[۱] ، پناه ما باشید ای امشاسپندان ، ای شهریاران نیكِ خوب کنش .
« من جز از شما دیگری را نشناسم ، پس تو ای راستی (اشا) بمـا پناه بخش »[۲] .:.

۶ اندیشه ، گفتـار ، کردار ، چارپایان ، مردمان را از آنِ سپند مینو (خرد پاك ایزدی) دانیم .
[از اوست] که چارپایان رسا ، زندگی درست ، چارپایان درست ، مردان درست داریم .
تندرستی و رسایی و برخورداری ما از پاکی [از اوست]
بکند که ما در آفرینش دادار اهورا مزدا ، آن فروغ آفریدگار را توانیم دیدن .:.

۷ نماز بتو ای آذر اهورامزدا . درهنگام بزرگترین آزمایش ایزدی ، بسوی ما آی ، آن بخشایش بزرك ، آن شادمانی بزرك خرداد و امرداد را بمـا بخش[۳] .:.

۸ سراسر ستئوت یسنیه را با برترین بند های آن میستاییم[٤]

۱ـ نیکان دوم بهیئت تأنیث آمده ، ناگزیر از برای امشاسپندانی که ماده دانسته شده چون سپندارمذ و خرداد و امرداد . نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ۳ از هات ۳۹ (هفت هات) .

۲ـ جملهٔ اخیر از گاتها ، یسنا ۳٤ بند ۷ میباشد .

۳ـ شاید در این پاره ازدو امشاسپند : خرداد و امرداد ، معانی لفظی آنان که درستی و رسایی = بیمرگی و جاودانی است ، اراده شده باشد .

٤ـ از برای ستئوت یسنیه به هات ۵۵ نگاه کنید.

زیبا ترین پیکر را در میان پیکر ها از آن تو دانیم ، ای مزدا اهورا : این روشنی ، آن بلند ترین روشنی [جهان] زبرین را که خورشید نامیده میشود .[۱] ∴

۹ ستئوت یسنیه را میستاییم «که نخستین آیین (داد) جهان است»[۲] ∴

۱ـ درپارهٔ ۸ جمله‌های : زیباترین پیکر . . . از پارهٔ ششم از هات ۳۶ (هفت هات) برداشته شده است .

۲ـ جمله اخیر از گاتها ، یسنا ۳۳ بند ۱ میباشد .

یسنا ، هات ۵۹

بسیاری از پاره های این هات ، با پاره های هاتهای دیگر یسنا ، یکی است ، اینچنین : پاره‌های ۱ـ۱۷= پاره های ۱ـ۱۷هات ۱۷ ؛ پاره‌های ۱۸ـ۲۷ = پاره‌های ۱ـ۱۰ هات ۲۶ ؛ پاره ۲۹ = پاره ۱۹ هات ۱۷.

چون در نخستین جلد یسنا ، گزارش این هـاتها (فصلها) آمده ، در اینجا فقط آغاز و ترتیب پاره ها را نشان میدهیم . از برای تکمیل کردن آنها به نخستین جلد یسنا نگاه کنید .

✡✡✡

۱ـ۱۷ اهورامزدای پاك [و] ردِ پاکی را میستاییم ؛ امشاسپندان . . . [۱] ∴

۱۸ـ۲۷ فروهرهـای (فرورد هـای) نیك توانـای پاك پاکدینان را [زوت] میستاییم . . . [۲] ∴

۲۸ بهرام اهورا آفریده را میستاییم ؛ سوشیانت پیروزگررا میستاییم .
[زوت و راسپی] این برسم از روی راستی گسترده شده را با زَور [و] با کستی (برسم) میستاییم ، روان خود را میستاییم ؛ فروهرخود را میستاییم ∴

۲۹ همهٔ ایزدان پاك را میستاییم ؛ همهٔ ردان پاکی را میستـاییم . هنگام ردیِ (سروری) هاونی ، هنگام ردی ساونگهی و ویسیه ، هنگام ردی

۱ـ پاره‌های ۱ـ۱۷ = پاره‌های ۱ـ۱۷ ازهات ۱۷. نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۹۶ـ۱۹۹.

۲ـ پاره های ۱۸ـ۲۷ = ۱ـ۱۰ از هات ۲٦ . نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۲۲۷ ـ ۲۲۹ .

همه ردان بزرك

« ینگه هاتام . . . »[1] ∴

۳۰ (راسپی) خوب [و] آنچه بهترازخوب است ازآن توباد ، ازبرای خودت [و] از برای زوت ؛ بشود بتو ارزانی گردد آن مزدی که بیك زوت ارزانی گردیده است، [بآن زوت] در اندیشه نیك سرآمد ، درگفتارنیك سرآمد، درکردارنیك سرآمد[2] ∴

۳۱ (زوت) بشود بسوی شما آیدآنچه بهتراز به است ؛ مبادا بسوی شما آید آنچه بترازبد است ؛ مبادا بسوی من آیدآنچه ازبد بتراست ∴

۳۲ (زوت و راسپی) « یثا اهو وئیریو . . . » (ده بار)
« اشم وهو . . . » (ده بار)[3] ∴

۳۳ اهون وئیریه را میستاییم ؛ اردیبهشت زیبا ترین امشاسپند را میستاییم ؛ فشوشو مانثر از هادخت نسك را میستاییم ؛ سراسر پارهٔ ستئوت یسنیه را میستاییم[4] ستئوت‌یسنیه را میستاییم که نخستین‌آیین جهان [است][5]

---

۱ ـ نگاه‌کنید بانجام پارهٔ دهم از هات ۳۵ و به پارهٔ نوزدهم از هات ۱۷ در جلد ۱ یسنا ص ۱۹۹ .

۲ـ از زوت که در اوستا زئوتر [Avestan script] zaotar آمده و نامی است که به بزرگترین پیشوای دینی مزدیسنا داده اند ، چندین بار در گزارش اوستا ، سخن داشتیم، همچنین ازراسپی وپیشوایان دیگر. نگاه‌کنید بجلد ۱ یشتها ص ۱۰۳ و ۱۳۹ و ٤٦٩ و بجلد خرده اوستا ص ١٦

۳ـ دربارهٔ « یثا اهووئیریو . . . » و « اشم وهو . . . » که هرکدام ده بار دراینجا خوانده میشود ، بیادداشت پارهٔ ۷ از هات ٤۲ نگاه‌کنید .

٤ـ « اهون وئیریه » همان « یثا اهو وئیریه » میباشد .
از برای « فشوشو مانثر» و «ستئوت یسنیه » بیادداشت پارهٔ ۲۲ از هات ۵۷ وبخود هات ۵۸ وبجلد ۱ یسنا ص ۳۰ـ۳۱ نگاه‌کنید .

۵ـ جملهٔ اخیرازگاتها ، یسنا ۳۳ بند ۱ میباشد .

« ینگهه هاتام . . . »

« یثا اهو وئیریو . . . » (دو بار) ؞

۳۴ (زوت) « یثا اهو وئیریو » که زوت بمن بگوید .

(راسپی) « یثا اهو وئیریو » که او زوت بمن بگوید .

(زوت) « اثا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید [1] ؞

۱ـ نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ۱ ازهات ۵۷

یسنا، هات ۶۰ ✲

هات‌شصتم، دَهم آفریتی [illegible] dahma-âfrîti خوانده شده است .

در نخستین پاره از هات ۶۱ چنین نامیده شده : دَهمَ ونگوهی آفریتی [illegible] dahma. vaṅuhi. âfritî

هات شصتم را پارسیان « تندرستی » هم نامیده اند ، از اینرو که دراین هات بخاندان بهدین و پارسا درود فرستاده شده وخوشی درخواست شده است .

پاره‌های ۲–۷ از آفرینگان دَهمان ، از همین هات است . نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۲۳۱ .

✲✲✲

۱ (زوت وراسپی) باشد ، آن‌کس به بهتر از به برخوردارگردد ، آن‌کس که بما راه سودمند راستی بنمود ، در این زندگی جهانی چنانك [در زندگی] مینوی ، بآن جهان پاکی‌که بارگاه اهورامزداست ـ آن پارسایی‌که مانند تو دانا و پاك است ، ای مزدا [۱] ∴

۲ باشد ، باین خان و مان برسد ، خشنودی ، پاکدینی و درود و دهش و

✲ از برای گزارش هات ۶۰ نگاه کنید به :

Studien Zum Avesta von karl Geldner , Strassburg 1882 S. 137 -138 ; Selections from Avesta and Old Persian, Part I by Taraporewala Calcutta 1922 p. 106 – 122.

۱ ـ نخستین پارهٔ این هات ، ازگاتها ، یسنا ۴۳ بند ۳ برداشته شده است . در این پاره ازآن‌کس‌که راهنمای راه راست است و در دانایی و پاکی چون اهورا مزداست ، خود زرتشت اراده شده است .

پذیرش [1] ، باشد که اینك باین جایگاه فرارسد ، راستی و توانایی و سود و فر و خوشی و پیشوایی دیر پایای این دین اهورایی زرتشت ؞

۳ مباد ، اینك از این جایگاه گله و رمه گسسته شود (از گله و رمه تهی ماند) ، راستی نگسلد ، نیروی مرد پاك نگسلد ، کیش اهورایی نگسلد ؞

۴ باشد ، باین جا (خان و مان) رسند ، فرورهای پارسای نیك پاکان ، بهمراهی درمان اشی [که] بپهنای زمین و درازای رود ها و بلندی خورشید [است] [2] تا اینکه بآن [جا] بهتری فرارسد و دربرابر بدخواه پایداری توان کردن تا اینکه فروغ وفر برافزاید ؞

۵ باشد ، در این خان و مان ، شنوایی بناشنوایی (نا فرمانبری) چیره شود ، آشتی بنا سازگاری ، رادی بنارادی ، فروتنی به برتنی (خود پسندی) ، گفتار راست گفته شده ، بگفتار نا درست گفته شده ، راستی بدروغ [چیره گردد] ؞

٦ آنچنان که در اینجا ، امشاسپندان ، شنوایی ، پاکدینی ، ستایشها و نیایشهای نیك ، توانند دریافت [و] دهش خوب و دهش آرزو شده و دهش دوستانه تا هنگام پاداش جاودانی [3] ؞

۱ــ پاره های ۲ ــ ۷ از این هات با پاره های ۲ ــ ۷ از آفرینگان دهمان یکی است . نگاه کنید بخرده اوستا ص ۲۳۱ ــ ۲۳۲ ، گزارش نگارنده .

۲ــ اشی ، فرشتهٔ گنج و توانگری است ، خوشی و آسایش خاندان ازاوست، چاره و درمانی که از او آید ، بپهنای زمین و درازای رود وبلندی خورشید است ، یعنی که سود و بهره و بخشایش ایزد خواسته و توانگری بسیار بزرگ و رسا و فراوان است . بیادداشت پارهٔ ۳ ازهات ۵۷ نیز نگاه کنید .

۳ــ یعنی تا روز پسین در آن هنگامی که نیکوکاران پاداش یابند .

۷ مباد که هرگز این خانه تهی گردد از خوشی فـره ، نه از خوشی هستی (زندگی) ، نه از خوشی فرزندان برازنده ، با همراهی دیر پایای آنکه بخوشی رهنمون گردد و با اشی نیك[1] .:.

۸ (زوت) باشد ، بکام و بخواست [خود] تو ای اهورا مزدا بآفریدگان خود شهریاری کنی، بخواست خود بآبها ، بخواست خود بگیاهها ، بخواست خود بهمهٔ بهان راستی نژاد. براست، شهریاری (توانایی) دهید [و] بدروغ، ناتوانی[2] .:.

۹ کامروا باد راست ، ناکام باد دروغ ، سپری شده ، برانداخته ، زدوده [باد] ازآفرینش سپند مینو ، بَرده [و] ناکام [باد دروغ] .:.

۱۰ برانگیزانم من زرتشت ، اینك سران خان ومانها ودهها و شهرها و کشور ها را تا بروش دین اهورایی زرتشتی بیندیشند و سخن گویند و رفتار کنند .:.

۱۱ تا اینکه منش (نهاد) ما شاد شود [و] روان ما کامیاب [و] تن [ما] خرسند باشد که به بهشت رسیم ، همچنان پس ازآشکار شدن [کردارها] ببارگاه اهورایی [گراییم] ، ای مزدا[3] .:.

۱۲ ای راستی (اشا) بهتر ، ای راستی زیبا تر ، بشود بدیدار تو رسیم ، بشود

۱ـ آن کس که بخوشی و آسایش و گشایش راهنمایی کند ، خود اشی ، ایزد توانگری است .

۲ـ پاره های ۸ ـ ۱۰ = پاره های ۵ـ۷ از هات ۸ = پاره های ۱۲ـ۱٤ از هـات ۱۱ = پاره های ۵ ـ ۷ از هـات ۵۲ = پاره های ۱٦ ـ ۱۸ از هات ٦۸ = پاره های ۲٦ ـ ۲۸ ازهات ۷۱ .
نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۵۷ بیادداشت شمارهٔ ۲ .

۳ـ اشاره است بروز پسین ، روزی که کردار نیك و بد جهـانی مردمان ، آشکار گردد .

بتو نزدیك گردیم ، بشود هماره با تو درآمیزیم .

« اشم و هو . . . » (سه بار) ∴

۱۳ « یثا اهو . . . . » (چهاربار)

« اشم و هو . . . » (سه بار)

اهون وئیریه را میستاییم ؛ اردیبهشت زیباترین امشاسپند را میستاییم .

« ینگهه هاتام . . . » ∴

یسنا ، هات ۶۱

درهات شصت و یکم از تأثیر « یثا آهو » و « اَشِم وُهو » و « ینگهه هاتام » و « دَهمَ آفریتی » (یسنا ۶۰) سخن رفته که چگونه با این سرود ها در برابر ستیزه و آزار اهریمن و نا پاکان و پلیدان دیگر ، پایداری توان کردن .

❁❁❁

۱ (زوت) « اَهونَ وئیریه » را همیخوانیم ، اندر زمین و اندر آسمان [۱] ؛ و اشَ وهیشت (اردیبهشت) را همیخوانیم ، اندر زمین و اندر آسمان ؛ و « ینگهه هاتام » خوب ستاییده شده را همیخوانیم ، اندرزمین واندرآسمان ؛ و « آفرینگان دهمان » نیکِ مردان پارسای پاك را همیخوانیم ، اندر زمین و اندر آسمان : [۲] .

۲ از برای بر انداختن و راندن اهریمن ، با آفرینش بد آفریدهٔ پر مرگش (پرگزندش) ؛ و از برای برانداختن و راندن مردان کخوارِذ و زنـان کخوارئیذی ، و از برای برانداختن مرد کخوارِذ و زن کخوا رِئیذی ؛ [۳]

۱ـ بجای همیخوانیم در متن fraêšyâmahî آمده و در گزارش پهلوی به « فرمایيم » گردانیده شده است . این واژه از فر 𐬟𐬭𐬀 و ائش 𐬀𐬉𐬱 . = fra + aeš آمیزش یافته (بارتولومه ستون ۳۱) .

از جملهٔ « اندرمیان زمین و اندرمیان آسمان » همه جای جهان زیرین وزبرین اراده شده ، چه درهمه جا ، از پایین وبالا پراست از تأثیر این سرود ها و فرشتگان نمایندهٔ آنها .

۲ـ اهون وئیریه = یثا اهو وئیریه ؛ اش وهیشت = اشم و هو ؛ آفرینگان دهمان = دهم آفریتی (هات ۶۰ از یسنا) .

۳ـ کخوارذ 𐬐𐬀𐬑𐬀𐬭𐬆𐬜𐬀 kaxᵛarədha ساده آن کخوارئیذی 𐬐𐬀𐬑𐬀𐬭𐬀𐬉𐬌𐬜𐬍 . kaxᵛarəidhî همین یکبار در اوستا آمده و کخوارذئینیه 𐬐𐬀𐬑𐬀𐬭𐬆𐬜𐬀𐬉𐬌𐬥𐬌𐬌𐬀 . kaxᵛarədhaịnya صفتی که از آن ساخته شده ،

۳ و از برای برانداختن مردان کیذ و زنان کیئیذی[1] از برای برانداختن وراندن مرد کیذ و زن کیئیذی ، از برای بر انداختن و راندن دزد و راهزن ، از برای برانداختن و راندن زندیق و جادوگر[2] و از برای برانداختن وراندن پیمانشکن و پیمان نشناس ه

۴ از برای بر انداختن وراندن کشندگان مرد پاك و دشمنان مرد پاك ؛ ازبرای برانداختن و راندن آشموغ [3] و فرمانگزار نا پاك پر آسیب ، از برای

در پاره های ۹ و ۱۲ و ۱۶ اردیبهشت یشت بکار رفته و از کخوارذ زن بدکاری اراده شده است . در گزارش پهلوی اوستا به فره‌کاستار گردانیده شده ، یعنی کسی که فره بکاهد . شاید کخوارذ نام قبیله ای بوده که بکردار های زشت و پست شناخته شده بود . نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۱۴۵ و به :

Altiran. Wörterb. Von Bartholomae Sp. 462

۱ـ کیذ [Avestan] kayadha مادهٔ آن کیئیذی [Avestan] kayeidhî ، بیادداشت پارهٔ ۱۵ ازهات ۵۷ نگاه کنید .

۲ـ واژه ای که به زندیق گردانیدیم در متن زند [Avestan] Zaṇda آمده ، در وندیداد فرگرد ۱۸ پارهٔ ۵۵ نیز بآن برمیخوریم و در آنجا هم زند با جادوگر(یاتومنت [Avestan] yâtumaṇt) سروکاری دارد. درنامه پـازند ، مینو خرد فصل ۳۰ از مینو خرد پرسیده شده : گناهان گران کدامند ؟ در پاسخ ، سی گناه بر شمرده شده ، در میان این گناهان بزرك و سنگین در پاره های ۱۶ ـ ۱۷ آمده : « وسیزدهم که زندیکی zandikî کند وچهاردهم جادویی کند » . زندیکی یا زندیقی گمراهی و بیدینی است . زند Zanda در پهلوی زندیك [Pahlavi] zandik بکسی گفته میشد که بدین مزدیسنا نباشد یا از آن آیین برگشته باشد . ایرانیان در روزگار ساسانیان مانی و پیروان اورا زندیك خوانده‌اند . مانی که در آغاز پادشاهی شاپور نخست (۲۴۲ ـ ۲۷۲ میلادی) برخاست نزد ایرانیان زرتشتی ، گمراه و از دین برگشته دانسته شده است .

زندیق باید معرب از زندیك بهمین معنی باشد نه از زند بمعنی تفسیر آنچنانکه مسعودی در مروج الذهب (چاپ مصر ج ۲ ص ۱۵۵) و گروهی از دانشمندان نوشته اند .

۳ـ در بارهٔ آشموغ = گمراه کننده نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۷۳ .

برانداختن وراندن هر آن دُروند[1] نادرست اندیش، نادرست گفتار، نادرست کردار، ای سپیتمان زرتشت ∴

● « چگونه دروغ را از خود توانیم راند » ؟[2] مانند سوشیانتها ما دروغ را از خود خواهیم راند[3]
چگونه آن را راندن ـ آنچنان که توانایی نا توانی را در همه هفت کشور ، بر افکنـد (بزند) از برای بر انـداختن و راندن سراسر هستی دروند ، [اهورا را] سرود گویان ، آنکه نیکخواه آفریدگان است ، ای اشا[4] ∴

---

۱ ـ دروند=دروغزن یا پیرو کیش دروغین . نگاه کنید بخرده اوستا ص ۷۳.
۲ـ این جمله ازگاتها یسنا ٤٤ بند ۱۳ برداشته شده است .
۳ـ در اینجا سوشیانت بمعنی مطلق راهنمای دین و پیشواست .
٤ـ پاره‌های ۱ ـ ٥ از هات ٦١ = پاره های ۱ ـ ٥ از هات ۷۲ .

یسنا، هات ۶۲ ✲

هات شصت و دوم در نیایش آذر است . پاره های ۷ ـ ۱۶ آتش نیایش از پاره های ۱ـ۱۰ همین هات است.[1]

✲✲✲

۱ (زوت وراسپی) « یثا اهو وئیریو... » (دوبار).
ستایش ونیایش ، پیشکش خوب وپیشکش آرزوشده وپیشکشی که از روی دوستی‌است ،آرزومندم ازبرای تو ای پور اهورامزدا ، تویی برازندهٔ ستایش [و] برازندهٔ نیایش . باشد که تو بستایش برازنده [و] بنیایش برازنده شوی درین خان و مان. خوشا بآن مردی که ترا از روی راستی بستاید ، هیزم دردست، برسم دردست ، شیردردست ، هاون دردست[2] ⁂

۲ آن هیزم که شاید ، ترا باد ؛ آن بوی خوش (بخور) که شاید ، ترا بـاد ؛

✲ از برای گزارش پاره های ۱ ـ ۱۰ از هات ۶۲ نگاه کنید به :

The Nyaishes or Zoroastrian Litanies by M. N. Dhalla, New york 1908 p. 155 – 181 ; Avesta Reader by Reichelt p. 173 ; Die Zoroastrische Religion Von K. Geldner, im Religionsgeschichtliches Lesebuch, herausgegeben Von Bertholet S. 28 .

۱ـ چون پاره های ۱ ـ ۱۰ از هات ۶۲ درست همان پاره های ۷ ـ ۱۶ آتش نیایش است وگزارش آتش بهرام نیایش در جلد خرده اوستا ، گذشت. بیادداشتهای آن در ص ۱۳۳ ـ ۱۳۶ نگاه کنید .

۲ـ لوازم مراسم دینی در اینجا با هم یـاد شده : هیزم از برای افـروختن آتشدان ، شاخه های برسم از برای بدست گرفتن در هنگام پرستش ، شیر از برای آمیختن بافشردهٔ هوم وهاون از برای کوبیدن هوم . دربارهٔ هریك ازاین ابزار ها و لوازم ،بفهرست واژه ها درجلد های دیگر تفسیر اوستای نگارنده نگاه کنید .

آن خورش که شاید ، ترا باد ؛ آن اندوخته که شاید ، تراباد [۱] ؛ برنایی بنگهبانی تو گماشته باد ؛ [دین] آگاهی بنگهبانی تو گماشته باد ، ای آذر پور اهورامزدا ∴

۳ تا اینکه درین خان ومان سوزان بوی ، تا که هماره درین خان ومان سوزان بوی ، تا که درین خان و مان روشن بوی ، در روزگارانی دیرپایا ، تا رستاخیز توانا ، همچنان در هنگامهٔ رستاخیز توانا و نیك ∴

۴ بده بمن ، ای آذرپور اهورامزدا ، بزودی گشایش ، بزودی پناه ، بزودی زندگی پر گشایش (آسانی) ، پر پناه ، پر زندگی ، دانایی ، پاکی ، زبان شیوا ، روان هوشیار ، پس آنگاه خرد بزرگِ فراگیرندهٔ نابود نشدنی ∴

۵ پس آنگاه دلیری مردانه ، همیشه بسرپا ایستاده ، بیخواب ، درآرامگاه [نیز] بیدار ، فرزندان رسا و کاردان ، آیین گستر ، کشور [و] انجمن آرا ، باهم بالنده ، نیك اندیش ، از تنگنا رهاننده ، خوب هوش که از برای من افزایش دهند خان ومان را ، دیه را ، شهر را ، کشور را و نام و آوازهٔ کشور را ∴

۶ بده بمن ، ای آذر پور اهورامزدا ، آنچه را که کامروا سازد ، اکنون و از برای همیشه بهشت پاکان ، روشنایی و همه گونه آسانی تا اینکه من بمزد نیك و نام نیك رسم و زیست خوش از برای ردان ∴

۷ بهمه آواز دهد آذر اهورامزدا : بآن کسانی که او از برای آنان میپزد شام وسور (چاشت بامداد) ، ازهمگان خواستاراست پیشکش خوب ، پیشکش آرزو شده (دلخواه) و پیشکشی که ازروی دوستی است ، ای سپیتمان ∴

۱ــ اندوخته یا ذخیرهٔ هیزم در انبار برای برافروختن آتش ، مراد است .

۸ آذر مینگرد بدستهای همه روندگان : چه میآورد دوستی ازبرای دوستی ، آن فرازرونده ازبرای آن آرامش برگزیده ៖

۹ و اگر او (از راه رسنده) از روی راستی پیشکش هیزم آورد ، از روی راستی برسم گسترده با گیاه هَذانئِپتا ، پس درخواست کند ازبرای او آذر مزدا اهورا [آن آذرِ] خشنود و نیازرده ، کامیابی ៖

۱۰ باشد که رمه ای از چارپایان از آنِ تو شود و گروهی از مردان ، باشد که منشی ورزیده از آنِ تو شود و یك زندگی‌ورزیده ، باشد با زندگی شاد بسر بری شبهایی که زیست خواهی کردن . این است آفرینِ (درود) آذر از برای کسی‌که از برای او آورد هیزم خشكِ روشنی نگریسته ، از روی راستی پاك شده ៖

۱۱ « اشم وهو ... » (سه‌بار)
به‌فراز رفتن وواپس‌کشیدن آبهای نیك روی‌آوریم و پذیرفتن آنها را ؛[1] ៖

۱۲ « فرَوَرانه » من خستو شدم (اقرار دارم) که مزدا پرست زرتشتی ، دشمن دیو ها [و] اهورایی کیشم به هاونی پاك [و] رد پاکی ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین ، به ساونگهی و به و یسیَه پاك [و] رد پاکی ستایش و نیایش وخشنودی و آفرین ؛ به ردان روز و گاهها و ماه و گهنبار ها وسال، ستایش ونیایش و خشنودی و آفرین ៖

۱ــ ازواژهٔ ائیبی‌جرتیمچه aibiǰaratîmča که به‌پذیرفتن گردانیده شده،ودر گزارش پهلوی(زند)گردانیده شده‌به«اپر گیریشنی» شاید مقصود این باشد: آب فرشته آسا ندوراتی را که بدو تقدیم میشود ، میپذیرد . این جمله در پارهٔ ٦ از هات ۷۰ و در پارهٔ ٦ از هات ۷۱ نیزآمده ، مقصود آنچنان‌که باید روشن نیست .

۱۳ (زوت) « یثا اهو وئیریو » که زوت بمن بگوید .

(راسپی) « یثا اهو وئیریو » که او ، زوت بمن بگوید .

(زوت) « اثا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید [۱] ∴

۱ــ بپاره های ۱۲ ــ ۱۳ از هات ٦٢ ، در پاره های ۲٤ ــ ۲٥ از هــات ۳ برخوردیم . نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۳۷ .

یسنا ، هات ٦٣

در جلد ١ یسنا در صفحهٔ ٣٢ گفتیم که فصلهای ٦٣ ـ ٦٩ یسنا را آب زَور نامیده اند .

✲✲✲

١ (زوت وراسپی) کسی که از برای من ، از روی راستی ستایشش بهتراست ، میشناسد مزدا اهورا ، اینان را که بوده وهستند بنام خودشان میستایم و با درود [بآنان] نزدیك میشوم[1]
« کشورنیك برگزیده شده ، بهره شایان تر »[2] ∴

٢ باشد ، شنوایی در اینجا باشد ، از برای ستایش آبهای نیك و فرور های پارسایان که ستودهٔ روانهای ما هستند ، در آغاز همچنان کـه در انجام ، ایدون بشود که شنوایی دراینجا باشد ، از برای ستایش آبهای نیك وفرورهای پارسایان که ستودهٔ روانهای ما هستند [3] ∴

٣ اهورامزدای پاك [و] ردپاکی رامیستاییم؛ امشاسپندان ، شهریاران نیكِ خوب

١ـ پارهٔ ١ ازهات ٦٣ ، ازگاتها ، یسنا ٥١ بند ٢٢ برداشته شده است . نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ١ از هات ٦٩ .

٢ـ جملهٔ اخیر از گاتها ، یسنا ٥١ بند ١ میبـاشد ـ کشوریاخشتر(شهر) برگزیده شده و آرزوگردیده ، پاداش برازنده و شایان دین راستین است ، پاداشی که بروز پسین بنیکوکاران بخشیده خواهد شد ،دراینجا بهشت مراد است.
پارهٔ ١ از هات ٦٣ در پارهٔ ٢ از هـات ١٥ و در پارهٔ ١٦ از هات ٦٥ و در پارهٔ ٣ از هات ٦٩ نیز دیده میشود ـ نگاه کنید بجلد ١ یسنا ، بیادداشت ص ١٩٢

٣ـ پارهٔ ٣ از هات ٦٣= پارهٔ ٢ از هات ٥٦ .

کنش را میستاییم ،آبها را میستاییم ؛ روانها وفروهرهای پارسایان رامیستاییم .

« ینگهه ها تام ... »

« یثا اهو وئیریو . . . » (چهار بار) ∴

یسنا، هات ٦٤

سراسرهات شصت وچهارم ازگاتهابرداشته شده‌است : پارهٔ۱، فرد شعری‌است ازگاتها، یسنا٤٦ بند ۳ ؛ پاره های۲ـ۷ ازگاتها ، یسنا ۵۰ بندهای ٦ـ۱۱ میباشد[1]

✲✲✲

۱ (زوت) « چون آنان فرا رسند ، جهان براستی گراید »[2].

۲ پیغمبر نمازگزارآواز برداشته ، ای مزدا ،آن دوست راستی ، زرتشت ، بکند دادار ِ خرد ، بمیانجی منش نیك ،آیین خـویش بیاموزاند تا اینکه زبانم را راه [راست] بوَد ∴

۳ ایدون ازبرای شما با انگیزش نیایش تان ، چست تر تکاوران پهنا نورد و چیربرانگیزم ، ای مزدا ، ای اردیبهشت ، ای‌بهمن ، باآنها فرازآیید ، بکند که از برای یاری من باشید ∴

۴ با سرود های شناخته شده که از کوشش [من است] بشما روی کنم ، ای مزدا ، با دستهای بلند شده ، و بشما ای اردیبهشت ، با نماز پارسایان ، وبشما

۱ــ یسنا ۵۰ که ازسرود های‌گاتهاست ، بسیاری ازاوستا شناسان‌اروپایی بزبان های خودگردانیده اند ودرگزارش خود از آنها یادکردیم . از اینان‌گذشته ،گلدنر Geldner نیزدرکتاب تاریخ ادیان‌باهتمام برتوله Bertholet آن را بزبان آلمانی درآورده است :

Religionsgeschichtliches Lesebuch (I Die Zoroastriche Religion Das Avesta -) Tübingen 1926 S.14-15

۲ــ جزء نخست آن فرد شعرگاتها ، یسنا ٤٦ بند ۳ این است :
کی ای مزدا ، بامداد روزفرازآید، جهان دین راستین (اشا) فراگیرد ؟

با آنچه ازهنرمنش نیك است ∴

۵ با این پرستش ستایش‌کنان بسوی شما آیم ، ای مزدا ، ای اردیبهشت ، با کردار های منش نیك، آنگاه‌که بدلخواه ، بپاداش خود دست یافتم ، پس‌از آن‌کوشا [شوم]تا نیك اندیش [نیز] از آن برگیرد ∴

۶ و آن‌کردار هایی که من خواهم ورزید و آن [کردار های]پیش، وآنچه، ای منش نیك ، بچشم ارزش دارد [چون] روشنایی خورشید [و] سپیدهٔ بامداد روز [همه] از برای نیایش شماست ، ای راستی ، ای مزدا اهورا ∴

۷ و ستایشگرشما ، ای‌مزدا ، خواهم خوانده شوم و [چنین] باشم تا چند که توش و توان دارم ، ای راستی ، دادار جهان از منش نیك [چنان] سازد که او درست بجای آورد آنچه را که بخواست وی سازگار تر است [۱] ∴

---

۱ ــ پاره های ۲ــ۷ چنانکه‌گفتیم بی‌کم وبیش همان بند های ۶ــ ۱۱ یسنا۵۰، سپنتمدگات است . نگاه‌کنید به دومین‌گزارش گاتهای نگارنده ص ۱۳۰ــ۱۳۲ چاپ بمبئی و بجلد یادداشتهای گاتها (بخش ۲) ص ۳۳۷ ــ ۳۴۳ چاپ تهران .

یسنا، هات ٦٥ ✡

هـات شصت و پنجم از یسنا در ستایش آب است . اَردوی سورا اَنـاهیتا [illegible] Arədvîsurâ Anâhitâ ایزد آب است، از او درجلد۱ یشتها سخن داشتیم - پنجمین یشت از اوستاکه آبان یشت خوانده‌شده درستایش‌و درودآب و فرشتهٔ نگهبان آن است[1] . همچنین آبان نیایش که « اردویسور بانو نیایش » هم خوانده شده ، ازآنِ اناهیتا = ناهید است[2]

✡✡✡

۱ آب ارد ویسور ناهید رامیستایم که بهمه‌جا کشیده شده ، درمان بخش ، دشمن دیوها ، اهورایی کیش ، برازنـدهٔ ستایش در جهان خاکی ، برازندهٔ نیایش درجهان خاکی [است] ، پاکی که افزایندهٔ جان ، پاکی که افزایندهٔ گله ورمه، پاکی کـه افزاینده گیتی ، پاکی که افزایندهٔ خواسته ، پاکی کـه افزایندهٔ کشور است ∴

✡ از برای گزارش پاره های ۱ ـ ٥ ازهات ٦٥ نگاه کنید به :

The Nyaishes or Zoroastrian Litanies by Dhalla p. 115-127

Avesta Reader by Reichelt p. 100

Die Zoroastrische Religion im Religionsgeschicht. Lesebuch von Bertholet S. 21

Die Yašt's des Avesta von Lommel S. 32

۱ ـ نگاه کنید بگفتار « ناهید » در جلد ۱ یشتها ص۱۵۸ - ۱۷٦ و از برای گزارش آبان‌یشت بصفحهٔ ۲۳۳ - ۳۰۳ ازهمان کتاب .

۲ ـ نگاه کنید بجلد خرده اوستا ، بگزارش آبان نیایش ص ۱۵٦ - ۱۲۹

۲ کسی که شوسر [۱] همه مردان را پاك کند ، کسی که زهدان همه زنان را از برای زایش پاك کند ،کسی که زایش همهٔ زنان‌را آسان گرداند ،کسی که بهمهٔ زنان ، چندان که باید ، بهنگام ، شیر بخشد ∴

۳ [آن] بزرگوار در همه جا ناموری که در بزرگی باندازهٔ همه آبهایی است که درروی این زمین روان است ،آن زور مندی که فروریزد ازکوه هُکر بدریای فراخکرت [۲] ∴

۴ سراسر کرانهای دریای فراخکرت بشورش افتد[۳]، سراسر [پخش] میانگی بالا برآید ، درآن هنگامی که بسوی آن فراتازد ، درآن هنگامی که بسوی آن فرو ریزد ، آن اردویسور ناهید هزار دریاچه ، هزار آبشار [دارنده]. هریك ازین دریاچه ها و هریك ازین آبشارها [به بلندی] چهل روز راه یك مرد خوب اسب (چابك‌سوار) است ∴

۵ وهریك ازین آبشارهای من ، بهمهٔ هفت کشور ، پراکنده گردد و این آبشار من هماره یکسان روان است ، چه تابستان و چه زمستان . اوپاك کند ازبرای من آبهارا ، وشوسر مردان ، زهدان زنان [و] شیر زنان را [٤] ∴

---

۱ ـ شوسر در پهلوی susr بجای واژه اوستایی خشودر xshudra یاخشوذر xshudhra آورده شده‌است ، درسانسکریت کشودر kšudra گویند وآن‌آب مردی ، آب‌پشت است که درتازی منی ودر یونانی spermaگویند .

۲ ـ هکر : هوکئیریه hukairya نام بلندترین سرهٔ کوه البرزاست ، فراخکرت نیز درپهلوی بجای وئوروکش Vourukasha آمده وآن دریای گرگان (خزر) است .

۳ ـ یئوز yaoz در پارسی باستان یودyaud بشورش افتادن ، بجنبش درآمدن ، بجوشش افتادن .

٤ ـ پاره‌های ۱ ـ ۵ از هات ۶۵ برابر است با پاره های ۱ ـ ۵ آبان یشت و پاره‌های ۲ ـ ٦ آبان نیایش و پاره‌های ٤ـ۸ فروردین یشت.

٦ بشود باینجا آیند فرورهای پاکانی که هستند و بودند: آنانی که زاییده شدند و آنانی که هنوز زاییده نشدند، آنانی که پادیاب نزدیك آورند [1]

٧ آب از آنِ کسی که از [میان‌ما] بد اندیش است مباد،آب از آنِ کسی که از ما بدگفتار است مباد ، آب از آنِ کسی که از ما بدکردار است مباد ، نه از آنِ بد دین ، نه از آنِ دوست آزار ، نه از آنِ مُغ آزار ، نه از آنِ هم برزن(همسایه) آزار ، نه‌از آنِ خانواده‌آزار [2]، نه از آن کسانی ازما ، ای آبهای‌نیك ، ای بهترین آفریدگان مزدا ، که بپاکان زیان رسانند ،کسانی که بتن ما آسیب آورند ، بماکسانی که ازبرای‌کسی‌آسیب نه‌پسندیم ؞

٨ کسی که دزد ، کسی که غارتگر ، کسی که راهزن ، کسی که پارساکُش ، کسی که جادوگر ، کسی که لاشه بخاك کند، کسی که آشموغ (گمراه کننده) ناپاك ، آن که مرد دروغگوی ستمکار [است] ، ستیزگی اینان بخودشان برگردد . گزندهایی که کسی برانگیخت ، همان‌گزندها بآن کسی که آنهارا برانگیخت ، برگردند ؞

٩ ای آبها ، رامش گزینید درین جایگاه ، تا هنگامیکه زوت ستایش بجای میآورد .

چگونه زوت باگفتار آزموده ، آبهای نیك را ستایش‌تواندکردن؟
چگونه زبانش بسته شود ، هرآنگاه که‌ستایش ناشایست بجای‌آورد ؟

---

١ ــ معنی جمله اخیر روشن نیست ، واژه پادیاب که درفرهنگهای فارسی بمعنی شست وشو وپاکیزگی وغسل گرفته‌شده درپهلوی پاتیاپ [illegible] pâtyâp یا پادیاو آمده بجای پئیتیاپ [illegible] paityâpa ، نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص٢٢٦

٢ ــ دوست آزار ــ مغ‌آزار ــ هم‌برزن آزار ــ خانواده آزار در متن آمده:

[illegible]

چگونه گفتارها (واچ = باژ) که آموزگار آموزد ، بسامان رسد ؟
چگونه بُوَد آفرین ، چگونه بُوَد وام ، چگونه بُوَد رادی که اهورا مزدا بزرتشت فراگفت وزرتشت بجهان خاکی رسانید ؟ [1] ؛

۱۰ نخست از آبها آرزوی خود بخواه ، ای زرتشت ، پس آنگاه آبزور پاکی‌را که پاکدینی برگزیده باشد ، پیش آر [و] این باژ برخوان :

۱۱ ای آبها ، یك خواهش بزرگ از شما دارم ، آن را بمن ارزانی دارید ، آن بخشایش بزرگی که ازپرتو آن از چیرگی و فریب برکنار توان بودن .
ای آبها از شما چند گـونه بخشایش آرزومندم : نیرو و فـرزندان نیك ، آنچنانکه بسیاری از کسان آرزوی آنان را دارند و کسی جویای زیان رسانیدن بآنان نیست ، نه بزدن آنان ، نه کشتن ، نه ستم کردن ، نه به‌ربودن [آنان] ؛

۱۲ (زوت وراسپی) این را از شما ، ای آبها ، آرزومندم ؛ این را ، ای زمینها ؛ این را ای گیاهها ؛ این را ، ای امشاسپندان ، شهریاران نیك [و] خوب کنش ، ای بهان (نـر) و ای بهان (مـاده) ، ای دادارانِ نیك ؛ ایـن را ، ای فروَرهای نیكِ زورمنـدِ در همه جا پیروزگر پاکدینان ؛ این‌را ، ای‌مهر دارندهٔ دشتهای فراخ ؛ این را ، ای سروش‌پاكِ خوب بالا ؛ این را ، ای رشن راست ترین ؛ این را ، ای‌آذر پسر اهورا مزدا ؛ این‌را ، ای اپام نپات بزرگوار ، سرور ، شهریار تیز اسب ؛ این را از همهٔ [شما] ایزدان ، بهتر بخشندگـان ، ای پاکان ؛

---

۱ ـ یعنی ستایش و نماز واداي قرض وتکلیف دینی و پاداش ایزدی ، آنچنان که مزدا به‌پیغمبرش آموخت چگونه باید باشد ؟ در پاره های بعد بیان‌شده که چگونه باید ستایش کردن.

۱۳ این را بمن ارزانی دارید ، ای آبها ؛ این‌را ، ای زمینها ؛ این را ، ای گیاهها این را ، ای امشاسپندان ، شهریاران نیك [و] خوب کنش ، ای بهان (نر) و ای بهان (ماده) ، ای داداران نیك ؛ این را ، ای فرورهای نیك زور مند در همه جا پیروزگر پاکدینان ؛ این‌را ، ای‌مهر دارندهٔ دشتهای فراخ ؛ این‌را ، ای سروش پاك خوب بالا ؛ این را ، ای رشن راست ترین ؛ این را ، ای‌آذر پسر اهورا مزدا ؛ این را ، ای اپام نپات بزرگوار ، سرور شهریار تیز اسب ؛ این را از همهٔ [شما] ایزدان ، بهتر بخشندگان ، ای پاکان (دو بار) [۱] ؞

۱۴ (زوت) وآنچه بزرگتراز این است ؛ وآنچه بهتر از این است ؛ وآنچه‌زیباتر از این است ؛ وآنچه پر ارزش تر ازاین است ، آن را بما بدهید ، ای ایزدان پاك ، ای کسانی که توانا هستید بآنچه خواستارید ، تند تر و تیز تر از باژ این گاتها : «آنچه‌را که بخواست وی (اهورا) سازگارتر است» [۲] ؞

۱۵ ببخشای بمن توای کسی که جانور و آبها و گیاهها آفریدی ، بدستیاری پاکتر خردت ، جاودانی ورسایی ، ای مزدا ، توش وپایداری ، بمیانجی هنش نیك در داوری [پسین] [۳] ؞

۱٦ کسی که از برای من ازروی راستی ستایشش بهتر است ، میشناسد مزدا اهورا اینان را که بوده و هستند بنام خودشان میستایم و با درود [بآنان] نزدیك میشوم [٤]

---

۱ ــ پاره ۱۳ همان پاره ۱۲ میباشد که دو بار خوانده میشود .

۲ ــ این‌جمله اخیر ازگاتها ، یسنا ۵۰ بند ۱۱ میباشد.

۳ ــ پارهٔ ۱۵ ازیسنا ٦۵ ، ازگاتها ، یسنا ۵۱ بند ۷ برداشته شده‌است

٤ ــ این پاره ، از گاتها ، یسنا ۵۱ بند ۲۲ برداشته شده ، نگاه کنید بپاورقی آن بند ازگاتها ، دومین گزارش نگارنده صفحه ۱٤۸ وبیادداشت پارهٔ ۱ ازهات ٦۹ وبیادداشت پاره ۱ ازیسنا ٦۳ درهمین‌جلد.

کشور نیک برگزیده شده ، بهرهٔ شایان تر[1] ∴

۱۷–۱۸ بشود شنوایی نیک در اینجا باشد از برای ستایش آبهای نیک . . .[2] ∴

۱۹ [راسپی] « یثا اهو و ئیریو » که‌زوت بمن بگوید

[زوت] « اثا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید ∴

---

۱ ـ این جمله اخیر،از گاتها . یسنا۵۱ بند ۱ میباشد . نگاه کنید بیادداشت پاره ۱از هات ۶۳

۲ ـ پاره‌های۱۷ و۱۸ از هات ۶۵ = پاره های ۳ ـ ٤ از هـات ٥٦، نگاه کنید بآنجا

یسنا، هات ٦٦

۱ (زوت و راسپی) « اشم وهو . . . » (سه بار)
از روی راستی میدهم این زَور آمیخته بهوم ، آمیخته بشیر ، آمیخته به هذا نَئپتا[1] ، از روی راستی گذاشته شده را ازبرای تو [ای آب] اهورایی ِ[2] اهورا ، از برای خشنودی اهورا مزدا ، امشا سپندان ، سروش پاک ، آذر اهورامزدا ، رد بزرگوار راستی .:.

۲-۱٦ از روی راستی میدهم به [ایزدان] گاهها ، ردان پاکی ؛ از روی راستی میدهم به هـاونی پاک ، ردپاکی ؛ از روی راستی میدهم به ساونگهی و ویسیه پاک ، ردپاکی ؛ از روی راستی میدهم به مهر دارندهٔ دشتهای فراخ، هزار گوش ، ده هزار چشم ، ایزدی‌که بنام خوانده شده و رام چراگاه‌خوب بخشنده . . . . . .[3] .:.

۱۷ (زوت وراسپی) از روی راستی میدهم این زَور آمیخته بههوم ، آمیخته بشیر ، آمیخته به هذا نَئپتا ، از روی راستی گذاشته شده را از برای تـو

---

۱ ـ هذا نئپتا ⸨اوستایی⸩ hadhânaêpatâ گیاهی است. نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۱۳۸

۲ ـ واژه‌ای که به اهورایی گردانیده شده در متن اهورانی ⸨اوستایی⸩ ahurânî آمده و آن هیئت مؤنث واژهٔ اهورا(⸨اوستایی⸩)میباشد که بمعنی سرور و بزرگ است ، اهورا مزدا که نام خدای یگانه زرتشتی است یعنی سرور دانا و بزرگ بخرد. درهات ٦٨ نیز چندین بار بواژه اهورانی برمیخوریم.

۳ـ پاره‌های ۲ ـ ١٦ از هات ٦٦ برابر پاره‌های ٥ ـ ۱۹ ازهات ۷ میباشد، نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱٥۱ ـ ١٥٤

[ای‌آب] اهورایی ِ اهورا ☆ از برای خشنود ساختن اهورا مزدای رایومندِ خرهمند ، امشاسپندان ، مهر دارندهٔ دشتهای فراخ ورام چراگاه خـوب بخشنده .°.

۱۸ خورشید بیمرگ (جاودانی) شکوهندهٔ تیزاسب ، اندروای[۱] دربالا کارگر، که دیدبان آفریدگان دیگر است ـ آنچه ازتو ای اندروای‌که از سپندمینو است ـ راست ترین دانش مزدا دادهٔ پاك ، دین نیك مزدیسنا ، ماراسپندپاك[۲] کارگر ،آیین دشمن دیوها ؛ آیین ِ زرتشتی،روش‌کهن[۳]، دین نیك مزدیسنا ؛

☆ از اینجا تا انجام هات ٦٦ برابر پارهٔ های ۲۳ ـ ۲۷ از هات ۲۲ میباشد اینچنین : نیمه‌ای ازپارهٔ ۱۷ازهات ٦٦همانند پارهٔ ۲۳ازهات۲۲ میباشد و پارهٔ ۱۸ از پاره‌های ۲٤ ـ ۲٦ (رویهمرفته) از هات ۲۲ برداشته شده است و پارهٔ ۱۹ ازهات ٦٦ برابر است با پارهٔ ۲۷ از هات ۲۲ . نگاه‌کنید بجلد ۱ یسنا ص ۲۱۹ واز برای برخی از واژه‌هابه سیروزهٔ ُخرد در جلد خرده اوستا ص١٩٦

۱ـ اندر وای (Avestan) Antarə vayu ایزدهوا است ، در پهلوی و فارسی اندروای یا دروا بهمین معنی است ، باشتباه بمعنی آویخته و معلق‌گرفته شده است، درجای دیگر ازآن سخن خواهیم داشت. نگاه‌کنید بجلد ۲ یشتها ص ۱۳٤

۲ ـ مارا سپند یا مهراسپند = مانتر سپنت= منترسپند Māthra spənta (Avestan) گفتارایزدی ،کُنُو ش آسمانی . نگاه‌کنید به جلد خرده اوستا ص ۳۰ و نگاه‌کنید به یاد داشتهای گاتها صفحهٔ ۱٤ شمارهٔ ٦

۳ ـ روش کـهن در متـن آمـده اوپینا (Avestan) upayanâ مرکب است از جزء اوپ (Avestan) upa که معنی بالا ، بر ، ازآن برمیآید و آینه (Avestan) ayanaازمصدرای i که در اوستا و پارسی باستان بمعنی رفتن است و با صفت دیر و یا درنگ و بلند آمده ((Avestan) darəgha) در گزارش پهلوی اوستا گـردانیده شده به دیر اپرروشنیه der apar ravišnîh ، در اوستـا چندین بار باین واژه مرکب و صفتش برمیخوریم چنانکه در یسنـا ۱ پارهٔ ۱۳ و یسنا ۲ پارهٔ ۱۳ و یسنا ۷۱ پارهٔ ٥ و سروش هادخت یشت پارهٔ ۱۱ و بمعنی سنت (traditio) بکار رفته است . چون این واژه آنچنانکه دیدیم از مصدر رفتن درآمده و در گزارش پهلوی نیز به روشنیه گردانیده شده در گزارش فارسی خود ،آن را به‌روش کهن‌گردانیدیم وبمعنی سنت قدیم گرفتیم .

گروش به مار اسپند [۱] ، هوش دریافتن مزدیسنا ، آگاهی از مار اسپند ، خرد مادر زادی مزدا داده ، خرد باگوش فراگرفته مزدا داده [۲] ، آذر پسر اهورا مزدا ، ترا ای آذر پسر اهورا مزدا با همهٔ آتشها ، کوه اوشیدرن [۳] مزدا داده [و] آسانی راستی بخشنده ∴

۱۹ همه ایزدان پاك مینوی [و] جهانی ، فرور های نیرومند بسیار پیروزگر پاکدینان ، فرورهای نخستین آموزگاران کیش ، فرور های نیاگان [٤] [و] ایزدبنام خوانده شده [میستاییم] ∴

۱ــ واژه‌ای که به‌گروش گردانیده شده در متن زرزداتی zaraëdâti آمده لفظاً بمعنی دلدادگی است ، نگاه کنید به یادداشتهای گاتها ص ۲۱۹ بشمارهٔ ٥

۲ ــ خــرد : خرتو در اینجا بمعنی دانایــی گرفته شده است . دانش یا دانایی مادرزادی : âsna صفت است یعنی طبیعی یافطری از مصدر زن zan زاییدن ؛ گئوشو سروت gaoshô · srûta صفت است یعنی باگوش شنیده شده یا دانش اکتسابی .

۳ــ اوشیدرن Ushi.darəna کوهی است درمیان دریاچه هامون در سیستان ، امروزه کوه خواجه خوانند، از آنجاست که سوشیانت ظهور خواهد کرد، درکتاب سوشیانت از این کوه سخن خواهیم داشت.

٤ــدربارهٔ نخستین آموزگاران کیش : paoiryô tkaêsha و نیاگان nabânazdišta نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ٥۹

یسنا ، هات ۶۷ ✡

۱ (زوت) از روی راستی میدهم بفرورهای کسانی که پیش ازین درین خان و مانها و دهها و شهرها و کشورها بودند ، آنانی که آسمان را نگهداری کردند که آب رانگهداری کردند که زمین را نگهداری کردند و چار پا را نگهداری کردندکه بچه‌را درشکم مادر نگهداری کردند [که]نمرد ∴

۲ از روی راستی میدهم بفرور اهورا مزدا [و] امشاسپندان ، بفرورهای پاك همهٔ ایزدان مینوی ، از روی راستی میدهم بفرور کیومرث ، زرتشت‌سپیتمان، کی گشتاسپ ، و ایست و استر، پسر زرتشت ، با فرورهای پاك همه نخستین آموزگاران کیش ∴

۳ از روی راستی میدهم بفرورهای هریك ازپاکان، هر آن روزگاری که‌درروی این زمین مرده باشد [فرور] زن پارسا ، برنا ، کنیزك که درکار وکوشش بسر بردند [و] ازین خانه در گذشتند [اکنون] بستایش نیك و نیایش امیدوارند ∴

۴ از روی راستی میدهم بفرورهای چیرِ پیروزگر پاکدینان ، فرورهای نخستین آموزگاران کیش ، فرور های نیاگان ، فرور روان خودم . از روی راستی

✡ پاره‌های۱-۴ ازهات ۶۷ برابراست با پاره‌های۱-۴ ازهات۲۳ بااین‌تفاوت که درپاره‌های۱-۴ازهات ۲۳ درآغازهریك ازجمله‌ها [illegible] آمده که بمعنی «خواستارستاییدنم» میباشد ، اما درآغاز هریك از جمله‌های پاره‌های ۱-۴ از هات ۶۷ بجای دو واژه نامبرده آمده : [illegible] یعنی«ازروی راستی میدهم »، چنانکه‌دیده میشود دراین‌پاره‌ها ، فرورها (= فروهرها) ستوده شده‌اند . نگاه کنید بجلد ۱ یشتهاص ۵۸۲

میدهم بهمه ردان پاکی ، از روی راستی میدهم بهمه نیکی دهندگان ، با یزدان مینوی و جهانی که در خور ستایش و نیایش‌اند ، از روی بهترین راستی [۱] ∴

۵ باشد که از روی راستی او بسوی ما آید [۲] ∴

٦ (زوت وراسپی) آبها را میستاییم ،
(زوت) [آبهای] اهورایی فرو چکیده و گرد هم آمده و روان شده و خوب کنش اهورا را و شما را که بخوبی روان و در خور شناوری و بخوبی از برای‌شست و شو [و] بخشایش دوجهان هستید [۳] ∴

۷ اینچنین با نامهایی که اهورا مزدای خوشی بخش بشما آبهای نیك داده ، باآن [نامها] شما را،میستاییم ، با آنها [از شما] دوستی خواهانیم ، با آن نامها ، نماز گزاریم ، باآن نامها سپاسگزاریم ∴

۸ وشما را ای آبهای بارور بیاری خوانیم و شما راکه مانند مادری [هستید] ، شما را که مانند گاو شیرده ، پرستار بینوایان و از همهٔ آشامها بهتر و خوشترید . شما نیکان را با رادیِ بلند بازو باینجا [همیخوانیم] تا اینکه در تنگنا پاداش دهید ، یاری‌کنید ، شما ، ای مادران زیونده .
«ینگهه ها تام . . .» ∴

---

۱ ــ از برای توضیح نگاه کنید بجلد۱ یسنا ص۲۲۰
۲ ــ این یك پاره کوتاه ، جمله‌ایست ازپارهٔ ۲٤ از هات ۷
۳ ــ پاره‌های ٦ـ۸ ازهات ٦۷ که درنیایش آب است ، از هفت هات ، یسنا۳۸، پاره‌های ۳ـ۵برداشته شده، درآنجا ص ۳٦ پاره۳ درسرواژه « فرو چکیده » واژه «اهورایی» افتاده است ودرسطر پایین‌تر باید« اهورا » باشد نه اهورایی

یسنا، هات ۶۸

۱ اینك این را از برای تو بجای میآوریم ، ای [آب] اهورایی اهورا[1] از برای اینکه از تو روی برتافته ترا آزردیم . باشد که این زَور آمیخته بهوم ، [و] شیر [و] هذانئپتا پذیرفته شود ، ای [آب] اهورایی اهورا ∴

۲ بشود که تو بمن ، زوت ، روی آوری از برای شیر و چربی ، از پی تندرستی و درمان ، از پی گشایش و بالش ، از پی زندگی خوش و گراییدن براستی ، از پی نیکنامی و آسایش روان ، از برای پیروزی و افزایش گیتی ∴

۳ میستاییم ترا ای [آب] اهورایی اهورا با زَور اندیشه نیك ، میستاییم ترا ای [آب] اهورایی اهورا با زَور گفتار نیك ، میستاییم ترا ، ای [آب] اهورایی اهورا با زَور کردار نیك ∴

۴ از برای روشنی اندیشه ، ازبرای روشنی گفتار ، ازبرای روشنی کردار ، از برای زندگی خوش روان ، از برای افزایش گیتی ، از برای زندگی خوش کسی که براستی گراید ∴

۵ بده بمن ای [آب] اهورایی اهورا بهترین سرای (بهشت) پاکان ، روشنایی همه گونه خوشی دهنده، بده بمن، ای [آب] اهورایی اهورا فرزندان نر (منش) کارگر که از برای من بخان و مان افزایش دهند و بده وبشهر و بکشور وبنام و آوازهٔ کشور ∴

۱ــ واژه‌ای که دراین هات به‌اهورایی گردانیده شده درمتن اهورانی ahurânî آمده ، نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ۱۱ ازهات ۶۶

٦ ترا ، ای [آب] اهورایی میستاییم ؛ دریای فراخکرت را میستاییم و همه آبهای روی این زمین رامیستاییم : [چه] آرامیده (ایستاده) و فرازرونده [چه] چشمه [و آب] روان رود [و چه آب] برف ؟[1] و باران ∴

۷ باچنین ستایش ونیایش کەشایستەترین ستایش و نیایش است ، از برای شما ، از روی راستی، آبهایِ نیكِ بهترین مزدا آفریده پاك را میستاییم . آب نیك را میستاییم ∴

۸ شیروچربی ، آب روان ، درختِبالنده را میستاییم از برای ایستادگی کردن [دربرابر] آزِ دیو آفریده، ازبرای پایداری کردن بدشمنی ودرهمشکستن موش پری[2] و از برای چیر شدن و برگردانیدن دشمن آشموغ ناپاك و ستمکار پُر مرگ ؛ از برای پایداری‌کردن بدشمنی دیوها و مردمان[3] ∴

۹ بستایش ما گوش فراده ، ای [آب] اهورایی اهورا ، بستایش ما خشنود باش ای [آب] اهورایی اهورا . ∴
[زوت] بستایش ما جای گزین ، بیاری ما آی ، در هنگام ستایش بسیار و ستایش خوب و پیشکش زَور نیك ∴

۱۰ کسی‌که شمارا ، ای آبهای نیك اهورایی اهورا بستاید ، با بهترین زَور ، با زیبا ترین زَور ، با زَوری‌که فراهم شدهٔ پارسایی باشد ∴

۱۱ « اهمایی رَئِشچه . . . »[4] از برای او فروغ وفر، ازبرای او تندرستی ، ازبرای

---

۱ ــ [illegible] ؟

۲ ــ موش [illegible] mûsh با واژه پری [illegible] pairikâ آمده ، شایدازآن یك‌گونه‌آز اهریمنی اراده شده‌باشد، نگاه‌کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۹۵ بیادداشت شمارهٔ ۲

۳ــ پارهٔ۸ (جزجمله‌آخرآن) برابراست باپارهٔ ۸ازهات ۱٦، نگاه‌کنید بجلد۱ یسنا

٤ ــ « اهمائی رئشچه . . . » درپاره ۹ ازهات ۷۲ نیزآمده ، درباره آن نگاه کنید به‌خرده اوستا ص ۸۸

او پایداری تن ، ازبرای او پیروزی تن ، از برای او خواستهٔ بسیار آسایش بخشنده ، از برای او فرزندان کارگر ، از برای او زندگی دیر پا یا و بلند ، از برای او بهترین‌هستی (بهشت) پاکان و روشنایی همه‌گونه آسانی بخشنده ៰

۱۲ بدهید ، ای آبهای نیك ، بمن زوت ستاینده وبما مزدیسنان نیایشگرو بدوستان و بپیروان (شاگردان) و پیشوایان (استادان) و به آموزندگان و مردان وزنان و نابُرنایان ، پسر و دختر و برزیگران ٠

۱۳ آنانیکه بجای خود پایداری توانند کردن ، از برای چیر شدن بنیاز وتنگی که با پیش‌آمدن لشکردشمن و ستیزهٔ کینه وری روی‌کند . [چنان سازکه آنان] بجویند وبیابند راست ترین راه را،آن [راهی] که راست‌ترین‌است بسوی اشا (آیین ایزدی) و بسوی بهترین هستی (بهشت) پاکان و بسوی روشنایی همه گونه آسانی بخشنده

« یثا اهو و ئیریو . . . » ៰ (دوبار)

۱۴ (زوت) زیستگاه خوب ، زیستگاه‌آرام ، زیستگاه پایدار درخواست میکنم از برای آن خاندانی که در آنجا این زَورها درآیند ؛ زیستگاه خوب ، زیستگاه آرام ، زیستگاه پایدار درخواست میکنم از برای همه خاندان مزدیسنان . باپیشکش خوب ، با پیشکش آرزو شده ،با پیشکش بر گزیده [ترا] ای آذر آفرین خوانم ؛ باستایش خوب ، ترا ای [آب] اهورایی آفرین خوانم[1] ៰

---

۱ ـ دربارهٔ واژهٔ آفرینامی [illegible] که چهاربار درپاره۱۴وپاره ۱۵ تکرارشده ، بمناسبت جمله به «درخواست میکنم » یا « آفرین‌خوانم» گردانیده شده‌است ، نگاه کنید به‌خرده اوستا ص ۲۲۵

۱۵ رامش درخواست میکنم از برای این سرزمین دارای چراگاه خوب ، درستی [و] درمان درخواست میکنم از برای شما مردان پارسای پاك ، هر آنچه اندر زمین و آسمان خوب و پاك است از برای [شما] درخواست میکنم : هزار درمان ، ده هزار درمان ∴

۱۶-۱۸ بشود بکام و بخواهش [خود] تو ای اهورا مزدا بآفریدگان خودشهریاری کنی . . . . [۱] ∴

۱۹ (راسپی) گشایش و آسانی آرزومندم از برای سراسر آفرینش راست ، تنگی و دُشخواری آرزومندم از برای سراسر آفرینش ناپاك (دروغ) « اث جمیات . . . » بشود چنان پیش آید ، آنچنان که من آرزو مندم ∴

۲۰ (زوت) باندیش نیك ، گفتار نیك ، کردار نیك که دراینجا و درجاهای دیگر کرده شده و کرده خواهد شد ، درود گوییم ، همچنان [خود] بجان از برای نیکی همیکوشیم [۲] ∴

۲۱ [ایزد] نیك آدا [و] ارت نیك را باینجا فرود همیخوانیم [۳]
باشور دینی ، چالاکی . . .

---

۱ ـ پاره‌های ۱۶ـ۱۸ از هات ۶۸ = پاره‌های ۵ ـ ۷ ازهات ۸، پاره‌های ۵ـ۷ از هات ۵۲ = پاره های ۸ـ۱۰ از هات ۶۰ = پاره‌های ۲۶ — ۲۸ ازهات ۷۱، نگاه کنید بپاره های ۸ — ۱۰ ازهات ۶۰

پاره‌های ۱۶ ـ ۱۹ ازهات ۶۸ جز جملهٔ «اث‌جمیات» برابراست باپاره‌های ۵ ـ ۸ از هات ۸ و پاره های ۱۲ـ۱۵ ازهات ۱۱ . دربارهٔ «اث‌جمیات» بخرده اوستا ص۸۸ نگاه کنید .

۲ ـ این پاره : « هومتنام » که‌درپیشگفتار « هفت‌هات » یادکردیم ، ازهفت هات ، یسنا ۳۵ پارهٔ ۲ میباشد و درپایان‌هفت هات، یسنا ۴۱ پارهٔ ۷ تکرارشده‌است همچنین درپایان هریك از چهارآفرینگان تکرار گردیده است .

۳ ـ دربارهٔ آدا Adâ و ارت (= اشی ashî) ایزدان توانگری نگاه کنید به یشتها جلد ۲ ص ۱۷۹ و ۱۸۳

ایدون آبها را میستاییم . . .

اینچنین بانامهایی که . . .

و شما را ای آبها . . . (سه‌بار)[1] ⁖

[اینك] آنچه خواهش شده، ارزانی دارید بما ، ای کسانی که آن را توانیدبرآورد :

فروغ و فر ، شما ای‌آبها ببخشایید بما ، آن نیکی را که پیش ازین از شما دریافتند ⁖

۲۲ [زوت و راسپی] نماز باهورا مزدا ، نماز با مشاسپندان ، نماز بمهر دارنده دشتهای فراخ ، نماز بخورشید تیز اسب ، نمازباین دیدگان اهورامزدا ، نماز به‌گوش[2] نماز به‌گیه[3] نماز به فرور زرتشت سپیتمان پاك ، نماز بهمهٔ آفرینش پاك که هست وبوده و خواهدبود ⁖

۲۳ بدستیاری و هومنه (بهمن) . خشترَ (شهریور) واشا (اردیبهشت) به بالان تن را ، بکام [و آرزو] (سه‌بار)

این روشنی بلندترین درمیان [روشنیهای] بلند ها (سه بار)

---

۱ ــ این واژه‌ها ازنخستین واژه‌های چهار پاره از هفت هات ، یسنا ۳۸ میباشد اینچنین : از پارهٔ دوم [Avestan script] .

از پارهٔ سوم [Avestan script] .

از پارهٔ چهارم [Avestan script] .

از پارهٔ پنجم [Avestan script] .

۲ ــ گوش ([Avestan script] gāuš) ایزد نگهبان چارپایان سودمند است ، نگاه کنید به‌یشتها جلد ۱ ص ۳۷۲

۳ ــ گیه [Avestan script] Gaya کیومرث است (ابوالبشر ایرانیان) بسا دراوستا باصفت‌مرتن [Avestan script] marətan یعنی‌مردنی،درگذشتنی‌آمده. کیومرث (= گیه مرتن) یعنی جاندار درگذشتنی، نگاه‌کنید به‌یشتهاجلد۲ ص ۴۱ـ ۴۵

درآن سرانجامی که تو [ای مزدا] باخرد مینوی فرا خواهی رسید (سه‌بار)

« اشم و هو . . . » (سه‌بار) [1]

« فرورانه » من خستو شدم که مزدا پرست زرتشتی ، دشمن دیوها [و] اهورایی کیشم .

به هاونی پاك ، ردپاکی ستایش ونیایش و خشنودی و آفرین ، به ساونگهی و به ویسیهٔ پاك ، ردپاکی ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین . به ردان روز و گاهها و ماه و گهنبارها و سال ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین .

(راسپی) « یثا اهو وئیریو » که زوت بمن بگوید .

(زوت) « اثا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید [2] ∴

۲۴ (زوت و راسپی) نماز بشما ای گاتهای پاك

☆ به‌سپند مینو و به دین راستین بهتر اندیشه [و] کردار [و] گفتار [درپاداش] رسایی و جاودانی بما خواهدبخشید مزدا اهورا . . . . .

آری بسا کسان این را خواستار شنیدن اند از برای گرویدن .

(زوت و راسپی) به سپند مینو و به دین راستین بهتر اندیشه [و] کردار [و] گفتار [در پاداش] رسایی و جاودانی بما خواهد بخشید مزدا

---

۱ ـ پاره‌های ۲۲ ـ ۲۳ تااینجا برابراست با پاره ٥ خورشید نیایش . جمله‌های آن از گاتها وازهفت هات برداشته شده‌است،نگاه کنید به‌خرده اوستا ص۱۰۸ـ۱۰۹

۲ ـ از « فرورانه » تا پایان پاره ۲۳ برابراست باپاره‌های ۲٤ ـ ۲٥ازهات۳ و پاره های ۱۲ـ۱۳ ازهات ٦۲ یسنا

☆ از «به سپندمینو» تا «از برای گرویدن» ازگاتها ، سپنتمد (یسنا٤۷) میباشد همه شش بند از یسنا ٤۷ ، ازآغازتاانجام دراینجا میآید. ازهمین شش‌بند ازسپنتمدگات (یسنا ٤۷) نیز پاره‌های ۲ـ ۷ از هات ۱۸ ساخته شده است . نگاه کنید به‌گاتها ، دومین گزارش نگارنده و بجلد یاد داشتهای گاتها ص ۳۰۲ ـ ۳۰٥ و بجلد ۱ یسنا ص۲۰۰ـ۲۰۱

اهورا . . . (دوبار) [1]

« اشم وهو . . . » (سه‌بار)

سپنتمدگات باینجا درآینده را ما میستاییم

« ینگهه هاتام . . . » ∴

---

۱ ــ « بسپندمینو » [illegible] . Spoṇtâ . mainyû
که همان شش بند از سپنتمدگات (یسنا ۴۷) میباشد ، دو بارتکرار میشود .

یسنا ، هات ۶۹

۱ (زوت وراسپی) کسی که از برای من از روی راستی ستایشش بهتر است ، میشناسد مزدا اهورا . اینان را که بوده و هستند ، بنام خودشان میستایم و با درود [بآنان] نزدیك میشوم [1]
اندیشه نیك بهترین [چیز است] ∴

۲ کسی که از برای من از روی راستی ستایشش بهتر است ، میشناسد مزدا اهورا . . .
« اشم و هو . . . »[2] ∴ (دوبار)

۳ کسی که از برای من از روی راستی ستایشش بهتر است ، میشناسد مزدا اهورا . . .
« کشور نیك برگزیده شده ، بهرهٔ شایان‌تر »[3] ∴ (سه‌بار)

---

۱ ــ این پاره، از گاتها، یسنا ۵۱ بند۲۲ برداشته‌شده جزاینکه دو واژه‌نخستین آن از املاء گاتها تغییر یافته، باملاء بخشهای دیگر اوستا درآمده‌است .
دربارهٔ دوم ازهات ۱۵ ودرپارهٔ ۱ از هات ۶۳ و دربارهٔ ۱۶ ازهات ۶۵ نیز بآن برمیخوریم. درپارهٔ ۲ ازهات ۱۵ درجلد ۱ یسنا صفحه ۱۹۲ اشتباهی روی داده « میشناسم » چاپ شده ، باید « میشناسد » باشد.

۲ ــ پاره دوم که دوبار گفته میشود وپاره‌سوم که سه‌بار بزبان رانده میشود همان نخستین پاره ازهات ۶۹میباشد.

۳ــ این جمله، ازگاتها ، یسنا ۵۱ بند ۱میباشد . بیادداشت پارهٔ ۱ از هات ۶۳ نگاه کنید .

یسنا، هات ۷۰

۱ [زوت] آنان را خواستار ستاییدنم ، بنزد آنان بادرود خواستار در آمدنم: آن امشاسپندان ، شهریاران خوب کنش . آن بغ[1] ، آن رد را میستاییم: آن اهورا مزدا ، دادار پناه دهنده ، سازندهٔ همه نیکیها را . آن رد را میستاییم : آن زرتشت سپیتمان را ∴

۲ آنچه بما داده شده ، از آن بدرستی بیاگاهانیم و [همه‌را] آگاه سازیم ، آنچه از اهورا مزدا ، آنچه از بهمن ، آنچه از اردیبهشت ، آنچه ازشهریور، آنچه ازسپندارمذ ، آنچه از خرداد [و] امرداد ، آنچه از گوش تَشَن ، از گوشورون [و] آنچه از آذر اهورا مزدا [است] [2] ∴

۳ آنچه از سروش پاك ، آنچه از رشن راست‌ترین ، آنچه از مهر دارندهٔ دشتهای فراخ ، آنچه از باد پاك ، آنچه از دین به مزدیسنا ، آنچه از آفرین پارسایی نیك ، آنچه از پیمانشناسی پارسایی نیك ، آنچه ازبی‌آزاری پارسایی نیك [است] : [3] ∴

۴ تا اینکه ما فزون گفتار ایزدی بگسترانیم ، تاکه سوشیانتهای کشورها از پی سود مردم ، آواز برآورند [4]
بکند که سوشیانتها شویم ، بکند که پیروزمند گردیم ، بکند که ازدوستان

---

۱ ــ بغ در اوستا Bagha این واژه بمعنی خداوندگار بسیار کم آمده . نگاه کنید بجلد۲ یشتها ص۱٤٥ و جلد ۱ یسنا ص۱۷۲

۲ ــ دربارهٔ گوش تشن و گوشورون به‌خرده اوستا ص۱۹٤ نگاه کنید

۳ ــ واژه‌ای که به«بی‌آزاری» گردانیده‌شده: anavauruxtoiš

٤ ــ از سوشیانتها دراینجا کسانی اراده شده که از آنان سودی برآید مانند پیشوایان و رهبران دین.

ارجمند اهورا مزدا شویم ، ما مردان پاکی کـه باندیشه نیك انـدیشیم ، بگفتار نیك سخن گوییم ، بکردار نیك رفتار کنیم ، ⁘

۵ « تا اینکه منش نیك نزد ما فرود آید » [1] آنگاه [روانم] ببخشایش شادی انگیز خواهد رسید « چگونه روان من ببخشایش شادی انگیز خواهد رسید » ؟ [2] ⁘

۶ ما میستاییم فرا رفتن و واپس کشیدن آبهای نیك را و پذیرفتن آنها را ؟ [3]
سرور بزرگوار ، شهریار شیدور اَپام نپات تیز اسب را میستاییم .
سراسر آفرینش پاك از برای ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین خوانی ، شنوا شوند [4] ⁘

۷ سروش پاك را میستاییم ، رد بزرگوار ، آن اهورا مزدا را میستاییم ، آنکه در پاکی برترین ، آنکه در پاکی سرآمد ترین [است] ، همهٔ سرودهای زرتشتی را میستاییم و سراسر کردار های نیك کرده شده را میستاییم ، آنچه شده و آنچه خواهد شد [5]
« ینگهه ها تام . . . » ⁘

---

۱ ـ نخستین جملهٔ این پاره ازپسین جمله یسنا ٤٤ (گاتها) بند ۱ میباشد

۲ ـ پسین جملهٔ این بند از بند ۸ یسنا ٤٤ میباشد

۳ ـ دربارهٔ این جملهٔ پیچیده که در پاره ٦ از هات ۷۱ نیز بآن برمیخوریم بیادداشت پارهٔ ۱۱ ازهات ٦٢ نگاه کنید

٤ ـ یعنی سراسر جهان بشنود

۵ ـ پارهٔ ۷ از هات ۷۰ = پارهٔ ٤ از هات ۵۷ و در پارهٔ ۲ ازکرده چهارم ویسپرد نیز بآن برمیخوریم .

یسنا، هات ۷۱

۱ (زوت وراسپی) پرسید فرشوشتر پاك[1] از زرتشت پاك : نخست پاسخ گوی، ای زرتشت ، کدام است برشمردن ردان ،کدام پایان گاتها ؟[2] ∴

۲ آنگاه گفت زرتشت : اهورا مزدای پاك ، رد پـاکی را میستاییم ، زرتشت پاك ، ردپاکی را میستاییم ، فروردِ زرتشت پاك را میستاییم ، امشاسپندان پاك را میستاییم ∴

۳ فروردهای نیك تـوانای پاك پارسایان را میستاییم [چـه] جهانی و [چه] مینوی را؛
کارگر ترین رد ، چالاك ترین ایزد راکه در میان ردان پاکی [بستایش] سزاوار تر و فرا رسنده تر است میستاییم ، خشنودی رد ورد پـاکی را که کامکارتراست میستاییم ∴

۴ اهورا مزدای پاك [و] رد پاکی را میستاییم ، و همه پیکر ([illegible] .)

۱ــ فرشوشتر 𐬟𐬭𐬀𐬱𐬀𐬊𐬱𐬙𐬭𐬀 . Frashaoštra پدرزن زرتشت و برادرجاماسپ و وزیر کی گشتاسپ است. در گاتها، پیغمبرایران چهاربار ازاونام میبرد: یسنا ۲۸بند ۸ ، یسنا ٤٦ بند١٦ ، یسنا ٤٩ بند ۸ ، یسنا ٥١ بند ۱۷ .در بخش نهم دینکرد درفصل ٢٤ پارۀ ۱۷ فرشوشتر وبرادرش جاماسپ و کی گشتاسپ و مدیوماه وپرشت گئو وسئن ازنخستین پیروان زرتشت برشمرده‌شده‌اند. نگاه کنید بجلد۱ یشتها ص۲۲۷ــ۲۳۰ وجلد۲ یشتهاص۸۰ و۸۲و۸۸ وبجلد۲ گاتها (یادداشتها) خاندان هُوگوَ

۲ ــ پاره‌های ۲ــ۳ ازهات ۷۱ = باپاره‌های ۳ــ٤ هاونگاه. نگاه کنید به‌خرده اوستا ص ۱٥۳، باین دوپاره درسرآغاز کردۀ ۱۳ و١٤ و١٦ و۱۸ و۱۹ و۲۰ و۲۳ و٢٤ ویسپرد نیز برمیخوریم .

اهورا مزدا را میستاییم و همه امشاسپندان را میستاییم و همه ردان پاکی را میستاییم ، وهمه‌دین مزدیسنا را میستاییم، و همه سرود ها را میستاییم[۱] ∴

۵ و همه گفتار ایزدی (سپند منتر) را میستاییم و همه داد های (قانونهای) دشمن دیوها را میستاییم ، و روش کهن را میستاییم ، و همه ایزدان پاك مینوی و جهانی را میستاییم ، و همهٔ فرورد های نیك توانای پاك پارسایان را میستاییم ∴

۶ همه آفرینش مزدا آفریدهٔ پاك را میستاییم که پاك آفریده شدند ، پاك ساخته شدند ، پاك کیش‌اند ، ستودهٔ پاکانند ، نزد پاکان ، پاك بشمارند و در نزد پاکان درخور نیایش اند ،و همه پنج گات پاك را میستاییم ، و همه یسنا و فرارفتن وواپس کشیدن [آبهارا] وپذیرفتن آنهارا میستاییم[۲] ∴

۷ و همه ستوت یسنیه‌رامیستاییم[۳] ، وهمه سخنی که مزدا فرو فرستاده ، میستاییم: آنها هستند پندار بد را زننده تر ، آنها هستند گفتار بد را زننده تر ، آنها هستندکردار بد را زننده‌تر ، آنها بپندار بدبنگرند ، آنها بگفتار بد بنگرند ، آنهابکردار بد بنگرند ∴

۸ آنها از هم بگسلند (ببُرند) همهٔ پندار بدرا ، آنها ازهم بگسلند همه گفتار بدرا ، آنها از هم بگسلند همه کردار بد را ، آنچنانکه بدرستی توان پنداشت که آتش هیزمِ خشك پاك شده و خوب برگزیده شده را از هم

---

۱ ـ افسمن 𐬀𐬟𐬯𐬨𐬀𐬥. afsman ابیات گاتها مراد است که بجای آن سرود آوردیم .

۲ ـ بیادداشت پارهٔ ۱۱ از هات ٦۲ نگاه کنید، در پارهٔ ۱٦ از هات ۷۰ نیز بآن برخوردیم .

۳ ـ دربارهٔ ستوت یسنیه بجلد ۱ یسنا ص ۳۰ــ۳۱ نگاه کنید .

بگسلد ، بر افروزد ، بسوزد [۱]
و نیرو و پیروزی وفر و زور همه این باژهارا میستاییم ؞

۹ همهٔ آبهای چشمه ودر رود رونده را میستاییم ؛ بالا و ریشهٔ همه گیاهان را میستاییم [۲] ؛ سراسر زمین را می ستاییم ؛ سراسر آسمان را میستاییم وهمه ستارگان‌وماه وخورشیدرامیستاییم ؛ سراسرانیران‌را میستاییم‌وهمه جانوران آبی وزیرزمینی وپرنده ورونده وچرنده را میستاییم [۳] ؞

۱۰ همهٔ آفرینش نیك پاك را که تو ، ای اهورا مزدای خوب کنش ، فراوان و نیك بیافریدی مامیستاییم ، آنهایی از تو که از روی بهترین راستی درخور ستایش وشایسته‌نیایش‌هستند؛ وهمه کوههای خرمی راستی‌بخشنده‌را میستاییم؛ وهمهٔ دریا های‌مزدا آفریده‌را میستاییم؛ وهمه آتشهارامیستاییم؛ وهمه سخنان راست‌گفته‌شده را میستاییم ؞

۱۱ وهمه اینان را باپیوستگی باأشا ، با پیوستگی باآرمیتی ، میستاییم ، از برای پناه وسرداری وپاسبانی ونگاهداری [٤] . بکند مایهٔ زندگی خوب‌من باشید. باگاتهای پاك ، ردان ، شهریاران پاك را همیخوانیم و میستاییم از برای پناه و سرداری وپاسبانی ونگاهداری.بکند مایهٔ زندگی‌خوب‌من‌باشید ، ازبرای خود ، ازبرای‌روان‌خویش [شمارا] همیخوانم و ما میستاییم از برای پناه و

---

۱ ـ یعنی گفتار ایزدی اندیشه‌ها وکردار ها وگفتار های زشت را نابود کند آنچنانکه آتش‌هیزم خشك‌را بسوزاند .

۲ ـ بجای بالا :اوروثمی uruthmi ازریشهٔ رئود raod رستن و روییدن وبجای ریشه : ورشجی varəshaji

۳ ـ جانوران سودمند مراداست. نگاه کنید بجلد ۲ یشتها (جانوران‌پنجگانه) ص ٦۱،درنخستین پاره ازنخستین‌کرده ویسپرد نیز از این جانوران پنجگانه یاد شده، نگاه کنید بآنجا.

٤ ـ نگاه کنید به‌پارهٔ ۲ ازهات ۵۸

سرداری و پاسبانی ونگاهداری [خودمان] .:

۱۲ خرداد پاك ، ردپاکی را میستاییم؛ امرداد پاك ، ردپاکی‌را میستاییم ؛ پرسش[1] پاك اهورایی ، ردپاکی‌را میستاییم ؛ کیش پاك اهورایی ، ردپاکی‌رامیستاییم ؛ یسنا ، هفت‌هات توانای‌پاك ، ردپاکی‌رامیستاییم .:

۱۳ او ، زرتشت پاك ، آرزومند است که دوست پناه بخشد ؛ پاکدینی ازپاکدین دیگر ، دوستی‌ازدوست دیگر ، دستگیری‌کند . این‌است بتوگویم که این بهتر است « چه دروغپرست نیکخواه دروغپرست است ، راستی پرست آن کسی است که دوست یك راستی‌پرست است »[2] .:

۱۴ آری ، این بهترین سخن را اهورامزداگفت بزرتشت: آری‌این را ای زرتشت درپسین گردش زندگی از برخوان[3] .:

۱۵ زیرا ، اگر توای زرتشت این سخن را در پسین‌گردش زندگی ازبر بخوانی ، من اهورامزدا ، روانت‌را ازبدترین زندگانی‌دوربدارم[4] ، باندازهٔدرازا وپهنای این زمین من دور بدارم . و این زمین را بهمان اندازه که دراز است ، بهمان اندازه پهناست . .:

۱۶ اگر تو خواستاری ، ای پاکدین ، در اینجا از اشا بهره ور شوی (و) روان تو از زبر چینودُ پل[5] بگذرد [و] با برخورداری از اشا به بهترین هستی

۱ـ پرسش = فرشن [illegible] : مقصود پرسشی است که پیغمبر از اهورامزداکرده ودر پاسخ کیش مزدیسنا بدو نموده شده ، درگزارش پهلوی نیز این واژه به پرسش گردانیده شده ودرتوضیح آورده : « اوستا وزند »

۲ـ جملهٔ پسین ازگاتها ، یسنا ٤٦ میباشد .

۳ـ گردش یا دوره اوروئس [illegible] urvaêsa بمعنی انجام وپایان ومقصد هم‌آمده است از اوروئس [illegible] urvaês گردیدن .

٤ـ بترین زندگی یاهستی، دوزخ و بهترین هستی،بهشت است.

٥ـ چینوت پل = پل صراط . نگاه‌کنید بدومین‌گزارش گاتها « چینود پل »

(بهشت) گرایی ، اشتوت گات را برای کامروایی (اوشتَ تات) فرو خوان [1]
(زوت وراسپی) « اوشتا اهمایی » بکام دل خواستارم ازبرای هریك ، آنچه
راکه او خواستاراست ، که مزدا اهورای کامفرما ، بدو ارزانی داراد، بنیروی
پایدار رسیدن و راستی داشتن - این را بمن ببخشای ای سپندار مذ ـ شکوه
پاداش [و] زندگی منش نیك (دوبار) .:.

۱۷ کارومنش خوب رامیستاییم ، منش خوب و کار را میستاییم از برای پایداری
کردن در برابر تاریکی ، از برای پایداری کردن در شیون ومویه[2] (سه بار)
(زوت) درستی ودرمان را میستاییم ، پرورش و بالش را میستاییم ، از برای
پایداری کردن دربرابر دردها و بیماریها .:.

۱ـ اشتوت گات uštavaitî (یسنا ، هات۴۳-۴۶) «کامروایی» رابجای اوشت تات uštatât آوردیم یعنی جمله‌ای که‌واژهٔ اوشت رادربردارد واین همان بند۱ ازیسنا۴۳ میباشد که با واژه‌های اوشتااهمایی uštâ ahmâi آغاز میگردد . ترجمهٔ نخستین نیمهٔ این بند بواسطهٔ صنعت شعری که درآن بکار رفته و واژهٔ اوشتا درآن تکرار شده ، دشوار است . اوشت ušta اسم مفعول است ازمصدر وس vas (خواستن و آرزو کردن) یعنی خواهش شده ودرخواست گردیده و آرزوشده درجزء واژه های مرکب نیز بسیار آمده ازآنهاست . اوشت برتی ušta bərəti که در پارهٔ ۷ از هات ۶۲ و در پارهٔ ۱۴ از هات ۴۸ آمده یعنی تقدیمی آرزو شده یا تقدیمی و نذری شایسته و برازنده آنچنانکه دل بخواهد . در گزارش پهلوی به نوك برشنیه nêvak barišnîh یعنی پیشکش نیکو. اوشت نیز بمعنی نیکی‌و سعادت‌وعافیت‌است . اوشتی uštî یعنی خواهش، آرزو، درپهلوی کامك (کام) آورده اند . وسث vasatha خواهش ، آرزو ، کام ؛ وسوخشتر یعنی شهریارکامروا ، آزاد ، مطلق ، باراده وخواهش وکام خویش فرمانگزار.

۲ ـ این پاره تا اینجا سه بار خوانده میشود ـتار یکی بجای تمنگه təmanh در فارسی تم شده. نگاه کنید بیادداشتهای گاتها ص ۱۳۷ بیادداشت شمارهٔ ۶ ؛ شیون، خشی xshi ، مویه ، امیوا amayavâ درمزدیسنا اهریمنی‌است درگفتاری جداگانه ازآنهاسخن‌داشتیم نگاه کنیدبآن .

۱۸ گفتار سراسر خوانده شده را میستاییم [و آنچه هم] از گاتها انداخته شده باشد[1] ، ما میستاییم. گاتها رد شهریار پاك رامیستاییم .
ستوت یسنیه را میستاییم ،آن نخستین آیین (داد) جهان‌را
سراسر پخش ستوت یسنیه را میستاییم . روان خود را میستاییم ، فرورد خود را میستاییم .:.

۱۹ـ۲۱ آفرین نیك پارسا را میستاییم و[خود] پارسا، مرد پاك را میستاییم . . .[2] .:.

۲۲ فرورهای نیك توانای پاك ، پاکدینان را میستایم ، همیخوانم ، همیسرایم.
ما میستاییم فرورهای خان ومان ، ده ، شهر، کشور ، زرتشتوم را[3] .:.

۲۳ آذر پاك پسر اهورا مزدا ، رد پاکی‌را میستاییم . نیز[آب] زوررا ، نیز کستی این برسم پاكِ از روی راستی گسترده شده ، ردپاکی را ، اپام‌نپات را میستاییم.
نریوسنگ را میستاییم . ایزد دامویش او پَمَن دلیر را میستاییم ، روانهای مردگان را میستاییم، آن فرورهای پاکدینان را[4] .:.

۲۴ رد بزرگوار، آن اهورا مزدا را میستاییم، آنکه درپاکی برترین، آنکه‌درپاکی سرآمد است. همه سرودهای زرتشتی‌را میستاییم و همه کردارهای نیك‌کرده شده ، آنچه شده و آنچه‌خواهد شد، میستاییم.[5]

۱ـ یعنی سرودهای گاتها درخور ستایش است چه سراسر آن خوانده شود و چه بخشی از آن .

۲ـ پاره‌های ۱۹ـ۲۱ ازهات ۷۱ = با پاره های ۱۴ـ۱۶ از هات ٦، نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۴۸ـ۱۴۹.

۳ـ پارهٔ ۲۲ ازهات ۷۱ = با پارهٔ ۱۸ ازهات ۱۷ وپارهٔ ۱ از هات ۲٦، نگاه کنید بجلد ۱ یسنا وجلد ۲ یشتها بپارهٔ ۲۱ فروردین یشت .

۴ـ پاره های ۲۳ـ۲۴ از هات ۷۱ = با پارهٔ ۹ ازهاونگاه و = با پارهٔ ۵ از کردهٔ هفتم ویسپرد . نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۱۵۵ـ۱۵٦ .

۵ـ پارهٔ ۲۴ از هات ۷۱ = با پارهٔ ۴ از هات ۵۷ جزاینکه دراین پارهٔ اخیر درآغاز آن ، این جمله افزوده شده : سروش پاك را میستاییم . نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ۴ ازهات ۵۷ .

« ینگهه هاتام . . . »

(زوت و راسپی) « یثا اهووئیریو » . . . (دوبار) .:.

۲۵ (زوت) ازپی پاداش پسین ، از برای بهترین کنش که بچارپا رامش بخشند و خورش دهند[۱]

ایدون ازبرای او(چارپا) مزدابدستیاری‌اشا (اردیبهشت)گیاه برویانید[۲] .:.

۲۶-۲۸ بشود بکام و خواست [خویش] تو ای اهورامزدا، بآفریدگان خود شهریاری کنی. . .[۳] .:.

۲۹-۳۱ تا اینکه نهاد (منش) ما شاد شود وروان کامیاب[و] خرسند. . .[٤] .:.

۱ــ این جمله از ، هفت هات ، یسنا ۳۵ پـارهٔ ٤ برداشته شده و در پارهٔ ۱ از کرده ۲۲ ویسپرد هم بآن برمیخوریم .

۲ــ این‌جمله از گاتها ، یسنا ٤۸ برداشته شده است .

۳ــ پاره‌های ۲۶-۲۸ ازهات ۷۱ = با پاره‌های ۵ ـ ۷ از هات ۸ و پاره های ۸ ــ ۱۰ از هات ٦۰، نگاه‌کنید بجلد۱ یسنا ص ۱۵۷ وبیادداشت پارهٔ ۸ از هات ٦۰در همین‌جلد .

٤ ــ پاره‌های ۲۹-۳۱ از هات ۷۱ = با پاره۱۱-۱۳ از هات ٦۰، نگاه‌کنید بآنجا .

یسنا، هات۷۲

۱-۵ (زوت) اهونَ وئیریه را همیخوانم ، اندر زمین واندر آسمان . . .
«یثااهووئیریو. . . »[1] (دوبار) ∴

۶ ستایش‌ونیایش ونیرو وزور آرزومندم، ازبرای‌اهورامزدای رایومندِ خرهمند، امشا سپندان ، مهر دارندهٔ دشتهای فراخ ورام چراگاه خوب بخشنده[2] ∴

۷ خورشید بیمرك(جاودانی) شکوهندهٔ تیزاسب؛ اندروای در بالا کارگر ، که دیدبان آفریدگان دیگر است ـ آنچه از توای اندروای‌که از سپند میتواست ـ راست ترین دانش مزدا دادهٔ پاك ؛ دین‌نیك مزدیسنا ؛ ماراسپند کارگر؛ آیین دشمن دیوها ؛ آیین زرتشتی؛روش کهن ؛ دین نیك مزدیسنا ؛ گروش به ماراسپند؛ هوش دریافتن مزدیسنا؛ آگاهی از ماراسپند ؛ خرد مادرزادی مزدا داده ؛ خرد باگوش فراگرفته مزدا داده ؛آذرپسراهورامزدا ؛ ترا ای‌آذر پسر اهورا مزدا با همهٔ آتشها ؛کوه اوشیدرن مزدا داده [و] آسانی بخشنده همهٔ ایزدان پاك مینوی [و] جهانی ، فرورهای نیرومند بسیار پیروزگر پاکدینان؛ فرورهای نخستین آموزگاران کیش ؛ فرورهای‌نیاگان(نَبا نَزدیشتان)[3] ∴

۸ ستایش و نیایش ونیرو وزور آرزو مندم از برای توای آذر پسر اهورا مزدا

۱ـ پاره های ۱ـ۵ از هات ۷۲= پاره‌های ۱ـ۵ از هات۶۱ نگاه‌کنید بآنجا.

۲ـ پاره ۶ از هات ۷۲ (جز پنج واژه نخستین‌آن) = پارهٔ ۲۳ از هات ۲۲. نگاه‌کنید بجلد ۱ یسنا ص ۲۱۸.

۳ـ از پاره های ۲۴ـ۲۷ (جزیك‌دوجملهٔ پسین آن)هات۲۲،پاره۷ازهات۷۲ساخته شده است . همین یك پاره (پاره ۷) نیز برابر است باپاره‌های ۱۸ـ ۱۹ ازهات ۶۶ جزاینکه یك جمله که در پایان پارهٔ ۱۹ ازهات ۶۶ دیده میشود ، افزوده آنجاست .

«اشم‌وهو. . . (سه‌بار)

(زوت و راسپی) « یثا اهو وئیریو . . . » (دوبار)

ستایش ونیایش ونیرو وزورآرزومندم ازبرای اهورامزدای رایومندِ خرهمند امشاسپندان، مهردارندهٔ دشتهای فراخ ورام چراگاه خوب بخشنده؛ خورشید بیمرگ شکوهندهٔ تیزاسب ، اندروای در بالا کارگر...[1]

(زوت) ستایش ونیایش و نیرو وزور آرزو مندم از برای تو ای آذر پسر اهورامزدا[2]

(زوت و راسپی) « اشم وهو . . . » ∴

۹ اهمایی رئشچه . . . » ازبرای او فروغ و فر، ازبرای اوتندرستی، ازبرای او پایداری‌تن، ازبرای اوپیروزی تن، ازبرای اوخواسته بسیار آسایش‌بخشنده...[3]

« اشم وهو . . . »

هزار درمان، ده هزار درمان (سه‌بار)[4]

بیاری من‌آی ای مزدا (سه بار)[5]

اَمَ خوب ساخته‌شده خوب بالا، بهرام‌اهورا داده و اُوپرتات شکست دهنده را [میستاییم] ∴

۱۰ رامِ چراگاه خوب بخشنده، اندر وای در بالا کارگر که دیدبان آفریدگان دیگراست

آنچه ازتوای اندروای، که از سپند مینواست [میستاییم]

۱ـ پاره های ٦ـ۷ همین هات دراینجا تکرار میشود .

۲ـ همان نخستین جمله ازپاره ۸ دراینجا تکرار شده است .

۳ـ اهمایی رئشچه . . . همان پاره ۱۱ از هات٦۸ میباشد، نگاه کنید به‌آنجا و بجلد خرده اوستا ص ۸۸ .

٤ـ نگاه کنید بخرده اوستا ص۸۹ بیادداشت شماره ۱، نگاه کنید بانجام پاره ۱۵ ازهات ٦۸ .

٥ـ نگاه کنید بخرده اوستا ص ۷٤ بیادداشت شماره ۳

ثواش گزند ناپذیر، زمانهٔ بیکرانه ، زمانهٔ جاودانی‌را [میستاییم] [۱]
«اشم‌وهو . . . »

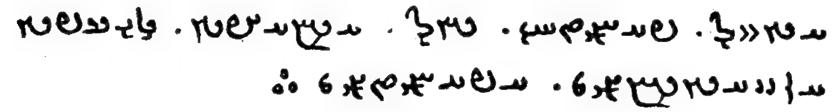
☆☆☆

۱ــ درباره ام 𐬀𐬨𐬀 Ama واوپرتات 𐬎𐬞𐬀𐬭𐬀𐬙𐬁𐬝 Uparatât وثواش 𐬚𐬎𐬁𐬱𐬀 Thwâsha و زمانهٔ بی‌کرانه Zravâna akarâna 𐬰𐬭𐬎𐬎𐬁𐬥𐬀 𐬀𐬐𐬀𐬭𐬀𐬥𐬀 (زروان اکران) وصفتهایی که ازبرای ثواش آمده : خواذات 𐬓𐬀𐬜𐬁𐬙𐬀 Xvadhâta و ازبرای زروان اکران آمده : درغوخواذات 𐬛𐬀𐬭𐬆𐬖𐬋 𐬓𐬀𐬜𐬁𐬙𐬀 darəghô Xvadhâta نگاه کنید به‌خرده‌اوستا صفحهٔ ۸۹ و ۹۱ و ۱۹۵ چنانکه دیده میشود ازبرای ثواش که جوّ باشد صفت خواذات که لفظاً بمعنی‌خودداد (به قانون خود استوار یا به داد و آیین خویش‌پایدار) میباشد و در فارسی‌خدا شده ، آورده شده است . همچنین ازبرای زروان صفت درغو (= دیر، درنگ) خواذات آورده شده که یکی‌را بگزند ناپذیر و دیگری را بجاودانی گردانیدیم .

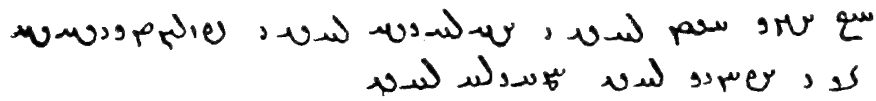
۱۱ راه یکی [است] آن [راه] راستی [است] ، همه دیگر [راهها] بیراهه [است] . . .[1] ::

پایان یسنا

۱ــ در پایان یسنا چنانك در پایان ویسپرد ، « راه یکی است » افزوده شده است . بدبختانه نیمی ازاین قطعه بدست نویسندگان اوستـا خراب شده است . در یك نسخهٔ خطی یسنا که در سال ۶۹۲ یزدگردی (= ۱۳۷۹ میلادی) نوشته شده ، این قطعه کاملا یادگردیده است برابر نخستین نیمهٔ این قطعه :



راه یکی است و آن راه راستی است ، همهٔ راههـای دیگر بیراهه است ، در ارداویرافنامه ۱۰۱ فقرهٔ فصل ۱۵ آمده :



یعنی « یك راه راستی هست و بس ، این راه کیش پیشین است و همه راههای دیگر نه راه اند » .

نیمهٔ دیگراوستایی این قطعه که خراب شده و معنی درستی ازآن بر نمیاید بخط لاتین چنین‌خوانده میشود :

anrahe . mainyə̄uš . nasištam . daênam . daêvayasnanam . parajîtîm . mašyanam . frakərəitîm . ?

شاید چنین معنی‌داشته باشد : بیراهه ای که یکسره بدین زیان آور اهریمن و بزندگی و کردار مردمان دیویسنا کشاند ؟

نگاه کنید به :

Avesta Von Geldner IB . S. 239;Zend-Avesta par Darmesteter Vol. III p. 149 – 150 .;

Avesta. Die Heiligen Bücher Der Parsen Von F. Wolff. Strassburg 1910 S. 104

Arda viraf . The Pahlavi Text. prepared by J. Asa. Revised and translated by Haug

آتش

آتش

نیارا همی بود آیین و کیش | پرستیدن ایزدی بـود بیش
بدان که بدی آتش خوبرنك | چو مرتازیان راست محراب سنك[1]

در گزارش اوستا چندین بار از آتش سخن داشتیم[2] ، اینک دگربار آن را یاد کرده ،سخنانی چند بر آنچه تاکنون گفته ایم میافزاییم. در سراسر اوستا از کهنترین بخش آن گاتها تا بخشهای دیگر آن نامه مینوی که نو خوانده شده ودر همهٔ نوشته‌های پهلوی و پازند دینی و در بسیاری از نوشته‌های یونانیان ورومیان و نویسندگان دیگر باستانی ، درسخن از ایران باستان و در ادبیات فارسی هم همواره با آتش برمیخوریم . بهر جـای که روی آوریم و بهر چیز این کشور که دست یازیم ، با آتش سر و کاری پیدا میکنیم، آنچنانکه درهمه جا با آخشیجی[3] که نیاگان ما را همیشه دلگرم و روشن روان داشته، روبرو میشویم .

آری کارنامه ایران باستان و دین کهنسال آن و فرهنك دیرین آن را نمیتوان از آتش جدا ساخت ، تا بوده ایرانیان درهنگام ستایش در برابر این فروغ ایزدی سرفرود آورده‌اند، ازینرو آتشپرست پنداشته شده‌اند.

درین گفتار بر آن نیستیم که گرایش ایرانیان را با آتش ناچیز نشان دهیم و نیایش و نماز آنان را در برابر آن نادیده انگاریم .

از روزی که مردم آریایی نژاد (ایرانیان و هندوان) در پهنهٔ کارزار گیتی شناخته

---

۱ ـ شاهنامه فردوسی جلد ۱ چاپ بروخیم، تهران ۱۳۱۳ ص ۱۸ شعر ۱۶-۱۷

۲ ـ نگاه کنید بگزارش اوستای نگارنده : یشتها جلد ۱ ص ۵۰۴ ـ ۵۱۵

۳ ـ آخشیج = آخشیگ: بمعنی عنصر درست است و پیشینیان بهمین معنی بسیار بکار برده اند .

خداوند ما کاین جهان آفرید | بلند آسمان از برش بر کشید
فراز آورید آخشیجان چهار | کجا اندرو بست چندین نگار
برین آتش است فرودینش خاك | میان آب دارد ابا باد پاك

ابوشکور

نگاه کنید بلغت نامه دهخدا

شدند، مردمی شناخته شدند که آتش را در پرستشگاهان خویش گرامی و بزرك میداشتند.
بگواهی اوستا و ودا Veda سرودهای آتش همواره در سرزبانهای نیاگان پارسای ما بود . در سنگنبشتهایی که از هخامنشیان بجای مانده ، بسا داریوش در برابر آتشدان بستایش ایستاده است ، در لشکر کشیهای آنان پیشاپیش سپاهیان کشورگشای ایرانیان آتشدانهای زرین و سیمین دیده میشد، پیش از پیکار در آتشکده بمیانجی زبانهٔ آتش ازاهورامزدا پیروزی و رستگاری پژوهش میکردند ودرروی هزاران سکه پادشاهان روزگاران پیش ، آتشدان دیده میشود.

پس از چیره شدن تازیان بایران و چندین سده پس از آن ، بازدرسراسر ایران زمین بزرك آتشکده‌ها روشن بود یا آنچنانکه گروهی از نویسندگان پیشین نوشته‌اند، برخی از آنها خاموش و ویران و برخی دیگر مسجد گردید.

خود واژهٔ «پرستیدن» درفارسی گویاست که ایرانیان درپیرامون آتش گرد آمده، بستایش و نیایش میپرداختند. «ستا» دراوستا و پارسی باستان و سانسکریت بمعنی ستادن (استادن، ایستادن) است باجزء یا پرفیکس préfixe (پیشاوند) « پر » که درپارسی باستان پری pariy و دراوستا پئیری pairi ، بمعنی گرداگرد و پیرامون است، درآمیخته است وروی‌هم یعنی پیرامون چیزی ایستادن یا گرداگرد چیزی (بنیایش) ستادن[1] . در بارهٔ ایرانیان، در گرداگرد آتش بستایش ایستادن، بیش از هرچیزدیگر براز نده است.

واژهٔ دودمان نیزدرفارسی گویاست که درپیرامون آتشدان یا ازجایی که دودی برخاسته و آتشی برافروخته شده ، خان ومان خاندان ایرانی ساخته شده است[2].

---

۱ ــ همین پرفیکس در سرچند واژه دیگر فارسی نیز دیده میشود، از آنهاست «پراکندن» : کن Kan در پارسی باستان و اوستا بمعنی کندن است و با جزء پری pariy درفارسی پراکندن شده است .

۲ ــ در بارهٔ « مان » که در اوستا دمان dəmâna و نمان nmâna بمعنی خانه و آشیان است نگاه کنید به بخش دوم گاتها، یادداشتها ص۱۲٦ شمارهٔ ٤
درسانسکریت dhûma و در لاتین fûmus بمعنی دود است

دودمان در پهلوی دوتك مانك یا دوتك تنها چنانکه دوده تنها درفارسی بمعنی خاندان است [۱] همانند این در لاتین فکوس focus جایی است که در آن آتش افروزند وهم بمعنی خاندان است، ازهمین بنیاداست واژه فویه foyer در زبان فرانسه که بهر دومعنی رایج است: آتشدان یا اجاق ، خانواده یافامیل [۲]

آتش که نزدهمهٔ مردم جهان ستوده بوده و درهمهٔ دینهای بزرك گرامی داشته شده ، نزدایرانیان بیش از مردم دیگربزرگ داشته شده است. برای اینکه بارزش این آخشیج سودمند نزد ایرانیان پی بریم باختصار داستان پیدایش آن را نزد برخی از اقوام باستانی و ستایش آن را نزد آنان یاد میکنیم وپیش ازاینکه بآن بپردازیم ازخود واژهٔ آتش سخن میداریم.

---

۱ ــ دوتك dutak در گزارش پهلوی اوستا (فرگرد پانزدهم وندیداد پارهٔ ۱۲) بمعنی خاندان بکاررفته است وبهمین معنی در فصل نخست ارتخشیر پابکان پارهٔ ١٤ آمده است. همچنین است دوده درفارسی :

همه مرز ایران پر ازدشمن است بهر دوده ای ماتم وشیون است

(شاهنامه بروخیم جلد۱ ص ۲۹۲ شعر ۱۹۲)

۲ ــ اجاق یا اوجاق ترکی است بمعنی جایی که در آن آتش افروزندیا آتشدان، همچنین بمعنی خاندان ، خانوار ، دودمان وگروه دینی ولشگری است . (ترك وفرانسه لسانلرینك لغتی پاریس ۱۸۳۵)

اما واژه کانون که دیرگاهی است بزبان فارسی راه یافته، بابلی است: کانونو Kanûnu یاکینونو Kinûnu بمعنی آتشدان یااجاق است، همچنین نام دو ماه ازسال است ، کانون اول وکانون دوم :

دوتشرین ودو کانون وپس آنگه شباط و آذر ونیسان ایار است
حزیران و تموز و آب وایلول نگه دارش که ازمن یادگاراست

(نصاب الصبیان)

ابوریحان بیرونی درآثارالباقیه چاپ لیپسیك ص۲۸۸ ــ ۳۰۱ درماههای سریانی ازکانون الاول وکانون الاخر یادمیکند، در فارسی واژه کانون بهردومعنی بکار رفته :

گرنه هوا خشمناك و تافته گشتست گرم چرا شد چنین چو تافته کانون

(ناصرخسرو ص ٣٥٤)

همو گوید :

نثار آرد عروسان را ببستان زگوهرهای الوان ماه کانون (ص ۳۲۸)

نگاه کنید به :

Akkadische Fremdwörter Von H. Zimmern, Leipzig 1917 S 32
Babylonisch-Assyrisches Glossar Von C. Bezold, Heidelberg 1926, S. 144

واژهٔ آتش دراوستا آتر âtar، آثر âthr، آتِر âtərə، آتر âtr آمده‌است درپارسی باستان آتر âtar میباشد که در واژهٔ آتریَه دیَه Atriyadiya که نام یکی از ماههای پارسی باستان‌است (نوامبر ـ دسامبر)ودرسنگنبشته‌داریوش در بغستان (بیستون)بجای‌مانده‌است،لفظایعنی ماه ستایش آذر . آذرهمان واژهٔ پارسی باستان است که تا ، به ذال بر گشته است، درپهلوی آتور âtur همچنین آتش âtas آمده است .

واژهٔ آتش همان واژهٔ « آتر»اوستایی وپارسی‌باستان‌است که در حالت‌فاعلی (Nominatif) بمارسیده است وبهمین حالت دراوستا بکار رفته : آترش âtarš چنانکه در فرگرد (فصل)ه وندیداد پارهٔ۹ وجز آن . آتش یگانه واژه‌ای نیست که باعلامت فاعلی باستانی ، درفارسی بجای مانده باشد . نام دوتن از پادشاهان هخامنشی که کورش و داریوش باشند نیز با همین نشان بما رسیده است . این نامها باحروف او (u) انجام‌یافته :کوروKuru، دارَیَوَاو Dârayavau (لفظاً دارنده وهی= بهی) در حالت فاعلی علامت «ش» میگیرد:کوروش Kurush ، دارَیَوَاوش Dârayavaush (منم کورش ،گفت‌داریوش). دیگرازواژه‌هایی که بانشان« ش»باستانی بمارسیده ،واژهٔ«مجوس»است،دراینجا«ش»به «س»بر گشته است. درپارسی‌مگو Magu چندین بار درسنگنبشته بیستون آمده ودراوستا مُغو Moghu[1] و درپهلوی و فارسی مُغ شده[2] ، ازهمین واژه‌است « موبد» نامی‌که به پیشوای دینی زرتشتی دهند (در پهلوی مُغوپت) مگوش باهمان نشان «ش» فاعلی ازپارسی باستان بزبان ارامی در آمده وپس از آن بهیئت « مجوس » بزبان‌عربی در آمده واز آن همه پیروان دین

---

۱ ـ یکبار دریسنا ٦٥ پارهٔ ۷ مغوتبیش moghu-tbish آمده ، صفت است بمعنی مغ آزار یاکسی که مغان را بیازارد

۲ـ ازعدو آنگاه کن‌حذر که‌شوددوست   وزمغ‌ترس آنزمان که گشت‌مسلمان

ابوحنیفه اسکافی

چو شب رفت و بردشت‌پستی گرفت   هوا چون مغ آتشپرستی گرفت

عنصری

مزدیسنا یا زرتشتیان اراده کنند[1]

اما اینکه ازواژه آترش âtarš درحالت فاعلی ، درفارسی حرف « را » افتاده، آتش گفتند، اینگونه افتادگی درفارسی همانند بسیار دارد ، از آنهاست واژهٔ کرشور Karshvar که درفارسی کشور شده ؛ ارشک Aršaka که در سنگنبشتهای هخامنشی آمده و این همان نامی است که امروزه اشك (اشکانیان) گوییم ؛ ارشتات Arštât نام یکی از ایزدان زرتشتی است، در پهلوی ارشتات و در فارسی اشتاد شده، ایزدی است که نگهبانی روز ۲۶ هرماه با اوست و نام کسی است[2] ، ترشن tarshna ، در فارسی تشنه گوییم[3] ؛ واژهٔ پاشنه در اوستا و پارسی باستان بجای نمانده امادرسانسکریت پارشنی pârshni بهمین معنی بجای مانده، و این میرساند که درزبانهای باستانی رایج ایران زمین هم این واژه، حرف «را» در برداشت؛ پرشت paršta همان است که در پهلوی و درفارسی

---

۱ ـ واژه مجوس پیش از اسلام بزبان عربی درآمده ودرقرآن یکباردرسورهٔ حج ، آیهٔ هفدهم با صابئین و نصاری یادگردیده است

نگاه کنید به: Foreigne Vocabulary of the Qurân by Arthur Jeffery, Baroda 1938. p. 259

۲ـ چو اشتاد و خراد برزین پیر دو دانای گوینده و یاد گیر
(شاهنامه چاپ بروخیم جلد ۹ ص۲۹۱۰ شعر ۲۰)
چنین گفت اشتاد کای شاد کام من اندر نهانی ندارم پیام
(شاهنامه چاپ بروخیم جلد ۹ ص ۲۹۱۳ شعر ۷۵)

۳ـ ترشن: درگوش (درواسپ) یشت پارهٔ۹، زامیادیشت پاره‌های ۶۹ و۹۶ ، فرگرد۷و ندیداد پاره ۷۰ آمده است درسانسکریت trsnâ آمده‌است .

هرچند نمیدانیم که دراوستاو پارسی باستان چه واژه‌ای بجای واژهٔ« گرسنه» کنونی بکار میرفته ، اما هیئت دیگر آن که« گشنه» باشد، میرساند که از قاعده کلی بیرون نیست و حرف«را» پیش ازحرف«شین» افتاده‌است، دربسیاری از گویشهای ایرانی بهمین واژه بر میخوریم چنانکه گوشنك gušnag در گویش بلوچی و وشنه vašna درگویش زرتشتیان(باتبدیل یافتن«ك» به«و» وجز اینها (در پهلوی گورسك gursak) نگاه کنید به :

Etymologie des Balûčî Von W. Geiger; München 1890 S. 20

و به‌فرهنگ بهدینان، گردآوری جمشید سروشیان تهران ۱۳۳۵

و به : Zur Kenntnis der mitteliranischen Mundarten VI Von christian Bartholomae; Heidelberg 1925 S. 65-66

پشت گوییم و در سانسکریت پرشته prštha آمده است ؛ و رِش varəsha بمعنی درخت است[1] و در گزارش پهلوی اوستا (=زند) به ویشك vêshak گردانیده شده ودر فارسی بیشه شده و بمعنی جنگل میگیریم ، در سانسکریت vrksà آمده است ، واژه فرموشیدن (فراموشیدن) در اوستا و پارسی باستان بجای نمانده اما در زبان دیگر آریایی که سانسکریت باشد پرَمرش pra – marsh در دست است،فراموشت که درفارسی دیده میشود، درسانسکریت پرمرشت pra-marshta میباشد[2] چنانکه در همهٔ این واژه ها دیده میشود، در فارسی حرف «را» پیش از حرف «شین» افتاده است ، واژهٔ آتش هم پس از درنوردیدن چندین هزارسال، درست از روی قاعده بما رسیده است .

آثرَوَن

در سخن از آتش فرصتی بدست آمده که واژهٔ آثرَوَن âthravan= (اثورون athaurvan) را ، نامی که به پیشوایان دینی زرتشتی داده شده، یاد آور شوم . چون آتش = آذر در دین مزدیسنا ستوده است ، چنین مینماید که آثرَون باید از آتر (= آتش) در آمده باشد و او پیشوایی است که بنگهبانی آتش گماشته است . همانندی این دو واژه بهم در خود گزارش پهلوی اوستا (زند) در روزگار ساسانیان مایه اشتباه شده‌است. درفرگرد سوم وندیداد پارهٔ ۲ بواژهٔ آثرَونت برمیخوریم و آن صفت است بمعنی آذرمندیا از آتش برخوردار. گزارندگان اوستا آنرا در پهلوی به آسرونومند âsrônômand گردانیده اند و آن را با واژهٔ آثرون âthravan که گفتیم پیشوای دینی است ، یکی پنداشته اند و همین مایه اشتباه دارمستتر Darmesteter شده که در گزارش اوستای خود آن رابمعنی ازپیشوا

۱ـ درفرگرد ۲۲ وندیداد پاره ۱۹ آمده است .

۲ـ در داستان ویس ورامین آمده :

که شهرو راه مینو را مفرموش سخنها ام بگوش دلت بنیوش

(چاپ کلکته باهتمام لیس Lees ص ۵۰ شعر ۱۳)

شهرو ، زن شاه قارن ، پادشاه کشور ماه (ماد) ومادر ویس است، شعری که یاد شده ، درنامه ایست که شاه موبد بشهرو نوشته است

برخوردار گرفته است (avec prêtre)[۱]

واژه آترون âthravan یا اثئوروَن athaurvan و اثئورون athaurun بمعنی پیشوای دینی در اوستا بسیار آمده و در همه جا درگزارش پهلوی اوستا به آسروك âsrôkیا آسرَون âsravan گردانیده شده است.

همچنین واژهٔ مرکب آثرَوُپوتهر âthravô puthra که دریسنا ، هات دهم پارهٔ ۱۵ آمده (درتأنیث âthravô puthrî) که صفت است بمعنی آتربان پوریا کسی که‌فرزندش‌پیشوای دینی‌است ، درگزارش پهلوی گردانیده شده به آسروك (بنمن) پسر âsrôk (benman) pusar

بنیاد واژهٔ آثرُوَن بدرستی دانسته نشده است .

آتورپاتکان دیرگاهی است که بخش بزرگی از سرزمینهای شمال غربی ایران آتورپاتکان Aturpâtakân نامیده شده‌است این‌نام‌درنوشتهای یونانی اتروپتنه Atropatene ودرنوشتهای‌ارمنی اترپتکان Atrpatakân یاد گردیده است‌وهمان‌است که‌امروزه آذربایجان (آذربایگان = آذربادگان) گوییم[۲] ، بسادر نوشتهای تازی آذربیجان آمده است. شك‌نیست که دراین نام‌واژه آذر (= آتش)

۱- نگاه‌کنید به : Zend-Avesta par J. Darmesteter. Vol. II p. 34
و به Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp. 66 und 324
بنفی در فرهنك سانسکریت خود درجایی که واژهٔ سانسکریت athravan را یادمیکند مینویسد :

athravan (barroved from the Zend âthra-van, derived from âtar, fire) 1 a priest, 2 the name of a Rishi or saint, 3 The Atharvaveda

ناگزیر اینهم سهوی است از بنفی . áthravan سانسکریت با آترون âthravan اوستایی یکی است اما بن واژه چنانکه گفتیم روشن نیست

نگاه‌کنید به: Sanskrit English Dictionary by Benfey p.13
و به: The Practical Sanskrit-English Dictionary by Vaman Shivram Apte Bombay 1924

آنچه نگارنده در دومین‌گزارش گاتها، بخش نخست صفحه یف و صفحه یص نوشته‌ام و آتهرون âthravan را از آثر = آذر یادکرده ام ، نیز اشتباهی است

۲ ـ گزیده هرچه درایران بزرگان   زآذربایگان وری وگرگان
(ویس ورامین)

بجای مانده ، اما این سرزمین بدین روی که در آنجا آتشکدهای بسیار بوده ، چنین خوانده نشده‌است آنچنانکه یاقوت حموی (۵۷۵ ـ ٦٢٦) پنداشته مینویسد : آذر در پهلوی آتش وبایکان بمعنی نگهبان است چون در آنجا آتشکده بسیار بوده ، چنین نامیده شده است[1]

ابن خرداذبه (درسدهٔ سوم میزیسته) نوشته‌که اسپهبذ شمال در روزگاران فرس ، آذرباذکان اسپهبذ خوانده میشد[2] . بزودی‌خواهیم‌دید که‌نوشتهٔ ابن‌خرداذبه ، نزدیکتر بوجه تسمیه آذربایجان است .

درنامهٔ پهلوی شهرستانهای ایران آمده: پت کوست آتورپاتکان‌شترستان گنجك فراسیاك‌تور کرت-شترستان آتورپاتکان‌، ایران گوشسپ آتورپاتکان‌سپاهپت کرت: درکرانهٔ آذرپاتکان شهرستان (پایگاه) گنجك‌را افراسیاب تورانی ساخت ـ پایگاه آذرپاتکان را ایران‌گشنسپ، سپهبد آذرپاتکان ساخت . در اینجا از دو پایتخت زمستانی وتابستانی شهریاران آذربایجان یادگردیده‌که یکی از آنها گنجك بوده ، در نزدیکی تخت سلیمان کنونی که ساخته افراسیاب تورانی پنداشته شده و پایگاه زمستانی‌که از آن نام برده نشده بایستی اردبیل باشد که آن ساخته ایران گشنسپ ، سپهبد آذرپاتکان شناخته شده‌است . ازاین دوپایگاه باستانی آذرباتکان

۱ـ أذربیجان ... قال‌ابن‌المقفع ،أذربیجان‌مسماة باذربن ایران‌بن الاسودبن سام بن‌نوح علیه‌السلام وقیل أذرباذبن بیوراسف وقیل‌بل آذراسم النار بالفهلویه وبایکان‌معناه‌الحافظ والخازن فکان معناه بیت النار اوخازن النار و هذا اشبه بالحق و احری به لأن بیوت النارفی هذه الناحیه‌کانت کثیرة جداً ... دردنبال این گوید : مردم‌آذربایجان راگویشی است که آن را أذریه خوانند وجز از خودشان ،کسی‌آن را درنمییابد ... آذربیجان در روزگارعمر گشوده شد ومرزبان‌آنجا باحذیفه سازش کرد که هشتصدهزاردرهم بپردازند باین شرط‌که دیگر کسی را از مردم آذربیجان نکشند و برده نگیرند وآتشکدها را خاموش نکنند...ومردم «شیز» را درآراستن جشنهای دینی بازندارند. نگاه کنید بیاقوت چاپ مصر ص ۱۵۹ـ۱٦۰ .

ابن‌الفقیه (درکتاب البلدان سال۲۹۰) پیش ازیاقوت، نوشته‌که بگفته‌ابن‌المقفع، اذربیجان بنام‌آذرباذبن ایران ... وبروایت دیگر بنام‌آذرباذبن بیوراسف ، نامیده شده است . دردنبال این نوشته : مغیرة بن شعبة در سال۲۲ آذربیجان رابگشود. نگاه کنید به کتاب البلدان چاپ لیدن ۱۳۰۲ ص ۲۸٤ .

۲ ـ وکان اصبهبذالشمال علی عهد الفرس یسمی اذرباذکان اصبهبذ. نگاه کنید به المسالك والممالك، چاپ‌لیدن ۱۳۰٦ ص ۱۱۸ .

(آذربایجان) بازسخن خواهیم داشت .

شك نیست که سرزمین آذربایجان بنام خاندان شهریارانی کـه در آنجـا از روزگار اسکندرفرمانروایی داشتند، بازخوانده شده‌است. آتربات از نامهای بسیار رایج ایران باستان بوده واین نام لفظاً یعنی آذرپناه یا کسی که ایزد آتش اورا نگهدارست، یا فرشتهٔ پاسبان آتش، پرستاراوست.

این نام از دوجزء درآمیختـه . از آتر (= آذر) و پات pâta کـه اسم مفعول است از مصدر پا pâ کـه در اوستا و پارسی باستان بمعنی نگـاهداشتن و پاس‌داشتن و پناه‌دادن بسیار بکار رفته‌است[1] همین‌واژه است که درپارسی پاییدن شده‌است. این نام خود میرساند که ایرانیان آتش را بزرك وگرامی میداشتندوخود را بپناه‌و پشتیبانی فرشتهٔ نگهبان آن میسپردند .

جزء «کان» که بنام سرزمین پیوسته : آتورپاتکان (معرب آن آذربایجان)، همان است که در بسیاری از نامهای سر زمینهای دیگر ایران هم دیده میشود ؛ از آنهاست گلپایگان (کلبادگان = گرباذگان معرب آن‌جرباذقان = جرباذقان) .

در فروردین یشت پاره ۱۰۲ « آتربات » که یکی ازپاکان وپارسایان است باچندتن از پارسایان دیگر که نامهای همه آنان باواژه آذر در آمیخته یادگردیده اند وفروورهایشان ستوده شده اند[2]

درمیان ناماوران روزگاران پیشین ، آتربات ، همزمان شاپوردوم، شاهنشاه

---

۱ ـ نگاه کنید به « یادداشتهای گاتها » صفحه ۲۵ شمارهٔ ۳

۲ ـ این نامها در پارهٔ ۱۰۲ فروردین یشت چنین آمده: آترونوش Atərə-Vanuš (یعنی دوستار آتش)؛ آترپات Atərə-pâta (آتش‌پناه)؛ آتردات Atərə-Dâta (آتش داد)؛ آترچیتهر Atərə-čithra (آتش‌چهر)؛ آترخوارنه Atərə xᵛârenah (آذرخره = آتشفر)؛ آترسوه Atərə-Savah (آتش‌سود) ؛ آترزنتو Atərə-Zantu (آتش‌پرگنه)؛ آتردئینگهو Atərə-Daiṅhu (آتش‌کشور) .

پیداست که این چهار نام پسین یعنی: کسیکه فرهٔ آذر ایزدی از آن‌اوست ـ کسیکه ازسودفرشته نگهبان آذر بهره وراست ـ کسی که ازسودایزدآذر، پرستارپرگنه(ایالت) برخوردار است ـ کسیکه ایزد آذر، پاسبان کشور، پشت‌وپناه‌اوست . نگاه کنید بجلـد دوم یشتها گزارش نگارنده ص ۸۵ـ۸۷

ساسانی (۳۱۰ـ۳۷۹ میلادی) درخور یاد آوری است. اوموبدان موبد ایران‌بوده وهمان‌کسی است‌که خرده اوستارا ازاوستای بزرك گرد آوری‌کرده، تا از برای ستایش ونیایش ونماز روزانه وهنگام جشنهای دینی‌بهدینان بکار آید وبمیانجی موبدان وهیربدان نیازمند نشوند.این آترپات ازپاکان وبزرگان دین مزدیسنابشمار میرود. یکی از نامه های پهلوی که امروزه دردست داریم واندرز آترپات نامیده شده،بهمین‌موبدان‌موبد که گویااز سرزمین گیلان(؟) بوده، بازخوانده‌شده‌است[۱]

یکی دیگر از این ناموران‌که نامش جاودانی گردیده وپخشی از میهن مابدو باز خوانده شده، آترپات همزمان داریوش سوم شاهنشاه هخامنشی (۳۳۶ـ۳۳۰ پیش ازمیلاد مسیح)است. اوازماد و از سپهبدان بوده، در جنك‌اسکندر،سرداری گروهی ازلشکریان سرزمینهای‌ماد را داشته‌است. چندتن ازتاریخ‌نویسان باستانی یونانی اورا دراین کارزار یادمیکنند، از آنان است اریانوس Arrianos[۲](۹۵ـ۱۷۵ میلادی)که نوشته: اتروپاتس Atropates(= آتروپات)از ماد،درجنك اسکندر و داریوش درگوگملا[۳] ،سردارگروهی‌ازجنگاوران‌بود. این آتروپات پس از آنکه اسکندر بایران‌دست یافت، پدرزن پردیکاس Perdikkas گردیده واو یکی‌ازدوستان نزدیك اسکندر وازسرداران بزرك‌لشکر وی بود، همان‌کسی است‌که اسکندر در هنگام مردن مهرخودرا بنشان محبت واعتماد بدوسپرد.

چنانکه میدانم اسکندر بامید یونانی‌کردن ایران،گروهی از سرداران خود رابر آن داشت‌که‌دختر انی‌ازبزرگان ایران‌بزنی برگزینند. در جشن بسیار بزرك و

---

۱ ـ نگاه کنید به‌خرده اوستا گزارش نگارنده ص ۳۰ـ۴۱

۲ـ Arrianos, Anabasis 3,8,4 übersetzt und erklärt Von C. Cless. Stuttgart 1862 S. 104

۳ـ گوگملا Gaugemâla جایی است‌درسرزمین آشوردرشمال‌غربی اربل Arbela. در اینجاداریوش‌در۲ اکتبر ۳۳۱ پیش ازمیلاد ازاسکندر شکست سخت یافت وبناچار روی از پهنه‌کارزار بگردانید. با این شکست راه پایتختهای هخامنشیان چون بابل‌وشوش وپارس (تخت جمشید) بروی دشمن‌باز شد ـ گوگملا نزدیك ویرانه نینوا تقریبا در ۷۰ میلی‌شمال غربی اربل درکناررود گومل واقع‌است.نگاه کنید به مدن‌العراق‌القدیمة تالیف درونی مکای ترجمه یوسف یعقوب مسکونی، بغداد۱۳۷۱ص۱۴۸

باشکوهی که در شوش آراستند ، در یکشب هشتاد تن دختر از خاندان بزرگان ایران ، زنان سرداران مقدونی گردیدند ، نامهای گروهی ازین سرداران مقدونی و نامهای خاندان زنانشان درنوشتهای نویسندگان یونانی یادگردیده ، از آنان است پردیکاس که دختر آتریات ، اسپهبد را بزنی گرفت.[۱]

خود اسکندر چندین زن ایرانی گرفت ، یك دوتن از آنانرا یادخواهیم کرد .

داریوش سوم درسال ۳۳۰ پیش ازمسیح بخیانت کشته شد ، هماوردداواسکندر هفت سال پس ازاو در ۱۳ ژوئن ۳۲۳ که ۳۲ سال وهشت ماه داشت ، پس از۱۲سال و هشت ماه شهریاری، دربابل، درکاخ نبوکدرزر Nebukadrezar مردوامپراتوری پهناور وی بی‌شهریار ماند. سران لشکر وی انجمن کردند و همین پردیکاس پیشنهاد کرد که فرزند آینده رُخسان[۲] (روشنك)، زن اسکندر که در آن‌هنگام شش‌ماهه آبستن

۱ـ نگاه کنید به: Eranische Alterthumskunde Von F. Spiegel II. Band, Leipzig 1873 S. 577–8

۲ ـ رخسان که یونانیان Rôxanes یادکرده اند اوستایی آن باید رئوخشن raoxšna باشد که درفارسی روشن گوییم. نام این دختردر شاهنامه وتاریخ طبری وتاریخ ابن‌الاثیر ودرمجمل‌التواریخ‌ودر فارسنامه وجزاینها روشنك یادگردیده ودختر داریوش سوم پنداشته‌شده است. در شاهنامه آمده: همینکه‌اسکندرازز خمی شدن داراب آگاه‌شد خودرا بشتاب ببالین وی رسانید، داراب درهنگام جان سپردن در اندرز های‌خود بدو گفت که دخترش روشنك را بزنی گزیند :

نگه کن بفرزند و پیوند من	بپوشیده رو یان دلبند من
زمن پاك تن دختر من بخواه	بدارش بآرام در پیشگاه
کجا مادرش روشنك نام کرد	جهان را بدو شادو پدرام کرد
نیابی ز فرزند من سر زنش	نه بیغاره از مردم بد کنش
بیاراید این آتش زردهشت	بگیرد همی زند و استا بمشت
نگه دارد این فال وجشن سده	همان فر نوروز و آتشکده

(شاهنامه چاپ بروخیم جلد ٦ ص ۱۸۰۳)

طبری گوید : فسأله داراأن یتزوج ابنته روشنك‌و یرعی‌حقها و یعظم‌قدرها. همچنین است در همه کتابهایی که از داراب و اسکندر سخن داشته اند ، همچنین نظامی در اسکندر نامه‌خود «در گرفتن اسکندر دختر دارا 'را» آورده که اسکندراز برای خواستکاری این دختر پیکی باصفهان فرستاد :

جهان پادشا را چنین است کام	بعصمت سرایی چنین نیکنام ✡

بود بپادشاهی برگزیده شود، پس‌ازگفتگوی بسیاراین‌پیشنهادپذیرفته‌شد وآن‌فرزند هنوز زاییده نشده‌را پادشاه خواندندوخود پردیکاس فرمانروای امپراتوری‌گردید. کودکی که پس‌از چندماه دیگر بجهان روی آورد واسکندر نامیده شد، پس‌ازچند سالی بفرمان پادشاه مقدونیه کساندرس Kassandros پسر انتیپاتور Antipator با مادرش رخسان کشته شدند.

فرمانروایی‌پردیکاس دیری نپایید، درهنگامی که بجنك بطلمیوسPtolemäos بمصرلشکرکشیده بود، سربازان خود اوکه ازخوی بـد وی‌بستوه آمده‌بـودند ، ریختند بچادر وی‌وکارش‌راساختند.

چنانکه میدانیم پس‌ازاسکندر که درهمه نوشتهای پهلوی از بـرای آسیب فراوانی که ازاوبایران‌رسیده، گجستك‌سکندر(اسکندرملعون) خوانده‌شده،سرداران

☆ که روشن شود روی چون‌عاج‌او شود روشنك درة التـاج او
بروشن رخش چشم روشن کند بدان سرخ گل‌خانه گلشن‌کند
(سکندرنامه ، جلد پنجم‌ازخمسه نظامی چاپ بمبئی ۱۲٦٥ص٦٢)

آنچه دربارهٔ اسکندر در نوشتهای نظم ونثر مایادگردیده افسانه ای‌بیش‌نیست‌و بهیچروی نباید ارزش تاریخی بآن داده شود. بگفته نویسندگان یونانی‌که درلشکر کشی اسکندر بایران همراه وی بودند وپس‌ازآن‌گروهی ازنویسندگان دیگریونانی ورمی‌نوشتهای آنان‌را در تاریخ خود یادکرده اند ، روشنك (رخسان) دختر یکی از بزرگان بلخ (باختریBâxtri) بوده بنام oxyartes (این‌نام باید در پارسی باستان اوخشترUxsathra باشد)اسکندردرزمستان سال ۳۲۹-۳۲۸ پیش ازمیلاد در شهر بلخ ماند ودر بهارآن سال چند دژ درآن سرزمین بدست وی افتاد . خاندان اوخشتر ودر میان آنان روشنك بدست دشمن گرفتارآمدند. اسکندر درسال۳۲۷ روشنك رابزنی گرفت ، یکی‌ازآن دژها که‌بدست اسکندرافتاد،سوسیمترس sysimithres یادگردیده، پدرروشنك‌فرماندارا‌ین‌دژبود. این‌دژدرسرپل‌سنگین درجنوب فیض‌آبادکنونی‌دربدخشان واقع بود،نگاه‌کنید به:

Geschichte Irans Von Ferd.Justi im Grundriss der Iranischen philologie 2, Band S. 474

یکی دیگر از زنان ایرانی اسکندر، دخترداریوش سوم بوده که درشوش زن اسکندرگردید .

نام این زنرا گروهی از نویسندگان یونانی ستەتئیر stateira نوشته‌اند ، فقط اریانوس نام‌اورا باشتباه برسینه Barsine یاد کرده‌واورا بایکی‌اززنان‌دیگرایرانی‌اسکندر بهمین‌نام اشتباه کرده‌است .

آزمند او از برای ربودن بخشی از آن امپراتوری، بجانهم افتادند و از هر سوی ایران آتش‌جنك میان آنان زبانه میکشید .

درهنگام بیش از بیست‌سال، خونریزی وغارت وویرانی، سراسرایران زمین بزرك دچار خشم اهریمنی بود. همان سرزمینهایی که در روزگاران هخامنشیان درهنگام بیش‌از دویست سال با آنهمه نژاد هاوزبان ها و دین های گوناگون آرام بسر بردند .

درزمان خود اسکندر آتریات بفرمانروایی سرزمینی که پس از آن بنام وی آتورپاتکان خوانده شده،گماشته بود وپس‌ازمرك اسکندر،هرآشوبی که‌پیش آمده، اوهمچنان درسرزمین خود پایدار ماند .

چنانکه میدانیم پس ازاسکندر هربخشی ازکشور های وی بدست یکی از سرداران و سران لشکرش افتاد .

خاك ماد دو بخش گردیده ، مادبزرك ومادکوچك ، مادبزرك از آن پایتون Peithon که یکی ازسرداران بزرك بوده،گردید و ماد کوچك که آتور پاتکان (آذربایجان) باشد به آتریات سپرده شد .

پس ازکشته شدن پردیکاس که گفتیم جانشینی وسرپرستی کشورهای‌اسکندر را داشت ، دگرباره آشوبی برخاست، بسیاری ازین سرزمینها فرمانروایان‌خودرااز دست‌دادند وسرداران زورمندتری ازسران لشکر اسکندر،جای آنان را گرفتند . پایتون هم‌بناچار جا ازبرای شهریار دیگری تهی کرد امادراین گیرودارها، آتریات ، مادکوچك را ازدست ندادوخاندان‌وی‌پشت درپشت در همانجا شهریاری‌داشتند[1] .

---

۱ ـ نگاه کنید به: Diodor Von Sicilien XVII ، 107; XVIII، 3 Uebersetzt Von J. F. Wurm, Stuttgart 1838 S. 1708-9; 1735-6

دیوددوس Diodorus معروف به سیکولوس Siculus کتاب خود (Biblitheca Historia) را درمیان سالهای ۶۰ـ۳۰ پیش‌ازمیلاد مسیح نوشت.

Curtius Rufus X، 19-20 Verdeutscht Von Johannes Siebelis, Stuttgart 1860 S.386 - 388

کورتیوس درنخستین سده میلادی‌میزیست ☆

جغرافیا نویس نامور یونانی استرابو Strabo که در روزگار اشکانیان میزیست ودرسال ۶۳ پیش ازمیلاد مسیح زاییده شده ودرسال ۱۹ میلادی درگذشت، از سرزمینهای ماد وخاندان آتریات چنین یاد میکند: «ماد دوبخش است ، بخشی از آن را ماد بزرگ نامند و پایگاه آن همدان شهربزرگی است، کاخ شاهی کشور ماد درهمانجاست. هنوزهم این کاخ شاهی بکارپارتها آید، دست کم درهنگام تابستان پادشاهان (اشکانی) درآنجا بسربرند زیرا مادسرزمینی سرداست وپایگاه زمستانی آنان درسلوکیه استدرکرانه دجله، بنزدیکی بابل است، بخش دیگرماد را آتروپتنه Atropatene خوانند.نام این بخش بنام ساتراپ (= خشتهرپاون Xsathra-pâvan) آتروپاتس (Atropates) باز خوانده شده‌است. اوست که نگذاشت این سرزمین هم پاره‌ای ازماد بزرگ گشته، بزیر فرمان شهرياری مقدونیها در آید،اینچنین اوخودرا پادشاه‌خوانده، آنجا جداگانه کشوری خودکام گردید. هنوز هم جانشینان اواز همان خاندان هستند . جانشینان او با پادشاهان ارمنستان و خاندان سلوکوس وپس از آن باپارتها(اشکانیان) با زناشویی پیوند ویگانگی بهمرسانیدند .

این سرزمین درمشرق ارمنستان ومغرب ماد بزرگ‌است وبگوشه‌ای‌ازدریای گرگان و سرزمین مردم گرگان بر میخورد و از سوی جنوب به متینه Matiana پیوسته است[۱] .

Junianus Justinus XIII Uebersetzt Von Ernst Schaumann, Prenzlau ☆ 1830-1 Drittes Bändchen S. 46.

یوستینوس نویسنده تاریخ Historia Philippica دانسته نشدکه کی میزیست، زمان اورا در میان سالهای ۱۶۰ــ۳۰۰ نوشته اند

Geschichte Irans , Und Seiner Nachbarländer Von Alfred Von Gutschmid, Tübingen 1888 S. 16-22;

Geschichte des Alten Persiens Von Frd. Justi, Berlin 1874 S. 146-148;

Iranisches Namenbuch Von Frd. Justi Marburg 1895 S. 64 u. 311 u.262:

Orientalische und Griechische Geschichte Von Wilh. Soltau, Breslau 1913. I. Band S. 406 u. 423-5;

Persian Empire by A. T. Olmstead, Chicago 1948 p. 515

۱ – این سرزمین بنام مردمی که درآنجا بودند باز خوانده شده است، نگاه کنید به : Erânšahr Von J. Marquart, Berlin 1901 S.221

آنچنانکه اپوُلنیدس Appolonides گفته، آتروپتنه ازنیرویی برخوردار است که نتوان آنرا خوار گرفت . میتواند ده هزار سواره وچهل هزار لشکر پیاده داشته باشد .

دریای کبودان[۱] در آنجاست ، در روی آب آن نمك‌می‌بندد، اگر کسی‌ندانسته در آن تن بشوید ، بخارش سخت دچار گردد ، درمان آن مالیدن روغن است ، اگر در آن رخت بشویند ، بپوسد مگر آن را به آب شیرین فروبرند .

درست است که مردم اتروپتنه همسایگان توانایی چون ارمنیها و پارتیها دارند و گاهی پاره ای از خاکشان بریده میشود ، اما آنچه از آنان ربوده شود ، پس میگیرند چنانکه Symbace راکه‌بدست‌ارمنیهاافتاده‌بود، دگرباره باز یافتند . آنان باقیصر (رم) دوست اند ، پارتها را نیز بزرگ میدارند . پایگاه تابستانی‌شاهان‌شان‌دردشتی‌است‌بنام گزك Gazaka،پایگاه زمستانی آنان در کاخ استوار (؟) واین همان جایی است که آنتنیوسAntoniusدرهنگام جنگ با پارتها محاصره کرده بود ارسAraxesرودی است‌که‌اتروپتنه را ازارمنستان‌جدامیکند...[۲] »

سردار رمی انتُنیوس که استرابو از او نام میبرد در سال ۳۶ پیش از میلاد با بیش ازصد هزار جنگجو وپشتیبانی پادشاه ارمنستان ارت وسدسArtavasdes (در پارسی باستان ارت وزده Artavazdah) بجنگ فرهاد چهارم اشکانی شتافت ،گنجك (= phraaspa) پایگاه پادشاه آذربایجان که او هم ارت وزده نام داشت ، بمحاصره لشکر رم‌افتاد، پس از کوشش بسیار،درپشت دیوارو باروی گنجك، سپاه رم‌نومیدشده وشکست‌خورده ، بازگشت.[۳]

---

۱ ـ کبودان همان دریاچه ارمیه (رضائیه)است ، از آن سخن خواهیم‌داشت .

۲ـ نگاه کنیدبه :

Strabo's Erdbeschreibung übersetzt Von Forbiger, Fünftes Bändchen, Stuttgart 1858 S. 51-2

۳ـ نگاه کنیدبه: Parthia by George Rawlinson, London 1893 p. 207-211

و به:

A History of Persia by Sir Percy Sykes Vol. I, Third Edition, London 1930 p. 359-361.

چنانکه دیده میشود در اینجا استرابو از پایگاه زمستانی آذربایجان نام نبرده است . این پایگاه بایدفراداسپFrâdâspa (از پارسی‌باستان‌فرادا+اسپ) باشد ، لفظا یعنی اسب خیز . بطلمیوس Ptolemäos ستاره شناس و جغرافیادان یونانی سدهٔ یازدهم میلادی این شهر را فرااسپ Pharaaspa یادکرده است .

این‌فراداسپ گویا دریك سرزمین کوهستانی نزدیك ویرانه کنونی که تخت سلیمان خوانده میشود ، باشد. بگفتهٔ حمدالله مستوفی ، مغولها اینجا را ستوریق نامیده اند[1] .

گزك‌Gazaka که در نوشته استرابو آمده، در نوشتهای ارمنی گنزك Ganzak خوانده شده‌است ناگزیر همان‌واژهٔ گنجك‌است ، بمعنی گنجینه و خانهٔ گنج. در نوشتهای نویسندگان یونانی و رمی بهبشتهای گوناگون،بنام‌این‌شهر برمیخوریم. پلینیوس Plinius رمی‌که درسال ۷۹ میلادی در گذشت مینویسد : اتروپتنه Atropatene را رود ارس از ایالت اُتن Otene ارمنستان جدا میکند ، شهر آن (آذربایجان) گزئه gazaeمیباشد[2].

نویسنده دیگر رُمی ، امیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus (۳۳۰ـ۳۹۰ میلادی) همان‌کسی که‌درجنگ‌شاپوردوم‌وژولیانوس‌Julianus درلشکر کشی‌این‌امپراتورجزء‌همراهان‌وی‌بود دربخش۲۳ تاریخ‌بخش‌فصل۶درسخن‌ازسرزمینهای نزدیك دریای گرگان (خزر) از ماد و اتروپتنه (آذربایجان) یاد کرده مینویسد : آذربایجان مانند ماد (بزرگ) از شهرهـای بسیار برخوردار است و از دیهای

۱ـ حمدالله مستوفی آورده : « ودر ولایت انجرودقصبه است‌مغول آنرا ستوریق خواند برسر پشته است، کیخسرو کیانی ساخته است ودرآن قصبه سرای است بزرك ودرصحن سرای چشمه است بشکل حوض بزرك بلکه درباچه ،ملاحان بقعرش نمیتوانند رسید، دوجوی آب‌هریك بمقدار آسیا گردانی‌دایم‌از آنجا بیرون‌می آید وچون درمی بندند آب حوض زیادت نمیشود وچون‌میگشایند برقرار جاری است ودر هیچ موسم کم وبیش نمیباشد واین‌ازنوادراست. نگاه کنیدبه نزهةالقلوب‌چاپ‌لیدن۱۳۳۱ باهتمام‌لیسترانج‌ص۶٤

۲ – Histoire Naturelle De Pline, (Livre VI, chap. XVI,2) Par M.E. Littré, Tome Premier, Paris MDCCCLX p. 245

در بارهٔ پلینیوس نگاه کنید بجلد نخست یسنا ص ۹۲

بزرگ که هریك بشهری ماند. گروه انبوهی‌دراین سرزمین زیست میکنند، کوتاه گرفته‌گویم، اینجا خُرم ترین جایی است که پادشاهان میتوانند از بـرای زیستن برگزینند، همچنین دراین‌سرزمینها خاکهای خوب و بارور فراوان است. در این سرزمین‌شهر بسیاراست،درسر آنهامیتوان‌ازZombis و Patigran و Gazaca (گنجك) نام برد . . . درهمین تاریخ خود از مغان یادکرده مینویسد: مغان‌گویند، آتشی‌را که از آسمان فرود آمده و هیچگاه خاموش نمیشود در آتشدانها نگاهـداری میکنند، همچنین از نفت‌این سرزمین یاد کرده مینویسد ایرانیان این روغن را در زبان خود نفت (naphta) خوانند[۱].

شهر گنجك در روزگارانی که خاندان آتورپات در آتورپاتکان شهریاری داشتند و پس از برچیده شدن شهریاری آنان و دست یافتن خاندان اردوان که از پارتها بودند، بآن سرزمین، همچنان آن‌شهر پایگاه شهریاران آذربایجان بود. در سراسر روزگارپادشاهی اشکانیان آن شهرمرکزدینی بشمار میرفت و بگواهی نویسندگان مغربی ومشرقی واز آنان است مسعودی‌که خود درآغاز سدهٔ چهارم‌در سر زمینهای جنوبی دریای گرگان (خزر) بوده، «شیز» هماره پایگاه پادشاهان ایران بشمار میرفت. در«التنبیه» که درسال ۳۴۵ نوشته شده،گوید: «اشکانیـان زمستان را درعراق وتابستان رادر شیز ازشهرهای آذربایجان میگذراندند.

درین روزگاران ما، در آنجا، آثار شگفت انگیز، ازبناها و تصویرهـا برنگهای گوناگون دیده میشود که نمودار سپهر و ستارگان، گیتی و آنچه در آن است اززمین و دریا وآبادانی وکان و گیاه وجانور و اینگونه شگفتیهاست.

در آنجا اشکانیان آتشکده‌ای داشتند که آن‌را خاندان دیگر پادشاهی ایران نیز بزرگ میداشتند.

این آتشکده «آذَرْخَش» خوانده شده و آذر درفارسی، یکی از نامهای آتش است و «خَش» درفارسی بمعنی نیك‌است. هریك‌ازپادشاهان ایران، درهنگام

۱ــ نگاه‌کنید به Ammianus Marcellinus, Römische Geschichte, übersetzt Von Tross, Ulm 1898 S. 520-523.

دربارهٔ امیانوس مارسلینوس نگاه کنید به جلد نخست یسنا ص ۱۰۳

تاجگذاری پیاده بزیارت آن میرفتند و آن را بزرگ وگرامی میداشتند بساهدیه وره آورد واز هرگونه « خواسته » تقدیم آن میکردند و از هر سوی کشور مانند ماهات وارض‌الجبال (ماد) نذرها بدانجا میفرستادند.[1] »

بسا در روزگار ساسانیان، پادشاهان این دودمان، در هنگام تابستان ، از پایتخت گرم تیسفون باین شهر مقدس پناه میآوردند و ماههای گرم تابستان را در آنجا بسر میبردند . در نوشتهای پیشینیان بسیار بنام این شهر : کزنا[2] ، جنزه[3] ، جزنق و جز اینها بر میخوریم . همچنین نام دیگر این شهر « شیز» در همه‌جا یاد گردیده‌است وهمه‌نوشته‌اند که آذر گشنسپ (گشسپ) آتشکده نامور پادشاهی دراینجاست.

چنین مینماید که « شیز» از نام ایرانی آن معرب شده باشد ، چنانکه یاقوت نوشته معرب از جیس‌است ، ناگزیر همان‌است که در نامه پهلوی « زادسپرم » که یاد کردیم، چست cêst آمده‌است ودرنوشتهای دیگر پهلوی چون دینکرد ، شیچ sic

---

۱ـ آذرخش ناگزیر نام‌دیگری است از برای آذرگشنسپ، یاقوت نیز همین نام را یاد کرده است اما آنچنانکه مسعودی نوشته جزء اخیر این نام مرکب«خش» بمعنی خوب نیست بلکه رخش است بمعنی روشنی وفروغ : آذر+ رخش ، بنا بقاعده کلی در واژه‌های مرکب، دو حرف ازیك جنس که بهم رسد یکی‌حذف میشود چنانکه در واژه آذرنگ : آذر+رنك، یعنی آتشین رنك .

آذرخش بمعنی صاعقه گرفته شده ، رودکی گفته :

نباشد زین زمانه بس شگفتی اگر بر ما بیاید آذرخشا

نگاه کنید به التنبیه والاشراف،قاهره ۱۳۵۷ ص ۸۳

۲ـ یاقوت در معجم‌البلدان گوید : « و قد ذکر غیره (ابو دلف مسعربن ـ المهلهل الشاعر) ان بالشیز نارآذرخش و هو بیت معظم عندالمجوس کان اذا ملك ملك منهم زاره ماشیاً واهل‌المراغة و تلك‌النواحی یسمون هذا الموضع کزناً» یاقوت جزنق و کزنا را هریك‌جداگانه نیز یاد کرده است .

۳-ابن‌خردادبه‌درالمسالك‌والممالك(ص۱۱۹و ص ۱۲۱)گوید : « ومن المراغة الی‌جنزة ستة فراسخ »

ونگاه‌کنید به: Tabari, Uebersetzt Von T. Nöldeke, Leiden 1879 S. 100;
The Lands of the Eastern Caliphate by G. Le Strange, Cambridge 1930 P. 223-4

خوانده شده [1] ودر شاهنامه چیچست بکاررفته و کهنتر ازهمه این نوشتها دراوستا چندین بار چئچست caêcasta آورده شده‌است، برخی از دانشمندان گمان کرده‌اند که این نام ازیك نام بومی دیرین معرب شده باشد [2].

این شهر نامورکی وبدست کی ویران شده، آگاه نیستیم، همچنان بدرستی نمیدانیم این شهر در کجای آذربایجان بوده و ویرانه آتشکده شاهی رادر کجا باید جست.

مارکوارت Markwart لیلان کنونی راجای آذرگشنسپ دانسته است [3].

---

۱ ـ نگاه کنید به شهرستانهای ایران A Catalogue of the Provincial Capitals of Erânshahr by J. Markwart, Edited by Messına, Roma 1931 p. 108-9 ibid. p. 108-110

۲ـ درروزگاران پیش مردمی بنام منتیانی Mantiani دراین سرزمینها میزیستند، نام جیس (چست) باید ازهمین قوم غیر ایرانی که پس از آن ایرانی شدند، بیادگار مانده باشد. نگاه کنید بگفتار ارمیه نگارش مینورسکی:

Encyclopédie De l'Islâm, Tome IV p. 1093

۳ ـ مارکوارت پیش ازین گمان میکرد که گنجك (= شیز) همان ویرانه تخت سلیمان کنونی باشد چنانکه درکتاب خودایرانشهر (Erânšahr) ص ۱۰۸ چنین نوشته است نگارنده نیز به پیروی از گروهی خاور شناسان در نخستین گزارش گاتهای خود، سال ۱۳۰۵ خورشیدی (ص ۲۳) جای شیز و آذر گشنسپ را همان تخت سلیمان کنونی یاد کرده‌ام. پس از چندی مارکوارت تغییرعقیده داده در پاسخ نامه ای بنگارنده چنین نوشته است: « گنجك یا الشیز پایگاه تابستانی خسرو پرویز، پایگاه زمستانی شهریاران پیشین اتورپات بوده، پایگاه تاستانی این شهریاران فراذه اسپ (یعنی اسپ خیز) خوانده میشده وآن درسرزمینی کوهستانی بوده که امروزه آنجا را تخت سلیمان خوانند. اما گنجك یا الشیز بنا بآنچه در سیاحتنامه ها نوشته شده باید در پیرامون دریاچه ارمیه در سر راه مراغه و تبریز بنزدیکی لیلان باشد. نظر بتعریف مفصلی که مسعربن المهلهل از شیز کرده، بنزدیکی آن کانها بوده و چشمه نفتی داشته که آتشکده آذرگشسپ هماره از آن روشن بوده است، چنانکه در باکو». همچنین در برلین میان مارکوارت ونگارنده سخن بااین آتشکده کشیده شده و زبانی هم گفتند: آنچه پیش از این درکتاب ایرانشهر نوشته ام و جای آن را ویرانهٔ تخت سلیمان دانسته ام، اشتباهی است . در نامه پهلوی « شهرستانهای ایران » مارکوارت باشتباه پیشین خود اشاره کرده، جای آذرگشسپ را در لیلان ✲

لیلان دهی است از شهرستان مراغه، درگوشهٔ جنوب شرقی دریاچهٔ* ارمیه افتاده است.

شاید همین لیلان باشد که حمدالله مستوفی درسخن از مراغه، نیلان آورده: «تومان مراغه چهارشهراست، مراغه وبسوی ودهخوارقان ونیلان»، درجای دیگر آورده: «نیلان شهر کوچك است و باغستان فراوان دارد، غله و پنبه و انگور و میوه بسیار آرد و آبش از رود جغتو وازعیون ...»

درجایی ندیدم که شهر یا دهی در آذربایجان بنام نیلان یادشده باشد،امروزه در آذربایجان جایی باین نام در «فرهنگ جغرافیایی ایران» یادگردیده، اینچنین: «نیلان ده، از دهستان ایل تیمور، بخش حومه شهرستان مهاباد» [1] چنانکه دیده میشود این نیلان با نیلان نزهةالقلوب حمدالله‌مستوفی‌درست‌درنمیآید.

هانری راولنسون Henry Rawlinson در سال ۱۸۳۸ میلادی ویرانه تخت سلیمان را دیدن کرد و آن ویرانه را جای آذرگشسپ و آن سرزمین را جای شهر شیز (= گنجك) دانست، از همان زمان گروهی از دانشمندان همانجا را پایگاه

---

* کنونی یاد کرده‌است.

نگاه کنید به: A Catalogue of the prov. Eranshahr p. 110

(این کتاب پس از مرك وی بچاپ رسیده است)

مارکوارت که در چهارم فوریه ۱۹۳۰ در ٦٦ سالگی‌در برلین‌ازجهان‌درگذشت از بزرگان خاور شناسان است و بویژه در جغرافیای باستانی ایران بیمانند بود، سندهایی که از پیشینیان، ازیونانیان و رومیان و ارمنیها و ایرانیان و نویسندگان عرب‌زبان بمارسیده‌هیچیك آنچنان‌نیست‌که‌بی‌گفتگوبتوان جای آتشکده آذرگشسپ را نشان داد، باز در این‌زمینه سخن خواهیم داشت

۱ ــ در جای دیگر همان جغرافیا آمده: «مهاباد در ۱۳۱ کیلومتری شهر رضائیه (ارمیه) واقع است. نگاه کنید به «فرهنگ جغرافیائی ایران» جلدچهارم استان ۳ و ٤ آذربایجان» تهران مهرماه ۱۳۳۰ ص٥١٦ وص ٥٣٦. بدبختانه فرهنگستان ایران با برگردانیدن بسیاری از نامهای شهر و ده و رود ایران را بنامهای دیگر، کاررادشوار کرده. این است که بایدباد آور شویم: مهاباد همان ساوجبلاغ است. در« فرهنگستان‌ایران، واژه های نو تا پایان سال ۱۳۱۸» درصفحه ۱۰۰ آمده «مهاباد= نام جدید ساوجبلاغ. مگری دو محل دیگر باسم مهاباد هست، یکی در اصفهان و دیگری درترکستان»

آتش شاهی ایران دانستند.

ویرانهٔ تخت‌سلیمان در یکصدمیلی یا ۱۶۰ کیلومتری جنوب شرقی دریاچهٔ ارمیه افتاده است[1]. چنانکه دیدیم در هرجا که آذرگشسپ یاد گردیده، دور از دریاچهٔ ارمیه نموده نشده، دور بودن ویرانه تخت‌سلیمان باندازهٔ بیست و شش فرسنگ و نیم از دریاچهٔ ارمیه، خود درخور تأمل است.

از آنچه در بارهٔ آتورپاتکان گذشت پیداست که خاندان آتورپات دست‌کم تا آغاز تاریخ مسیحی در سرزمین فرمانروایی خود پایدار ماندند و در روزگار اشکانیان نیز تا دومین نیمه از سدهٔ دوم میلادی استقلال خود را یکسره از دست نداده از شهریاران دست نشانده اشکانیان بشمار بودند[2]

در پایان این گفتار باید یادآوری کرد که در روزگاران شهریاران آتورپاتکان، گاهی سرزمین فرمانروایی آنان ازمرز گذشته بخاکهای همسایه کشیده میشد، بخشی از قفقاز کنونی که در پارینه اران خوانده میشده و پایگاه آن پرتو Partav (معرب بردعه) بوده، از همان خاکهایی است که گاهی شهریاران آتورپاتکان در آنجا هم فرمانگزار بودند[3]

درین سالهای گذشته، دولت بلشویك روس، آنجا را آذربایجان نامیده، درست وشایسته این بود که آنجارا بنام دیرین خودش «اران» بنامد.

۱ـ نگاه کنید به: History of Persia by Sykes Vol. I, Third Edition London 1930 p. 360
سیکس ۱۲ ژوئن ۱۹۴۵ درگذشت

باید بیاد داشت که یك میل انگلیسی ۱۶۰۶ متر است.

۲ـ نگاه کنید به: Geschichte Irans Und Seiner Nachbarländer Von Alfred Von Gutschmid, Tübingen 1888 S. 149-150

۳ـ نگاه کنید به: Erânšahr Von Marquart, Berlin 1901 S. 118-119
Osteuropäische Und Ostasiatische Streifzüge Von Marquart, Leipzig 1903; نگاه کنید بفهرست به: Bardha'a
The Lands of the Eastern Caliphate. Cambridge 1930 p. 176-179
و به دو گفتار اران Arrân و بردعه Bardha'a از بارتولد W. Barthold در: Encyclopédie De L'Islam, Tome I P. 466 et 672

و به جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتولد ترجمه حمزه سردادور، طهران ۱۳۰۸ ص ۲۷۹. بارتولد در ۱۹۳۰ در ۶۱ سالگی درگذشت

همچنین بجاست یاد آورشویم که درایران زمین چندین جا بمناسبت گنجینه و خواسته ، گنجه یا گنجك خوانده شده، از آنهاست غزنه که امروزه شهرکی است در افغانستان ودر پارینه پایگاه بزرگی بوده واکنون کابل جای آن راگرفته است ودیگر گنجه (معرب آن جنزه) که پس از اسلام درارّان (قفقاز) بوجود آمده. چغرافیا نویسان پیش مانند ابن خرداد به آن را یادنکرده‌اند، اصطخری درسرزمین اران، برذعه را ازشهرهای بزرگ شمرده وجنزه (= گنجه) را درردیف شهرهای کوچك آورده است و از برذعه تا جنزه ، ۹ فرسنگ نوشته‌است. یاقوت جنزه را بزرگترین شهر اران یادکرده و از برذعه‌تا آنجا ١٦ فرسنگ دانسته‌است[۱] .گنجه درارّان جای برذعه راگرفته پایگاه آن سرزمین گردید . شك نیست که نام گنجه در« اران » از نام گنجك پایگاه آذربایجان برداشته شده،ازهمان پایگاهی که بسا کهنتر از تاریخ پیدایش اسلام است وگفتیم که ویرانه تخت سلیمان کنونی نمودار آن پایگاه دیرین است .

درمیان شهرهای آباد وگنجورایران‌زمین، گنجك‌وپرستشگاه شاهنشاهی آن آذرگشسپ ازچیزهای بسیار گرانبها انباشته بود درجنك خسروپرویز وهراکلیوس Heraclius (هرقل) شهر و آتشکده آن که بدرستی بنام گنجك برازنده بود ، بغارت رفت و ثروت هنگفتی بدست‌دشمن افتاد ، از آن شکست و غارت باز سخن خواهیم داشت .

۱ــ اصطخری نوشته : ولیس بالران مدینة اکبر من برذعة. درجای دیگر آورده : من برذعة الی جنزه مدینة ۹ فراسخ (نگاه کنید به مسالك‌الممالك ص ۱۸۷ و ص ۱۹۳)

یاقوت نوشته : جنزة اسم اعظم مدینة بأران و هی بین شروان و آذربیجان وهی التی تسمیها العامة کنجه ، بینها و بین برذعة سته عشر فرسخاً (نگاه کنید به معجم‌البلدان جلد ۳ چاپ مصر ص ۱۵۱)

در شاهنامه شهری هم بنام « اران » درمغرب ایران زمین، ساخته‌قباد ، پادشاه ساسانی یاد شده است :

اران خواند آن شارسان را قباد — که تازی کنون نام حلوان نهاد

(شاهنامه بروخیم جلد ۸ ص ۲۲۹۹ شعر ۲۰۷)

چیچست

بزرگترین دریاچه ایران در آذربایجان است، آن را چیچست و کبودان و دریاچهٔ ارمیه ودریاچهٔ ارمینیه ودریاچهٔ شاهی ودریاچهٔ تلا وشوردریا هم خوانده‌اند ودرین چند سال گذشته رضائیه نامیده‌شده‌است. آنچنانکه نام این دریاچه در نسخهای شاهنامه نادرست ، خنجست نوشته شده ، بجای چیچست ، در نسخهای جغرافیای استرابو Strabo نیز نام دیگراین دریاچه نادرست سپوت Spauta نوشته شده بجای کپوت Kapauta (Kapautan) باید بیاد داشت که حرف « سین » در الفبای یونانی بحرف «کاف» میماند و بآسانی ممکن بوده چنین اشتباهی روی‌دهد، بویژه که نویسنده بیگانه هم باشد . با داشتن دریا های رنگارنگ چون دریای سفید و دریای سیاه و دریای سرخ و دریای زرد و دریای سبز ، این دریا هم برنگ کبود بازخوانده شده است. باید این واژه ازپارسی باستان کپوتَ Kapauta باشد . این نام باین آب بسیاربرازنده است چه با آنهمه نمکی که دربردارد ، کبود مینماید. بسیاری ازنامهای این دریاچه که برشمردیم کهنسال است . گذشته ازنوشته‌استرابو که گویای نام دوهزارساله این آب مقدس ایران است ، درنوشتهای پیشینیان خودمان نیز باین نام وبنامهای گوناگون دیگر آن برمیخوریم . در حدود العالم که بسال ۳۷۲ نوشته شده، چنین آمده: دریای کبوذان بارمینیه درازای او پنجاه فرسنگ است اندر پهنای سی فرسنك ، اندرمیان این دریا دهی است کبوذان گویند و این دریا را بدان ده بازخوانند وازگرد او آبادانیست واندر اوهیچ جانورنیست ازشوری آبش، مگر کرم .

دراینجاباید بگوییم که درست این است : آن ده را بنام این دریا بازخوانده‌اند. درجای دیگر حدود العالم درسخن از کوهها آورده‌شده:

«واما اندر دریای ارمینیه یك جزیره‌است براو یك دهست آنرا کبوذان خوانند جایی با نعمت است ومردم بسیار » باز در سخن از آذرباذگان وشهرهای آن گوید:

«خرتاب شهرکی است خرم وبا آبهای روان بنزدیکی دریای کبوذان»[۱]

ابن حوقل درسدهٔ چهارم هجری نوشته :«بحیرة کبوذان و فی جانبها الاسفل مدینةُ ارمیه» بازدرسخن از آذربیجان وشهرهای آن ازبحیرة کبوذان یادمیکند[۲].

مسعودی درالتنبیه که درسال ۳٤۵ نوشته شده آورده : وبحیرة کبوذان وهی علی بعض یوم من مدینة ارمیة و بلاد المراغة وغیرهما من بلاد آذربیجان و هی اعظم واغزر وامرو املح لایتکون ذو روح فیها ایضا و هی مضافة الی قریة فی جزیرة فی وسطها تعرف بکبوذان[۳] اصطخری نوشته که دربن دریاچه ماهی وسك آبی است واین درست نیست[٤]

دریاچه ارمیه ، ارمینیه یا کبودان را ابوالفداء که درسال ٦٧۲ زاییده شد ودر ۷۳۲ در گذشت در جغرافیای خود بنام تلا یاد کرده : «بحیرة تلا وهی بحیرة ارمیه والبحیرة المذکورة بین مراغة و بین سلماس ...» ودرجای دیگرهمان کتاب گوید : «وارمیة بالقرب من بحیرة تلا التی تقدم ذکرها مع البحیرات فی صدرالکتاب و اما قلعة تلا فهی علی جبل فی جزیرة بهذه البحیرة کان قد جعل هلاکو امواله فیها لحصانتها ..... وارمیة مدینة مسورة ... وهی فی الغرب والشمال عن بحیرة تلا علی نحو مرحلة منها»[۵].

یاقوت درمعجم البلدان دژی را در آذربایجان بنام طلا(= تلا) یادکرده : «طلا ... و طلا قلعة باذربیجان عجمیة اصلها تلا لانه لیس فی کلام العجم طاء ...» این قلعه ناگزیر یکی ازجزیره های آن دریاچه است،شایدقلعهٔ گوگرچین کنونی مرادباشد[٦]

---

۱ ـ نگاه کنید بحدودالعالم چاپ تهران ۱۳۵۲ ص ۹ و ۱٦ و ۹۳

۲ـ صورت الارض چاپ لیدن ۱۹۳۸ ص ۳۳۳ و ۳۳٦

۳ـ التنبیه والاشراف ، قاهره ۱۳۵۷ ص ٦۵ و نگاه کنید به:

Eranšahr Von Marquart, Berlin 1901 S. 143

نمونه‌ای ازواژه سازی و نامگزاری فرهنگستان درصفحه ۸۹ « فرهنگستان ایران واژه‌های نو تاپایان سال ۱۳۱۸ » آمده : « کبودان = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) است که بیشتر آنرا قوتلو مینامیدند »

٤ـ مسالك الممالك ص ۱۸۹

۵ـ تقویم البلدان پاریس ۱۸٤۰ مسیحیه ص ٤۲ و ۳۹۷

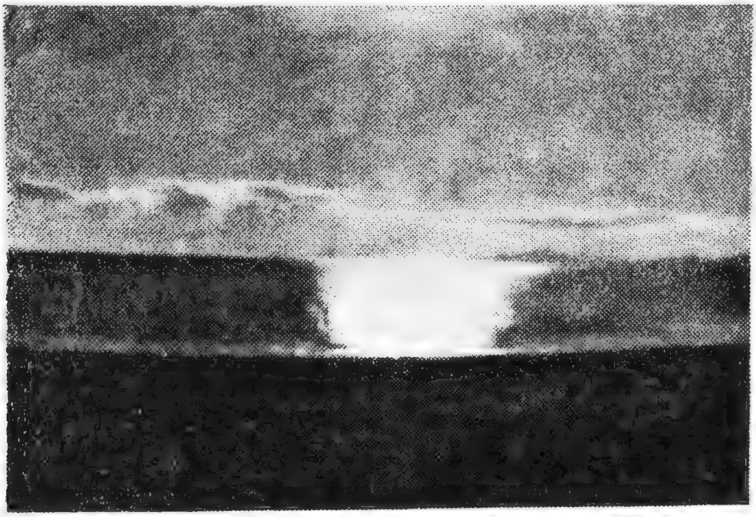
٦ـ درباره این قلعه نگاه کنید بگفتار مینورسکی Minorsky (ارمیه)

Encyclo. de l'Islam Tome IV p. 1093.

نگاه کنید به: Dinshah Irani Memorial Volume, Bombay 1948 p. 53

درین کتاب گفتاری است(چیچست) از محمدعلی تربیت که در ۲٦ دی ۱۳۱۸ خورشیدی در گذشت

این دریاچه را گاهی بنام یکی ازجزیره‌های‌بزرك کوهستانی آن‌که «شاهی» نام دارد ، دریاچهٔ شاهی خوانند، حمدالله مستوفی آن را «شوردریا» هم‌نامیده‌است و آن را یاد خواهیم کرد . دیرگاهی است که این دریاچه را بنام شهری که در دو فرسنگی آن است ، اُرمیه خوانده اند . چنانکه پیداست این‌نام از دوواژه‌ارامی‌در آمیخته:اُور(شهر)ومیاه(ماه ، آب)مانندنام‌بیت‌المقدس:اُورشلیم یعنی‌شهرِ‌سلم (سلام)



دریاچه چیچست

نام ایرانی این آب دراوستا بجای مانده چئچست caêcasta خوانده شده لفظاً یعنی درخشان . ناگزیر این آب با نمك فراوانی که در آن آمیخته است و با درخشندگی‌دلکشی‌که‌باتابش خورشیدداردچنین خوانده شده است. دراوستایی که امروزه‌دردست‌داریم‌چندین‌باربااین‌نام‌برمیخوریم. در آبان‌یشت پارهٔ۴۹ـ۵۰ آمده : از برای او (اناهیتا) فدیه آورد یلِ کشورهای ایرانی ، استوار سازنده شهریاری خسرو، روبروی دریاچه‌چئچست‌ژرف وفراخ ، صداسب، هزارگاو ، ده هزارگوسپند ودرخواست‌که پادشاه توانایی‌گردد وبهمه دیوان وپریان ومردم بدکنش و ستمکار چیره شود ودرپهنه‌کارزارگردونه اش بهماوردان‌پیشی گیرد.

در گوش (درواسپ) یشت در پاره های ۲۱ـ۲۲ آمده . ازبرای او (برای

درواسپ) فدیه آورد ، پل کشور های ایرانی، استوارسازنده شهریاری ، خسرو ، روبروی دریاچه چئچست ژرف وفراخ ، صد اسب ، هزار گاو ، ده هزار گوسپند و آب زور . [درخواست] این کامیابی بمن ده ، ای نیك ، ای تواناترین «درواسپ» که من افراسیاب بزهکار تورانی را درکنار دریاچه ژرف و فراخ بکشم ، من پسر کینخواه‌سیاوش نامورکه بدروغ کشته شد وازبرای کینخواهی اغریرث دلیر[۱].

در آتش نیایش پارهٔ ۵ آمده : [درود] بآذرپسراهورا مزدا ، فره [و] سود مزدا آفریده ، فره ایرانی مزدا آفریده ، فره‌کیانی مزدا آفریده ، آذرپسراهورامزدا، کیخسرو، دریاچهٔ خسرو، کوه اسونت مزدا آفریده ، دریاچه چئچست‌مزدا آفریده ، فره‌کیانی مزدا آفریده

در دوسیروزه بزرك وکوچك نیز دریاچه چئچست با آذر و فر ایرانی و فر کیانی وکیخسرو ودریاچه خسرو وکوه اسونت وکوه ریوند ستوده شده است .

چنانکه‌دیده میشود این دریاچه‌باکیخسرو یادگردیده‌است . پس ازین‌خواهیم دید که این پادشاه‌کیانی‌را با این دریاچه‌وباآذرگشسپ ، آتشکده‌بزرك آذربایجان که نباید دور ازکرانه این‌دریاچه بوده باشد ، سروکاری است.

دربخش هفتم دینکردکه «زرتشت نامه» خوانده شده دردیباچه آن پارهٔ ۳۹ آمده : « آن [فره] بکیخسروپسرسیاوخش رسید و از [پرتو] آن ، او افراسیاب تورانی جادو را با همدست بد کنش وی کرسیوز[۲] و بسیاری‌زیانکاران دیگر جهان را در « وکیگر»[۳] برانداخت ، او همچنین بتخانهٔ کرانهٔ دریاچهٔ چیچست را

---

۱ ـ در باره افراسیاب وبرادرش کرسیوز که‌از تباهکاران‌بود وبرادردیگرش اغریرث که از نیکان ودوستار ایرانیان بود نگاه‌کنید بگفتار افراسیاب در جلددوم یشتها گزارش نگارنده ص ۲۰۷

ودرباره گوش یا درواسپا، ایزد نگهبان چارپایان سودمند بهمان کتاب‌ص ۳۷۲ نگاه‌کنید .

۲ـ کرسیوز برادرافراسیاب‌است.اوراباز یادخواهیم‌کرد. نگاه‌کنیدبجلد۱ یشتها ص ۲۰۹

۳ـ وکیگر Vakigar کوهی‌است،دربندهش‌فرگرد۱۲ پارهٔ ۲۰ آمده : وکیگر (= بکیگر) کوهی‌است که‌افراسیاب تورانی دژاستواری‌در آن‌ساخته‌و پناهگاه وی بود نگاه کنید به : Sacred Books of the East Vol. V p. 38

بشکست ، آن [خـانه] سهمگین دروغ را[1]

شك نیست در اوستای بزرگتر که نیاکان ما دردست داشتند ، بیش از آنچه امروزه ما در اوستایی که دردست داریم ، ازدریاچه مقدس چیچست یاد شده بود . درنامهٔ پهلوی دینکرد که دربخش نهم آن‌ازبیست ویك نسك اوستا سخن‌رفته ومندرجات آنها برشمرده شده ، درفرگرد ۲۳ آن ، ازفرگرد ۲۲ سوتکرنسك که اثیریمن خوانده شده ، یادگردیده است . بگواهی دینکرد در آنجا بویژه سخن از کیخسرو بوده وکشتن او افراسیاب‌را وویران‌کردن او بتکدهٔدریاچهٔ چیچست‌را[2] .

همچنین در نوشتهای پهلوی چندین بار بنام این دریاچه برمیخوریم . در بندهش‌فرگرد۷ پارهٔ۱٤ چیچست با برخی‌از دریاها ودریاچه‌ها وچشمه ها برشمرده شده است .

در فرگرد ۱۲ ، پارهٔ ۳٦ آمده : « کوه اسپروچ[3] از ور Var (دریاچه) چیچست تا بپارس کشیده شده است » درفرگرد ۱۷ ، پارهٔ۷ آورده : « آذرگشسپ تا شهریاری‌کیخسرو هماره پناه جهان بود . آنگاه که کیخسرو بتخانهٔ (اوزدس‌چار Uzdes-čâr) دریاچهٔ چیچست را برکند (ویران‌کرد) ، آن [آذر] به بُش (یال) اسب وی فرونشست، تاریکی و تم(تیرگی) را بزدود وروشنی پدیدآورد تا اینکه بتخانه برافتاد . درهمانجا برکوه اسنونت Asnavant ، آذرگشسپ را درداتگاس (= دادگاه ، آتشکده) ، فرونهاد »

درفرگرد ۲۲ ، پارهٔ۱ دریاچه چیچست‌بادریاچهای سُوبر Sovbar ـ خوارزم ـ فرزدان ـ زرینمند ـ آسوست âsvast ـ خسرو ـ ستویس Satavês ـ اورویس

---

۱ ـ نگاه کنید به : The Dinkard by Sanjâna, Vol. XIII p. 15

۲ ـ سوتکرنسك ، نخستین نسك اوستاست . نگاه کنید به:

Sacred Books of the East Vol. XXXVII p. 225 ; The Dinkard by Sanjana Vol. XVII, Bombay, p. 64

۳ ـ درشاهنامه چندین بار اسپروز یاد شده یکی‌از آنها در مازندران است که کیکاوس بر پیش آن فرود آمده :

همی رفت کاوس لشکر فروز بزد گاه بر پیش کوه اسپروز

و دیگر کوهی است در مشرق‌ایران که‌افراسیاب گریزان‌از آن‌جا گذشت.هیچکدام اینها بکوه اسپروچ (=اسپروز) بندهش راست نمیآید .

Urvis برشمرده شده و درپارهٔ ۲ آمده : « من دگرباره گویم ، درباچهٔ چیچست در آتورپاتکان است ، آبش گرم و ازگزند برکناراست، هیچ جانداری در آن نیست، بن آن بدریای فراخکرت پیوسته است »

درپارهٔ ۸ همان فرگرد ازبندهش گفته شده : «درباچهٔخسرو درپنجاه‌فرسنگی درباچهٔ چیچست است » در نامکیهای زادسپرم فرگرد ٦ پارهٔ ۲۲ آمده : « ازدریا دوچشمه بروی زمین گشوده شده ، یکی از آنها چیچست نام دارد ، دریاچه ای که در آن باد سرد نیست و آذرگشسپ پیروزمند درکرانه آن است » باز در نامکیهای زاد سپرم دربخشی که « زرتشت نامه » خوانده شده ، درفرگرد ۱٦ پارهٔ ۱۲ چست cest در آتورپاتکان یادگردیده است[1] .

درزند بهمن یشت فرگرد ٦ پارهٔ ۱۰ ازچیچست یاد گردیده و در پارهٔ آن گفته شده: « آذرگشسپ در کرانه‌دریاچهٔ ژرف‌چیچست‌است، آبش گرم وبزیانکاران ناسازگار است »[2]

در مینوخرد فرگرد۲ پارهٔ ۹۳ آمده : « از بت پرستی وستایش دیو بپرهیز ، چه پیداست که اگر کیخسرو ، بتکده دریاچهٔ چیچست را برنمیکند هرآینه درین سه‌هزارسال، هوشیدر وهوشیدرماه وسوشیوس (سوشیانت) که هریك جداگانه در پایان هزارهٔ خود ، پدید آیند وجهان را دگرباره بیارایند وپیمانشکنان وبت‌پرستان را درین کشوربراندازند ـ بتیارگی سهمگین تر بودی ورستاخیزروزپسین نه‌شایستی کردن » .

در مینوخرد فرگرد ۲۷ پارهٔ ۵۹ آمده : « و از کیخسرو سود این بود که افراسیاب راکشت‌وبتکدهٔ چیچست را ویران کرد»[3] .

---

۱ ـ نگاه کنید به: SBE Vol. XLVII p. 147
و به: Zoroaster The Prophet of Ancient Iran by Jackson, New York 1901 p. 192 - 3
۲ ـ نگاه کنید به: Zand -i- Vohuman Yasn and Two Pahlavi Fragments by B. T. Anklesaria, Bombay 1957 p. 50;
در ترجمه وست West فرگرد ۳ پارهٔ ۱۰ Sacred Books of the East Vol. V p. 218
۳ ـ نگاه کنید به: Mainyo -I- Khard, by E. W. West, Stuttgart and London 1871 p. 8 and 32

گفتیم درفرگرد۷ بندهش‌بارهٔ ۷ آمده که کیخسرو بتخانهٔ کناردریاچه‌چیچست را ویران‌کرد ودرهنگام گشودن این دژ، آذر به یال اسب وی نشست وتاریکی را از آن‌دژبر کنار کرد، آنچنانکه کیخسرو توانست در آن‌راه یابد. پس آنگاه کیخسرو همان آذر را که چراغ راه وی بوده بر بالای کوه‌اسنونت فرود نهاد و پرستشگاه آذرگشسپ از آن است .

درشاهنامه نیز دربنیاد آتشکده آذرگشسپ داستانی همانند این یاد گردیده است : چون درپایان پادشاهی کیکاوس شوربختی ایران را فرا گرفته بود و دیگر کیکاوس بزهکار ازفره ایزدی برخوردارنبود ، ایرانیان درپی چاره بودند تا اینکه درشبی ایزد سروش، گودرز را بخواب آمده بدوگفت چاره دراین‌است که کیخسرو پسرسیاوش را بشاهی برگزینید . گیو پسر گودرز رهسپار مرز و بوم توران شد و کیخسرو را با مادرش فرنگیس ، دختر افراسیاب ، بایران زمین آورد . همه‌سران ویلان ایران دربرگزیدن وی بپادشاهی با همدیگر همداستان‌نبودند. طوس‌خواست که فریبرز پسر کیکاوس جانشین پدرگردد نه نوه وی کیخسرو که مادرش تورانی است . گیوگفت که شاهی کسی را سزد که از فرهٔ ایزدی بهره ور باشد . پس از گفتگوها و پرخاشها بر آن شدند که فریبرز و کیخسرو را بیازمایند و بگشودن دژ اردبیل بفرستند وهرکدام‌که بگرفتن آن دژ که دژ بهمن نام داشت ونشستگاه اهرمن بود ، کامیاب شود ، پادشاهی اورا باشد . نخست فریبرز با پشتیبان خویش طوس وسپاهیان بدان سوی روی آورد وبآن دژ دست نیافت زیرا :

چو نزدیکی حصن بهمن رسید زمین همچو آتش همی بردمید
زمین سربسرگفتی از آتش‌است هوا دام اهریمن سرکش است
سر بارهٔ دژ بُد اندر هـوا ندیدند جنك هـوا را روا

سنانهای جنگاوران ازگرمی هوا بر افروخت و تنها در زیر زره بسوخت ، بناچارپس از یك هفته‌کوشش ، نومید ازآنجا بازگشتند . ازآن پس کیخسرو با گیو وگودرز وسپاهیان‌خود باردبیل شتافت فرموددرنامه ای‌درود وستایش کردگار بنگارند :

که اویست جاوید برتر خدای هم اویست روزی ده و رهنمای
خداوند کیوان و بهرام و هور خداوند فرّ و خـداوند زور

این نامه را بیك نیزه بلندبست وبگیو گفت آن را بدیوار دژ فرونهد. هماندم که‌نامه بدیوار دژ نهاده شد ، خروش ازدشت وکوهساربرخاست ، جهان تیره و تار گردید ، پهلوانان جایی را ندیدند . کیخسرو اسپ سیاه خود برانگیخت و بیاران گفت دژ را تیرباران کنند گروهی‌ازدیوان نابکار کشته‌شدند :

وزان پس یکی روشنی بردمید شد آن تیرگی سربسر ناپدید
بر آمـد یکی بـاد با آفرین هواگشت خندان وروی زمین
جهان شد بکردار تابنده ماه بنـام جهـاندار و از فر شاه

از آن روشنی در دژ نمودار شد ، کیخسرو اندرآن در آمد ، در آنجا شهر فراخ وپر از میدان و باغ و ایوان وکاخ دید :

در آنجاکه آن روشنی بر دمید شد آن تیرگی سربسر ناپدید
بفرمود خسرو بدان جایگاه یکی گنبدی تـا بـابر سیاه
درازا و پهنای آن ده کمنـد بگرد اندرش طاقهـای بلنـد
ز بیرون چونیم‌ازتك تازی اسپ بر آورد و بنهـاد آذرگشسپ
نشستند گرد اندرش موبـدان ستاره شناسان و هم بخردان
در آن‌شارسان کرد چندان‌درنك که آتشکده گشت‌با بوی ورنگ

کیخسرو پس ازیکسال درنگ در آنجا، بنزد پدربزرك‌خود کیکاوس بر گشت وبشاهی برگزیده شد .

در شاهنامه ازکوه اسنونت در آذربـایجان یاد نگردیده است، این‌کوه که چندین بار در اوستا اسنونت Asnavənt آمده و در پارهٔ ٥ از زامیاد یشت بآن برمیخوریم،در آغاز آن یشت باپنجاه‌وسه‌کوه دیگر ایران زمین برشمرده‌شده است.

در بند هش فرگرد ۱۲ پارهٔ ۲٦ گفته شده : « آذرگشسپ درکوه اسنونددر آتورپاتکان است . »

همچنین در زادسپرم فرگرد ۱۱ ، پاره ۹ آمده : « آذرگشسپ، درکوه‌اسنوند

در آتورپاتکان است . »

دراوستا هم دیدیم چنانکه در آتش نیایش وسیروزه که کوه اسنوند با کیخسرو ودریاچهٔ چیچست یادگردیده است. از اینکه این کوه در آذربایجان است در آن جای گمان نیست اما در کجای آذربایجان ؟ برخی از دانشمندان آن را سهند کنونی پنداشته اند وبرخی دیگر آن را درجایگاه ویرانهٔ تخت سلیمان دانسته اند و نزد آنان آتشکده آذرگشسپ درهمانجا برپا بود . ازین ویرانه بازسخن خواهیم داشت.

آنچنانکه دیدیم در سُنّت ایرانیان دژ بهمن در اردبیل بوده و کیخسرو آذرگشسپ را درهمانجا برپا ساخت ، پس اسنوند هم که پایگاه این آتشکده یاد شده باید درکوه سبلان (سولان)باشد، کوه مقدسی که اردبیل در پایه آن افتاده است. چیزی که هست، از برای جُستن جای آتشکدهٔ آذرگشسپ، نبایدازکرانهای دریاچهٔ چیچست، بسیار دورشویم .

در شاهنامه در سخن ازکیخسرو چندین بار از آذرگشسپ یاد شده ویکبار هم بنام دریاچه چیچست برمیخوریم : افراسیاب پس از آنکه از کیخسرو شکست دیده لشکرش پراکنده شد ، خود ازبیم گریزان وسرگشته میگشت تااینکه دربالای کوهی بنزدیك بردع (برذعه = پَرتَو Partav) درغاری پناه برد . در همان کوه مردی پرستنده وپارسا بنام هوم ازخاندان فریدون تنها گوشه ای گزیده خدای را پرستش میکرد . در بامدادی از آن غار که هنگ افراسیاب خوانند ، ناله و فغان مردی شنیدکه از بخت خویش گله مند و ازکرده اش پشیمان است ، دانست که او افراسیاب است، بدرون غاردرآمده بازوان وی با کُستی خویش سخت به بست وآنگاه که اورا از غار بیرون کشیده بنزدکیخسرو که در همان نزدیکی بود میبرد ، درراه افراسیاب چندان ناله و زاری کرد که هوم را دل بسوخت و بند را سُست کرد . آنگاه افراسیاب :

به پیچید زوخویشتن درکشید   بدریا درون جست وشد ناپدید

همانگاه گودرز و گیو از آنجا میگذشتند ، هوم را بکنار دریا مستمند و خروشان دیدند که دیدگان بآب دوخته داشت .گودرز ازاوپرسید :

ازین آب دریا چه جویی همی | مگر تیره تن را بشویی همی

هوم آنچه رفته بود بازگفت :

دو دستش بزنار بستم چو سنگ | بدان‌سان که‌خونریز گشتش دوچنگ
زکوه اندر آوردمش تازیان | خروشان و نوحه کنان چون زنان
ز بس نالهٔ زار و سوگند اوی | یکی سست‌تر کردمش بند اوی
برین جایگه بر ز چنگم بجست | دل و جانم از جستن او بخست
درین آب چیچست پنهان شدست | بگفتم بتو راز چونان که هست .

گودرز چون این شنید بسوی آذرگشسپ رفت تا کیخسرو را آگاه سازد . در آن هنگام کیخسرو با نیای خود کیکاوس در آذربایجان در پرستشگاه آذرگشسپ بودند . کیخسرو پس از چندی جستجوی بیهوده ، از دست یافتن بافراسیاب نومید شده روی بدادگاه آورد وبنماز وستایش پرداخت تا مگر خداوند اورا بدست‌یافتن آن نابکار کامیاب سازد وکین پدر خود سیاوش را از او بخواهد .

آنگاه که گودرز بآذرگشسپ رسید :

نخستین بر آتش نیایش گرفت | جهان آفرین را ستایش گرفت
بپردخت و بگشاد راز نهفت | همه دیده با شهریاران بگفت
هم آنگه نشستند شادان بر اسپ | برفتند از ایوان آذرگشسپ

چون بدریا بار رسیدند همچنان هوم را در آنجا ایستاده دیدند . از برای بیرون آوردن افراسیاب از آب برین شدند که کرسیوز برادر افراسیاب را که دربند ایرانیان بوده بکنار دریا آورند وپالهنگ بگردنش افکنده آزارش دهند تا از ناله وزاری وی ، افراسیاب را مهر برادری بجوش آمده ، بیتاب از آب بدر آید. اینچنین پادشاه توران را ازدریا بیرون آوردند ، او وبرادرش کرسیوز را کشتند[۱]. درست است که در نسخهای خطی شاهنامه نام این دریاچه ، همه جا نادرست ، خنجست نوشته شده ، با بودن این نام در کهنترین سند کتبی اوستا و نوشتهای پهلوی شك نداریم که فردوسی این نام را درست یاد کرده و پس از آن بدست نویسندگان

۱ـ نگاه کنید بشاهنامه بروخیم جلد ٥ ص ۱۳۸۳ ـ ۱۳۹٦

شاهنامه، خنجست نوشته شده است. حمدالله مستوفی در نزهة‌القلوب که در سال ۷٤۰ نوشته شده چندین بار نام این دریاچه را آنچنانکه باید «چیچست» یاد کرده‌است: درسخن از آذربایجان آورده « طسوج قصبه است بر دومرحله تبریز بجانب غربی ودر شمالی بحیره‌چیچست افتاده است باغستان بسیار دارد ومیوهایش نیکوو بسیار بود هوایش ازتبریز گرمتر است وبجهت قرب بحیره چیچست بعفونت مایل ...»؛ «سلماس از اقلیم چهارم است ... شهر بزرك‌است ... و آبش از اودیه‌جبال کردستان میخیزد وببحیره چیچست ریزد باغستان بسیار دارد ...»؛ ارمیه‌اقلیم چهارم‌است... شهر بزرك است دورش ده هزارگام باشد بر کناربحیره چیچست افتاده هوایش گرم است و بعفونت مایل و آبش ازعیون آن‌جبال برمیخیزد وببحیره چیچست ریزد...»؛ سراو شهری وسط است از اقلیم چهارم از شرقی کوه سبلان ... و آب آن ازرودی که بدان شهرمنسوب است وازکوه سبلان برمیخیزد ودربحیره چیچست ریزد...»؛ مراغه ... و در ما قبل دارالملك آذربایجان بود ... و آبش از رود صافی است که از سهند برمیخیزد و در بحیره چیچست ریزد ...»؛ بسوی‌شهری کوچك‌است و آبش از کوههای آن برمیخیزد و در بحیره چیچست میرود ...» درسخن ازبحارو بحیرات آورده: « بحیرهٔ چیچست بولایت آذربایجان آنرا دریا شور گویند بلاد ارمیه و اشنویه و دهخوارقان وطروج وسلماس بر ساحل اواست‌ودرمیانش جزیرهٔ وبر آنجا کوهی است که مدفن پادشاهان مغول است آبهای تغتو وجغتو وصافی وسراو رود دراومیریزد دورش چهل‌وچهار فرسنك باشد[1].

درنامه‌پهلوی شهرستانهای ایران که‌یاد کردیم(ص۱۲۹)درباره های ٥٦ و٥٨ آمده: «بسرزمین آتورپاتکان، شهرستان گنجك‌را افراسیاب‌تورانی‌ساخت. شهرستان آتورپاتکان‌را ، ایران گشسپ، سپهبد آتورپاتکان‌ساخت»[2]

اینکه درین نامه پهلوی که شاید در روزگار خلیفهٔ عباسی المنصور نوشته

۱- نگاه کنید به نزهة‌القلوب چاپ لیدن ۱۳۳۱ باهتمام‌لیسترانج ص ۸۰ و۸٥ و ۸٦ و۸۷ و ۲٤۱

۲- نگاه کنید به: A Catalogue of the Provincials of Eranshahr by J. Markwart, Edited by G. Messina; Roma p. 22 and p. 108–110

شده باشد[1] ، گنجك ساخته افراسیاب پنداشته شده ازینجاست که در اوستا و بسیاری از نوشتهای پهلوی که بر شمردیم ، کیخسرو آرزومند است که افراسیاب را در کرانهٔ چیچست بسزا برساند ، همان دریایی که شهر گنجك را در کرانه آن یاد کرده اند .

چیچست دریاچه ایست پرمایه ازنمك وشوره و گوگرد و زرنیخ و آنچنان سنگین است که شناوری در آن فرو نرود وهیچگونه جانوری در آن نتواند زیست جز يك گونه کرم کوچك.

این دریاچه ۱۲۹٤ متربلند تر از سطح اقیانوس استوخود شهر اُرمیه۱۳۳۹ متر بلندی دارد .

چیچست که بزرگترین دریاچهای ایران است ، ازشمال بجنوب ۱٤۰ کیلومتر درازا و از مشرق بمغرب ۵۵ کیلومتر پهنا دارد وسطح آن۵۷۷۵ کیلومترمربع است. رودهای بسیار از هرسوی بدان ریزد چون آجی چای (تلخ رود) وصوفی چای و مُردی چای و جغتو و قادر وجزاینها و از تك دریاچه نیز چشمه‌های جوشنده بآب آن میافزاید.ژرفای این دریاچه ازپنج تا پانزده متراست .

چیچست در سر زمین آذربایجان بجای دریاچه مرده (بحیرةالمیتة)است[2] در سرزمین فلسطین ، آنچنان که کوه سولان (سبلان) در آذربایجان بجای کوه مقدس سیناست (طور سینا). از سولاندر جای دیگر سخن خواهیم داشت .دریاچه مرده که در خود تورات دریـای نمك خوانده شده (سفر پیدایش فصل۱٤ فقرهٔ ۳) گذشته از اینکه در تقدس یاد آور چیچست است از جهات دیگرهم همانند دریاچه مقدس ایرانیان است و بنامهای گوناگون دیگرنیز خوانده شده از آنهاست بحیرة ـ

---

۱ ـ درپایان شهرستانهای ایران پارهٔ ٦۱ آمده که شهر بغداد را ابوجعفر که اورا ابودوانیق خوانند ساخت، این ابودوانیق در سال ۱۳٦ بخلافت رسید و در ۱۵۸ مرد گمان میرود پاره ٦۱ بشهرستانها افزوده شده باشد واین نامه کهنتر ازروزگار این دومین خلیفه عباسی باشد. نگاه کنید بهرمزد نامه ص ۲٦۹

۲ ـ صورةالارض ابن حوقل طبع لیدن ۱۹۳۸ص ۱۷۰؛ حدودالعالم چاپ‌تهران ص ۳٦

المنتنة(دریاچهٔ بدبو)[۱] وبحرلوط. دریاچه‌لوط ۸۵ کیلومتردرازاو٤تا۱٦ کیلومتر پهنا داردوسطحش۹۲۵ کیلومترمربع است. ژرفای آن در بخش شمالی به ٤۰۰متر و در بخش جنوبی به ۸متر میرسد، سطح آبش ۳۹٤ متر پایین‌تراز سطح اقیانوس‌است . آبش سبز رنگ و زیباست ، چهارتا شش بارسنگین تراز اقیانوس است ، زیرا نمك وگوگرد و حمر (اسفالت asphalte) وجز اینها در آن‌بسیار است ، تن آدمی در آن فرو نمیرود. چندین رود در آن میریزد واز آنهاست اُرْدن ، رودی که در کرانه آن و از همان آب، حضرت عیسی غسل‌تعمید یافت[۲]

ناصر خسرو در سال ٤۳۸ هجری این دریاچه را دیده و آن را دریای لوط خوانده است ،گویا در کهنترین‌نوشته‌ای که این‌دریاچه ، به لوط بازخوانده شده،در همین سفر نامه ناصرخسرو باشد . در آنجایی که ازطبریه سخن میدارد ، نوشته : « و سوی جنوب شهر دریای لوطست و آن آب تلخ دارد یعنی دریای لوط که از جانب جنوب طبریه است و آب دریای طبریه بآنجا میرود و شهرستان لوط بر کنار آن دریای لوطست . . . »[۳]

آری دریای لوط در سرزمین پیغمبران بنی اسرائیل مقدس است ، دریای چیچست نیز که در کرانه آن در سنت ایرانیان ، وخشور زرتشت بجهان‌چشم گشوده مقدس است همچنین بنزدیکی همین چیچست پرستشگاه تاریخی آذرگشنسپ‌برپا بود ، همان‌آتشکده پادشاهی ایران که ازبزرگترین وباشکوه ترین زیارتگاهان بشمار بود. با اینکه ازچند روی دریای‌چیچست بدریای لوط همی ماند ، بایددانست که پیرامون چیچست یکی‌از دلکشترین وخرمترین وبارورترین‌سرزمین‌های‌ایران

---

۱ ـ ابن‌الفقیه ص ۱۱۸ ؛ ابن خردادبه ص ۷۹ ؛ اصطخری ص ٥٦ ؛ مسعودی در التنبیه ص ٦٤ ؛ ابوالفدا در تقویم‌البلدان چاپ پاریس ص۲۲۸؛ یاقوت درمعجم‌البلدان در سخن از «اردن» ص ۱۸٦

۲ـ نگاه کنید به : Stuttgarter Bibel = Atlas S. 36 und S. 4
و به Encyclopédie de l'Islam (Bahr - Lût)

۳ـ نگاه کنید بسفر نامه ناصرخسرو چاپ برلین ۱۳٤۱ ص ۲۵
ابن بطوطه که درسال ۷۷۹ هجری درگذشت‌در رحلهٔ خود از «بحیرة لوط» نام میبرد نگاه‌کنید به رحلة ابن بطوطه قاهرة ۱۹۳۳ الجزءالاول ص ٤٦

است وپیرامون لوط، بیابانی است سوخته وتفتیده ، آنچنانکه‌طورسینابرهنه‌وبی ـ بهره از رستنی‌وگیاه است اماکوه‌مقدس‌وسربرکشیده سولان ، ازدرخت‌وآب‌فراوان برخورداراست. در همین ایران زمین، دریاچه دیگری‌که درتقدس‌باچپچست‌برابری تواندکرد ، آن دریاچهٔ هامون یازره است ، درخاك‌جهان‌پهلوانان ، سیستان، همان آبی‌که در هنگام هزاران سال چشم پارسایان بدان سوی بود ، مگر از آنجای « سوشیانت » یارهاننده‌بدرآید .

سولان

قبله اقبال قلهٔ سبلان دان　　کو زشرف کعبه‌وارقطب کمالست [1]

کوه سَولان (= سبلان) در آذربایجان نزد ایرانیان ، بجای طور سیناست نزد بنی اسرائیل. درحدودالعالم که در سده چهارم هجری نوشته شده ، آمده : « دیگر بناحیت آذربایجان کوهیست خُرد بنزدیکی اردویل، آنرا کوه سبلان خوانند»[2] .این کوه آنچنان که در اینجاگفته شده ، خُرد نیست ، بلندی آن‌به ۳۸۲۰ مترمیرسد[3] . مگراینکه زنجیره (= سلسله)کوه چندان کشیده نیست .

---

۱ ـ گوینده این شعر خاقانی شروانی است‌که درسال ۵۹۲درگذشت، دردنباله آن گوید :

کعبه بود سبزپوش اوزچه پوشد　　جامهٔ احرامیان که کعبه حالست
در خبری خوانده ام فضیلت آنرا　　خاست مرا آرزوش‌قرب‌سه سالست
رفتم تا بر سرش نثار کنم جان　　کوست عروسی‌که امهات جبالست
چادر بر سر کشید تا بن دامن　　یعنی‌بکرم من این چه‌لاف‌محالست
مُقعد چندین هزار ساله عجوزی　　بکر کجا ماند این‌چه نادره‌حالست
موسی و خضر آمده بصومعه او　　صومعه دارد مگر فقیر مثالست
هست همانا بزرك بینی آن زال　　چادر ازآن عیب پوش بینی‌زالست
گفتم چادر ز روی باز نگیری　　بکر نهٔ شرم داشتن چه مجالست
گفت پس ازچارمه‌که‌چادرمن باد　　خرقه‌کند بهر عرس جای جمالست
ازپس بکران عیب چادر غیرت　　بفکن خاقانیا که بر تو حلالست

دیوان خاقانی‌شروانی ، بکوشش عبدالرسولی تهران ۱۳۱۶ ص ۵۹۶

۲ ـ حدودالعالم چاپ تهران ص ۲۲

۳ ـ بلند ترین قله آن ٤٨٤٤ مترياد شده است، نگاه‌کنید به جغرافیای ایران ۱ طبیعی مسعود کیهان تهران ۱۳۱۰ص ۵۷ـ۵۸

ابن حوقل و ابوالفدا در سخن از ارمنستان و آذربایجان واران، از سبلان یاد کرده و آن را کوه بزرگ خوانده‌اند[1]

سولان روزی آتشفشان بوده ، مانند دماوند درهشتاد کیلومتری شمال‌تهران که بلندی‌آن به ۵۶۷۰ مترمیرسد[2] و مانند تفتان در بلوچستان کـه ۴۰۰۰ متر بلندی آن است وهنوز از دهانهٔ آن دود بلنداست و مانندکوه سهند که آن را یاد خواهیم کرد و مانندکوه اروند (الوند) ومانندکوه ارارات وجز اینها. مردم‌ایران زمین‌که دیر گاهی است بآتش روی آورده ، از همین‌کوههای آتشفشان و چشمهای افروزان نفت‌که یاد خواهیم کرد بنیروی این آخیشج سودمند ، پی‌بردند .

ناگزیر از همین آتشفشانیها و نمایشهای زیباست که این کوهها ، تقدسی یافته و پرستشگاه مـردم این‌مرز وبوم گردیدند . دست ما امروزه بآستان تـاریخ روزگارانی که از سینه این کوههای سربرکشیده ، اخگر فرو میریخت ، نمیرسد ، اما دهانهای آنها گویای آتشفشانی پارینه آنهاست . از تاریخ آتشفشانی برخی از کوههای دیگرجهان‌که چندان دور نیستیم میتوان دریافت که چگونه آنها پس از آرام شدن، زیارتگاهان مردم‌کشور خود شدند.کوه فوجی یامه Fouji Yama بـا ۳۷۷۳ متر بلندی‌که با سولان برابری میکند و مانند آن و دماوند همواره ازبرف پوشیده است ، چندی ازدهانه خود آتش فرو ریخت تا اینکه در سال ۱۷۰۷میلادی آرام‌گردید ، از آن پس مردم ژاپن گروه گروه بزیارت آن‌کوه‌که روزی نمایشگاه فروغ خدایی بود، میروند.

از اینکه بگذریم کوههای با شکوه ایران هرچند برخی از آنها برهنه و از رستنیها بی‌بهره‌اند ، نمودار سترگی گیتی‌و بزرگی آفریدگاراست ، از آنهاست کوهی که بنام خداوندگار ، بغستان (= بیستون) خوانده شده و درسینه آن بزرگترین سنگنبشته جهان در سدهٔپنجم پیش ازمسیح ،کنده‌گری شده است .

بویژه سولان نزد ایرانیان مقدس است ، برای اینکه در سنت دیرین ، پیغمبر

---

۱ ـ نگاه‌کنید به صورة‌الارض ص ۳۳۵ وتقویم‌البلدان ص ۳۹۹

۲ـ۵۸۹۶و۵۶۴۷ متر نیز یاد کرده‌اند ، نگاه کنید بصفحه۳۹جغرافیای‌طبیعی کیهان

زرتشت‌را با آن سر و کاری‌است‌از آنجاست که زرتشت‌رسا گشته به‌پیامبری‌برانگیخته شد ، آنچنان که موسی پس از خروج از مصر ، در دوازدهمین سده پیش از میلاد از بالای کوه سینا ، سخنان پروردگار خـود را از زبانه آتش شنیده بقوم بنی - اسرائیل رسانید .

در داستان کیخسرو دیدیم که این پادشاه کیانی دژی را که بتکده بود در بالای کوه اردبیل گرفته وویران کرد و فروغی راکه بیال‌اسب‌وی‌برای راهنمایی‌نشسته بود ، در همان دژ فرو نهاد و آتشکدهٔ آذرگشنسپ را برپا ساخت .

اینك نوشته برخی ازپیشینیان که‌گویای سنت دیرین ایرانیان است در باره این کوه :

یاقوت درمعجم‌البلدان آورده بر« سَبَلان - جبل‌عظیم مشرف‌علی‌مدینة‌اردبیل من ارض اذربیجان وفی هذاالجبل عدةٌ قری ومشاهدة کثیرة للصالحین والثلج فی رأسه صیفاً وشتاءً وهم یعتقدون أنه من معالم‌الصالحین والاماکن‌المبارکة‌المزارة»

حمدالله مستوفی قزوینی در نزهة‌القلوب آورده : «کوه سبلان در آذربایجان ازجبال مشهوراست وبلاداردبیل وسراه وپیشکین وآباد و ارجاق وخیاو درپای‌آن کوه افتاده‌است ،کوهی سخت بلند است و از پنجاه فرسنك دیدارمیدهد، دورش سی فرسنك باشد وقلهٔ او هرگز ازبرف خالی نبود و برآنجا چشمه است اکثر اوقات آب او یخ بسته بود ازغلبه سرما ودر عجایب المخلوقات از رسول عم مرویست من قراء فسبحان‌الله حین تمسون وحین تصبحون وله‌الحمد فی‌السموات والارض و عشیاً و حین تظهرون یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من‌الحی ویحیی‌الارض بعد موتها وکذلك‌تخرجون کتب‌الله‌تعالی‌له‌من‌الحسنات‌بعد وذلك بمقدار ورقة ثلج یسقط علی جبل سبلان وما سبلان یا رسول‌الله قال جبل من بین ارمنیة و آذربایجان علیه عین من عیون‌الجنة وفیه قبر من قبورالانبیاء ودر تاریخ مغرب گوید که آن چشمه را آبی در غایت سرد است وودرحوالیش چشمهای آب سخت گرمست و سوزان و جاریست » [۱]

نزهة‌القلوب درسال ۷۴۰ هجری نوشته شده وحدیثی که از عجایب‌المخلوقات

---

۱ - نزهة القلوب ص ۱۹۶

(وغرایب الموجودات) نقل کرده از زکریا بن محمد بن محمود قزوینی است که در سال ٦۰۰ در قزوین زاییده شده ودرسال ٦۸۲ در عراق درگذشت. صدسال‌پیش از زکریا بن محمد قزوینی «عجایب‌المخلوقات» نام کتابی‌بود ، گرد آورده احمد طوسی بزبان فارسی ، قزوینی بسیاری ازمطالب آن کتاب را بزبان‌عربی‌گردانیده وبعنوان کتاب، «غرایب‌الموجودات » را افزوده است[۱] بنا براین آنچه قزوینی‌دربارهٔ سبلان نوشته ، بسا پیشتر از روزگار او در میان ایرانیان رواج داشت .

در عجایب‌المخلوقات فارسی پس از حدیثی که یادکردیم چنین ترجمه شده : « ابوحامد اندلسی‌گوید سبلان بقرب مدینه اردبیل است ازکوههای عالیست بر سر کوه چشمه ایست درغایت سردی بود وگرد برگردکوه چشمهای گرم‌هست بیماران قصد آن کنند ودرین کوه اشجار بسیاربود وهرحیوان‌که ازآن اشجار بخورد در ساعت هلاك شود ابوحامد گوید دیدم‌که چارپایی قصد آن میکرد و چون نزدیك آن شدی برمیدی ودرسرکوه دهی بود ازقاضی آنجا پرسیدم گفت آنرا جن‌حمایت میکند وگفت درین ده میخواستم که مسجدی بناکنم حاجت افتاد بصخری چند از بهر قواعد روزی برخواستم دیدم در مسجد چند سنگی افتاده ازبهر قواعد ، روزی برخواستم دیدم تراشیده اند سنگهارا بغایت خوب »

شك نیست مطالبی‌که با این همه سادگی درباره سبلان یادکرده اند،بخوبی میرساند که این‌کوه درسنت دیرین ایرانیان جنبهٔ تقدسی داشته و آنچه در باره آن درمیان ایرانیان سینه بسینه میگردیده ، بعد ها رنگ و روی اسلامی بآن‌داده شده است[۲] . بسیاری ازامامزادهای ایران‌که در همه جای این کشور ، در کوه و دره و دشت دیده میشود ، در پارینه آتشکده یا پرستشگاهی بوده که امروزه‌بنام وعنوان دیگری ، زیارتگاه و طرف توجه مردم میباشند .

---

۱ ـ نگاه‌کنید به : Encyclopédie de l'Islam , Tome II p. 891

۲ ـ در عجایب المخلوقات قزوینی دربارهٔ کوه اروند (الوند) که گفتیم آنهم مانند سولان روزی آتشفشان بوده همان حدیث را که در بارهٔ سولان از رسول نقل کرده در بارهٔ اروند از امام جعفر صادق نقل کرده: ان فیه عینا من عیون‌الجنة، نگاه کنید به حاشیه حیاةالحیوان دمیری جزء اول ، مصر ص ۲٥٦ وص ۲٦۸

زکریابن محمد قزوینی درکتاب دیگرش «آثارالبلاد و اخبارالعباد» آورده :
«زرتشت ازشیز آذربایجان بود وچندی از مردم کناره گرفت و در کوه سبلان بسر برد و ازآنجا کتابی آورد نامزد به بستا»[۱]

شهرستانی که گویا در سال ۵٤۸ ه درگذشت درکتاب الملل والنحل از تولید روح زرتشت درکوهی از آذربایجان یاد میکند ، هرچند که ازین کوه نام نمیبرد، اما آن کوه باید همان سولان باشد، در ترجمه فارسی ملل و نحل که بدستیاری افضل الدین صدر ترکه اصفهانی در سده نهم هجری انجام گرفته چنین آمده :
«[خداوندگار] روح زرتشت در شجرهٔ که در اعلی علیین بود انشا فرمود و در قله کوهی ازکوههاء آذربایجان آن درخت را غرس فرمود از آن شبح زرادشت بشیرگاو ممتزج گشت وپدر زرادشت آن شیر بیاشامید وآن شبح بنطفه اومتصور گشت ودر رحم مادرش مضغه گشت .... وچون متولد شد لب بخنده بگشود و آوازه آن بهجة هرکه حاضر بود بشنود ... »[۲]

میرخواند در روضة الصفا درذکر سلطنت گشتاسب آورده : « در تاریخ بناکتی ومعجم مسطور است که زردشت حکیم درزمان اوظاهر شد ... و در همان دم که زردشت متولد گشت بخندید چنانکه تمام حضار مجلس آواز او را شنیدند و چون بزرگ شد بجبلی از جبال اردبیل بالا رفت وازآنجا فرود آمد وکتابی دردست ومیگفت که این کتاب ازسقف خانه که بر این کوه واقع است نازل شد ... و یکی [دیگر] از آن حکایات این است که آتشی دردست داشت ودست او نمیسوخت و چون گشتاسب بمجلس وی درآمد آنرا بدو داده دست او نیز نسوخت و بدست

۱ـ نگاه کنید به یشتها جلد ۲ گزارش نگارنده ص ۳۰۸

۲ـ خندیدن زرتشت در هنگامی که بجهان چشم گشود در بسیاری از نوشتهای پهلوی وفارسی یاد شده وپلینیوس ونویسندگان دیگر همآنرا آورده اند . این سنت بخوبی اعتقاد ایرانیان را بزندگی میرساند ازاینکه پیامبرآنان خندان بجهان روی آورد. نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ، گزارش نگارنده ، ص ۲۰ـ۲۱

دیگران نیز رسیده حرفی ظاهر نگردید [۱]

در نوشتهای برخی از نویسندگان یونانی و رمی نیز بگوشه گیری زرتشت، پیش از برانگیخته شدن بپیغمبری، برمیخوریم، پلینیوس Plinius که در هنگام آتشفشانی وزُو Vésuve درسال ۷۹ میلادی از برای تماشا بآن کوه آتشفشان نزدیک شده وجان خود را از دست داد، چنین یاد میکند:

« گویند زرتشت هنگام سی سال گوشه گرفت و خورش وی پنیری بود که تباه نمیشد (یك گونه مائده) [۲] ناگزیر نیچه Nietzsche فیلسوف آلمانی که در ۲۵ اوت ۱۹۰۰ درگذشت، همین نوشتها را بیاد داشت که کتاب خود را بنام « چنین گفت زرتشت » (Also sprach Zarathustra) چنین آغازمیکند: «هنگامی که زرتشت سی ساله بود، زادگاه ودریاچهٔ زادگاه خود را بدرود گفت وبکوهی رفت. در اینجاست که او از خرد خویش برخوردار گردید و در هنگام ده سال از تنهایی خسته نشد تا اینکه دلش دگرگون گردید، پس آنگاه بامدادان، در سپیده دم، برخاست وروی بخورشید کرده گفت . . . »

---

۱ ـ میرخواند درسال ۹۰۳ درگذشت، نگاه کنید به روضة الصفا باهتمام هدایت طهران ۱۲۷۰ هجری جلد اول درذکر پادشاهی گشتاسب. میرخواند مآخذ خودرا بناکتی ومعجم یاد کرده است. تاریخ بناکتی به روضة اولوالالباب فی تواریخ الاکابر والانساب خوانده شده ودرسال ۷۱۷ نوشته شده و نویسنده آن ابوسلیمان داود بناکتی است ـ از شهرهای ماوراءالنهر ـ نگاه کنید بهازسعدی تاجامی تألیف برون ترجمه علی اصغر حکمت تهران ۱۳۲۷ شمسی ص ۱۲۲ ـ ۱۲۳

تاریخ المعجم فی آثار ملوك العجم، تألیف فضل الله الحسینی است که گویا درسال ۷۹۸ هجری مرد این مؤلف هر آن تعصب اهریمنی که دردل انباشته داشت، باعباراتی شگفت انگیز، فرو ریخت و آن را المعجم نامید. نگاه کنید به المعجم چاپ طهران به «ذکر پادشاهی گشتاسب بن لهراسب» مطالبی که ازمیرخواند یاد کردیم درتاریخ الکامل ابن الاثیر هم دیده میشود.

ابن الاثیر (ابوالحسن علی بن محمد) درسال ۵۵۵ درجزیره (بین النهرین) زاده شد و در ۶۳۰ درموصل درگذشت، بخشی ازمطالب وی درباره زرتشت همان است که پیش از او طبری درتاریخ الامم یاد کرده است

نگاه کنید به تاریخ الکامل چاپ قاهره ۱۳۰۱ هجری جزءالاول ص ۱۱۷ ـ ۱۱۸

۲ ـ Histoire Naturelle De Pline, avec la traduction en français par M. E. Littré Tome I (XI, 97, 2) Paris 1860 p. 466

در سخن از سولان و اردبیل که درپای آن افتاده، بجاست از سنگی که در آن شهر یادآور پرستشگاه دیرین آنجاست یاد گردد.

حمدالله مستوفی درنزهةالقلوب آورده « صاحب تاریخ مغرب گوید که چون در سنه اثنی وعشرین وخمسمایه باردبیل رسیدم ، سنگی دیدم کمابیش دویست من چنانکه گوئی از آهن ساخته اند قاضی بهاءالدین سعیداردبیلی گفت چون اهل اردبیل بباران محتاج شوند این سنگ در شهر آورند باران آید و چون بیرون برند ساکن شود ومؤلف این کتاب میگوید که این سنگ را بکرات در اردبیل دیدم بردرمسجد نهاده وهیچ باران نمیآید ومعتقد اهل اردبیل آنکه آن سنگ را بی آنکه دست بشر بدان رسد ازین در مسجد بدان در دیگر نقل میکنند اما من همیشه آن را بر یك قرار یافتم وبریك مقام دیدم. اگرچه برشکل سنگ رامی ماند همانا آهن آتش تابست ودر آتشخانه بوده است تا اخگر را گرم دارد و نمیراند چه برو کوفت کرده‌اند وچیزها برونوشته واگرسنك بودی کوفت نپذیرفتی » [1]

خواندمیر درتاریخ حبیب‌السیر آورده : « درعجایب‌البلدان مذکور است که دربیرون اردبیل سنگیست بوزن دویست من تخمیناً و در متانت بمثابهٔ که آهن بر آن تأثیر نمیکند وهرگاه که اهل اردبیل بباران محتاج میشوند آن‌سنك رابر گاوی بارکرده بشهر میبرند و مادام که آن حجر در آن بلده باشد قطرات مطر در فیضان بوده وچون آنرا بازبیرون‌نقل کنند باران تسکین یابد »[2]

در گوهرنامه آمده : « از ثقات مرویست که در مسجد آدینهٔ اردبیل جسمی قلیل‌الحجم کثیرالوزن افتاده که بحسب وزن پانصد من باشد ونصفی از آن جسم از

۱ـ دردنبال این خبر آورده : «درپای کوه سبلان درختی است ودرحوالیش گیاه بسیار رسته اما هیچ جانور ومرغ‌را قدرت آن نیست که ازگیاه وثمرهٔ آن درخت خورد چه خوردن ومردن یکی است»، درعجایب‌المخلوقات نیز که یادکردیم ازهمین گیاهان درپیرامون کوه سبلان سخن رفته‌است. نگاه کنید به نزهةالقلوب ص ۲۸۶

۲ـ نگاه کنید به حبیب‌السیر، تهران ۱۳۳۳ جلد ٤ ص۶۵۳.خواند میر درسال ۹٤۱ درگذشت

دربسیاری ازنوشتها ، بجای سبلان (= سولان)، سیلان نوشته شده ، پیداست که مشتبه گردیده بانام دیگر جزیرهٔ سراندیب که سیلان‌هم نامیده شده است .

بسیاری دست که بر آن مالیده اند رنگی پیداکرده میان رنگ نقره و آهن و نصف دیگر که دست بر آن نمالیده‌اند سیاه فامست واین‌جسم را ازغایت صلابت نمی‌توان شکست و بآتش بر آن ظفر نمی‌توان یافت ، چنانچه حدادی خواست که پارهٔ از آن جداکند ، آن جسم‌راگرم‌کرد بمرتبهٔ گرم شدکه‌ازده ذراع مسافت کسی بنزدیک آن نمی‌توانست رفت ، و غازان خان امرکرد که نام او بر آن بنویسند بزحمت و تکلف بسیار نوشتند واکابرواشراف اردبیل بر آنندکه اول‌آتشکدهٔ‌که زردشت در اردبیل بناکرد این جسم در آنجا بود و معلوم نیست که ازکجا حاصل شده » [۱]

سهند

گفتیم بنزدیکی دریاچه چیچست کوهی است‌که برزبر آن آذرگشسپ برپا بوده ، این کوه در اوستا اسنونت Asnavant خوانده شده و در آتش نیایش پارهٔ ۵ و درسیروزه پارهٔ ۹ با کیخسرو و دریاچهٔ خسرو و دریاچهٔ چیچست یکجا یاد گردیده است و در زامیادیشت پارهٔ ۵ باپنجاه و دوکوه دیگر یاد شده‌است، این‌کوه چنانکه گفتیم در نامه های پهلوی چون بندهش و زادسپرم و دینکرد و جز اینها اسنونت Asnavant آمده و در چند نوشتهٔ پارسی اسنونت و اسنوند نوشته شده چنانکه در « روایات » و در « آتش نیایش » پارسی[۲]

---

۱ ـ گوهر نامه تألیف محمدبن‌منصوردرسده نهم‌هجری نوشته شده‌است، بکوشش منوچهر ستوده دردفتر سوم ازجلد چهارم « فرهنگ ایران زمین »چاپ‌شده‌است، تهران پائیز ۱۳۳۵ نگاه کنید بصفحهٔ ۲۹۰ آن دفتر

۲ ـ در«روایات » درسخن ازسه آتشکده : آذر فرنبغ درکاریان (فارس) و آذر برزین‌مهردرریوند(خراسان)و آذرگشسپ‌در آذربایجان آورده:« آذر گشسپ‌سپهدار ایران است (آتش رزمیان) دراسوندکوه ،آن آتش کیخسرورا یاری کرد وقتی که دژ بهمن راگرفت ... . واین‌هرسه بی‌هیزم سوزند وازآب‌بیم نمیدارند، نگاه‌کنید بروایات داراب هرمزدیار جلد ۱ بمبئی ۱۹۲۲ ص۷۲

و نگاه‌کنید به :

Etudes Iraniennes par J. Darmesteter Tome Second › Paris 1883 p. 310

و به The Nyaishes or Zoroastrian Litanies by M. N. Dhalla , New York 1908 p. 144-149

دستوردالا Dhalla درنخستین دهه ازماه خرداد ۱۳۳۶ در کراچی درگذشت

پیداست که در همه این نوشتها اسونت کوهی است در آتورپاتکان چنانکه چیچست دریاچه ایست درهمان سرزمین. گروهی ازدانشمندان اسونت راهمان کوه سولان (= سبلان) دانسته اندو چندتن هم کوه سهند[۱]

اینك سخنی چند دربارهٔ سهند هرچند که ازین کوه همراهی بسوی آذرگشسپ نخواهیم برد چنانکه سولان هم مارا به پایگاه آن آتش پادشاهی نرسانید.

سهندمانندسولان روزی آتشفشان بوده وهنوزهم دهانه آن گویای آن روزگاران است، قله مرکزی آن به بلندی ۳۷۰۰ متر است، چشمهای آب کانی در آن بسیار است، آبهای دامنه غربی آن که بدریاچه چیچست فرو ریزد، نمك بسیار دارد. همواره از آنجا گاز برخاسته هوای پیرامون را آنچنان سنگین میکند که جانداری بنزدیك آن نتواند رفت[۲]

ناگزیر کوه‌پایهٔ سولان نیزچنین بوده که بگفتهٔ زکریا قزوینی و دیگران، هر آن جانداری که آهنگ خوردن گیاهان سولان کردی چون نزدیك شدی برمیدی واگرخوردی همان دم بمردی.

آذرخش ـ نفت

گذشته از کوههای آتشفشانی که در ایران زمین یاد کردیم، چشمهای نفت نیز درین مرزوبوم بسیاراست و کانهای ذغال‌سنك هم کم نیست. هر آن کاری که امروزه از آذرخش (برق) برمیآید، درخت و یا بیشه و جنگلی را برمیافروزد، در پارینه نیز از آن برمیآمد. چنانك میدانیم گازی که از نفت و یا کان ذغال برخیزد همینکه بآتش رسد، روشن میشود. اینچنین میتوان پنداشت، مردمی که در روزگاران گذشته، هنوز آتش را نشناخته و بآن دست نیافته بودند و کوه آتشباری هم درسرزمین

۱- Erân, Das Land Zwischen Dem Indus Und Tigris Von Fr. Spiegel, Berlin 1863 S. 60-61
Zoroastrische Studien Von Fr. Windischmann, Berlin 1863 S. 10-12
Avesta, Uebersetzt Von Fr. Spiegel, Leipzig 1863, Einleitung XIV-XVI.
Le Zend-Avesta par J. Darmesteter, Premier Vol. Paris 1892 p. 154-5
Persian Past And Present by W. Jackson New York 1906 p. 37 8

۲- نگاه کنید به جغرافیای ایران ۱ طبیعی تألیف مسعود کیهان طهران ۱۳۱۰ ص ۸۵

خود نداشتند ، نخستین بار با اینگونه آتش افروزیهای آذرخش ، با این آخشیج آشنا شده باشند، خواه با سوختن درختی و خواه با زبانه‌کشیدن آتش از دهانهٔ چشمهٔ نفت وکان انگشتی .

اینگونه نمایشها را از نهاد وسرشت گیتی بسیاربیاد دارند ، ازهمین سرزمین خودمان همانند این نمایشها را یادکرده‌اند ، از آنهاست آنچه یاقوت (۵۷۵ ـ ۶۲۶) در سخن ازباکویه گوید : « باکویه (باکو) شهری است از ناحیه دربند و شروان که از یك چشمه بزرك نفت برخوردار است ، روزانه هزار درهم درآمدآن است وبنزدیکی آن چشمه دیگری است که نفتش مانند روغن جیوه سفیداست وشبانروز روان است درآمدآن باندازه نخستین نیست . یکی ازبازرگانان که باورش توان داشت ، بمن گفت که در آن ناحیه جایی است که هماره آتش از آن زبانه‌میکشد، گمان میبرم که آتشی از دست کسی بآنجا افتاده باشد »

باز همین یاقوت در سخن از شیز (گنجك) گوید : « شیز ناحیه ایست در آذربایجان ، آن را مغیرةالشعبه بگشود [۱] . شیز معرب از جیس است .گفته شده که زرادشت پیغمبر مجوس از آنجا بود، قصبه این ناحیه ارمیه است . خلیفه متوکل مرزبانی آنجا را به حمدون بن اسماعیل‌الندیم داد . . . . وگفت‌مسعربن‌المهلهل [۲] ، آنگاه که کارشریف و سودبخش بازرگانی مرا بسفرهای بلندکشانید ، بدلم شك درآمد درباره آنچه ازکانهای سنگهای گرانبها که میگفتند درتك خاك شیز نهفته است . شیزشهری است در میان مراغه وزنجان وشهر زور و دینور میان آن کوهها کانهای زر وجیوه‌وسرب وسیم وکانهای زرنیخ زرد وسنك جمست (améthystes)

---

۱ ـ آذربایجان‌را مغیرة بن شعبةالثقفی‌درسال بیست‌ودوم‌هجری درخلافت‌عثمان بن عفان بگشود، نگاه کنیدبکتاب البلدان تألیف احمد بن ابی یعقوب بن واضح الکاتب المعروف بالیعقوبی چاپ نجف ۱۳۳۷ قمری‌ص ۳۸، البلدان درسال ۲۷۸ نوشته شده است. یعقوبی نیزدرسخن‌از آذربایجان‌ازشهرهای آن‌چون شیزوارمیه وجز اینها نام میبرد

۲ ـ ازاین‌پس آنچه‌یاقوت‌دربارهٔ‌شهرشیز آورده‌از بودلف مسعر بن المهلهل‌است، این شاعرعرب چندی در دربار نصربن‌احمد سامانی (۳۰۱ ـ ۳۳۱) میزیست،سفری هم‌به چین وهندکرده است . سفرنامه‌اوامروزه در دست نیست.

انباشته شده است[۱] . . . .

گرداگرد شهر شیز دیواری بر افراشته است ودر میان آن دریاچه ایست که ژرفای آن دانسته نشده ومن خود خواستم آن را اندازه بگیرم ، چهارده هزارارش (ذراع) [ریسمان] در آن انداختم و به ته نرسید . گردا گرد این دریاچه ، یك جریب هاشمی است[۲] خاکی که ازین آب خیس شده زود سنك (سخت) میشود. از آن هفت رود بیرون میآید که هریك آسیابی را گردانیده از دیوار شهر بیرون رود . در آنجا آتشکده ایست که مجوس (زرتشتیان) آنرا بسیار بزرك میدارند. همه آتشهای شرق وغرب از آن مایه میگیرند و بر سر گنبد آن تیغه ماه از سیم بر افراشته است که آن را طلسمی دانسته اند . بسا از فرمانگزاران که خواستند آن را بکنند ، بیهوده کوشیدند و دیگر از شگفتیهای این آتشکده این است که هفتصد سال است ، آتش از آن زبانه میکشد ، نه خاکستری بجای گذاشته و نه هرگزخاموش شده است . این شهر را هرمز ازگچ وسنك پی افکند. بنزدیکی این آتشکده ایوانهای بلندبرکشیده اند وسراهای بزرك ساخته اندهر آنگاه که دشمنی آهنك گرفتن شهر کند ، سنگهای منجنیق او بدریاچه افتدواگرهم یك ارش منجنیق را پس کشند ، سنگها به بیرون دیوار فرود آید .

اینك پیش آمدی که روی داده و این شهر شیز را ساختند این است : هرمز پادشاه ایران دریافت که کودکی فرخنده پی در بیت المقدس در سرزمین بیت لحم زاییده شده و اوباید بدو ، ازبوی خوش (دُهن؟) و زیت و لُبان پیشکش فرستد . این است که اوکسی از نزدیکان خود را برگزیده با خواسته فراوان و لُبان بسیار بسوی اورشلیم گسیل کرد تا این نوزاد را بیابد وره آورد ها را بمادرش بسپرد و بدو مژده دهد از شرافت وبرتری فرزندی که جهانی را با نیروی پاکی و پارسایی خود خواهدگرفت وازاو درخواهدکه از برای کامیابی هرمزو رستگاری کشورش

۱ـ دراینجا مسعر ازسه گونه زر یادمیکند وازارزش آنها دررنك وسختی ونرمی وجزاینها سخن میدارد که بیرون ازگفتار ماست

۲ـ نگاه کنید بصفحه ۱۳۸ همین نامه بآنچه حمدالله مستوفی درباره این دریاچه نوشته است

دعا کند[1]

فرستاده شاه، مریم‌را یافت وره‌آوردها رابدو داد. آنگاه‌که آن‌پیک‌خواست بمرز وبوم خودبرگردد، مریم کیسه ای پر ازخاك بدوسپردوگفت ، بخداوندگارت بگوکه با این خاك، کاخی بسازد.

فرستاده بسوی کشور خود رهسپار شد ، همینکه بسرزمین شیزرسید ، که در آنگاه بیابانی بیش نبود ، بیمارگردید وچون دریافته بود که زندگی‌وی‌بپایان رسیده ، آن کیسه را درآنجا بخاك کرد وجان بسپرد . ایرانیان‌گویند که پادشاه هرمز ازین رازآگاه بود وکسی بآنجا که آن پیك مرده بود، فرستادتا درآنجایگه آتشکده برپا کند. چون‌بدانجارسید،سرگشته ماندکه چگونه کارخودرا انجام دهد.

همینکه شب فرا رسید ، او دید که روشنایی بنزدیکی وی اززمین بر خاست وازین فروغ دریافت که پایگاه شیز باید همین جا باشد . بگرداگرد آنجا شیاری برکشید و فردای آن شب فرمان داد که در همانجا آتشکده را پی افکنند ـ این است بنیاد آتشکده شیز .

گوید عبدالله الفقیر مؤلف این‌کتاب (یاقوت‌نویسنده‌معجم‌البلدان) همه‌اینها از ابو دُلف مِسعَربن‌المهلهل شاعراست و من بهیچروی درستی آنها را بگردن نمیگیرم ، زیرا آنچه گفته بیرون ازگزاف ودروغ نمی‌نماید ، آنچه من‌درنوشته‌او یافتم ، همان را در اینجا آوردم .

و برخی‌گفته اندکه در شیز آتش « اذرخش » که آتشکده بزرك زرتشتیان است ،ریاست . هرآنگاه پادشاهی ازآنان ، بتخت وتاج میرسید،پیاده بزیارت آنجا میرفت مردم مراغه و این سامان ، آنجا را « کَزنا » خوانند .

چنانکه دیده میشود درشیزمانند باکو ، آتشی که ازچشمهٔ نفت مایه‌میگرفت هماره روشن و برافروخته‌بود. دیگرچیزی‌که درگفته مِسعر درخورنگرش است این

۱ـ حضرت عیسی باید در روزگار اشکانیان ، در هنگام پادشاهی فرهاد پنجم که اشك شانزدهم است بجهان‌آمده باشد،اوازدوسال‌پیش‌ازمیلادمسیح‌تاچهارسال‌پس‌از میلادمسیح‌پادشاهی کرد

است که او دربارهٔ بنیاد آتشکده شیز داستانی شنیده از اینکه پیکی ازسوی پادشاه هرمز بسوی اورشلیم رفت و اویشوع ، کودك نوزاد را در بیت لحم بدید وچند تحفهٔ شاه را بمادرش مریم سپرد .

داستان رفتن مغان براهنمایی ستاره باورشلیم ونماز بردن آنان بنوزاد و پیشکش کردن زر و مُر و کُندر بدو، معروف است ودر خود انجیل در کتاب متی ، باب دوم از آن سخن رفته است، اینك ترجمه فارسی آن که ازسده هفتم میلادی مانده و گویا کهنترین ترجمهٔ فارسی انجیل باشد :

« چون یشوع زایده شد در بیت لحم یهودا درروزگار هیرودیس [1] ، ملك ملكان مجوس آمده اند از مشرق زمین پارس از اوه و ساوه تا بیت المقدس و می پرسیدند کجاست ملك یهودیان که زایده شد زیرا ستاره اورا دیده بودیم در مشرق وامدیم تا از برای وی سجود کنیم.

چون هیرودس ملك شنید ترسید اووهرك دراورشلیم بودند بزرگان وامامان بنی اسراییل فراهم اورده و از ایشان پرسید در کدامین جایگه مسیح زاینده شود ، ایشان گفتند دربیت لحم یهودا یعنی مهمان خانهٔ ابراهیم اینچنین نبشته است در کتاب پیغمبر نبوت ای بیت لحم یهودا نیستی کم درمملکت یهودا ازتو پیدا شود پادشاهی که رعیت من اسراییل رابچراند .

انگه هیرودس مجوسانرا پنهانی خواند وازایشان تفحص کرده که درکدامین وقت ستاره از برای شما پیدا شد چون دانست ایشانرا در بیت اللحم فرستاد و گفت بروید ودریابید حقیقت خبر کوچك وچون او رابینید مرانیز اگاه کنید تامن نیز بیایم وبرای او سجود کنم چون سخن ملك را شنیدند بجد رفتند وان ستاره که در شرق دیده بودند دیگربار برابرایشان میرفت تا رسیدند بدان جایگه که کوچك انجا بود

(۱) هرودس (هرودیس) Herodes(Antipas) از سال ٤ پیش از مسیح تا ۳۷ پس ازمسیح پادشاه یهودا بود بیت المقدس ٦۳ سال پیش از مسیح بدست رمیان گشوده شد ، خاندان هرودس از پادشاهان دست نشانده رم بودند .

چون‌ستاره دیدند عظیم‌شادمان شدند انگه اندر رفتند دیدند کوچك با مریم‌مادرش برای اوسجود کردند وخورجینهای خود گشادند وبدر کردند تحفهای زر ومر و کندر وبرای عیسی هدیه دادند ودر خواب بدیشان گفته شد که پیش هیرودیس نگردند و بولایت خود در دیگر راه رفتند »۱

مارکوپولو Marco Polo (۱۲۵٤ـ۱۳۲٤ میلادی) که سالهای بلند درچین درپایگاه خان بالیغ (پکینك) زیست ودردربار قوبیلای‌قاآن (۶۷۹ـ۶۹۳ هجری) پسر تولی، برادر هولاکو ، نوهٔ چنگیزخان، رفت و آمد داشت ، بخش‌بزرگی از ایران زمین را در هنگام چند سال با پدر و عموی خود پیموده است . سفرنامه گرانبهایی که ازاو بجای مانده، داستان مغان راکه ازبرای ستایش‌یشوع‌به اورشلیم رفتند یاد میکند و درسخن ازساوه (درسال ۱۲۷۲) چنین آورده: «ایران درپارینه کشوربزرك و شریفی بود ، اما امروزه بخش بزرگی‌ازآن که بدست تتارها افتاده، همچنان ویران مانده است .»

درایران‌شهری‌است که‌سابه Saba (= ساوه) خوانده‌میشود . از اینجاست که سه‌تن ازمغان برای ستایش‌یشوع به‌بیت‌لحم‌رفتند. این‌سه‌مغ‌رادرهمین شهرگورستان زیبایی است و هنوزهم‌موی و ریش آنان بجاست . یکی ازآنان بالتسار Balthasar و دومی جسپار Jaspar و سومی ملکیور Melchior نامیده شده‌اند .

بسامارکو از مردم این شهر ، گور این سه مغ را جویا شد ، اما هیچکس نتوانست چیزی درباره آنان بدو بگوید جز اینکه گفتند دیرگاهی است که این سه مغ بخاك‌سپرده‌شده‌اند، پس ازسه روزراه میرسید به دژی که قلعهٔ آتشپرستان خوانند و این درست است که مردم این دژ آتش پرستند و دلیلی که می آورند این است : مردم این دژ گویند که در روزگار پیش ، سه پادشاه ازین سرزمین رفتند از برای پرستیدن پیغمبری که بتازگی زاییده شده بود وبا خود سه ره‌آورد برگرفتند و آن زروکندر و مر بودچه خواستند درست دریابند که این نوزاد پیغمبر

۱ـ Diatessaron Persiana par Messina Roma 1951 p 22 – 24

خداست یا یك پادشاه جهانی ویاپزشکی‌است چه آنان گویند اگراوبسوی زر دست برد ، اویك پادشاه جهانی است ؛ اگربسوی کندردست درازکرد ، او خداست ؛ اگر دستش بسوی مررفت ، او پزشك است .

آنگاه‌که مغان بنزد یشوع درآمدند ، جوانترین ازین سه تن‌که نخست اورا پرستید ، مسیح بدو بقامت و بالا و بسن همانند خود او نمود . پس از آن میانکی پرستیدن آغاز کرد وپس از اوسومی‌که پیرتربود بستایش ایستاد ، هر یك ازآنان را چنین نمودکه‌مسیح‌بقامت وبالاوسن‌مانندخوداوست. آنگاه آنچه‌که آنان هریك جداگانه دیدند ، باهمدیگربسنجیدند وبرآن‌شدندکه هرسه باهم نوزاد را پرستش کنند ، آندم مسیح آنانرا بهمان سنی که داشت ، بدیدار آمد . آنگاه که مغان خواستند بیرون روند ، آن‌کودك‌صندوق دربسته‌ای بآنان داد ، آن را چند روزی با خود همراه بردند تا اینکه کنجکاوی آنان را برآن داشت که در صندوق را بگشایند ، چون گشودند در آن یك سنگ یافتند . معنی آن این بود : دینی‌که از من دریافتید بایددرآن‌مانندسنگ‌استواروپایداربمانید ، اما مغان ازدیدن آن‌سنگ درشگفت ماندند وپنداشتندکه آنان را بفریفتند . آن سنگ را بچاهی‌انداختند ، هماندم از آن چاه آتش زبانه برکشید . چون‌این‌بدیدند ازکرده خودپشیمان‌شدند. بخشی از آن آتش‌را برگرفته بمیهن خودبردند وآن‌را در پرستشگاهی فرونهادند وهماره روشن وافروزان نگاهداشتند وچون ایزدی اورا بپرستیدند و همه نذرهای خویش بآن پیشکش کردند . هر آنگاه آن آتش خاموش شدی ، بسرهمان چاه‌که آن سنگ درآن انداخته بودند رفتندی ازآن‌آتش که هیچگاه خاموش نگشتی برگرفتندی ،هیچ‌جا جز ازهمان چاه‌آتش برنگرفتندی . ازاینرو است‌که مردم این کشور بآتش نماز برند، همه اینها را مردم این سر زمین [ساوه] به مارکوگفتند و این درست است که یکی ازین‌شاهان‌ازسابه Saba (ساوه)ودومی‌ازدیاوه Dyava (آوه) و سومی از دژی‌که هنوز در آنجا گروهی آتش میپرستند ، بودند[1]

۱ـ نگاه‌کنید به: The Travels of Marco - Polo , Revised from Marsden's translation by M. Komroff, New York 1926 p. 37 – 38

سیاح مذهبی ایتالیایی ادریك (Oderic de Pordenone) ۱۲۸٦-۱۳۳۱ نزدیك به‌نیم سده پس از مارکوپولو در سال ۱۳۲۰ ازهمین راه گذشته ، درسخن از شهر کاشان (Cassan)مینویسد: «ازاین شهراست که سه پادشاه بکودك نوزاد، مسیح، نذورات تقدیم کردند، شهری که کاشان خوانده شده، شهر شاهی است وازشرافت بزرگی برخوردار است اما تتارها آن‌را بسیار ویران کردند . ازین شهر کاشان تا اورشلیم بیش از پنجاه روز راه است ، پس بخوبی میتوان دید که چگونه سه پادشاه ازاینجا تا اورشلیم درسیزده روز رسیدند و این از پرتو ایزدی بود نه از کوشش مردمی . شهری که از این همه شرافت برخوردار است ، از بخشایش فراوان نیز مانند نان و می و چیزهای دیگر بهره ور است »

چنانکه دیده میشود دراینجا سنت دیگری بجای مانده و کاشان میهن مغانی است که بزیارت مسیح نوزاد رفتند. هر چند داستان رفتن مغان ، یا آنچنانکه در نوشتهای دیگر آمده ، پادشاهان ویا دانایان، از ایران‌زمین به بیت‌لحم برای ستایش یشوع ، بسیار دلکش است اما برای اینکه از زمینه گفتار خود بسیار دور نگردیم بهمین اندازه بسنده میکنیم و یاد آور میشویم آتشی که نزد ایرانیان از بخشایش ایزدی است و از آسمان برای پشتیبانی مردمان بروی زمین فرود آمده ، بنا بسنت عیسویان آنچنانکه مسعر ومارکوپولو یاد کرده‌اند ، آتش مقدس ایرانیان بخشایش مسیح است[۱]

درسنت دیرین ایرانیان ، آنچنانکه درنامهٔ پهلوی بند هش ، فرگرد هفدهم ، آمده ، از برای پناه و پشتیبانی سه گروه از مردم جهان سه آتش پدید آمده و

---

۱ ـ درباره این مغان و نامهای آنان نگاه کنید به :

Die Namen der Magier im Untersuchengen Zur Geschichte Von Eran Von J. Marquart , Zweite Heft , Leipzig 1905 S. 1-19;

The Magi in Marco Polo, Journal of the American Oriental Society, New York (J A O S .) 26. 79-83 ;

Persia Past and Present by W. Jackson , New York 1906 p. 412 – 413

Sâwa par V. Minorsky – H. H. Schaeder en Encyclopédie de l'Islâm Tome IV p. 190 – 2

در روزگارجمشید هریك ازین سه آتش نگهبان و پرستار این سه گروه بودند : نخست آذرفرنبغ که جمشید آن را در پرستشگاهی ، در کوه فرهمند خوارزم فرونهاد ... در روزگارکی گشتاسپ که دین (زرتشتی) پدید آمد ، آذر فرنبغ از خوارزم بکوه روشن کابلستان ، در سرزمین کابل ، برده شد و تا کنون هم در آنجاست ؛ دوم آذرگشنسپ که تا روزگار پادشاهی کیخسرو هماره پناه جهانیان بود ، آنگاه که او بتکدهٔ دریاچهٔ چیچست را بر افکند، آن آتش اوراراهنمایی کرد و تیرگی آن دژ را بر کنار ساخت ، پس از آن کیخسرو درهمانجا ، بر بالای کوه اسنونت آن آتش را در پرستشگاهی فرونهاد[۱] ؛ سوم آذر برزین مهر که تا هنگام شهریاری کی گشتاسپ ، همچنان، پناه مردم گیتی بود ، آنگاه که زرتشت انوشه روان ، دین آورد ، گشتاسپ آن آتش را درکوه ریوندکه آن را « پشت وشتاسپان » نیز نامند ، فرونهاد[۲] .

ایرانیان این سه آتشکده را درمیان هزارها آتشکده که در سراسر ایران زمین بزرگ و خاکهای همسایه برپا بود ، بسیار بزرك میداشتند و بزیارت آنها میرفتند ، زیرا هریك از آنهارا پشت وپناه مردم کشورخویش میدانستند .

گروه سه گانه مردم ایران که آتوربانان[۳] و ارتشتاران و واستریوشان خوانند ، در خود اوستا چندین بار یاد گردیده اند ، دسته دیگر از مردم آریایی نژادکه هندوان باشند ، نیز بسه گروه بخش شده‌اند: براهمنه Brâhmana ؛ کشتریه Ksatriya ؛ ویسیه Waisya خوانده شده اند .

---

۱ ـ نگاه کنید بصفحهٔ ۱٤۸ همین نامه

۲ ـ در بندهش فرگرد دوازدهم پارهٔ ۱۸ آمده : « ریوند کوه در خراسان است ، آذر برزین بر آن نشست، ریوند یعنی رایومند (= شکوهنده) » و درپارهٔ ۳٤ آن فرگرد آمده : کوه گناوت (گناباد) هم درپشت وشتاسپان است از خان ومان آذربرزین مهر ازسوی مغرب (خورووران) نه فرسنك است » در بارهٔ واژه ریوند نگاه کنید به « یادداشتهای گاتها » ص ۲۰۸

۳ ـ در ص ۱۲۷ این نامه گفتیم که در اوستا پیشوای دینی آترون âthravan خوانده شده و این واژه از آتر âtar = آثر âthr (آذر) نیامده است

نگاه کنید به: Feuerpriester in Kleinasien Und Iran Von Stig Wikander , Lund 1946 S 9 - 15

نزد ایرانیان در آغاز مردمان بهمان سه گروه که دانایان(پیشوایان) ورزمیان وکشاورزان باشند ، بخش شده بودند ، پس از آن ، دستورزان یا دستکاران رااز گروه کشاورزان جداکرده ، گروه چهارم بنام هوتخشان ، نامیدند . در اوستا این چهارمین گروه نیز یکبار، یاد گردیده است .

درشاهنامه در داستان جمشید ، بخش شدن مردم جهان بچهار گروه، باین پادشاه پیشدادی بازخوانده شده ونام هریك ازین گروه‌ها نیز یاد گردیده اما نام آنان ، بدست نویسندگان شاهنامه دگرگون شده بهیئتهای نادرست ، کاتوزیان- نیساریان نسودی-اهنوخوشی، بما رسیده است[1]

بلعمی درتاریخ خود درسخن از جمشید آورده : « وهمه مردمان‌را برچهار گروه‌کرد ، ازین گروه دبیران و دانایان اند وگروهی لشکریان وگروهی کشاورزان وگروهی پیشه وران وهر گروه راگفت که مبادا بجز کارخود هیچ کار کنند »[2]

گذشتهٔ از آغاز داستانی سه آتشی که پاسبان وپناه سه‌گروه از مردم ایران دانسته شده ،درروزگاران گذشته سه آتشکدهٔ بزرگ ، یکی‌درکاریان ودومی‌در شیز یاگنجك و سومی در ریوند برپا بود و بسا در نوشتهای دینی ازآنها یاد شده ودر تاریخ وجغرافیای نویسندگان رمی و ایرانی و تازی نیز بآنها بر میخوریم. این سه آتشکده نامور ، هر یك آنچنانکه گفتیم بگروهی ازمردم ایـران باز خوانـده شده است .

آذر فرنبغ که‌ازآن نخستین گـروه بود نگهبان همه پیشوایان ودانایان و دبیران جز اینان شمرده میشد وجای آن درکاریان بود ، در لارستان کنونی در سرزمین‌فارس، هنوز کاخ‌فروریخته آن بنزدیکی لار نموداراست. آذرگشنسپ که از آن همه سران وسپهبدان وبزرگان بود ،آتش شاهنشاهی ایران بود وجایگاه آن

---

۱ ـ نگاه کنید بگفتار « پیشه وران» درگاتها بخش نخست، دومین گزارش نگارنده

۲ ـ درتاریخ‌الامم طبری (جزءالاول ص ۱۱۹ چاپ قاهره ۱۳۵۷ درسخن از جمشید آمده : «صنف‌الناس أربع طبقات ، طبقة مقاتله و طبقة فقهاء وطبقة کتابا وصناعاً وحراثین واتخذ طبقة منهم خدما و امر کل طبقة من تلك‌الطبقات بلزوم‌العمل‌الذی ألزمه اباه »

در آذربایجان در شیز یادگردیده‌است. این آتشکدهٔ نامبردار گنجینهٔ بزرگی بود و بسا چیزهای گرانبها در آن انباشته بود و بیش ازهر آتشکدهٔ دیگر در نوشتهای گوناگون یادگردیده است: آذربرزین مهر که‌از آن برزیگران و کشاورزان بوددر سرزمین‌خراسان‌درابرشهر(= نیشابور) بر زبر کوه ریوند جای داشت .

در تاریخ قم‌که درسال۳۷۸ بعربی نوشته شده ودرسال ۸۰۵ ـ ۸۰۶ بفارسی گردانیده شده در « ذکربعضی از آتشکدهای ناحیت قم» ، این آتشکدهارا،بگفته همدانی ، بنام آذر جشنسف و آذرخره و آتش ماجشنسف برشمرده وازبرای‌هریك تاریخچه‌ای همانند آنچه ازبندهش یاد کردیم ، آورده است [1] این همدانی‌همان ابوبکر احمدبن محمد، معروف بابن‌الفقیه است ، درکتاب البلدان خودکه درسال ۲۹۰ هجری نوشته شده درباره این آتشها چنین آورده است : نارجم‌الشید ،همان است‌که‌آذر خره خوانندااین آتش‌درخوارزم بود ، انوشیروان آنرا به‌کاریان آورد آنگاه‌که تازیان چیره شدند ، ایرانیان ازبیم اینکه این‌آتش خاموش شود ،بخشی از آن برگرفته در فسا درپرستشگاهی فرو نهادند و بخش دیگر را همچنان در کاریان بجای گذاشتندتا اگر بخشی ازین آذربدست دشمن افتد وخاموش‌گردد، بخش دیگر همچنان روشن بماند ، آذرجشنسف آن آتش کیخسرو است . در آذربایجان بود، انوشیروان آن‌را‌بشیز‌بردواما آتش‌زردهشت‌آن‌درسرزمین‌نیشابور است و آن را بجای دیگر نبرده‌اند و آن بنیاد آتشهای دیگراست .

---

۱ ـ کتاب تاریخ قم تصحیح و تحشیه سید جلال‌الدین طهرانی‌مدرس علم‌معقول ومتخصص در علم فلك وریاضیات عالیه، طهران آذر ۱۳۱۳ ص ۸۸ـ۸۹

با اینکه در این‌کتاب سودمند از تصحیح و تحشیه یاد شده اما جز دریك دو جا درحاشیه آنهم‌نادرست چیزی ازتصحیح دیده‌نمیشود. درهمین‌یك دوصفحه آن‌کتاب که دربارهٔ آتشهاست چندین غلط دیده میشود وچندین جا توضیح لازم دارد اما متخصص در علم فلك فقط در حاشیه نوشته است : « زردشتیان که‌بچنین عقایدپابند بوده چگونه میتوانند درعصر تمدن مردم را برسوم وعادات خود دعوت کنند و از همه مضحك تر گبر فیلی شدیدی‌است که امروزه ازراه تقلید دامن گیربعضی ایرانیان شده است ؟»

« این حاشیه از برای این عبارت که در متن آمده نوشته شده است : « و این آتش (آذرجشنسف) از جمله آتشهایی بوده که مجوس در وصف وحق آن‌غلو کرده‌اند»

در کتاب البلدان ابن‌الفقیه چنانکه درتاریخ قم، آمده: پس از آنکه مزدك به قباد چیره شد، از او خواست که همه آتشکد ها را از میان بردارد جز سه آتشکده را که همان آذرگشنسپ و آذر فرنبغ و آذربرزین مهر مراد است. این خبراز متوکلی[۱] نقل شده و اوهم ازیك زرتشتی که خود آذرگشنسپ را دیده بود، روایت کرده است. ازین خبر که درمتن تازی کتاب البلدان روشن نیست ودر متن فارسی تاریخ قم نیز آشفته است، اگربنیادی داشته باشد، چنین برمیآید که مزدك خواسته، دست پیشوایان دین را با از میان برداشتن پرستشگاهان، کوتاه کند. در دنبال این خبر آمده، پس از آنکه مزدك راکشتند دیگر باره مردم هریك از آتشها را بجایگاهان دیرین شان بازگردانیدند، اما آن آتش را که از فُردُجان[۲] (فراهان) بآذربایجان برده بودند و با آتش آذر جشنسف (گشنسپ)[۳] درآمیخته بودند، در آنجا نیافتند، پس از چندی که جویای آن بودند، دریافتند که به فُردُجان برگشته است. این آتش همچنان در آن قریه برجای بود تا اینکه درسال ۲۸۲، برون ترکی[٤] امیر قم بدان دیه رسید و بر باروهای آن منجنیقها و عرادها نصب کرد، آن بارو را ویران ساخت و آتشکده را زیر و زبر کرد و آن آتش خاموش گشت[٥]

۱ـ نام این المتوکلی که بسا ازاودرنوشتهایی چون آثارالباقیه ومعجم‌البلدان یاد شده این‌است: زردشت بن آذر خور المتوکلی موبد همزمان خلیفه عباسی المتوکل ۲۳۲ـ۲٤۷ هجری. نگاه کنید بـه روزنامه کاوه سال‌پنجم شمارهٔ ٤ـ٥ غره رمضان ۱۳۳۸ = ۲۱مه ۱۹۲۰ص ۹ و نگاه کنید به‌هزاره فردوسی تهران۱۳۲۲ـ گفتار« شاهنامه وفردوسی» نگارش تقی‌زاده‌ص۳۳ـ۳٤

۲ـ درتاریخ قم « مزدجان » نوشته شده‌است

۳ـ درکتاب البلدان آتشکده مزدجان (فردجان) و آتشکده آذربایجان، هردو آذرجشنسف خوانده شده امادر تاریخ قم آتشکدهٔ آذربایجان « ماجشنسف » نوشته شده‌است. در نسخه بدل آتش فردجان « آذینجشنسف» خوانده‌شده واین‌درست مینماید

٤ـ درتاریخ قم « بیرون » نوشته شده است.

٥ـ دربارهٔ درخواست مزدك ازقباد و آتشکدها نگاه کنید به:

Le Règne Du Rois Kavadh I Et Le Communisme, Kobenhavn 1925 p. 85;

Mazdak, Geschichte einer Sozialen Bewegung im Sassanidischen persien, Praha 1957 S. 236

فر نبغ

دربسیاری از نوشتهای پیشینیان بنامهای سه آتشکده نامبردارایران باستان بر میخوریم ، از آنهاست در حدود العالم که کاریان ، پایگاه « آذر فرنبغ » چنین یاد گردیده : « کاریان شهرکی است از داراگرد ، اندر حصاریست صعب ومحکم و اندر وی آتش‌کده ایست‌که آنرا بزرك دارند[۱] »

مقدسی دراحسن‌التقاسیم آورده : « کاریان شهر کوچکی است ، امارستاق آن آباد است ، در آنجا آتشکده ایست که زرتشتیان بزرك دارند و از آنجا آتش بجاهای دیگر برند »[۲].

اصطخری در مسالك‌الممالك نوشته : « دژ کاریان بر کوه طین است » پس از آن درسخن از آتشکدهای فارس گفته : « آتشکد های فارس بیش از آن است که بتوان همه را بیاد سپرد ، چه جز از چند جا ، درفارس شهر و روستایی نیست که چندین آتشکده نداشته‌باشد برخی ازین‌پرستشگاهان‌ناموررا به برخی‌دیگر برتری نهند وبزرگتردارند ، از آنهاست آتشکده‌کاریان‌که‌بارنوا خوانده شود»[۳]

ابن حوقل درصورة الارض ، درسر آتشکدهای‌نامی فارس، آتشکده ای را بنام « فرّا » یادکرده و این‌بخوبی یادآورفرنبغ است ، اینچنین: « از آنهاست آتش کاریان‌که فرّا خوانده شده است »[٤]

مسعودی در مروج الذهب، کتابی که درسال۳۳٦ پایان یافت ، درست مانند ابن‌الفقیه در کتاب البلدان‌که درسال ۲۹۰ نوشته‌شده‌و آن را یاد کردیم (ص۱۷٥)

---

۱ - حدودالعالم چاپ تهران ص ۷۹

Hudûd al-Alam Translated by V. Minorsky , London 1937 p. 379

۲ - وکاریان صغیرة الا ان رستاقها عامروبها بیت ناریعظمونه و یحملون ناره الی‌الآفاق. احسن‌التقاسیم چاپ‌لیدن ۱۹۰٦ ص ٤۲۷

۳ - واما بیوت‌نیران فارس فتکثرعن احصائی وحفظی اذلیس‌من بلد ولارستاق ولا ناحیة الاوبها عددکثیرمن بیوت‌النیران الاالقلیل غیر ان المشاهیر التی تفضل علی غیرها فی‌التعظیم منها بیت نارالکاریان ویعرف ببارنوا . مسالك الممالك چاپ لیدن ۱۹۲۷ ص ۱۱۷ و ۱۱۸

٤ - صورة الارض چاپ لیدن ۱۹۳۸ ص ۲۷۳ - ۲۷٤

آورده، آتش فرنبغ را که آنگاه تازیان بکاریان نزدیك شدند ، زرتشتیان دو بخش کرده ، بخشی را درهمانجا گذاشتند و بخش دیگر را در آتشکدهای فسا و بیضا فرونهادند ، تا اگر بخشی از آن بدست دشمن افتاده خاموش گردد ، بخش دیگرش همچنان روشن بماند[1]

یاقوت حموی در معجم‌البلدان مانند مقدسی در احسن‌التقاسیم مینویسد: « کاریان شهر کوچك و آبادی است . در آنجا آتشکده ایست که زرتشتیان آن‌را بزرك دارند و آتشش را بهمه جاهای دیگر برند . اصطخری گفت ، درمیان دژهایی که درفارس هرگز بزور گشوده نشده ، دژ کاریان است که برفراز کوه طین است »[2]

در سرآغاز آتش نیایش نام آذرفرنبغ در پازند « فرا » خوانده شده ، آنچنانکه دیدیم ابن حوقل نیز این آتش را بهمین نام یادکرده است . در گزارش پهلوی وپازند پارهٔ ۵ از همین آتش نیایش ، این آتش ، فروبغ و فروبا یاد گردیده وگفته شده : « نام این آذر فروبغ (=فروبا) است و این آتشی است که نگهبانی گروه پیشوایان با اوست و ازیاوری این آتش است که دستوران و موبدان ، از دانایی و بزرگواری و فرهٔ (ایزدی) برخوردار گردند و این آتش است که با دهاك (اژدهاك) پیکار کرد »[3]

در کارنامك ارتخشیر پاپکان در پارهای ۸ - ۱۰ آذرفرنبغ با آذرگشنسپ و بزرین مهر چنین یاد گردیده : « شبی پاپك در خواب دید که خورشید بالای سر

---

۱ - مسعودی در گفتار « بیوت‌النار » درسخن از آذرخره (= فرنبغ) آورده « ... ویقال ان انوشروان هوالذی نقلها الی الکاریان فلما ظهر الاسلام تخوفت المجوس ان تطفئها المسلمون فترکوا بعضها بالکاریان ونقلوا بعضها الی نسا و بیضا من کورة فارس لتبقی احداهما ان طفئت الاخری-مروج‌الذهب چاپ قاهره ۱۳٦٦ جزء اول ص ۳۸۲

۲ - کاریان ، مدینة بفارس صغیرة ورستاقها عامر وبها بیت نار معظم عندالمجوس تحمل ناره الی الآفاق، قال الاصطخری ومن القلاع بفارس التی لم تفتح قط عنوة قلعة الکاریان وهی علی جبل طین ... معجم‌البلدان چاپ مصر ۱۳۲٤ جلد ۸.

۳ - نگاه کنید بخرده اوستا گزارش نگارنده ص ۱۳۰ و۱۳۳ و به :
The Nyaishes or Zoroastrian Litanies by M. N. Dhalla, New York 1908 p. 144-148

ساسان همیدرخشد و سراسر جهان از آن روشن است ـ شب دیگر در خواب دید که ساسان به پیل سفیدی که با ابزارهای جنك آراسته است ، سوار است و همه مردم کشور در پیرامون او ایستاده از او فرمان پذیرند و بدو نماز برند ـ در سوم شب اورا بخواب آمد که آذرفرنبغ وگشنسپ وبرزین مهر از خان و مان ساسان برافروخته وهمه جهان را فروغ آنها فراگرفت».

درشاهنامه داستان « خواب دیدن بابك درکار ساسان » چنین آمده :

بدیگرشب اندر چوبابك بخفت	همی بود با مغزش اندیشه جفت
چنین دید درخواب کآتش پرست	سه آتش ببردی فروزان بدست
چو آذر گشسپ وچوخراد ومهر	فروزان بکردار گردان سپهر
همه پیش ساسان فروزان بدی	بهر آتشی عود سوزان بدی[1]

چنانکه دیده میشود دراینجا خُراد بجای فرنبغ آمده ومهرهمان برزین مهر است . در ارداویرافنامه در آغاز آن گفته شده که گروهی ازپیشوایان در آتشکدهٔ آذرفرنبغ گرد هم آمده برآن شدند که کسی را از میان خود برگزیده بجهان دیگرفرستند ارداویراف که از همه پاکتر و پارساتر وداناتر بود در آن آتشکده برگزیده شده ، بگردش بهشت وهمستگان (اعراف) و دوزخ رفت . زراتشت بهرام پژدو شاعر زرتشتی که در سال ٦٤٧ یزدگردی (٦٧٧ هجری) اردویرافنامه را در ری از پهلوی بنظم فارسی گردانیده[2] ، گوید : پس ازآنکه پادشاه اردشیر پابکان شنید که ارداویراف از برای این سفر مینوی برگزیده شد بموبدان گفت :

چو بشنید از ردان شاه جهاندار	خوش آمد جهد فرمود اندرین کار
چنین فرمود شاهنشاه بهروز	که سوی گاه ایران شاه فیروز
بـه پیش آذر خُـرداد بایـد	که کار مـا بدانجا بهتر آیـد

---

۱ - Kârnâmak – I Artakhshîr Pâpakân by Edalji K. Antia Bombay 1900 p. 2–3 and p. 2

ونگاه کنید بشاهنامه بروخیم جلد ۷ ص ۱۹۲٤

۲ ـ درباره زراتشت بهرام نگاه کنید به مزدیسنا تألیف دکتر معین ص ٤٦٨

بگفت این‌ونشست آنگاه برزین روان شد سوی آتشگاه برزین[۱]

آیا درین شعر ، زراتشت بهرام، خرداد گفته یا پس از او بدست نویسندگان چنین نوشته شده است ؟

اگر اوهم مانند فردوسی که یاد کردیم خراد گفته باشد ، برگشتن این واژه به خرداد که بیشتر درسرزبانهاست آسان است . اما برزین که درین شعر زراتشت بهرام بکاررفته ، چنین مینماید که مفهوم آن بلند وبزرك ، اراده شده باشد :

فروکوفتند آن بتانرا بگرز نه شان رنك ماند و نه فرّ ونه برز (عنصری)[۲]

وصفت آورده شده از برای آتشگاه یعنی آذرفرنبغ. چه آذر برزین‌مهر که پایگاهش بالای کوه ریوند است در ابرشهر (نیشابور) ، بسیار دوراست ازپایگاه آذرفرنبغ درکاریان، در آنجایی که موبدان ازبرای برگزیدن‌ارداویراف گرد آمدند ، در آن سرزمینی ازپارس که‌نزدیکتر بزادگاه اردشیرپابکان است‌تاابرشهردرخراسان‌زمین. گرچه برخی ازگویندگان ما در سخن از یك آتشکده ، نام سه آتشکده‌نامبردار را که بیشتر در سرزبانها و بهتر بیاد ها مانده بود ، بکاربرده‌اند و بسا آتشکدهای گوناگون ایران بنام یکی ازین سه آتشکدهٔ نامور، آذرگشسپ یا آذرفرنبغ و یا آذربرزین‌مهرخوانده شده ، چنانکه نظامی گنجوی در اسکندر نامه خود ، یك آتشکده بلخ‌را که بغارت اسکندررفته وویران گردید، آذرگشنسب‌نامیده‌است[۳] .

۱- Arda Viraf Nameh by Dastur Jamasp Asa, Bombay 1902 p. 2

۲ ـ نگاه کنید به « یادداشتهای گاتها » ص ۱۵۸ شمارهٔ ۹

۳ ـ ببلخ آمد و آتش زردهشت بطوفان شمشیر چون آب کشت
بهار دلفروز در بلخ بود کزو تازه گل را دهن تلخ بود
پری پیکرانی درو چون بهار صنمخانهایی چو خرم بهار
درو بیش از اندازه دینارو گنج نهاده بهر گوشه بی دست رنج
زده موبدش نعل زرین براسب شده نام آن خانه آذرگشسب

نگاه کنید به خمسه نظامی چاپ بمبئی ۱۲۶۵ (سکندرنامه)درداستان « رفتن سکندر بری واز آنجا بخراسان » ص ۹۰

نظامی ازگویندگان سدهٔ هفتم هجری است باز دراسکندرنامه خود در« ویران ساختن اسکندر آتشکدهای‌عجم را » از بسیاری آتشکدها یادمیکند،ازآنهاست آتشکده بزرك آذربایجان هرچند که آنرا بنام آذرگشسپ یاد نمیکند ، اما باید همان‌باشد که *

چنانکه میدانیم آذرگشسپ یا آذرگشنسپ که آتش سران و سپاهیان و پادشاهی ایران است در شمال غربی ایران در آذربایجان بود، در سرزمین گنجك. مسعود سعد سلمان گفته :

چو برفروختی از تیغ آتش اندر هند   بشهر فارس فروبرد آتش برزین

چنانکه میدانیم آتش برزین در خراسان است نه درفارس اما از زراتشت بهرام که خود زرتشتی بوده، دورمینماید که آتشکده بسیار بزرگوار پارس را از آتشکده نامبردار خراسان باز نشناخته باشد، جز اینکه بگوییم در روزگاراین گوینده زرتشتی که درپایان سدهٔ هفتم هجری از جهان درگذشت، این سه آتشکده که روزی از زیارتگاهان ایرانیان بوده، با خاك یکسان شده، از آنها چیزی جز نام بجای نمانده بود، مسلمان وزرتشتی در آن روزگاران آشفته و تیره، هردو بشوربختی گرفتار بودند، گزند مغول پس از آسیب تازی همه چیزاین سرزمین را زیرورو کرده ویادگارهایی که مردم ازگذشته نیاگان خودداشتندنیزدرهم وبرهم گردید، ناگزیرزرتشتیان آن زمان که هنوزگروه‌انبوهی از آنان‌در ایران میزیستند بیشتردچاررنج وشکنج اهریمنی بودند، این است که اگربا هزاردشواری‌توانستند جان خود را نگهدارند و نتوانستند جای پرستشگاه پدران خود را درست بیاد نگاهدارند معذوراند ناگزیر فخرالدین اسعد گرگانی در داستان ویس ورامین‌در جایی که گوید :

بخاصه زین دل بدبخت رامین   که آتشگاه خرداد است و برزین

دو آتشکده کاریان ونیشابور اراده شده است[1]

✿ درباره آن گوید :

صدش هیربد بود با طوق زر   ما آتشپرستی به بسته کمر
بفرمود کان آتش دیر سال   بکشتندو کردندیکسر زکال

(ص ۵۹ - ۶۱)

از سراسر این شعرهاهمان آشفتگی زمان وچیرگی دیوفراموشی بایرانیان هویداست در اینجا باید یادآورشویم که بهار دربلخ، آتشکدهٔزرتشتی نیستو این همان نوبهار، پرستشگاه ناموربودایی است نگاه کنید به یشتها جلد ۲ ص۳۳-۳٤

۱ - ویس ورامین چاپ تهران ص۱۱۰

فرا ـ فروبا ـ فروبغ ـ خرا ـ خورا ـ خراد ـ خرداد ، همه اینهاهمان‌فرنبغ است ، آتشی‌که پایگاهش در کاریان فارس بود . این نام از دو واژه فر=بغ در آمیخته یعنی فره ایزدی یا خرهٔ خداوندگار. هیئتهای گوناگون این واژه برخی‌از پارسی باستان و برخی دیگر از زبان اوستایی بما رسیده است فرنه farnah در پارسی باستان ، در فارسی فره شده : خورنه Xvarnah در اوستا ، در فارسی خره یا خوره شده است [۱]

آذرفرنبغ همان است که ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه ، آذر خورا یادکرده و در سخن از ماهها وجشنهای ایرانیان گوید : «روز سی‌ام از بهمن ماه را که انیران روز باشد ، در اصفهان آبریزگان (آفریجکان » خوانند یعنی‌ریختن آب و این نام از اینرو است که درروزگار پیروز نیای انوشیروان باران نبارید و مردم ایران دچارخشکسالی شدند پیروز درین سالها باژوساو از مردم نگرفت و درهای گنجینه‌های خودبگشودو آنچه ازخواسته (اموال) در آتشکده‌ها بود ، بمردم وام داد وهمه را مانند پدری‌که فرزند خود را بنوازد ، بنواخت ، آنچنانکه کسی درین سالها از گرسنگی‌نمرد . آنگاه پیروز بآتشکدهٔ نامبردار آذرخورا که در فارس است اندرآمد ، درآنجا نمازگزارد وستایش خدای بجای‌آورد وددرخواست که این گزند را از مردم‌گیتی بگرداند . پس از آن بسوی آتشدان (کانون) روی آورد ؛ دید نگهبانان و هیربدان که پیرامون آتشدان ایستاده بودند ، آن درودی که باید ازبرای پادشاهان بجای‌آورند ، ازبرای او بجای نیاوردند ، پیروزنزدآتش سه باردست وبازوی خودگرداگرد آن زبانه بگردانید و آن را بسینه خود نزدیك

---

۱ ـ نگاه کنید به یادداشتهای گاتها ص ۳۶۰ شمارهٔ ۲

ثعالبی واژه «فر» را چنین تعریف‌کرده : وشعاع‌السعادة الالهیة الذی یقال له بالفارسیةفرایزدی‌نگاه کنیدبه‌غرراخبارالفرس وسیرهم‌بکوشش زوتنبرك Zotenberg پاریس ۱۹۰۰ ص ۷

خاور شناس دانشمند بیلی آنچنانکه باید از فره Farrah سخن داشته است :

Zoroastrian Problems In The Ninth - Century Books by H. W. Bailey Oxford 1943 p. 1–77

کرد بااینکه آن زبانه بریش وی رسید، اما نسوزانید. آنگاه گفت پیروز خداوندگارا همه نامهای تو فرخنده است ، اگر فرو نباریدن بخشایش باران از گناه من و نهاد بد من باشد ، مرا از آن آگاه ساز تا من خود را ازمیان بردارم و اگر از چیزدیگر است از آنهم مرا و همه مردم جهان را بیاگاهان ، خدایا بخشایش باران خود را از ما دریغ مدار سپس پیروز از آتشدان دورشد و از گنبد بیرون رفت و برد ُنبکا که تخت مانندی است و کوچکتراز آن ، اززرساخته شده ، برنشست . رسم چنین بود که در آتشکدهٔ بزرك يك ُدنبکا از زر مینهادند و هر آنگاه که پادشاه بدانجا می آمد ، بروی آن مینشست . پس از آن که پیروز بنشست ، نگهبانان وهیربدان براو گرد آمدند و آنچنانکه در آیین پادشاهان بود، بدو نمازبردند و درود گفتند . پیروز بآنان گفت چه سخت دل و ستمکار هستید که آنگاه [بنزدیکی] آتش آیین درود بجای نیاوردید ، آنان بدو گفتند چون در آنگاه نزد پادشاهی برترازتو ایستاده بودیم روا نبود که ادب فروگذاشته ، ترا نماز بریم . پیروزپاسخ آنان را پسندیدپس آنگاه ازشهر آذرخورا بدر آمد ، بسوی شهردارا روی آورد تا بجائی رسید که اکنون درین روزگارما درفارس ، آنجا را روستای کامفیروز خوانند ، در آن روز ، آنجا بیابانی بیش نبود و هیچگونه آبادانی نداشت . همینکه پیروز بآنجا رسید ، ابر برخواست و باران فروبارید بارانی که تا آنروز مانند آن دیده نشده بود ، آنچنانکه سراپرده پادشاه را آب فراگرفت . از ریزش این باران ، پیروزدانست که درخواست و نیایش وی بدرگاه خداوند پذیرفته شد ، آنگاه سپاس بجای آورد و بمردم بینوا چیز بخشید وبزم شادمانی برآراست واز آنجابیرون نرفت تا در آن سرزمین روستای بزرگی بنیادنهاد و آنراکامفیروزنامید. پیروز (فیروز) نام اوست و کام بمعنی خواست و آرزواست یعنی پیروز دراینجا بکام خود رسید .

مردم ازخوشی وشادی که بآنان روی داده بود ، بروی همدیگر آب پاشیدند واین آیین تا بامروز درایران پایداراست . ازینرو است که درهمه جا و در اصفهان نیزبیاد روزی که برایرانیان باران فرو بارید جشن میگیرند[1].

---

۱ - نگاه کنید بآثارالباقیه چاپ لیپزيك ۱۹۲۳ ص ۲۲۸-۲۲۹ ☆

برزین‌مهر گرد گلشن زفروغ لاله گوئی آتشکدهٔ برزین‌است

(ابوالفرج‌رونی)

درمیان سه آتشکده نامبردار ، آذر برزین ، درپایه سومین بشمار رفته و آن آتش نگهبان کشاورزان است آذرٌ برزین یا آذر برزین مهر بیش از آذرفرنبغ درادبیات ما یاد گردیده است .

در آتش بهرام نیایش درپارهٔ ٦ آن از کوه ریوندیاد گردیده ودر گزارش پهلوی همین پاره آمده : « جای آذربرزین در کوه ریوند است . کار آذر برزین مهر کشاورزی (واستریوشی) است ، از یاوری این آتش است که کشاورزان (واستر- یوشان) درکار کشاورزی داناتروتخشاتر و پاکیزه تر (شستك جامك تر) هستند. وبا این آتش بودکه گشتاسپ پرسش وپاسخ کرد »[۱] در دو سیروزه کوچك وبزرك درباره ۹ که‌از آذریادشده‌ازکوه‌ریوندنیزنام برده شده ، ناگزیر ازینرو که پایگاه آذرٌ برزین مهربود[۲] .

✡ پیروز (فیروز) پسریزد گرددوم نوهٔ بهرام گور، پدربزرك انوشیروان درسالهای ٤٥٩ ـ ٤٨٣ میلادی پادشاهی داشت درروزگاراو که بگفته طبری ومسعودی ۲۷ سال پادشاهی کرد ، هفت سال باران نباریدوایران دچارخشکسالی سخت گردید. درهمه نوشتهای تاریخی ازاین خشکسالی یاد گردیده است بگفتهٔ طبری ✡ و بسیاری از نویسندگان دیگر کسی ازگرسنگی نمرد جز یك تن درروستای اردشیرخرهٔ فردوسی نیزمانندنویسندگان دیگرگوید که پیروزستایش ونیایش بجای آورد تا خداوند بخشایش باران را بمردم فروبارید اما دراین نوشتها تا باندازهٔ که نگارنده دیده این نیایش درآتشکده آذر- فرنبغ یاد نگردیده است .

نگاه کنید به تاریخ‌الامم طبری چاپ قاهره ۱۳۵۷ جزء اول ص ۵۱۲ ـ ۵۱۳؛ تاریخ‌الکامل ابن اثیر چاپ قاهره ۱۳۰۱ جزء اول ص۱۷۹ ـ ۱۸۰ ؛ مجمل‌التواریخ تهران ۱۳۱۸ ص ۷۱ ، شاهنامه چاپ بروخیم جلد ۸ ص ۲۲٦۸ ـ ۲۲٦۹

۱ـ نگاه کنید به: The Nyaisches or Zoroastrian Litanies by M. N. Dhalla New York 1908 p. 150 – 154

ونگاه کنید بخرده اوستا گزارش نگارنده ص ۱۳۱ ـ ۱۳۲

۲ ـ خرده اوستا ص ۱۹۹

دربارهٔ کوه ریوند ومعنی لفظی آن که شکوهنده است ، نگاه کنید به یشتها جلد دوم ص ۳۳۰ و به یادداشتهای گاتها ص ۲۰۸

گفتیم (ص۱۷۶) ابن‌الفقیه در کتاب‌البلدان از سه آتشکده نامبردار یاد کرده و از آنها آذرگشسپ و آذر فرنبغ تا آذر برزین مهر اراده کرده است . ابن رسته (ابو علی احمدبن عمر) در کتاب الاعلاق النفیسه که درسال ۲۹۰هجری نوشته شده آورده : « ابرشهر دارای ۱۳ رستاق (= روستاك) وچهارطسوج (= تسوك = تسو) یعنی محل است ، ریوند یکی از آن چهارطسوج است »[1]

در نوشتهای پهلوی چندین بار بنامهای سه آتشکدهٔ بزرگ که از آنهاست « بورژین میتر » برمیخوریم و برخی از آنها را یاد کردیم : بندهش فرگرد ۱۲ پارهٔ ۱۸ و ۳٤ ، فرگرد ۱۷ پارهٔ ۸ ، زادسپرم فرگرد ٦ پارهٔ ۲۲ و فرگرد ۱۱ پارهٔ ۸ و ۱۰ ، بهمن یشت فرگرد ۳ پارهٔ ۳۰ و ٤۰ وجزاینها ، ازهمهٔ این نوشتها بخوبی پیدا است که این آتشکدهٔ کشاورزان در خراسان و پایگاه آن بر بالای کوه ریوند در ابرشهر یا نیشابور بوده با اینهمه پیدا کردن ویرانهٔ آن امروزه در آن سرزمین آسان نیست .

بگفتهٔ دقیقی در شاهنامه ، گشتاسپ پس از پذیرفتن دین زرتشت ، نخستین آتشکده‌ای که بنیاد نهاد ، آذرمهربرزین بود :

پس آزاده گشتاسپ برشد بگاه	فرستاد هر سو بکشور سپاه
پراکند گرد جهان موبدان	نهاد از بر آذران گنبدان
نخست آذر مهر برزین نهاد	بکشور نگرتا چه آیین نهاد[2]

برزین مهر که بمعنی مهربزرگوار است ، نام کسانی‌هم بوده ، چنانکه گروهی از ناموران در ایران باستان گشنسپ و فرنبغ خوانده میشدند[3]

۱ــ اعلاق النفیسه چاپ لیدن۱۸۹۱ ص۱۷۱ و نگاه کنید به :

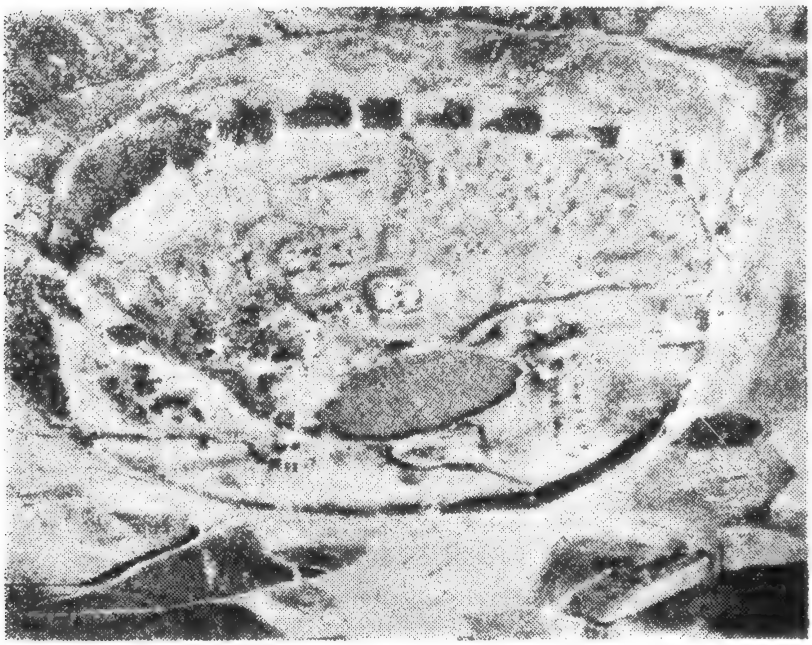
Erânšahr Von J. Marquart , Berlin 1901 S. 74 .

۲ــ شاهنامه چاپ بروخیم جلد ٦ ص ۱٤۹۸ شعر۵۹ ــ ٦۱.

۳ــ درمجمل‌التواریخ (ص ۹٤) برز مهر نام یکی ازدبیران روزگار اردشیر پاپکان بود . دربارهٔ واژهٔ « برز » نگاه کنید به‌یادداشتهای گاتها ص۱۵۸ شمارهٔ ۹ .

درمیان این سه آتشکدهٔ بزرك ایران ، آذرگشنسپ یا آذرگشسپ بیشتر از دو آتشکده دیگر در نوشتهای پیشینیـان یادگردیده است ودر نوشتهای‌دانشمندان روزگارما نیزبیشتراز آن‌سخن‌رفته است . چون آذرگشنسپ ، آتشکدهٔ پادشـاهی ایران بوده و چیزهای بسیارگرانبها در آن انباشته شده بود ، این است که یکی از پرمایه ترین گنجینه‌های ایران بشمار میرفت . در تاریخ بلند اشکانیان و ساسانیان بسابنام این پرستشگاه بزرك برمیخوریم .

اگرفراداسپ که‌یاد کردیم(ص۱۳٦ـ۱۳۷)،شهری که‌دیو کاسیوس **Dio Cassius** (۱۵۵ ـ ۲۳۵ میلادی) پراسپ **Praaspa** نوشته ، همان پایگاه آذر گشنسپ باشد ، شهری است که درهنگام‌لشکر کشی‌انتنیوس **Antonius** بآذربایجان درسال ۳٦ پیش ازمیلاد ، درجنك فرهادچهارم اشکانی ، در نوشتهای استرابو **Strabo** و پلوتارخس **Plutarchos** (٤٦ ـ ۱۲۵ میلادی) و چندتن ازنویسندگان دیگر یـاد گردیده است .



عکس‌هوائی از ویرانه‌های تخت سلیمان

جای این شهر را گروهی از دانشمندان خاورشناس، همان ویرانه تخت سلیمان کنونی در آذربایجان دانسته‌اند[۱] گفتیم (ص۱٤۲) این ویرانه در یکصد میلی جنوب شرقی دریاچه ارمیه در خاك افشار افتاده است. پوپ Pope تخت سلیمان را در بالای کوهی در آذربایجان به بلندی ۸۰۰۰ پی (800 feet = 2, 400m.) یاد کرده که ازسوی مغرب دریکصد میلی زنجان و ۲۰۰ میلی جنوب تبریز و ۱۲۵ میلی جنوب شرقی دریاچهٔ ارمیه افتاده‌است.[۲]

همین شهر است که درچند سده پس از لشکر کشی انتنیوس بآنجا، هراکلیوس Heraclius (هرقل) امپراتور بیزانس (رم سفلی) در سال ٦۲٤ میلادی بگشود.

خسرو پرویز درهنگام روی آوردن هراکلیوس بارمنستان و پس از آن بآذربایجان، باچهل هزار تن ازسپاهیان خوددر گنجك (پایگاه آذر گشنسپ) بود. چون دوسردار بزرك وی شهروراز وشاهین نتوانستند بیاری برسند، ناگزیر درسال ٦۲۳ از گنجك روی برتافت وخودرابه دستگرد رسانید واز آنجا به تیسفون شتافت تااینکه در ۲۹ فوریه ٦۲۸ شیرویه پسر نابکارش اورابخواری درزندان کشت[۳]

تئوفانس Theophanes تاریخ‌نویس بیزانس (۷٥۰-۸۱۷ میلادی) درباره ثروت

۱- درپاسارگاد (دشت مرغاب) نیز صفه‌ای «تخت‌سلیمان» خوانده میشود نگاه کنید بکاوشهای دوازده‌ساله بنگاه علمی تخت جمشید نگارش علی‌سامی جلد۲ سال ۱۳۳۰ ص۱۲٥، درهمان دشت مرغاب گور کورش «قبرمادرسلیمان» خوانده‌میشود ودر میدان نفتون، یکی‌ازمرکزهای نفت‌خوزستان، ویرانه بزرك یك آتشکده «مسجدسلیمان» نام‌دارد. درهمان نزدیکی تخت سلیمان کوهی است که زندان‌سلیمان‌خوانند. نگاه کنید به:

Athâr _ É Irân Tome III , 1938 p. 157.

۲- Bulletin of the American Institute for Iranian Art and Archaeology, June 1937, Graltempel Von Ringbom S. 86.

(۳) - دستگرد در ٦ ژانویه بدست هراکلیوس افتاد، نگاه کنید به هرمزدنامه ص ۲٤-۲٦

هنگفت گنجك نوشته: گنجینه این پرستشگاه همانند گنجینهٔ کرزوس Kroisos پادشاه لیدیاست[۱]

خسرو پرویز درهنگام بیرون رفتن از گنجك ، گنجینهٔ گرانبهای آذرگشنسپ وخود آتش جاودانی آنجارابا خود برد تابدست دشمن نیفتد . آنچنانکه یاد کردیم (ص۱۷۸) آتش فرنبغ را ایرانیان بانزدیك شدن گزند تازیان بکاریان، دوبخش کرده بخشی رادرهمان پرستشگاه گذاشته و بخش دیگر را در آتشکده‌های فسا وبیضا فرونهادند تاآن آتش یکسره بدست دشمن خاموش نشود .

همچنین یزدگردسوم ، پسین پادشاه ساسانی پس از شکست ایرانیان در نهاوند دربیست ویکم هجرت از تازیان ، به ری آمدو آتش باستانی آنجاراکه بویژه ایرانیان آنرا بزرك میداشتند ، از آنجابرگرفت وسالها درسفرهای فارس و کرمان و سیستان باخود همراه داشت تا اینکه آنرا درسرزمین مرو درکاخی فرونهادوخود درهمان مرز وبوم درسی ویکم هجرت کشته شد .

هراکلیوس بالشکریانش و گروه انبوهی ازیاران ترك وخزرخویش که شمار آنانرا روبهم صدوبیست هزارتن یاد کرده‌اند، بشهرمقدس گنجك درآمدند. آن پایگاه باستانی بغارت رفت واندوخته دیرین آن بدست دشمن افتاد و آتشکده کهنسال آذرگشنسپ ویران گردید . میتوان گفت باخاموش شدن آتش شاهنشاهی ایران،فرهٔ ایزدی ازایران روی برتافت وزمینه تاخت وتاز تازیان درایران هموار گردید. آری شکست ایرانیان از رومیان یکی از اسباب شکست آنان است ازعربهای گرسنه و برهنه.

سپاه هراکلیوس ازگنجك بسوی مشرق ، بشهری که آنرا نویسندگان بیزانس تبرمایس Thebermais نوشته‌اند ، درآمدند ، آتشکده آنجا را نیزسوخته ، از میان بردند .

بایدبیاد داشت، ده‌سال پیش از افتادن گنجك بدست هراکلیوس عیسوی کیش ،

۱ـ کرزوس درسال ۵۴۷ یا ۵۴۶ پیش ازمسیح از کورش شکست یافته ، لیدیا بدست ایرانیان افتاد . نگاه کنید به هرمزدنامه ص ۲۵۴

در ماه ژوئیه ۶۱۴ میلادی اورشلیم (بیت‌المقدس) بدست شهروراز سردار نامی خسرو پرویز گشوده شد و چلیپا، داری که در بالای آن حضرت عیسی جان سپرد و نزد پیروانش گرامی‌ترین یادگاری است از او، از اورشلیم بتیسفون فرستاده شد و از افتادن صلیب مقدس بدست زرتشتیان، شوری از جهان عیسوی برخاست و آتش کین توزی ترسایان در همه جا زبانه کشید. از همین آتش است که خان ومان ایرانیان سوختن گرفت و باوزیدن تند بادی از ریگزارهای عربستان، باخاك یکسان گردید.

نوشته‌اند که ایرانیان اورشلیم را غارت کردند ومزار عیسی را سوزانیدند و ۳۵۰۰۰ برده گرفتند که در میان آنان پیشوای بزرك، بطرك زكریا Zachria بود وگروه انبوهی ازعیسویان بدست یهودیان کشته شدند.

باید دانست که یهودیان فلسطین کینی ازرومیان در دل داشتند واز دشمنان دیرین عیسویان بودند. در پیکار ایران و بیزانس گروه انبوهی از آنان درمیان اشکریان شهر وراز میجنگیدند وراهنمایی میکردند، در بیدادی که از ایرانیان در اورشلیم رفت، آنچنانکه نویسندگان بیزانس نوشته‌اند، یهودیان دست داشتند واینچنین از دشمنان دیرین خود کین توزی کردند[1]

نگفته خود پیداست که جنگاوران هراکلیوس در شیز، شهر مقدس مزداپرستان که بجای اورشلیم عیسی پرستان است، چگونه بایدرفتار کرده باشند. درین کین توزی اهریمنی آن پرستشگاه باشکوه که اززیارتگاهان بزرك ایرانیان بود پس از سالیان بلندسرافرازی، فروریخت وخاموش شدن فروغ ایزدی رادر آن کاخ باید آغاز سیه‌روزی ایران شمرد ودیری نپایید که عرب ازپی رسید وتمدن دیرین ایران یکسره برباد رفت. در نامه‌ای که هراکلیوس پیروزمند به سنا فرستاد و آن را بزودی یاد

۱ـ نگاه کنند به:

Histoire De La Palestine Par Rappoport, Traduc. Franç. Par Roth, Paris 1932 p. 160_162;

Eranische Alterthumskunde Von Spiegel III band, Leipzig 1879 S. 505;

Grundriss Der Iranischen Philologie, II Band S. 543_5.

خواهیم کرد ، چنین نوشت : « خسرو خود خواه و دشمن خدا از تخت پادشاهی سرنگون گردید »

امپراتور بیزانس در گنجك نقش ونگاری‌از خسروپرویزدید که‌درزیر گنبدی سپهرآسا جای داده بودند ودر گرداگرد آن ، تصویرهایی‌ازخورشیدوماه‌وستارگان وفرشتگان نمودار بودند، درین سپهرساختگی چرخ وابزاری بکار گذاشته بودند که مانند تندر(رعد)میغرید و آذرخش(برق) سان‌میدرخشید

گفتیم (ص۱۳۸) مسعودی در کتاب التنبیه، اینگونه آثارشگفت انگیز گنجك رانیز یاد کرده‌است .

درست‌است که‌گنجك از گزندهراکلیوس‌بر کنار نمانده، ویران‌گردیدوبغـارت رفت ، اماچنین مینماید که این دژ دیرین بزرك و آبادانیهای پیرامون آن یکسره‌از میان نرفت زیرا که هراکلیوس ، پس ازچندی‌که دیگرباره بآنجا برگشت، نامه ای بسنافرستاده‌ودرین‌نامه که درعید خمسین (Pentecôte) سال ٦٢٨ میلادی در آنجا (Hagia Sophia) خوانده شده ،گوید : «بازسه هزار خانه در گنجك برپاست». در همین‌شهر بود که‌پیشنهادسازش‌شیرویه (قبادِدوم) به‌هراکلیوس رسید. یکی ازشرطهای این‌صلح برگردانیدن‌صلیب مقدس‌بود. خود شیرویه پس‌ازچهارماه پادشاهی‌ننگین‌از بیماری طاعون مرد . صلیب در١٤ سپتامبر ٦٢٩ باتشریفات خاصی ازپایتخت ایران بکشور خود فلسطین برگشت .

این میهمان ارجمند پس ازبسر بردن پانزده سال درکاخ تیسفون آنچنانکه آمده بود ، باهمان غلاف سیمین‌خود، دست نخورده باورشلیم‌برگشت‌وبرفرازهمان پشته میهن‌خویش (جبل‌الجُلجُلة Golgotha) برافراشته‌شد.

گذشته‌ازاینکه‌در تاریخ‌ساسانیان‌بسیار بنام‌شیز،پایگاه آذرگشنسپ برمیخوریم، درطی نوشتهای رم وبیزانس‌هم درسخن‌ازجنك‌هراکلیوس و خسروپرویز ، نام گـز Gaza یا گزك Gazaka و گنزك Ganzaka یاد گردیده است که همان‌گنجك یاشیز پایگاه آتشکده شاهنشاهی مراد است

گفتیم (ص ۱٤۱) راولنسون Rawlinson در سال ۱۸۳۸ میلادی ویرانه تخت سلیمان را در آذربایجان دیده، آن راهمان گنجك یاشیز ، شهر آتشکده‌نامور آذرگشنسپ دانسته است .

از آن تاریخ گروهی از دانشمندان که برخی از آنان رادرین گفتاریاد کردیم درین زمینه سخن داشته ، بیشتر آنان درین سالهای پسین تخت سلیمان کنونی را جایگاه گنجك یاشیز دانسته‌اند. آنچه بنامهای گوناگون چون فراداسپ و ورَ Vera و گنجك وشیز وجز اینها یاد کرده‌اند ، همه بهمین ویرانهٔ کنونی تخت سلیمان راست میآید . جز اینکه باید چنین پنداریم که هریك ازین نامها گویای بخشی از آن‌شهر بزرك باستانی ویاآبادی پیرامون آن است .

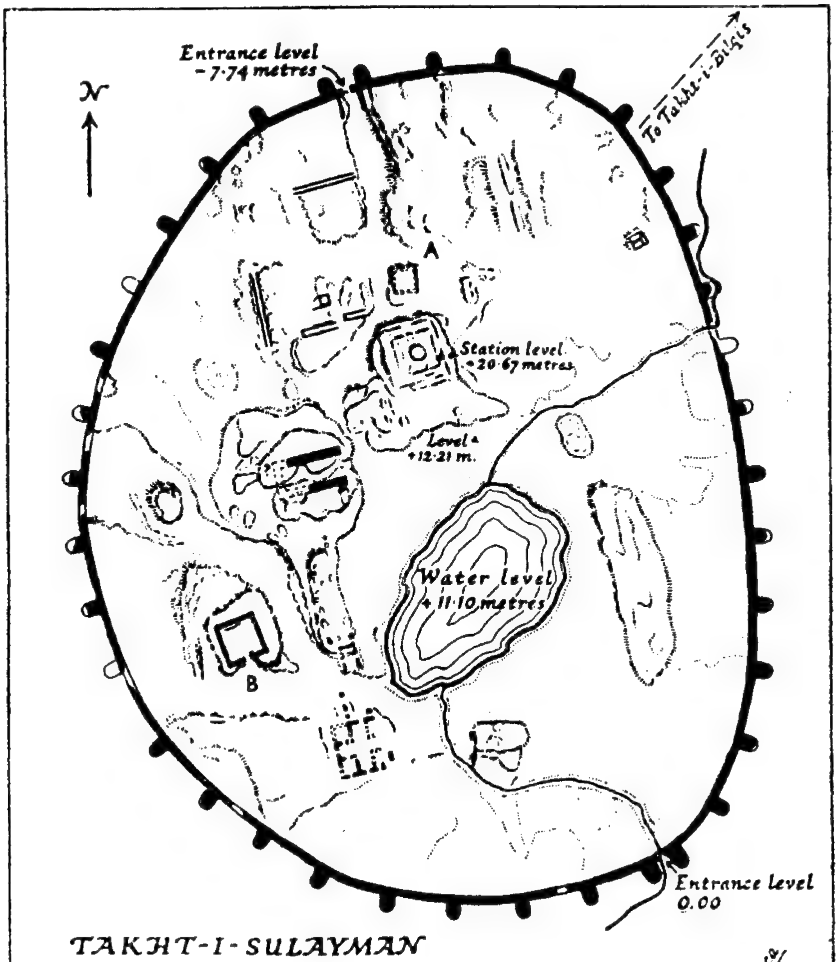
پرستشگاه آذرگشنسپ که در دل دژشیز برپابود ، از بخت‌بدچنان‌فروریخته که چیزی از آن برپانیست، کاخهاوسراهاوانبارهای واژگون شده همه جای آن‌دژرا گرفته‌است . این‌دژبدرازای ٤۰۰ متروپهنای ۳۱۰ متراست .

بگرداگرددژ دیوارستبری‌برافراشته، آنچنانکه‌پوپ Pope آن‌رادیده‌مینویسد، هنوزهم‌بااینکه دوهزارسال ازساخت آن میگذرد، دربسیاری ازجاهابخوبی پابرجا مانده‌است. این‌دیواربه‌بلندی ٤٥ پی‌وستبری ۱٦ پی‌ساخته شده ودارای‌دودروازه‌است .

این دیوارکه‌بدرازای سه چهارم یك میل گرداگردتخت‌سلیمان‌را فراگرفته با سی وهفت پشت بند، استوارگردیده است . درپشت همین دیواراست که انتنیوس در سال ۳٦ پیش‌ازمسیح (گویا درماه اوت بوده) شکست خورد .

درمیان این دژ دریاچه‌ایست که هماره یکسان سرشار است‌وازیك‌سرچشمه جاودانی که ازتك دریاچه میجوشد پر میشود آب این دریاچهٔ بسیار ژرف برنك آبی آسمانگون ، شیرین و گواراست با اینکه با برخی نمکهای کانی در آمیخته است .

این آب از دو جوی سرازیر شده ، درهٔ بلند پیرامون آن پشته را سیراب و بارور و همواره خوش و شاداب میدارد[1]. درازای این دریاچه ۱۲۰ و پهنای آن ۸۰ متر است.



طرحی از تخت سلیمان و شیز از ویلبر Wilber

ژرفای میان دریاچه بصد متر میرسد و کنارهای آن شصت متر است.

۱ـ نگاه کنید به:

The Illustrated London News , February 26, 1938

در صفحه ۱۳۷ همین نامه آنچه حمدالله مستوفی در باره این پشته (تخت سلیمان) و دریاچه آن آورده، یاد کردیم.

این آب که هنوز ازیك سرچشمه جاودانی میجوشد مانند آتش پرستشگاه آنجا که از یك سرچشمهٔ جاودانی نفت هماره زبانه میکشید ، هردو از شگفتیهای آن سرزمین بشمار اند .

این یك هنوز مانند پارینه ، روان است و آن دیگری دیرگاهی است که خاموش است، این دریاچه همان است که یاقوت نقل از مسعر بن المهلهل آن را یاد کرده است [۱] و آن را درهمین نامه (ص ۱٦٦ ـ ۱٦۷) آورده ایم .

بیگمان پشته ای که بر آن ویرانه تخت سلیمان دیده میشود، یکی از کهنترین پناهگاهها و آشیانه های مردم ایران زمین است، چه با کاوشی که یك هیئت آمریکایی در گوشه ای از آن کرده چیزهایی از سینه آن خاك هویدا شده که گویای سه هزار سال پیش از مسیح است . بگواهی تاریخ وخود آثاری که بر آن پشته برپاست ، تخت سلیمان تاسدهٔ پانزدهم میلادی نیز کم وبیش آباد ومردمی در آنجا میزیستند، از آنهاست ایوان آباقاخان (٦٦۳ـ٦۸۰ هجری) پسر هلاکو از پادشاهان مغول .

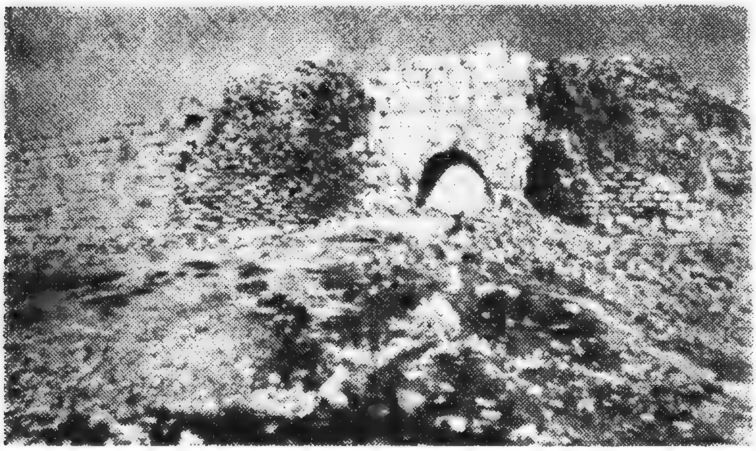
۱ـ عین عبارت ابودلف مسعر بن المهلهل الخزرجی در «الرسالة الثانیه» این است:
وهذه المدینة یحیط بها سورها ببحیرة فی وسطها لایدرك له(غور)...

رسالةالثانیه را زکی ولید درسال ۱۹۲۲ میلادی درکتابخانه آستان رضوی در یك نسخهٔ خطی پیدا کرده است. متن عربی آن با ترجمه انگلیسی و توضیحات باهتمام مینورسکی بچاپ رسیده است : الرسالة الثانیة لابی دلف مسعر بن المهلهل الخزرجی .ـ اعتنی بنشرها و . مینورسکی قاهره ۱۹۵۵

پیش از نشر این رساله ، همین دانشمند دریك گفتار بسیار سودمند ، درسخن از جنگهای رم و بیزانس در آذربایجان ، تخت سلیمان راهم بتفصیل یاد کرده است :

Roman and Byzantine Campaigns in Atropatane by V. Minorsky in Bulletin of the School of Oriental and African Studies (B S O A S.) Volume XI, 1943 _ 46 P. 243 _ 265 .

ویرانهٔ این ایوان یا کـاخ کـه نسبهٔ خوب مـانده نمودار سرگذشت دوران اخیر آنجاست، کاوش در آنجا آنچنان نبوده که آثارزندگی روزگاران ماد وهخامنشی بدست آید[1] .



تخت‌سلیمان-دیوارهای‌شیز-عکس‌از پوپ Pope

سزاوار است بآن سر زمین که روزی زیارتگاه نیاکان مابوده ، بیشتر تـوجه کنیم شك نیست که در جستجوی آثار گذشتگان ، از آنجا بی‌بهره نخواهیم ماند . ازهمهٔ روزگاران تاریخی ایران باید آثاری درسینه آن خاك نهفته باشد . بنابسنتی که زکریای‌قزوینی‌یادکرده ، زرتشت از آنجاست :«گفته شده که اوازشیز برخاست، بکوه سبلان رفت وچندی دوراز مردم زیست،کتابی آورد بنام ابستا ..[2]»همچنین

۱ـ نگاه کنیدبه :

Graltempel Und Paradies Von Lars _ Ivar Ringbom , Stockholm 1951 S. 86 _ 108 ; S. 229 u. 291 u. 295 ·

Feuerpriester in Kleinasien Und Iran Von Stig Wikander, Lund 1946 S. 168 _ 175 ·

Persia Past And Present by Jackson . New york 1906 P . 124 _I43

۲ـ نگاه کنید به :

Zoroaster , The Prophet of Ancient Iran by Jackson New york 1901 p. 195 und p. 202 ·

در یك سنت دینی که در دینکرد یاد گردیده یك نسخه از اوستا که روی پوستها نوشته شده بود در همین شیز یا گنج شیچیکان ـ Ganj _ î šečîkân در آتشکدهٔ آذرگشنسپ نگاهداری میشده [۱] و نسخهٔ دیگر دردژ نپشت فارس. از آنچه گذشت تخت سلیمان پایگاه دینی ایرانیان ومیهن مغان است واز هریك ازروزگاران تاریخی، چون ماد وهخامنشی واشکانی وساسانی، گویای داستانی است. این تختگاه که درین سالهای اخیر بسلیمان بازخوانده شده، بنام کیخسرو برازنده است، چه در داستان ملی ما آنچنان که در شاهنامه آمده کیخسرو آتشکده آنجا را پی افکند:

فرازندهٔ جوشن وزین اسپ   فروزندهٔ فرخ آذرگشسپ.

---

۱ ـ نگاه کنید به:

Stand Und Aufgaben Der Iranischen Religionsgeschichte Von Geo Widengren, Leiden 1955 S. 44 F.

در بارهٔ آذرگشسپ وگنج شیچیکان نگاه کنید بگزارش اوستای نگارنده جلد دوم یشتها، ص۲۵۲ـ ۲۳۷

درین گفتار چندین بار به «الران» برخوردیم، درمروج الذهب سه بار آن را با «الشیز» آورده ودرمجمل التواریخ(ص۵۰) نیز آمده: «هوم زاهد اندرغاری بگرفتش(افراسیاب را) برحدود جیس واران، چنانکه در ص۱۴۳ و۱۵۲ همین نامه یاد کردیم اران در قفقاز است ونسبةً ازسرزمین شیزدور است. ناگزیر باید بگفته مینورسکی متوجه شویم باینکه درین نام واو عاطفه وحرف تعریف ال باشتباه گرفته شده، دراصل شیزوالران šîz _ î Vâlarân بوده ودر اینجا لام بجای راء آمده است: واردان Vârarân وآن نام رودی است که نویسندگان رومی درسخن از جنك خسروپرویز وبهرام چوبین نوشته اند: خسروپرویز هماورد خودرا درسال ۵۸۹ درنزدیك رود واردان شکست داد. این رود که در یونانی Balarâth ودرارمنی وررات Vararat یاد گردیده، امروزه بنام مغولی جغتو نامند اما بهتر است شبه راست آنرا که اکنون ساروق Sârûg خوانند، همان واردان رود قدیم بدانیم. نگاه کنید به: Roman and Byz. Camp. p 247.

وبه: الرسالة الثانیه ص۷۰

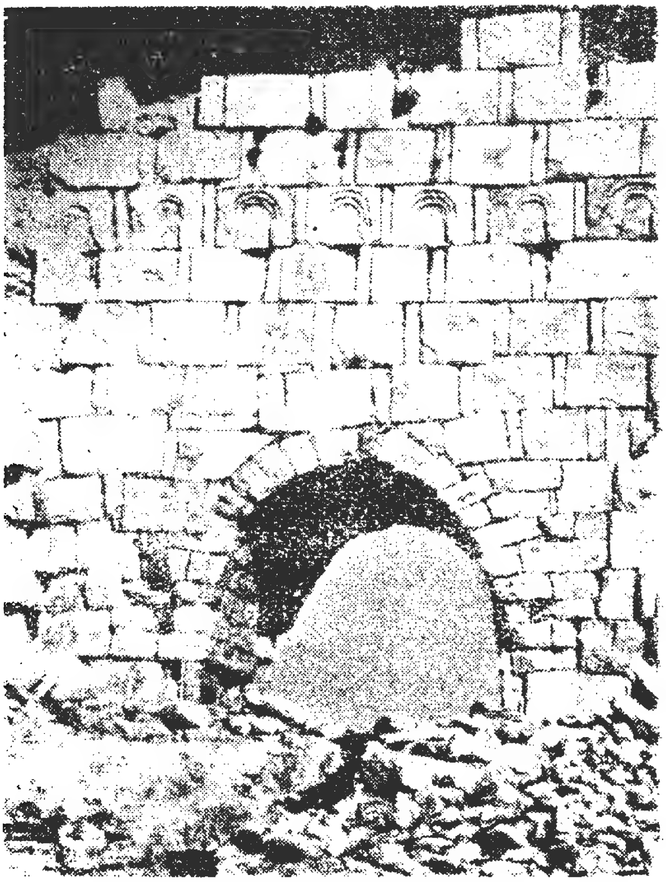
درهنگامی که کیخسرو از تخت‌وتاج چشم پوشیده بجهان دیگرروی‌میآورد ، ایرانیان بدو گویند:

همه خاك‌باشیم اسپ‌ترا پرستنده آذرگشسپ ترا

درتاریخ بلند ایران آخرین بار که نامی‌ازپرستشگاه‌بزرك ایرانیان‌میشنویم درنامه‌ایست که‌رستم‌فرخزادازقادسیه‌ببرادرش نوشته‌و وصیت کرده گوید :

همی تاز تـا آذر آبادگان بجای بزرگان و آزادگان

همیدون گله‌هرچه‌داری‌زاسپ ببرسوی گنجور آذرگشسپ



تخت سلیمان ـ دروازه جنوبی شیز ، عکس‌از پوپ

شیون ومویه

در آیین مزدیسنا روان جاودانی است. پس ازمرك از تن جداشده بسوی جهان مینوی گراید، بویژه روان مردم پاك وپرهیزکار، پس ازسپری شدن زندگی، در بارگاه ایزدی همواره شادوخرم است وازبخشایش دادار مهربان برخوردار است، ازینرو در دین زرتشتی، بمردگان که روانهایشان بجهان خوشتر و بهتری در آمدند، گریستن و زاری کردن وموییدن، روانیست.

پس ازمرك که نزدایرانیان کردهٔ اهریمنی است بماتم کسی بگزاف گریه وزاری کردن، بسر وسینه زدن، موی کندن، روی خراشیدن، خاك بسر ریختن و بدستیاری مویه گران، یك سوکواری ساختگی آراستن بازداشته شده است. چنانکه میدانیم نزدبسیاری ازمردم دیگر گیتی، بگواهی نامه‌های دینی آنان، ازبرای درگذشتگان مویه وشیون کردن رواج داشت وستوده بود.

باید بیاد داشت، مردمی که مانندایرانیان بزندگانی خوش اعتقاد داشتند، نبایستی خودرادرپیش آمدهای ناخوش زندگی، ببازند ودرگریه وزاری خود رابیزارازجهان وروگردان ازهستی نشان دهند. ماتم کردهٔ اهریمنی است، درپیش او سپرانداختن، نشاید؛ شادی بخشایش ایزدی است، از آن روی برتافتن نباید.

بسا درسنگنپشتهای پادشاهان هخامنشی گفته شده: «بغ (خداوندگار) بزرك است اهورا مزدا، کسی که این زمین بیافرید، کسی که آن آسمان بیافرید، کسی که مردمان بیافرید، کسی که ازبرای مردمان، شادی بیافرید.»

سراسر تاریخ باستانی ایرانیان ونوشتهای دینی آنان گویاست که نیاگان دلیر مامردمی نبودند که دربرابر کشاکش زندگی بانك بیچارگی برآورند وخواسته باشند بامویه وشیون خودرا ازتنگنا برهانند. ناگزیرازجدایی یاران و کسان وخویشان

وهمه کسانی‌راکه دوست داریم، افسرده واندوهگین میشویم وهیچ دین و آیینی هم نمیتواندچنین‌دردی‌رااز دلهای ماتمزده بزداید ،سخن‌درین است‌که درچنین هنگامه ناخوش‌زندگی‌شوروشیون ساختگی نزدایرانیان‌کاری‌است‌بیهوده وناستوده . اگر درچنین هنگامه ای خودداری وشکیبایی‌وبردباری خود ماتمزده ، درمانی نباشد، مویه‌گری چند تن‌بیگانه که‌از برای همین کار پرورش یافته ومجلس سوکواری رابا اشك و آه دروغین خود میآرایند ، داروی سودمندی نیست . آنانیکه خود در آن سوکواری داغدار نیستندباهنر اشکریزی و آه کشیدن ، نمکپاش زخم‌دلماتمزدگان ودامن زن آتش‌درونی آنند وبس .

اینگونه زنان نوحه‌گررادرعراق عداد ودرمصرمعدده خوانند .مویه‌در اوستا امیوا amayavâ آمده ودرگزارش پهلوی(زند) به مویك mûyak گردانیده‌شده‌است.

شیون شاید دراوستاخشی xšî باشدکه درگزارش پهلوی به‌شیون šêvan گردانیده شده‌است ودرزبان‌ارمنی شیونك šivank شده است[۱]

دراوستایی که‌امروزه‌دردست داریم‌درچندین‌بخش آن شیون ومویه‌نکوهیده واهریمنی‌است، از آنهاست درخود سرودهای‌وخشور زرتشت : دراهونودگات، یسنا ۳۱ بند۲۰:«کسی‌که بسوی پیروراستی آید ، دورماند از او در آینده،بدبختی

۱- دریسنا ، هات ۳۱ (اهونودگات) بند ۲۰ درمتن اوستای گلدنر Geldner خشیو Xšyô آمده ودرنسخه بدل Xšayô ،بارتولومه‌آن‌راخشی Xšî یادکرده و بمعنی Not,Elend گرفته،درهمین پاره است که بجای‌این‌واژه‌درپهلوی‌شیون‌آورده‌شده چنانکه خواهیم دیدهمین معنی‌درین‌باره مناسب میافتد . نگاه کنیدبه :

Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae S p. 554 .

ونگاه کنید به :

The Divine Songs of Zarathushtra by Irach J. S. Taraporewala, Bombay 1951 p. 243 .

Grundriss Der Iranischen Philologie, erster Band 2.Abteilung S. 88

Etudes Iranienne Par J. Darmesteter , paris 1883 II p . 169 .

وتیر گی بلند دیرپا یا وخورش بد وبانك دریغ . ای پیروان دروغ، روزگارتان چنین خواهد شد ، اگر آیینتان شمارا بآنجا کشاند »

در یسنا،هات۷۱ پاره ۱۷ آمده : «کار ومنش خوب رامیستاییم ' منش خوب و کاررا میستاییم تابتوانیم دربرابر تاریکی پایداری کردن وتابتوانیم درشیون ومویه خود زاری کردن...»

درنخستین فرگرد وندیداد که شانزده سرزمین ایران بزرك برشمرده شده و گفته شده که هریك از آنهارا اهورامزدا نیك ونغز بیافرید واهریمن بدکنش بستیزه درهریك از آنجاها آسیبی پدید آورد . از آنهاست مرزوبوم هرات که در پارهٔ۸چنین گفته شده: «ششمین سرزمین کهمن اهورامزدانیك بیافریدم واهریمن برگزند درآنجا آسیب گریه و زاری پدید آورد هرات است وبهلند مردمان درآنجاخان ومان را».

در هرات رسم بود در خانه ای که کسی میمرد ، باز ماندگان آن را رها میکردندو بگزاف شیون وزاری میکردند . [۱]

---

۱ ـ دراین پارهاز برای واژه گریه ،سرسك sraska آمده ، از مصدر سرسك srask که بمعنی چکیدن است . سرشك درفارسی بمعنی اشك وچکه (چکره) یاقطره است:

زان می که گر سرشکی از آن در چکد بنیل صدسال مست باشد از بوی آن نهنك (رودکی)

در پهلوی نیز سرشك srisk گویند. همچنین دراوستا از برای سرشك یا اشك چشم واژه اسرو asru آمده چنانکه در مهریشت پارهٔ ۳۸ اسروازن asrû _ azan صفت است بمعنی اشك ریز . در سانسکریت نیز اسرو asru بمعنی اشك است . این واژه درفارسی ارس شده و در فرهنگها بفتح اول وسکون ثانی یاد گردیده است .

در فرهنك رشیدی آمده : ارس ، بالفتح اشك وبفتحتین رودی است، شاعر گوید:

ز آهم بود یك ستاره درخش   آرس را بود ارس من مایه بخش

بجای زاری درمتن دریویك driwika آمده، هرچند در گزارش پهلوی واژه ای که بجای آن آورده شده ، درست خوانده نمیشود امااز توضیحی که بآن افزوده شده بخوبی گویاست که ازین واژه زاری وشیون اراده شده است، نگاه کنید به :

Le Zend - Avesta par J. Darmesteter Vol. II paris 1892 P. 10.

دراوستای بزرگتر که نیاگان ما در روزگار ساسانیان دردست داشتند بیشتر ازین درنکوهش شیون ومویه یادشده بود چه درنامهٔ پهلوی‌دینکرد دربخش نهم آن که ازبیست ویك‌نسك اوستای بزرك سخن رفته و مندرجات آنهارا برمیشمرد در بارهٔ سوتکرنسك که نخستین نسك بوده چنین گوید :

« فرگرد یازدهم سوتکرنسك در بارهٔ شیون ومویه نکردن است از برای درگذشتگان و نیفزودن پریشانی مرد پاك ، درجهان دیگرازشیون ومویه و درباره فرورد مرد پاکدینی است که پس ازمرك خواستار پزشنه وآفرینگان است نه‌شیون ومویه »[1]

همچنین درنوشتهای دینی پهلوی و پازند و پارسی بنکوهش شیون و مویه برمیخوریم‌ازآنهاست‌ارداویراف‌نامه،ارداویراف در گردش‌بهشت‌ودوزخ وهمستکان (اعراف) درفصل ۱٦ گوید : « آنگاه بجایی دردوزخ رسیدم که رود بزرك سهمگین وتیره روان بود . در کنار آن رود بسا روانها وفروردها را دیدم که برخی از آنان نمیتوانستند از آن بگذرند وبرخی دیگر بارنج گران از آن میگذشتند و برخی‌هم بآسانی ازآن میگذشتند،ازراهنمایان خود پرسیدم ، اینان چه کسانندکه اینچنین برنج اندراند ، سروش پاك و ایزد آذر درپاسخ‌گفتند : این‌رودی است‌ازاشك چشم مردمانی که ازبرای درگذشتگان خویش شیون ومویه‌کردند وگریستند . این رود ازاشکهایی‌است‌که ناروا وبیرون ازآیین مزدیسنا، ریخته شد . کسانی‌که نمیتوانند از این رودبگذرند ، همان‌کسانی هستندکه بازماندگانشان، پس از مرگشان‌شیون ومویه بسیارکردند ،کسانی که‌بآسانی ازآن‌گذشتن توانند،همانندکه‌پس‌ازمرگشان کمتر برآنان‌گریستند . این رابجهانیان‌بگو : ای‌کسانی‌که درجهان‌هستید، چندان شیون ومویه مکنید وبیرون از آیین مگریید ، چه این رنج و دشخواری آورد روان درگذشتگان را »

۱ــ واژهٔ مست که پیشینیان ازگویندگان‌بکاربرده‌اند ودرفرهنگها بمعنی گله یاد گردیده ، باید ازریشه مویه باشد :

بادهٔخورو مستی کن،مستی‌چه‌کنی ازغم دانی که به‌ازمستی‌صدراه‌یکی مستی (لبیبی)

در فرگرد ٤۷ ارداویرافنامه آمده : «آنگاه روان زنانی دیدم که سر از تنشان جدا گشته و زبانشان همی ونك (بانك خروش وفریاد) داشت، پرسیدم این روانها ازکدام زنان‌هستند ، سروش پاك‌وایزدآذر پاسخ‌گفتند : این روانها اززنانی هستندکه درجهان شیون ومویه بسیار کردند وبسرو روی خود زدند.»

درنامهٔ پازند مینوخرد درفرگرد ششم، ده‌سرزمین‌ناشاد وناخشنود برشمرده شده ، پس ازیادکردن نه سرزمین گوید : « دهمین سرزمین ناشاد وناخشنود جایی است‌که برآن شیون ومویه کنند.»[۱]

درصددرنثر، در ۹٦ آمده : «کسی‌که بدیگر جهان‌شود، دیگران رانشایدکه بگریند واندوه‌دارندوشیون‌ومویه‌کنند،چه‌اشك چشم‌رودی شودبرگذرگاه‌چینودپل آنچنانکه روان مرده از آن‌گذر نتواند کردن . برای اینکه روان مرده بتواند بآسانی ازچینودپل بگذرد ، بازماندگان راست‌که اوستا خوانند ویزشنه‌کنند »[۲]

۱ــ بفرگرد ٤٤ مینوخرد به پاره۲٤ــ۳۵ هم‌نگاه کنید

۲ــ بکتاب روایات داراب هرمزدیار دفتراول چاپ بمبئی ص ۱٤٦ و ص ۱٦٤ نیزنگاه کنید . دربارهٔ شیون‌ومویه‌دردینهای دیگرنگاه کنید بواژه‌های lamentation و mourning در جلد Indexe کتاب :

Encyclopaedia of Religion and Ethics, edited by James Hastings, Edinburgh 1955

فهرست

واژه‌های

اوستایی - پارسی باستان - پهلوی - پازند

وپارسی

و

نام کسان و جایها

واژه‌های اوستایی

واژه‌های پارسی باستان

واژه‌های پهلوی و پازند

واژه‌های پارسی و پازند

فهرست جایها

فهرست نامهای کسان

غلطنامه

رویه	رده	نادرست	درست
۱۳۵	۷و۸-یادداشت	Frd.	Ferd.
۱۷۶	۱۲یادداشت	–	Par Arthur Christensen
۱۷۶	۱۵-یادداشت	–	Von Otakar Klim